

افغانستان

اقوام - کوچ نشینی

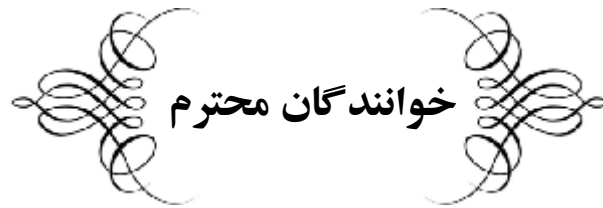
مجموعه مقالات

به کوشش

دکتر محمد حسین پاپلی یزدی

با همکاری انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران

۱۳۷۲-۱۹۹۳



خوانندگان محترم

سایت کتابخانه مجازی هزارستان تلاش می کند تا منابع و معلومات مربوط به افغانستان شناسی، به ویژه منابع شناخت تاریخ، فرهنگ، اجتماع و سیاست سرزمین و مردم هزاره را در اختیار علاقه مندان قرار دهد.

این نسخه الکترونیکی در راستای تحقق اهداف ذکر شده توسط کتابخانه مجازی هزارستان تهیه و تنظیم گردیده است.

- هیچ گونه تغییر و تصرفی در فهرست، عناوین و ترتیب صفحات این کتاب به وجود نیامده است و این نسخه الکترونیکی عیناً از روی نسخه ی چاپی ذکر شده در شناسنامه کتاب، اسکن یا عکس برداری گردیده است.
- خوانندگان محترم چنانچه اشتباهاتی را در جابه جایی یا نا خوانا بودن برخی صفحات به دلیل کیفیت پایین عکس و ... متوجه شدند به کتابخانه اطلاع دهند.

با احترام

کتابخانه مجازی هزارستان

آدرس سایت: www.hapdf.com

ارتباط با ما: info@hapdf.com

مشخصات :

نام کتاب :	افغانستان اقوام - کوچ نشینی
ترجمه :	به کوشش دکتر محمدحسین پاپلی یزدی
ناشر :	پاپلی یزدی
تیراژ :	۳۰۰۰ نسخه
تاریخ انتشار :	۱۳۷۲
حروفچینی و صفحه آرایی :	نگاره - مشهد
چاپ :	مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

با همکاری انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران - تهران صندوق پستی ۳۴۹۵-۱۵۸۱۵

فهرست عناوین

ردیف	عنوان	نویسنده	مترجم	صفحه
۱	مقدمه	دکتر محمدحسین پاپلی یزدی		۷
۲	کوچ نشینی در افغانستان	کلاوس فردیناند	حسن خباززاده	۱۳
۳	کوچ نشینی و خشکالی در افغانستان: مورد کوچ نشینی دشت ناوُر	دانیل بالان و شارل کیفر	ابوالحسن سروقد مقدم	۴۵
۴	تنگناهای زیست محیطی و نوسانات تاریخی در سازماندهی سرزمینی کوچ نشینهای افغانستان	دانیل بالان	ابوالحسن سروقد مقدم	۶۷
۵	دام و دامدار در میان کوچ نشینان	برنت گلاتزر- مایکل		
	پشتون موانع رشد	ج. کازیر	حسن خباززاده	۸۷
۶	محیط و تاریخ در جهان بینی قبیله پاشایی	ژان اوسن	محمد حبسپور	۱۲۵
۷	مقایسه نقشها، جایگاه اجتماعی و موقعیت شغلی زن در جوامع کوچ نشین افغانستان	آپارنا رائو	حسن خباززاده	۱۴۹
۸	نقش سودا و سوداگری در روند مدرنیته			
	شدن کوچ نشینان پشتون در افغانستان	کلاوس فردیناند	حسین بابایی	۱۸۷
۹	نقشه جدید قومی در افغانستان	پیرسان لیور	ابوالحسن سروقد مقدم	۱۹۹

ردیف	عنوان	نویسنده	مترجم	صفحه
۱۰	قومیت بلوچ در افغانستان	اروین اُریوال	منیرحسینون	۲۲۷
۱۱	روابط میان قومی بین کوچ نشینان و	ابراهام روزمان - پائولا		
	اسکان یافته ها در ایران و افغانستان	ج. رابل	حسن خباززاده	۲۴۱
۱۲	کوچ نشینان و میزبانان یکجانشین در			
	کوههای هندوکش مرکزی و غربی،	دانیل بالان	حسین بابایی -	
	افغانستان		سیدمهدی سیدی	۲۷۹

مقدمه

نگارنده چندین ها از تهیه این مجموعه مقاله و مجموعه مقالاتی که در پی خواهد آمد دنبال می کند که مهمترین آنها عبارتند از:

۱ - افغانستان کشور مسلمان و همسایه شرقی ما بیش از هر کشور دیگری با ما پیوند دارد. پیوندهای دینی، مذهبی، زبانی، تاریخی و غیره. افغانستان تا همین یکی دو قرن قبل با ایران فعلی یک واحد سیاسی بزرگ را تشکیل می داده است.

در قرون ۱۸ و ۱۹ و در دنباله سیاستهای استعماری کشورهای غربی مرزهای فعلی تشکیل گردید و این بخشی از هدف درازمدت استعمارگران برای فروپاشی حکومتهای بسیار وسیع تحت لوای اسلام بود. ما نمی توانیم به مقیاس گسترده در هیچ یک از زمینه های دینی، فرهنگی، زبانی، سیاسی کشور فعلی ایران کار تحقیقی انجام دهیم بدون آنکه نیاز به مراجعه به تاریخ مشترک در کشور نداشته باشیم و مسلماً افغانها نیز همین مسأله را دارند. بنابراین هر قدمی، هر کاری که در راه شناختن و شناساندن سرزمینی که روزگاری پاره ای از کشور ما بوده است و امروز نیز چون برادری تنی است که هر اتفاقی که برایش بیفتد در سرنوشت ما نیز تأثیر دارد، کاریست ذیقیمت و ارزشمند. این نگارنده شناسائی افغانستان را جزئی از شناسائی ایران اسلامی می داند به همین جهت از حدود سال ۱۳۶۲ تاکنون سعی کرده است

به طرق مختلف در شناسائی و شناساندن این کشور مظلوم کوشش کند.

۲ - در پانزده سال اخیر افغانستان مظلوم مورد هجوم یکی از ابرقدرتهای استعمارگر قرار گرفت. ابرقدرتی که امروز خوشبختانه می توانیم فروپاشی آن را جشن بگیریم (نگارنده سه سال قبل از فروپاشی شوروی مسأله را پیش بینی کرده بود)^۱ این تجاوز آشکار به یک کشور که تجاوز آشکاری بود به همه موازین بین المللی ما را وادار می کرد که درحد خود در رفع این تجاوز کوشا باشیم. نگارنده چون جز در زمینه کارهای فرهنگی کار دیگری نمی توانست انجام دهد، کتابهای متعدد و مناسبی را به زبانهای خارجی جستجو کرد و پیشنهاد ترجمه آنها را به بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی داد که خوشبختانه پیشنهادها پذیرفته شد، برخی از این کتابها شرح زیر است:

- کتاب جنگ افغانستان (دخالت شوروی و نهضت مقاومت) زیر نظر آندره بریگو و اولیویه روا - ترجمه آقای ابوالحسن سروقد مقدم. بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول ۱۳۶۶. نگارنده مقدمه مبسوطی در ۱۴ صفحه بر آن کتاب نگاشت که آن مطالب نظریات و علائق نویسنده را نسبت به افغانستان نشان می دهد.

- افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی: تألیف اولویه روا (اولیور روا) ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.

- جغرافیای شهری افغانستان - اروین گروتس باخ ترجمه سید محسن محسنیان. معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی ۱۳۶۸.

در مسافرتها متعددی که بین سالهای ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۰ به فرانسه داشتم سعی

۱ - محمدحسین پاپلی یزدی - «آسیای مرکزی» لزوم و اهمیت مطالعات مربوط به آن.

فصلنامه تحقیقات جغرافیائی، شماره ۱۴، پائیز ۱۳۶۸.

کردم تعدادی مقاله تحقیقی که توسط محققین اروپایی درباره افغانستان نگاشته شده است تهیه کنم و آنها را به ترجمه برسانم. این کار انجام شد با مراجعه به منابع و مآخذ مختلف و کتابخانه های متعدد و مراجعه به (C.N.R.S.) مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه تعدادی مقاله (بیش از صد مقاله) درباره افغانستان را فتوکپی کردم. این مقالات در زمینه های مختلف علمی است که تعدادی از آنها را که مقالات مستدلتری یافتم در سه بخش و بصورت سه مجموعه مقاله برگزیدم امیدوارم که چاپ آنها تا حدی بتواند در شناسائی افغانستان عزیز کمک کند این سه مجموعه مقاله به شرح زیر است:

- مجموعه مقالات شماره یک در زمینه کوچ نشینی و مسائل قومی است.

- مجموعه مقالات شماره دو در زمینه مسائل سیاسی است.

- مجموعه مقالات شماره سه در زمینه مسائل روستایی و متفرقه است.

بنابراین هدف اصلی نگارنده هم مشارکت در شناسائی و شناساندن افغانستان محروم است و هم مشارکت ولو در حد بسیار کوچک در نهضت مقاومت دلیرانه مردمی مسلمان و بسیار علاقمند به استقلال میهن خویش یعنی افغانستان می باشد.

۳- هدف سوم من یک هدف صرفاً علمی است. مثلاً در مجموعه فعلی که بیشتر راجع به مسائل کوچ نشینی بحث می شود می خواستم یک سری مطالعات کلاسیک انجام شده توسط محققین خارجی به فارسی برگردانده شود تا دانشجویانی که در زمینه ایلات و عشایر و کوچ نشینی تحقیق می کنند به روشهای مختلف مطالعه و تحقیق آشنا شوند و الگوهای مطالعاتی در اختیار داشته باشند. در حال حاضر رشته های جغرافیا، جامعه شناسی، مردم شناسی درسهایی در زمینه کوچ نشینی و ایلات و عشایر و اقوام دارند. متأسفانه منابع فارسی در این زمینه بویژه منابع درباره کشورهای خارجی بسیار کم است. و چون درصد دانشجویانی که توانایی استفاده از منابع به زبان خارجی را دارند بسیار پائین است، نیاز به ترجمه یک سری آثار به زبانهای فرانسه، انگلیسی و آلمانی بسیار محسوس است. امیدواریم این هدف ثانویه در کنار اهداف اولیه نیز برآورده گردد.

۴ - در سالهای اشغال افغانستان بعلت عدم اهمیت و حضور گسترده نیروهای اشغالگر تحقیقات موردی و ناحیه ای در زمینه های صرفاً عشایری و روستایی بسیار کم انجام شده است. وجود مجموعه مقالاتی به زبان فارسی دانشجویان و محققان افغانی را یاری خواهد کرد که پس از آرام سازی کشور بتوانند هرچه سریعتر دنباله مطالعات قبلی را بگیرند و این مطالعات نظری را تبدیل به مطالعات کاربردی نمایند.

۵ - همین مسأله عدم امکان مطالعات در طول دهه ۱۹۸۰ در سرزمین افغانستان باعث گردیده است که مقالات این مجموعه مقاله قدیمی و بیشتر مربوط به دهه ۱۹۷۰ باشد. این امر کهنگی مطالب را باعث شده است. درحقیقت مطالب و مقالات این مجموعه مقاله بیشتر جنبه مطالعه تاریخ معاصر افغانستان را دارد تا جنبه نشان دادن وضع موجود. این خود محسناتی را به همراه دارد. از جمله آنکه پس از آرام سازی افغانستان اگر گروههای قومی متعدد بخواهند به زیستگاهها و خواستگاههای اصلی خود بازگردند برخی از این مطالعات سندی است برای اثبات حقانیت گروههای ذیحق. در هر صورت با وجود خدمت مطالعات فواید متعددی ازجمله شناسایی عمیقتر شامل جزئی افغانستان، ارائه روشهای تحقیق و الگوهای مطالعاتی، برای دانشجویان و غیره را به همراه دارد.

امیدواریم هرچه سریعتر دو مجموعه مقاله دیگر را به چاپ برسانیم فقط به این هدف که این نگارنده و مترجمین این مقالات به سهم خود کمک بسیار ناچیزی در شناسایی افغانستان مظلوم کرده باشند.

لازم است توضیحاً گفته شود که: ممکن است برخی از محققان در پاره ای مسائل اشتباهاتی کرده باشند و یا غرض ورزیهایی نموده باشند، جای هر دو مورد هست ولی در مجموع چاپ مطالب را سودمند یافتیم، امیدواریم که دانشمندان محترم بویژه دانشمندان افغانستان اگر نظرات اصولی داشته باشند برای نگارنده ارسال دارند تا در چاپهای بعدی نظرات آنها مورد نظر واقع شود.

در املائی برخی از اسامی (اسامی گروههای قومی - اسامی جغرافیائی و غیره)

اشتباهاتی می باشد، ما اولاً از خوانندگان پوزش می طلبیم و بعداً خواهش داریم
اسامی صحیح مورد اشکال را برای ما ارسال دارند تا بعداً اصلاح گردد.

من ال... التوفیق

محمدحسین پاپلی یزدی

Klaus Ferdinand

کلاوس فردیناند

ترجمه حسن خباززاده

کوچ نشینی در افغانستان

افغانستان در قلب آسیا با موقعیت بسته ای که دارد محلّ تلاقی و تداخل فرهنگها و ملت‌ها از همه سواست. وقتی به وجود تقریباً ۳۰ زبان در آن کشور واقف می‌شویم این واقعیت به وضوح نمایان می‌شود؛ اهم این زبانها عبارتند از: زبانهای ایرانی (پشتو، فارسی (تاجیکی)، بلوچی و غیره)؛ ترکی (ازبکی، ترکمنی، قرقیزی، قزاقی و غیره)؛ هندی (پاشایی، گوار، باقی و غیره) و پس از آن مغولی؛ عربی؛ دراویدی (راهویی)؛ و کافری (نورستانی).

گرچه دانش ما از چگونگی ساختار فرهنگی این کشور هنوز دقیقاً مشخص نیست ولی در رابطه با گروه‌های عمده زبانی در افغانستان تقریباً می‌توان گفت که شامل تقسیمات نژادی و حوزه‌های فرهنگی زیر است: ایرانی (و غرب آسیا)، ترکی (و آسیای مرکزی)، و هندی (شرق آسیا).

عشایر و کوچ در تمام این سه حوزه یادشده یافت می‌شوند ولی در دو تای اول

(ایرانی و ترکی) به طور وسیع و دامنه دار در سومی (هندی) کم و ناچیز هستند.

کوچ نشین، کوچ نشینی و راه و روش زیست کوچ نشینان، در انگلیسی، تقریباً اصطلاحات دقیقی نیستند و منظور یک انگلیسی زبان از بیان آنها تأکید روی دو مطلب است، ۱- اینکه افراد مورد بحث ما قطع نظر از اشتغال به شکار، باغبانی یا رમે گردانی به یک روش خاص زندگی یعنی کوچ نشینی می پردازند، ۲- و یا اینکه ما از مردمی سخن می گوئیم که به پرورش رمه می پردازند، یعنی مردمی که شغلی خاص دارند، شغلی که به نحوی با کوچ نشینی در پیوند نزدیک است.

وقتی به افغانستان نظر کنیم، درمی یابیم که همین تقسیم بندی دو گانه تاحدی در واژگان محلی به چشم می خورد. در شرق افغانستان کلمات معادل کلمه Nomad انگلیسی عبارتند از کلمه پشتوی «کوچی Kuchey» و کلمه فارسی «کوچی Kuchi» که در ارتباط با کلمه «کوچ Kuch» به معنی عزیمت و مهاجرت در فارسی هستند. این کلمه معرف مردمی است که در چادر زندگی می کنند و دائماً در حال نقل و انتقال هستند (کلمه Kuchi به معنی خانه بدوش است). گروههای سیاری که کولی وار زندگی می کنند (جات Jat، قوالی Qawali، بنگوالی Bangwali) در این گروه جای نمی گیرند. د این صورت این کلمه معرف و منحصر به سیاه چادر نشینان عرب و پشتو است و در مقام مقایسه با دهنشین Dehneshin فارسی یعنی کسی که در ده زندگی می کند (مشتق از کلمه دهستان فارسی) به کار برده می شود. گرچه معمولاً مفهوم رمه گردانی با کلمه کوچی Kuchi همراه است ولی این موضوع جنبه الزامی ندارد. کوچی ها Kuchis اصلاً می توانند دروگر (در فارسی دروگر، در پشتو لوگر)، یا بازرگان (در فارسی و پشتو و عربی تُجَّار) و یا گله دار (در فارسی و پشتو، مالدار) باشند، در عین حال همه اینها کم و بیش دارای همان فرهنگ Kuchi هستند.

در بخش جنوبی افغانستان شرقی به سمت قندهار، کلمه Kuchi درست مساوی واژه پویندا Powindah و پواندا Powanda به معنی چراننده (مشتق از کلمه پشتو Powel پاول به معنی چرانیدن) به کار برده می شود. در زبان پاکستانی و در ادبیات انگلیسی هند

کلمه Powindah پویندا عموماً به معنی کُوج نشینان افغانی (پشتو) و بخصوص به معنی کُوج نشینان تاجر استفاده می شود.

وقتی شخص بیشتر به سمت غرب مثلاً به منطقه هرات می رسد کلمه Kuchi را بندرت می شنود. در این جا معمولاً به کُوج نشینان افغانی و همین طور به گروههای ساکن یا نیمه کُوج نشین خواه پشتو و خواه ایماق Aimaq یا ترک نسب که به طور وسیعی زندگی خود را از گله داری می گذرانند، مالدار Maldar می گویند. بنابراین در واژگان این منطقه تفاوت واضحی آن طور که در شرق وجود دارد بین دو کلمه کُوج نشین و روستانشین نیست؛ این حقیقتی است که وضعیت واقعی این منطقه را منعکس می کند.

بنابراین درک کامل واژگان محلی می تواند در تجزیه تحلیل شناسائی اقوام راهنمای مهمی باشد. هر واژگان فقط در محیط بلافصل خاص فرهنگی خود از معنی و مفهوم کامل برخوردار است. این امر در واژگان پردازی علمی ما هم صادق است و در انجام آن باید هدف، هم گرایی واژگان علمی با واژگان محلی باشد تا مفاد تجزیه تحلیل ما پیشرفت حاصل کند.

در زبانهای فرانسه و آلمانی در پیوند با کُوج نشین و کُوج نشینی واژگان نسبتاً دقیقی که بترتیب وجود دارد توسط جغرافیدانان فرهنگ شناس و متخصصان تاریخ فرهنگ اقوام و ملل تکمیل شده است؛ حال آن که در انگلیسی در این رابطه هیچ نسبت پایداری در زبان شناسی وجود ندارد. دکتر بیکن سعی کرد این وضع را اصلاح کند و تعاریف مربوطه را این گونه بیان کرده است: «کُوج نشینان کامل یا واقعی کسانی هستند که در طول سال در زیر مسکنهای قابل حمل (منظور چادر است - م) سکنی می کنند و به کشاورزی نمی پردازند.» این بدان معناست که آنها بطور تمام وقت رમે گردان هستند. «نیمه کُوج نشینان قبل از اقدام به کُوج فصلی در محل پایگاهشان برخی غلات را کشت می کنند. اما آنها معمولاً تمام سال در مسکنهای موقتی و قابل حمد زندگی می کنند نیمه اسکان یافته ها ضمناً قسمتی از سال را در دهکده های ثابت اقامت می کنند، در این محل آنها غلات می کارند و فقط در یک فصل سال به چادر نقل مکان می کنند.» این نوع تقسیم بندی که

مبتنی بر حد مناسبی بین گله داری و کشاورزی (به گفته بیکن «مرتبه کشاورزی») و نوع سکونت می باشد، سازگار و منطقی است ولی به عقیده من تعریف نیمه کوچ نشینان بسیار محدودکننده است و تعیین حد فاصل بین نیمه کوچ نشینان و نیمه اسکان یافته ها بسیار سخت می باشد. اگر این تعاریف را در افغانستان به کار ببریم، در بین سیاه چادر نشینان ابداً هیچ مورد نیمه کوچ نشین وجود نخواهد داشت بجز نیمه اسکان یافته ها، درحالی که عملاً شخص می تواند هر دو را یا ترکیبی از آن دو را در یورت نشینان «Yurt» بیابد، زیرا بطور معمول این عده در تمام طول زمستان چادرهایشان را در همان روستای محل اقامت دایم خود برپا می کنند. این تصویر را دو چیز کدر می کند اول آنکه یورت گرمتر است و لذا برای سکونت زمستانی مناسبتر از سیاه چادر است و دوم آنکه ظاهراً یک فرهنگ ملاحظه کاری قومی در بین ساکنان یورت* متداول است. براساس این دلایل من ترجیح می دهم تعریف نیمه کوچ نشینان را مجدداً به این نحو بیان کنم که نیمه کوچ نشینان مردمی هستند که اقتصادی مبتنی هم بر داماری متحرک و هم با درجات کم و بیش مساوی بر کشاورزی دارند و همچنین به خاطر چرای دام روستای خود را ترك می کنند و طی چندین ماه سال دور از آن جا و در زیر چادر به صورت گروههای خانوادگی زندگی می کنند. بنابراین نیمه اسکان یافته به مواردی منحصر می شود که کشاورزی به طور مشخص مسلط است و تغییر مکان و استفاده از چادرها بسیار محدود است. چون ما در زندگی واقعی با اشکال زیستی و اقتصادی روبرو هستیم که بخصوص در مراحل متوسط تکامل، بسیار انعطاف پذیر است، تعاریف و واژگان ما هم اجباراً انعطاف پذیر می باشد.

یک راه راحت ولی تقریباً تعیین هویت کوچ نشینان و مردمی که با سنت چادر نشینی زندگی می کنند این است که آنها را در میان کسانی که در چادر سکنی می کنند جستجو کنیم. در این صورت در افغانستان دو گروه وجود دارند که از انواع چادر به شرح زیر

* یورت yurt یک نوع چادر است که مورد استفاده قبایل ترك است. توضیح بیشتر در ادامه بحث

استفاده می کنند:

۱- چادر مدور یا یورت Yurt (و انواع چادر وابسته به آن)، چادرهایی با چهارچوب خود استوار (چادرهایی که از نوع لوله در سقف قوس دار آن استفاده می شود هم در این گروه جای دارند).

۲- سیاه چادر، چادرهایی همراه رشته طناب که فقط وقتی بخشهای سازنده آن (شامل پوشش سقف با رشته طنابهای متصل به آن و میخ و دیرک چادر) به طور منظم در وضعیت مناسب نسبت به یکدیگر باشند، سر پا می ایستد.

درحقیقت یک گروه سوم و کم اهمیت چادرهای مخروطی شکل قبیله هندی زبان گوجار Gujar است که کلبه موقت آنها در تابستان می باشد.

گروه اول اصلاً در بین اقوام ترك شمال افغانستان و در بین اقوامی که در معرض تأثیرات آسیای مرکزی در این محل و مناطق مجاور قرار داشتند یافت می شود. بدین صورت یورت نشینان واقعی اقوام ترك زبان ترکمن، ازبک و قره قرغیز (از واخان ها) هستند که هر کدام گونه خاص خود از این نوع چادر را دارند، اقوام دیگری که از یورت استفاده می کنند عبارتند از یک گروه کوچک قزاق، در شمال، عربها، و برخی تاجیکها. علاوه براین «قبایل» ایماق Aimaq فارسی زبان زیر هم از یورت استفاده می کنند: هزاره ای، قلعه نو، فیروزکوهی و در منتهی الیه شمالی تایمانی ها و هم چنین قبلاً در بین قبیله جمشیدی در منطقه کوشک، قبیله شیخ علی هزاره ساکن دره قوربند هم قبلاً از یورت استفاده می کرد. ولی از جهات دیگر همه این قبایل فارسی زبان (ایماق و هزاره شمالی) به طور مختص از یک نوع متفاوت «یورت ساده شده» به نام چاپاری Chapari که در شمال (در کاتاغان و غیره) به اصطلاح کاپا Kappa یکی است، استفاده می کنند. فقط اقلیتی از گروهها و قبایل یاد شده امروزه کوچ نشین واقعی هستند، مثلاً واخان های قره قیزی، گروهی از ترکمنها در منطقه دولت آباد - اندخوی، و گروههای کوچکی از قبیل عربها در اطراف بلخ. مابقی همه نیمه کوچ نشین و یا نیمه اسکان یافته هستند. در میان بسیاری از اینان استفاده از یورت فقط نشانگر آن است که آنها در گذشته راه و روش کوچ نشینی

مشخص تری داشته اند. این وضعیت بخصوص در بین بعضی ترکمنها که یورت را در زمستان کم و بیش به صورت ثابت در روستاها و در تابستان در مجاورت روستا برپا می کنند بیشتر به چشم می خورد. در کاتاغان اغلب این نوع «مهاجرت» را به صورت فارسی آن «باغ رفتن» تعبیر می کند. ایماق ها و هزاره شمالی حقیقهً بیشتر نیمه کوچ نشینند.

گروه دوم یعنی قبایلی که از سیاه چادر استفاده می کنند به قبایل فارسی زبان و عده کمی براهویی که فرهنگ بلوچی دارند محدود می باشد؛ در بین این قبایل ابتدا پیش از همه گروه های بزرگ پشتو (به طور اخص افغانها) و بعد، تعدادی بلوچ و قبایل فارسی زبان از قبیل عرب های شرق، قبیله تایمانی از ایماق ها و قبایل متعدد کوچک ساکن جنوب غرب و غرب افغانستان (ایماق های تیموری، زوری و غیره) می باشد.

در این صورت منطقه سیاه چادرها بیش از نیمه (نیمه جنوبی) افغانستان را می پوشاند، و از ۱۸۸۵ در شمال غرب و شمال افغانستان هم دیده شده است. پنج نمونه تقریباً مشخص به شرح زیر ارائه می شود:

الف - نوع قلزایی (غلزایی) که توسط پشتوهای شرق استفاده می شود (تصویر شماره یک) (هم چنین برخی عربها نیز از آن استفاده می کنند).

ب - نوع دُرانی مورد استفاده پشتوهای غرب و جنوب است. این نوع چادر مورد استفاده مغولها و همچنین ایماق های زیر می باشد: تایمانی های ساکن منتهی الیه غرب، تیموری و زوری Zuri و گروه های متعدد کوچکتر منطقه هرات.

ج - یک نوع چادر که در سقف قوس دار آن لوله به کار می رود در بلوچستان شرقی و در بخشهایی از جنوب افغانستان یافت می شود.

د - نوع بلوچی غربی در بین بلوچهای منطقه هرات یافت می شود؛ ولی این نوع با انواع موجود در سیستان ایران و مناطق مجاور و ترکمنستان تفاوت دارد.

ه - نوع تایمانی که به طور اخص در غور Ghor یافت می شود.

در بین این اقوام سیاه چادر نشین و اصولاً در بین پشتو و بلوچ و تقریباً به تعداد اندکی در بین براهویی، بیشترین تعداد افغانی واقعاً کوچ نشین را می یابیم. به همان اندازه که در

بین پشتوها و احتمالاً در بین براهویی قبایل نیمه کوچ نشین پیدا می شود، بقیه قبایل به طور عمومی نیمه کوچ نشین و نیمه اسکان یافته هستند.

تحقیقی که در مورد این کوچ نشینان شده بسیار ناکافی بوده است، و برای ما هنوز منبع مورد تحقیق اکثر آنها ادبیات قرن گذشته است. کتاب الفینستون (1815, 1842) Elphinstone در این زمینه یک ضرورت است و فکر می کنم تاکنون بهترین نوشته در زمینه قوم شناسی عمومی افغانستان است.

منابع رسمی افغانی جمعیت کوچ نشین را در افغانستان حدود ۲ میلیون نفر از کل جمعیت ۱۲ میلیونی تخمین می زنند. زمینه متناسب تعداد زیاد کوچ نشینان شرایط اقلیمی حاکم و وجاهت الگوی سود جستن از زمین است. خصوصیت افغانستان خشک بودن است و پوشش طبیعی گیاهی عموماً ویژگی استپ را داراست و این ویژگی از منطقه شبه صحرایی پست جنوبی (با ارتفاع ۳۰۰ متر بالاتر از دریا) و حاشیه شمال غربی (با ارتفاع ۵۰۰ متر بالاتر از دریا) گرفته تا وضعیت شبه استپی با پوشش گیاهی بیشتر در بخشهای مرتفع شرق و مرکز افغانستان (از ارتفاع تقریبی ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ متر بالاتر از دریا) تفاوت می کند. ولی فقط در منطقه ناهموار رسوبی بادغیسات (سمت شمال غربی) پوشش گیاهی ویژه استپ وجود دارد. میزان بارندگی بنابراین به طور قابل ملاحظه ای متغیر است کمتر از ۱۵ سانتی متر در سال در منطقه وسیع جنوب غرب افغانستان و حاشیه منتهی الیه شمال غربی تا بیش از ۴۰-۳۰ سانتی متر در سال در مناطق مرتفع شرقی و بیشتر مناطق مرکزی افغانستان می رسد. باران زمستانی مدیترانه ای از منطقه کناره ای واقع در منتهی الیه شرق به افغانستان می رسد و از دسامبر تا مارس بیشترین میزان بارش را در سرزمینهای پست به صورت باران و در کوهها به صورت برف باعث می شود. به جهت حایل بودن کوههای سلیمان، در تابستان بارانهای موسمی هند در این کشور فقط به میزان کمی می بارد. در کابل (۱۸۰۰ متر بالاتر از دریا) این بارانهای موسمی در ماه ژوئیه و اوت رعد و برقهای و معمولاً بدون هیچ باران ایجاد می کند ولی کمی جلوتر در بارندگی شرق نقش بزرگی دارد و یکی از دلایل وجود جنگلهای وسیع سمت جنوب سلسله کوههای اصلی هندوکش

(نورستان و غیره) و همچنین در ایالت پکتیا همین بارندگی است. در گذشته در سراسر مناطق کوهستانی افغانستان مرکزی جنگلهای تنک وجود داشت، امروزه این جنگلها اصولاً به دلیل فعالیت انسانی به طور وسیعی از بین رفته است.

نحوه استفاده کردن از زمین توسط کشاورزان و کوچ نشینان، در ابتدا به ویژگی کوهستانی بودن این کشور وابسته است. تفاوت مناطق از نظر اختلاف ارتفاع از سطح دریا (در نتیجه تفاوتهای آنها در نظام فصلها) دوره مهاجرت را کنترل می کند. بارش سنگین برف در کوهها برای کشاورزان و رمه گردانها هر دو به یک نسبت اهمیت دارد؛ این بارش شرایط مناسب چرا را تأمین می کند و در مناطقی با ارتفاع ۲۰۰۰ تا ۳۴۰۰ متر بالاتر از دریا امکان کشت گسترده دیمی را می دهد. در افغانستان مرکزی بخصوص برای هزاره ها و جلوتر به سمت غرب حتی برای ایماق ها جایی که رودخانه و جویبار مهمترین عنصر کشت آبی، کمتر به چشم می خورد، و به این لحاظ کشت آبی محدود است، اما کشت دیم اهمیت داشته و این وابستگی وسعت زیادتری دارد. ولی به صورت دیگر هم در این مناطق و هم در بخشهای کم ارتفاعتر کشور قاعده کشت آبی معمول است. بدین صورت جمعیت کشاورز در مناطقی که می توان آب را به زمین زراعی برد چه به صورت کانالهای کوچک و بزرگ از رودخانه و چه به صورت کاریز یا قنات متمرکز می شود. در مقابل، مناطق کوهستانی و استپی وسیعی که فقط قسمتی از سال مورد اشغال و استفاده جمعیت کم کوچ نشینان شبان واقع می شود، واحه های پر جمعیت در زمینهای لم یزرع واقع شده است. ما در می یابیم که تقریباً — کل جمعیت در کمتر از ۱۰ درصد کل زمینهای افغانستان ساکن شده و آن را مورد استفاده قرار می دهند. در حالیکه بقیه زمینها (بدون در نظر گرفتن زمینهای کاملاً بایر و بی مصرف و مناطق غیر قابل دسترس کوهستانی) برای — جمعیت که کوچ نشین هستند باقی می ماند.

در کشوری به اندازه افغانستان (تقریباً ۶۴۰/۰۰۰ کیلومتر مربع) به طور حتم شرایط از یک مکانی به مکان دیگر آن متفاوت است ولی چیزی که از دیدگاه ما مهم و نمونه می باشد اینست که: به رغم تقسیم واضح زمین بین جمعیت اسکان یافته و کوچ نشین، این

حقیقت پابرجاست که «آنها از یکدیگر دور نیستند». تمام سال کوچ نشینان همگی (و بیشتر در شرق افغانستان مورد توجه است) به مناطقی که جوامع اسکان یافته در آنجا به نحو کاملی مستقرند کوچ می کنند و در مناسبات آنها اتکای به یکدیگر توسعه یافته است. اکنون من به بحث دربارهٔ طرح کوچ نشینی در بین پشتوها اقدام می کنم و سعی خواهم کرد تا سه شکل متفاوت کوچ نشینی محض که برای شرق افغانستان ذکر شد و کوچ نشینی شبانی جنوب و غرب افغانستان را توضیح دهم.

شرق افغانستان

کوچ نشینان شبان (مالدار Maldar)

اکثر کوچ نشینان شرق افغانستان کوچ نشینان محض هستند. اصولاً اقتصاد آنها مبتنی بر پرورش گوسفند و بز است و از شتر به عنوان حیوان بارکش استفاده می کنند. به خاطر چرای دام آنها معمولاً به کوچهای فصلی با برد بلند می پردازند؛ کوچهایی که در حوالی نوروز انجام می گیرد آنها را از محل زمستانی واقع در بخش پست تر افغانستان شرقی و جلگه های سند (Indus) تا سرزمینهای مرتفع شرقی و مرکزی افغانستان که در آنجا آنها در طی دو-سه ماه تابستان آب و هوای خنک و چراگاه مناسب می یابند، می رساند. وقتی می بینیم که فاصله مستقیم مناطق تابستانی و زمستانی آنها یک مسافت ۵۰۰ کیلومتری است، این امر غیر معمول به نظر نمی رسد. به این معنی که این کوچ نشینان سرزمین وسیعی بیش از هزار کیلومتر به طور افقی و اغلب ۵ الی ۶ کیلومتر به صورت عمودی را هر سال در طی مهاجرت دو-سه ماهه خود از مبداء تا مقصد نهایی از منطقه ۳۰۰ متری تا ۳۸۰۰ متری بالاتر از سطح دریا، زیر پوشش دارند. مهاجرت با پای پیاده انجام می شود؛ فقط زنان مسن و اطفال ممکن است به شتر سوار شوند (درمورد شترداران) و مهاجرت به صورت سواره بر اسب منحصر به بعضی افراد متمولی است که امروزه گاهی بخشی از راه را با کامیون نیز می روند.

معمولاً هر سال این کوچ نشینان همان راه همیشگی را بین چراگاه ثابت تابستانی

(یبلق) و زمستانی (قشلاق) خود طی می کنند و در هنگام بهار به مدت کوتاه دو الی سه هفته در محلی در بین راه توقف می کنند و در پاییز تقریباً به مدت طولانی یک الی دو ماه معمولاً در زمینهایی که حاصل آن درو شده است اردو می زنند و در آنجا دامهای آنها اجازه چرا دارند. منافعی که کشاورزان از این چرا می برند کود دامهاست که در باروری زمین زراعی موثر است. ویژگی روابط متقابل کوچ نشینان و عموم اسکان یافته ها در موضوعات دیگری هم متجلی است: مثلاً کوچ نشینان در طی مهاجرت خود برای تغذیه حیوانات بارکش خود اجازه دارند علوفه از مزارع جمع آوری کنند، و در منطقه کوچ زمستانی بین کوچ نشینان و کشاورزان کالا و خدمات مبادله می شود. مثلاً کوچ نشینان برای روستاییان از کوه چوب می آورند و کارهای مربوط به حمل و نقل را برای آنها انجام می دهند و در مقابل موقع نیاز، محصولات کشاورزی (ذرت و گندم) دریافت می کنند. تصفیه حساب نهائی در بهار هنگامی که کوچ نشینان منطقه زمستانی را ترك می کنند با پول یا کالا انجام می پذیرد. تمام طول سال این نوع وابستگی متقابل کوچ نشینان و جمعیت اسکان یافته به طرق مختلف به صورت تبادل فرآورده ها و همیاری و همچنین تقابل و منازعه رخ می نماید.

دارایی کوچ نشینان علاوه بر دامها معمولاً چیزی بیش از آنکه بتواند هنگام مهاجرت با خود حمل کنند نیست (با وجود این افراد متمولتر چادرهای بزرگ زمستانی و تابستانی و سایر اشیاء خود را در نزد کشاورزان مجاور به امانت می گذارند). افزون بر این آنها از حق و حقوق سنتی در چراگاهها برخوردارند؛ آنها این چراگاهها را متعلق به خود می دانند و اغلب به صورت مکتوب از دولت تأییدیه (فرمان) دارند. این مورد بخصوص در منطقه تابستانی آنها در هزارجات وجود دارد. این حقوق به بخشهای مختلف قبیله (سلسله نسبی) واگذار می شود و افراد سایر بخشها که بخواهند از چراگاه استفاده کنند می باید از مالک اجازه کسب کنند و در بعضی موارد برای کسب اجازه باید برای دامها بطور سرانه مبلغی هم پرداخت کنند. در درون منطقه چرای طایفه ای، کم و بیش سنت شدید رعایت حقوق هر خانواده گسترش یافته است، به این صورت که هر خانواده یا واحد چادر هر

تابستان به همان زمین ثابت اردویی همه ساله باز می گردد. این مطلب وضع کنونی هزارجات است. گرچه همان طوری که در گزارشات مربوط به قرن گذشته هم آمده ظاهراً موضوع جدیدی نیست. آن طور که هم در افغانستان و هم در پاکستان معمول به نظر می رسد، در منطقه زمستانی نیز چادرهای ثابت در اندازه قابل ملاحظه چه به صورت کلبه با پوشش نوعی کاه (در زبان پشتو ساپار Sapar) و چه به صورت سیاه چادر وجود دارد. علاوه بر مناطق زمستانی و تابستانی کوچ نشینان راههای سنتی دیگری هم برای کوچ دارند که آن دو را بهم مرتبط می کند. معمولاً این راهها هر ساله طی می شود هرچند این موضوع تغییرناپذیر نیست زیرا حداقل به جای قسمتی از راه ممکن است آنها مسیرهای دیگری را جانشین کنند. یک نوع حقوق در مورد استفاده از این راهها وجود دارد که مورد پذیرش و تأیید جمعیت ساکن و دولت است به صورتی که کوچ نشینان مجاز به استفاده از راهها (ایل راه) می باشند (در قدیم کوچ نشینان برای عبور از کوههای سلیمان مجبور به جنگ بودند و هنوز هم احمد زائی ها هر ساله با وزیری ها کشمکش دارند). ولی این «حق» به قبیله یا طایفه خاصی واگذار نمی شود و در اختیار عموم بطور آزاد قرار دارد به صورتی که فرد یا گروه خاص مجاز نیست در استفاده از آن به دشمن ستیزی یا سایرین چه کوچ نشینان و چه اسکان یافته ها بپردازد. بنابراین ما درمی یابیم که یک نوع مشابهت بین برداشتی که درباره راه ایلی «ایل راه» در شرق افغانستان هست با آنچه که در ایران از آن مطلع هستیم، وجود دارد ولی برخلاف وضعیت ایران، در ارتباط با مناطق قشلاقی و ییلاقی و هم چنین پائیزه و بهاره که معمولاً یکی است، اهمیت بسیار بیشتری دارد. تا آنجا که من اطلاع دارم به مسیر کوچ نامی اطلاق نمی شود و اغلب به خصوص هنگام بهار حتی بدون شیر دوشیدن، کوچ نشینان با تعجیل به چراگاههای مناسب واقع در زمینهای مرتفع می روند. در این تفاوت گذاری اوضاع بادوامتر آب و هوا همراه با شرایط سهل و قابل اعتمادتر چرا هریک به سهم خود ممکن است به حساب آیند.

تا حالا ما طرحی کلی درباره چارچوب برونی جغرافیایی زندگی کوچ نشینان ارائه کرده ایم و هم زمان به محیط وسیعتر فرهنگی که براساس آن کوچ نشینان از دیدگاه

اجتماعی درارتباطند اشاره کرده ایم، به عبارت دیگر به تمامی محیط فرهنگی و زندگی اجتماعی کوچ نشینان به طور خلاصه پرداخته ایم. حالا اجازه دهید کمی بیشتر جزئیات نیازها، تولیدات، فعالیتها و زندگی روزمره آنها را بررسی کنیم.

بهره کوچ نشینان از گله های خود دامهای مازاد و فرآورده های اولیه شامل شیر، پشم، مو، گوشت، پوست و کود می باشد؛ مطمئناً مهمترین اینها شیر است که مدت سه تا چهارماه سال فراوان می باشد. شیر را به ماست — کره — روغن و دوغ اضافی را به کشک تبدیل می کنند که در طی سال در تغذیه روزانه آنها حائز اهمیت است. فقط بخشی از بقیه فرآورده های دامی را خودشان تهیه می کنند. این فرآورده ها همراه با دامهای زنده کالاهای تجارتی مهمی هستند که با فروش آنها کوچ نشینان بعضی نیازهای روزمره خود را به دست می آورند. جای تعجب است که هر چند کوچ نشینان شرق افغانستان در کار خود تخصص دارند باز خیلی کم خودکفا هستند. مهمترین غذای کوچ نشینان نان است و آنها آرد مورد لزوم را از ذرت و گندم خریداری شده از کشاورزان و یا از شهر به دست می آورند. یک توجه به حول و حوش چادر یک کوچ نشین مشخص می کند که آنها به انواع پیشه وران متخصص متکی هستند: پوشش چادر و به خصوص جوال بافته شده جهت حمل و نقل نیز از نخهای ریسیده خود کوچ نشینان و توسط بافندگان خانه بدوش پشتو از قبایل وارداتی Wardaki، آکاخیل Akkakhel یا عده خاصی از قبیله مهمند Mohmand بافته می شود. جهاز شتر، اشیاء آهنی بطور کلی، افسار شتر، میخهای چادر و غیره، لوازم آشپزخانه چه سفالی، چوبی و چه آهنی و هم چنین همه گونه پارچه و زینت آلات از بازار شهر و یا از پیشه وران روستایی خریداری می شود. فرآورده های خود کوچ نشینان اندک است و معمولاً به دامپروری آنها بستگی نزدیکی دارد. این فرآورده ها شامل نم (پوشش کف چادر، پتوی روی زین و برای ساختن روانداز و نم چوپان استفاده می شود). مشکهای مختلف ساخته شده از پوست دباغی شده (قابل مصرف برای آب، دوغ، روغن و آرد و غیره) طناب پشمی، یک جور کیسه پشمی و سرانجام نخ می باشد. بیشتر این چیزها را زنان می سازند و بخش اصلی کارهای روزانه متکی به زنان است (آماده کردن غذا و

فرآورده‌های شیری، دوخت لباس، آب آوردن، برپا کردن چادر، بار زدن و بار خالی کردن شتر و غیره). کار مردان ظاهراً ساده‌تر است و عبارتست از مراقبت از دامها (چرانیدن، چیدن پشم، اخته کردن)، کمک به زنان در کارهای سنگین‌تر و بالاخره و مهمتر از همه شرکت در تمام روابط تجاری و سیاسی با دیگران.

پشتوهای کوچ نشین و هم چنین اسکان یافته در قبیله، خانواده و دودمان خود تحت یک نظام سخت شجره‌ای پدری انشعاب می‌یابند به صورتی که شعب مختلف به اسم کم و بیش اجداد پدری دور خود نامیده می‌شوند (مثلاً: یانی خیل Janikhel از موسی خیل احمدزائی از سلیمان خیل و در نهایت جزء شعبه غلزایی از قبیله پشتو). منظم کردن تمام قبایل پشتو به صورت یک شجره بزرگ و مطمئناً در حد کمال نسبی ولی نه با تمام جزئیات صحیح تاریخی آن، هم امکان‌پذیر است و هم عملاً انجام شده است. در بین کوچ نشینان یک فرد عادی از این نظام قبیله‌ای بطور کاملاً دقیقی مطلع است ولی این آگاهی به قبیله و خانواده و غیره که بخشی از ارزشهای عملی روزانه او است معمولاً محدود است. اطلاعات وسیعتر در مورد گروههای قبیله‌ای فقط در اختیار پیر مردان و «ریش سفیدان» (در فارسی ریش سفید و در پشتو اسپین گیری «Spingiri») است. این افراد همراه با خانها و مالکها (رهبران قبیله که معمولاً مورد تأیید حکومت هم می‌باشند) در چهارچوب نظام سستی آن بر زندگی قبیله سمت رهبری را دارند. این افراد کسانی هستند که از قوانین مشهور سستی که به اصطلاح پشتون والی «Pashtun waley» نامیده شده و در یک جامعه پشتو مهمترین مسایل مطابق با آنها حل و فصل می‌شود، مطلعند.

در بیشتر انشعابات قبایل پشتو، نظام قبیله‌ای بدون رهبری، در حالت رویارویی شاخه‌ها با هم و بدون وجود رؤسای پا برجا است. در گذشته این وضع کاملاً واضح بود. در شکل برونی آن این نظام قابل تغییر است؛ سابقاً وقتی بطور دایم ناآرامی بسیار معمول بود، اغلب تضاد نهانی موجود بین خانواده‌های مختلف واقع در رأس قبیله منجر به جنگ بین قبیله‌ای و کین توزی و خصومت خانوادگی در بین آنها می‌شد و در ارتباط با آن، این تغییرات روی می‌داد. علل این تقابل بطور کلی عبارت بود از نفوذ سیاسی، حقوق

چراگاه، شرافت، زنان، و مشابه اینها. گرچه این نظام رقابت آمیز بدون رهبری هنوز هم عملکرد دارد ولی خصوصیت آن تغییر یافته است؛ این رقابت هنوز هم در خصوصتهای خانوادگی متجلی است ولی دیگر به جنگهای گسترده منجر نمی شود و مواردی که در طی آن زمینی مورد تصرف قرار گیرد نادر است؛ حکومت در این خصوص دخالت کرده و استقرار قبیله را بطور وسیعی تثبیت کرده است.

بنای افغانستان جدید همراه با وحدت و تثبیت حاکمیت آن در کل کشور از سلطنت امیر شیرعلی خان (۱۸۸۰-۱۸۶۳) شروع و در زمان امیر عبدالرحمن (۱۹۰۱-۱۸۸۰) ادامه یافت. این تحولات نیز برخی تغییرات مهم را برای کوچ نشینان فراهم آورد. در سابق که ظاهراً کوچ نشینان کمتری وجود داشتند، ییلاهای شرقی پشتوها منحصر به مناطق خود آنها بود، و کوچ نشینان فقط به حول و حوش سلسله کوههای مرکزی افغانستان می رفتند. فقط از ۱۸۹۲ به بعد که امیر عبدالرحمن خان هزاراجات را فتح کرد و آن را زیر تسلط مستقیم خود قرار داد ما کوچ نشینان را به تعداد زیاد در هنگام تابستان در این بخشهای مرکزی کشور می یابیم. رویداد بعد از آن فتح به این صورت بود که چراگاههای هزاراجات بین قبایل مختلف کوچ نشین به عنوان پاداش همکاری آنها در این فتح و برای کسب اطمینان از عدم قدرت گرفتن مجدد هزاره ها تقسیم شد. امیر عبدالرحمن خان به شعب مختلف قبیله ای برای چراگاههای جدیدشان تأییدیه رسمی (فرمان Ferman) داد و این نظام که شامل تقسیم زمین بین هزاره ها و کوچ نشینان نیز می شود، با کمی تغییرات به قوت خود باقی است. این تغییرات، آمیخته با نقش فعال دولت در کنترل کل کشور، و تأیید بعضی رهبران تأثیر محدودکننده ای بر مناسبات بین قبیله ای داشته است. انسجام بین قبیله ای و درون قبیله ای را تثبیت کرده است. سیاست قبیله ای، امروزه، بدون پشتیبانی قدرت اجرایی دولت نمی تواند موفقیت آمیز باشد.

این ملاحظات نه تنها درباره شبانان بلکه درباره سایر گونه های کوچ نشینان واقعی و اگر واقعی تر صحبت کنیم در مورد همه افغانستان به کار بسته می شود. قبل از ادامه بحث درباره سایر گونه های این کوچ نشینی شرقی باید تأکید شود که

علاوه بر گونه های متنوع کوچ نشینان که در اینجا ذکر شد نوع دیگر کوچ نشین رَمه دار که با خصوصیت مهاجرت محدود خود مشخص می شود، وجود دارد. به سخن سهل تر، آن را می توان کوچ نشینی محلی نام گذاری کرد. این اصطلاح را می توان به کوچ نشینی در یک منطقه بسیار محدود منحصر کرد، مثلاً به عنوان نمونه یک دره یا به یک منطقه کمی وسیعتر مثلاً به منطقه واقع بین لقمان Laghman و کابل. احتمالاً قبل از گشوده شدن افغانستان مرکزی برای کوچ نشینان، این شکل کوچ نشینی بسیار گسترده تر بود. یک خصوصیت دیگر نیز اینست که فرهنگ این کوچ نشینان محلی بطور قابل ملاحظه ای در مورد لباس و غیره محافظه کارتر می باشد.

بازرگانان کوچ نشین (تجّار)

دیدیم که تنوع حرف (تخصص گرایی) در بین کوچ نشینان شرقی فقط در زمینه محیط فرهنگی آنها که با قید و بندهای گوناگون به آن پیوسته هستند قابل درک است؛ تبادل تولیدات و فعالیت تجارتي کم و بیش برای این کوچ نشینان الزامی است، و کار حمل و نقل معمولاً یک فعالیت مکمل مهم است. در حمل و نقل احتمال کسب درآمد اضافی همیشه برای آنها وجود دارد (به صورت مزدوری خود و شترهایشان). از گذشته های دور برخی از کوچ نشینان شرقی (شبیه به شترداران ساکن) در طی مهاجرت خود که نصف سال طول می کشد، در حمل کالای بین جلگه های سند Indus و ارتفاعات شرقی افغانستان تخصص یافته اند. باید گفت این باربران کوچ نشین با یک نظام تجارتي کاروانی وسیع که در محدوده هند، افغانستان، ایران و آسیای مرکزی رفت و آمد می کرد سازگار شده بودند. معبودی مرکز افغانستان یعنی هزاراجات در این رابطه تغییرات مهمی یافت. بیشتر به خاطر شخصیت جنگ طلبانه هزاره ها، هزاراجات قبلاً مجزا و منفرد بود. مسیر معمولی کاروان ها از هزاراجات نمی گذشت ولی فقط از حدود آن عبور می کرد. در این صورت جای تعجب نیست که در کوچ نشینان پشتو تازه از راه رسیده در چراگاههای تابستانی جدید

خود تمایلات نهفته تجارت پیشگی زیادی برانگیخته شد، این محل بازار دست نخورده ای بود. هر کسی که احتمالاً توان داشت، یعنی اولین کسانی که سرمایه آزاد داشتند در فعالیت‌های تجاری مشغول می شدند و در مورد بعضی قبایل این موضوع آنچنان ابعادی یافت که تدریجاً دام پروری در بین آنها اهمیت خود را ازدست داد. در نتیجه آنها بازرگانان کوچ نشین شدند یا آنگونه که خود می نامند (تاجر Tejar) شدند.

این گونه تجارت کوچ نشینان افغانستان مرکزی که بر پایه سنت‌های قدیمی تر شرق افغانستان استوار است از ۶۰-۵۰ سال قبل آغاز شد. امروز این گونه تجارت هنوز هم اهمیت بسیار زیادی برای تمام بخش کوهستانی مرکزی کشور شامل مناطق هزاره و ایماق (تایمانی و فیروزکوهی) دارد. در این جا برای جمعیت محلی سایر طرق فراهم کردن کالا از خارج تا به حال محدود بوده است زیرا شبکه راه‌ها بسیار توسعه ناقصی یافته است و اماکن داد و ستد «شهری» بسیار کم است. این گونه تجارت به سه مقوله مختلف زیر تقسیم می شود:

۱- تجارت کاروانی مبتنی بر داد و ستد هنگام سفر؛

۲- بازار کوچ نشینان که هر ساله در تابستان در منطقه (ایماق Aimaq) برگزار می شود؛

۳- داد و ستد با جوامع مجاور به این صورت که کوچ نشینان با جامعه اسکان یافته هزاره در اطراف اقامتگاه تابستانی خود داد و ستد می کنند.

سفرهای کاروانی، به اختصار، به شرح زیر است: هر سال گروهی تاجر (عده ای سواره) با قطار شتران با بار کالا از اردوگاه‌های تابستانی سفر خود را آغاز می کنند و یا به سوی هزاراجات و یا به سوی نواحی داخلی منطقه پشتو در سمت شرق رهسپار می شوند و یا از مناطق کاملاً مسکون گذشته به سمت غرب عازم می شوند. تعدادی در هر محل که اردو بزنند از واردك Wardak گرفته تا سراسر هزاراجات با چادرهای پاکستانی خود بازار کوچکی برپا می کنند. سایرین فقط وقتی به منطقه (ایماق Aimaq) در ایالت قسورات می رسند به داد و ستد می پردازند. هدف عمده آنها رسیدن به یک یا دو تا از سه بازار بزرگی

است که درست در مرکز افغانستان برگزار می شود. این بازارها عبارتند از: ابول Abul واقع در پسابند Pasaband سمت جنوب بند بیان Bandi-Bayan و درست در جنوب حکومت کاسی Kassi-Hokumat-i در کنار رودخانه هریرود؛ گوماب Gomab یا گومائو Gomau در شمال غرب کاسی Kassi در چاخچاران که در نهایت تقریباً ۳۰۰ الی ۳۵۰ چادر تاجران را شامل می شود (۱۹۶۰)، درحالی که در «ابول» این تعداد احتمالاً کمی بیشتر است. علاوه بر اینها یک بازار کوچکتر ولی دایمی تر در محلی به نام کاراس Charas واقع در کنار رودخانه مرغرب علیا Upper Murghab در چاخچاران وجود دارد. این بازارها مراکز داد و ستد طیف وسیع کالاها یعنی هر کالایی که در یک بازار معمولی شهری می توان یافت، می باشد از قبیل: همه نوع پارچه، جلیقه های زیبای حاشیه دوزی شده و نقش دار، لباسهای مستعمل آمریکایی، انواع کفش، اشیای فلزی، لوازم سوارکاری، فشنگ و غیره، درعین حال تعدادی خیاط با چرخ خیاطی خود و تعدادی تعمیرکار تفنگ و کسانی دیگری مثل اینها هم حضور دارند. مشتریان کوچ نشینانی هستند که از غرب آمده اند. افراد قبیله دُرانی و جمعیت محلی ایماق Aimaq از این محل به عنوان چراگاه تابستانی استفاده می کنند.

این بازارها نه تنها شبیه بازار شهر است بلکه به طور وسیعی یک بازار دام هم می باشد:

در اولین روزهای بازار، کوچ نشینان غرب و گله داران بزرگ مناطق بادغیسات و میمنه (ایماقها و ازبکها) هزاران هزار گوسفند را به تاجران کاروان شرق و به خیلی از کوچ نشینان و اسکان یافته های منفرد شرق که امروزه بیشتر راه را تا این بازارها با گاری می پیمایند می فروشند. هریک از این سه بازار در موقعیتی قرار دارد که به سهولت می تواند یک بخش از نیمه غربی افغانستان را تحت پوشش خود داشته باشد - ابول: مناطق جنوب هریرود یعنی منطقه زمستانی کوچ نشینان از اطراف گر شک Girisk در جنوب تا هرات در غرب؛ گوماب Gomab (تصویر ۳): منطقه شمال هریرود (چاخچاران) و شامل قبایلی که در زمستان در شمال غرب افغانستان ساکن می شوند (پشتوها، ایماقها، ازبکها) و

سرانجام کاراس Charas: که منطقه سمت شمال بخصوص اطراف سرپل (پشتوها، ازبکها و غیره) را تحت پوشش دارد. من قادر نیستم که میزان سهم دامهای مازاد افغانستان غربی را که عملاً از آنجا به داخل بازارها رانده می شود تعیین کنم ولی مطمئناً این میزان، ارقام فراوانی را شامل می شود، زیرا تعداد دام عرضه شده در گوماب در ۱۹۶۰ با تخمین من ۶۰ الی ۱۰۰ هزار گوسفند بود. ولی در این عرضه هیچ گونه انحصار وجود ندارد. افراد قبیله دُرانی و سایرین، امروزه، گله های فراوانی را مثلاً مستقیماً از شمال غرب به کابل و سایر مناطق شرقی می کشانند. در گذشته ها وقتی که کوچ نشینان شرق عملاً راههای مهاجرت به شرق را در کنترل داشتند، یک نوع انحصار در این بازارها رعایت می شد که دیگر وجود خارجی ندارد. در گذشته نصف مبلغ خرید گوسفندان با پارچه و نصف دیگر به صورت پول نقد پرداخت می شد و حتی هم اکنون به رغم کسب اهمیت هرچه بیشتر پول در سالهای اخیر در پرداختها و هم چنین اظهار تأسف اهالی شرق زیرا نظام مبادله کالا با کالا برای آنها سودآورتر است، هنوز هم پارچه در این مبادلات یک قلم تجارتی مهم است. قبلاً زمانیکه قاعده و نظم در بازارها شدیدتر بود با تهدید تنبیه بدنی از ورود پارچه جلوگیری می شد و فقط پول در بازار رایج بود.

تا آنجا که به من ارتباط دارد «ولی این وضع وقتی بود که حکومت توان کمی داشت.» گرچه گوسفند کالای عمده جهت فروش محسوب می شد ولی سایر حیوانات (نظیر اسب و الاغ و غیره) و کالاهایی مثل روغن، قالی و قالیچه مستثناء نمی شد. و هرچه خریداری شود به سمت شرق حمل می شود. معمولاً با سود زیاد در کابل (تقریباً بعد از یک ماه طی طریق) و در شهرها و نواحی شرق افغانستان به فروش می رسد. داد و ستد معمول در بازار یا به صورت نقدی، یا قسمتی نقد و قسمتی با کالا است و اغلب پرداخت بهاء کالا تا سال بعد به تأخیر می افتد. نوع اخیر داد و ستد در بین هزاراجات به خصوص با قبیله های مجاور رایج است.

شرط بسیار مهم تجارت آرامش و صلح است و برای حصول اطمینان از این مطلب یک هیأت دولتی در هریک از دو بازار عمده مستقر شده است. اصولاً کار این هیأت به

شرح زیر بود: دو نفر به اصطلاح میر Mir که سالیانه در شروع بازار انتخاب می شدند در رأس آن قرار می گرفتند. یکی از آنها نماینده کوچ نشینان شرق (غلزایی) و دیگری نماینده کوچ نشینان غرب (دُرانی یا دُرانی شده) بود؛ برای کمک به میرها در کارهایشان دو نفر وزیر Wazir به نمایندگی قبایل مهم مختلف شرکت کننده در بازار تعیین می شدند. بر موجودیت بازار قوانین سختی حاکم بود؛ اصولاً هرگونه نزاع ممنوع بود و درعین حال اگر نزاعی درمی گرفت می بایست فوراً فیصله یابد در غیر این صورت مثلاً در موارد نادر قتل و وقتی که طرف مجروح، فیصله صلح آمیز دعوا را نمی پذیرفت، این موارد تا حل و فصل نهایی در خارج از محدوده بازار به تأخیر می افتاد. برداشت آنها از دزدی بسیار تند بود و دزدی که دستگیر می شد مطابق آئین معمول در بین پشتوها، باید ۹ برابر ارزش مال دزدیده شده غرامت بپردازد. در دوره سلطنت نادرشاه (۱۷۴۷-۱۷۴۹) بعد از استقرار چند بازار در منطقه ایماق میر منتخب هنگام نیاز، جهت برقراری مجدد اطمینان و امنیت بین دو گروه شرکت کننده در بازار قیمت‌ها را نیز تعیین می کرد. از این دوره به بعد هم ما بازار مطلوبی با تأیید حکومت و با «میر»های منتخب هر دو قبیله غلزایی (قلزایی) و دُرانی می بینیم؛ قبل و بعد از این دوره، حکومت اصولاً طرفدار کوچ نشینان شرق بوده است، این حقیقت را که فقط کوچ نشینان شرق در بازار فعالیت زنده داشته و سایرین فقط بازدید کننده بودند منعکس می کرد. رسم انتخاب میر دیگر عملی نبود زیرا افزایش فضای صلح آمیز همراه با کنترل در حال افزایش حکومت افغان بر سراسر کشور مستمراً آن را غیر ضروری می کرد. قدمت این بازارها زیاد نیست؛ زمان شروع به کار آنها از حدود سال ۱۹۳۰ است. قبل از آن فقط یک بازار و آن هم در جلگه کرمان واقع در بخش غربی هزاراجات در محلی به نام ده زنگی واقع بود. به دلایل گوناگون و بخشی به علت فشار کوچ نشینان شرق بازار فوق الذکر به طرف غرب و به منطقه ایماق منتقل شد و در آنجا به سه بازار موجود، هریک مختص یک منطقه همان طوری که قبلاً ذکر شد، تقسیم شد. بازارها از حدود ۱۱ تا ۱۵ روز الی یک ماه و نیم دوام دارد و هنگام خاتمه آن برخی تجار درست مثل فروشندگان گوسفند مجدداً به سمت شرق برمی گردند، درحالی که سایرین به

گروههای کوچک پراکنده شده و به سمت غرب راهشان را ادامه می دهند و با چادرهای سفیدشان بازارهای کوچکی به راه می اندازند، و به این طریق منطقه غورات Ghorat (منجمله چاخچاران) و بویژه مناطق بادقیسات (بادغیس) و میمنه را هم تحت پوشش خود می گیرند. این تاجران شرق از طریق معامله خود با کوچ نشینان غرب بخشهای بسیار وسیع نیمه غربی افغانستان را تحت تأثیر قرار می دهند و یادآوری اینکه کوچ نشینان تاجر با موقعیتهای تجاری موجود در طول راه اصلی محیطی شمال غرب قادر به رقابت هستند، تعجب آور می باشد. این کوچ نشینان در طی سفرهای تجاری خود حدود ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ کیلومتر راه را طی می کنند، بنابراین آنها در طی یک سال مجموعاً سرزمین وسیعی در داخل افغانستان را تحت پوشش قرار می دهند. گاه که به پاکستان رفته، مایحتاج خود و هم چنین کالاهای نایاب را از آنجا به افغانستان می آورند، بر برآورد فوق صدها کیلومتر افزوده می شود.

تا آنجا که من می بینم این تجارت کوچ نشینی تاکنون نقطه اوج خود را پشت سر گذاشته است؛ بازارها کوچکتر شده اند، موقعیت خرید و فروش در جوامع محلی تاحدی بهبود یافته است، پرداخت پول نقد افزایش یافته است، و داد و ستد کلاً با کالا (و همراه آن سود) کاهش یافته، و کم نیستند تاجرانی که درک می کنند زندگی تقریباً سخت آنها می تواند به نفع یک زندگی آسانتر و به همان اندازه سودآور تغییر یابد. تعداد معتابهی از این تاجران کوچ نشین، درست به شکل تقریباً گسترده ای که در دره لوگر (جنوب کابل) و در سایر مناطق شرق اقدام کرده اند، در هزاراجات هم زمینهایی چه در «نتیجه» داد و ستد با همسایه (به شرح ذیل) و چه با خرید آن، بدست آورده اند. برخی تاکنون در مناطق اخیر سکنی گزیده اند (ولی در هزاراجات هرگز!)، تعدادی نوآوری کرده و صاحب کامیون شده اند و با مراجعه به «سرا»های شهرها به عمده فروشی کالا اقدام می کنند. این کار امروزه سودمندترین شغل در افغانستان تلقی می شود و اشاره به این مطلب که شرکتهای بزرگ و متعدده حاصل و نقل متعلق به کوچ نشینان ثروتمند و خانه بدوش هزاراجات (احمدزایی) می باشد، جالب توجه است. نمونه بارز مدرنیزه شدن، یک قبیله در مهند به

نام هزارباز «Hazarbaz» است. از خیلی وقت قبل به این طرف اهالی هزارباز دست در کار تجارت داشتند و در این اواخر در خرید و فروش چای مهارت یافته بودند، ولی فقط اخیراً امپروری را به طور کامل رها کرده اند. تمام قبیله بین نانگهار (منطقه جلال آباد) و کابل و پس از آن تا هزاراجات شرقی را طی می کنند. در هزاراجات شرقی در چار بیتوته می کنند ولی امروزه خانواده و اجناس خود را با کامیون منتقل می سازند. درحالی که خانواده آنها در چراگاههای قدیمی در زیر چادر زندگی می کنند، مردان قبیله ابتدا و بیش از هر چیز به امور تجاری خود می پردازند.

سرانجام، چند کلمه ای درباره داد و ستد بین قبایل مجاور در زاراجات باید به مطلب افزوده شود. برای درك زمینه این تجارت در قدم اول باید توجه کرد که کوچ نشینان و هزاره ها هر یک به مذاهب مختلفی تعلق دارند. کوچ نشینان اهل تسنن و کشاورزان هزاره شیعه می باشند. این وضعیت حالتی حساس و ویژه به روابط آنها بخشیده است. درعین حال آنها در طرق متعدد با یکدیگر همکاری دارند، اما در وهله آخر این روابط به طور عمده به نفع کوچ نشینان است.

هزاره ها گندم، روغن و البسه بافته شده را تهیه می کنند و کالاهایی از قبیل، پارچه های ارزان پاکستانی و هم چنین آب نبات، چای و خیلی اقلام دگیر را از بازار کوچ نشینان بدست می آورند. و مهمتر اینکه هزاره ها با توجه به کمبود کم و بیش همیشگی پول نقد در نزد خود کالاها را به صورت نسیه و هم چنین بخشی با پیش پرداخت و بقیه با وعده پرداخت در آینده، دریافت می کنند، منظور کوچ نشینان از خرید فرآورده ها مواد مصرفی خودشان است ولی حتی در یک گستره وسیعتر برای حمل و فروش مجدد در شرق می باشد. در این داد و ستد و در مبادلات سود غیرخالص سالیانه کوچ نشینان هرگز کمتر از ۱۰۰ درصد در سال نبوده و اغلب بیشتر از ۲۰۰ درصد است. بهاء کالایی که هزاره از کوچ نشینان می خرد بندرت نقدی پرداخت می شود؛ بدهی ثبت می شود و تصفیه آن تا سال بعد به تعویق می افتد. اغلب بدهی تبدیل به تعهد و اگذاری گندم در سال بعد می شود، و اگر تصفیه دیون بیش از یک سال طول بکشد معمولاً به ازای هر سال دو برابر

یا سه برابر می شود و در پی این مطلب بین قیمت پیش پرداخت و جاری گندم تفاوت ایجاد می شود که پرمفعت ترین نظام برای کوچ نشینان می باشد. محور این داد و ستد، بویژه در سالهای اخیر، پارچه پنبه ای ارزان بود، و به علت بسیار سودآور بودن، کوچ نشینان در راستای همه اقدامات خود برای تهیه کالا این نوع پرداخت را ترجیح می دادند.

برای هزاره این نظام یک دور و تسلسل باطل است. زیرا در تصفیه حساب نهایی بدهی معوقه، کوچ نشینان گوسفند، گاو و در وهله آخر زمین را تملک می کنند. ولی در این معامله کوچ نشینان برزگران خوبی نیستند. و برعکس زمین تملک شده را با پرداخت سهم زارخانه به تعدادی هزاره ای برای کشت و زرع واگذار می کنند. کوچ نشینان از این ممر در تأمین بعدی معاش زندگی خود موفق شده اند. به طور آهسته ولی مطمئن فعالیت آنها در جهت قرار دادن خود در طبقه بالاتر مالکین زمین است که به این طریق مهمترین اندیشه کوچ نشین در چراگاه تابستانی یعنی فرآورده های کشاورزی قابل اتکا را به طور مطمئن و مداوم فراهم می آورند.

طرح کلی که درباره تجارت کوچ نشینان در این مقاله ارائه شد شکل خاص کوچ نشینی شرق افغانستان است و در میان شرایط تاریخی و محیطی ویژه رشد و نمو یافته است. این شرایط ویژه به طور خلاصه عبارتند از: تخصیصی شدن حرفه کوچ نشینی شبانی (به همان صورت که در همکاری آن با سایر حرفه ها توضیح داده شد) که نتیجه آن تجارت گوسفند در مقیاس عظیم برای تأمین غذای مناطق پرجمعیت شرقی است، فعالیتهای قدیمی محل و نقل کاروانی بین هند و افغانستان، و سرانجام غلبه بر مرکز افغانستان.

نتایج تجارت کوچ نشینان با هزاره ها (داد و ستد قبایل مجاور) در اثر تقابل تاریخی و کهنه این دو گروه سوداگر، در جریان توسعه خاص خود، تأثیر گسترده ای دارد؛ این حقیقت که کوچ نشینان در حوزه سیاست و توان مادی طرف حاکم هستند، بعلاوه عوامل اصولاً اقتصادی که برحسب قاعده (پیش پرداخت و مقررات فروش نسبه) به این منطقه اختصاص نداشته و در خاور میانه امری عمومی است، مراتب فوق را تأیید می کند.

داد و ستد کاروانی و در بازارها آخرین شکوفه و یک حرفه قدیمی در شرق است؛ امروزه این حرفه به مناطق صعب العبور و کوهستانی مرکزی که از نظر اقتصادی بخشهای توسعه نیافته هستند منحصر می شود؛ درعین حال این گونه تجارت در مناطق محدوده ناپدید شده و این نواحی اکنون از نظر اقتصادی بیشتر توسط کامیون و بازارهای شهر و روستا تغذیه می شود.

فعالیت‌های تجاری توضیح داده شده به عنوان نشانه محدودیت امکانات موجود در نحوه زندگی شبانی آنهاست و هم چنین داد و ستد یکی از امکانات بالقوه این کوچ نشینان برای تطبیق یافتن با نیازهای فوری خود می باشد. در عربستان و صحرا راهزنی و تاخت و تاز از دیر زمان ابزار مورد توجه اهالی آنجا بوده است درحالی که کوچ نشینان فرآورده های کشاورزی روزمره حیاتی خود را ابداع می کنند. در افغانستان کوچ نشینان درست همان نتیجه را از طریق تجارت کسب کرده اند.

کوچ نشینان دروگر (لوگر)

همان طوری که در بالا مشروح آن بیان شد، توسعه فعالیت‌های تجاری کوچ نشینان معمولاً نشانه گسترش اقتصادی آنها در زمینه ثروت و سرمایه آزاد است؛ فقر و ناتوانی درست برعکس تبدیل شدن کوچ نشینان به دروگران را باعث می شود. در شرق افغانستان کار دروگری معمولاً موسوم به «غریب کار» به معنی «کارضعفا» است. برای کوچ نشینان فقیر پرداختن به این کار شیوه ساده ای در راستای حل مشکلات مالی فوری آنها است و درعین حال آنها می توانند به یک نوع زندگی کوچ نشینی هم ادامه دهند. چوپانی کردن در خدمت یک کوچ نشین ثروتمند امکان دیگری است ولی کار دامداری با دروگری متفاوت است؛ دروگری موقت و کوتاه مدت و هم چنین قابل اجرا و سودمند است زیرا می توان زن و بچه را هنگام کار با خود به همراه آورد؛ در مورد کار شبانی و چوپانی مدت قرارداد طولانی تر است.

براساس اطلاعات من، در سراسر افغانستان کوچ نشینان دروگر یافت می شوند ولی فقط در یک باریکه در شرق افغانستان این نوع کار دروگری کم و بیش به صورت یک شیوه کوچ نشینی خاص و شاید بهتر باشد بگوییم نیمه کوچ نشینی مرسوم شده است. این گونه کوچ نشینان دروگر را در بین خیلی افراد سرگردانی که زمستان را در مناطق پست تر و گرمتر ایالت نانگهار و تابستان خود را در منطقه کابل، کوه دامن، میدان و غیره می گذرانند پیدا کرد. اغلب آنها را می توان از دامدارهای واقعی متمایز کرد، زیرا عموماً آنها از چادرهای سبک اروپایی (نظیر کوچ نشینان تاجر و قبایل پیشه ور شبه کولی) استفاده می کنند و اغلب دامهای آنها شامل تعدادی گاو شیرده و الاغ که از هر دو، جهت باربری به جای شتر استفاده می کنند و هم چنین تعداد کمی بز و گوسفند است.

نقل و انتقالات این کوچ نشینان کاملاً مطابق موعد درو در مناطق مختلفی که می روند تعیین می شود. به این ترتیب آنها تقریباً ماه اردی بهشت که درو گندم تمام می شود ایالت نانگهار را ترك می کنند و به تدریج در مسیر خود تا کابل این جا و آن جا دروگری می کنند و سر موعد درو گندم به منطقه کابل می رسند. در گروههای دو یا سه چادری، «لوگر»ها در بین روستاها پخش می شوند و در آنجا سه ماه می مانند، اول به درو گندم (که تاثیر تکمیل می شود) می پردازند، بعداً به کارهای اتفاقی دیگر از قبیل انگورچینی قبل از عزیمت مجدد به منطقه پست جلال آباد در شرق، مشغول می شوند. در این زمان در جلال آباد درست موعد درو شالی برنج فرا می رسد (حدود اکتبر). این دروگران گروههای بسیار سستی را تشکیل می دهند، و از خود ساختار قبیله ای ندارند؛ آنها در گروههای بسیار کوچک سراسر سال پراکنده هستند، در تابستان در زیر چادر و در زمستان در خانه های روستایی در دهکده های ایالت نانگهار زندگی کرده و در آنجا موسوم به «همسایه» هستند. معنی لغوی «همسایه» شخصی است که در زیر «سایه مشترك» زندگی می کند و فحواى كلام اینست که «لوگر» اطاقی برای زندگی خود و خانواده در مقابل کم و بیش انجام بعضی خدمات خاص دریافت می کند. برای تأمین هزینه مواد سوختی و تعمیر خانه یعنی «گل کاری»، مزد آنها به صورت غذا و پول هر کدام مورد نیاز آنها باشد پرداخت

می شود. درحالی که برای خدمات کم اهمیت تر پولی پرداخت نمی شود. موقعیت آنها در روستای محل اقامت هم مثل افراد تابع و زیردست است. در منطقه تابتسانی آنها هم موقعیت تقریباً مشابه به صورت زیردست و تابع توسعه یافته است. در این محل دروگراها — از محصول درو شده را به عنوان دستمزد برمی دارند (میزان معمول در سراسر افغانستان)، بعلاوه آنها می توانند باقیمانده خرمت و ذرت اضافی (خوشه چینی) را جمع آوری کرده و درعین حال ته چرها را به دامهایشان می خوراندند. مزد معمولی انگورچینی دو «سیر» از محصول (برابر با ۳۲ پاند کابلی و تقریباً ۱۴ کیلوگرم) برای هر روز کار (در فارسی: مزدوری)، به اضافه یک چهارم سیر (در فارسی: چارک) برای چاشت صبح و عصر است. همین فرد اگر در ادامه کار خرمن را به خانه صاحب زمین حمل کند در روز دو سیر دیگر مزد می گیرد. اگر این فرد مزد ۴ سیر روزانه خود را به فروش برساند ۱۴ تا ۲۸ شیلینگ بدست خواهد آورد که در افغانستان (۱۹۶۰) برای یک کار معمولی مزد غیرعادی و بالایی است.

در منطقه زمستانی و همچنین تابتسانی یک نوع رابطه نزدیک بین بعضی از دروگران و روستائیان به این صورت توسعه یافته است که کلاً همان دروگران به روستائیان طرف خود هر سال مراجعه می کنند گرچه در این عمل هیچ محدودیتی برای آنها وجود ندارد. این رابطه آزاد به گونه ای است که آنها می توانند هر وقت که بخواهند آن را قطع کنند، و اساساً نتیجه جنبی آن به این شکل است که دروگرانی که زودتر بیایند شغل را بدست می آورند.

همان گونه که توضیح داده شده دروگران گروه سیار نامنسجمی را تشکیل می دهند که تقریباً می توان آنها را یک طبقه نامید. در بین «لوگر» ها کوچ نشینان دامدار واقعی سابق (مالدار) را می یابیم که به این یا آن دلیل گله خود را از دست داده اند، همچنین کوچ نشینان فقیر و تاجر سابق را می بینیم که قبلاً کشاورزی می کردند و اکنون یابی زمین هستند و یا زمین کمی دارند و نمی توانند فقط از کشاورزی زندگی خود را تأمین کنند؛ همچنین عده ای کم و بیش عملاً نیمه کوچ نشین و سرانجام قبایل یا تقریباً بخشهایی از قبایل که مطابق

سنت خود این قبیل کارها را انجام می دهند، در بین لوگرها وجود دارد.

دروگری به طور کلی یک گونه پشتوانه خالص اقتصادی برای مردمی است که به درآمد اضافی نیازمندند. تعداد بسیار معتنا بهی از این افراد، دروگران موقتی هستند و امید دارند راهی به سوی شکل سابق زندگی خود مجدداً بیابند (همان طور که دو تاجر سابق به من گفتند: «وقتی ما کوچ نشینان (به زبان خودشان: کوچی) فقید باشیم، فعال تر می شویم)، ولی من فکر می کنم همیشه «پی اساسی» راه که باعث تقویت خصوصیت دربردار شدن کار دروگری (در فارسی دروگری - در پشتو لوگری) است به مثابه یک نوع نیمه کوچ نشینی خاص باقی می ماند. ما مشاهده می کنیم که در این شکل اتکای متقابل لوگرها و روستاییان، روستاییان هستند که نقش مسلط را بازی می کنند.

در این توضیح کوتاه بیان شد که چگونه می توان از سه گونه کوچ نشین که به لحاظ شغلی متفاوتند در شرق افغانستان سخن راند و چگونگی رابطه بین این سه گروه با مشاغل متفاوت همچنین چگونگی امکان انتقال از یک گونه به گونه دیگر تبیین شد. در این انتقال سوی تمایل از دامداری (و دروگری) به طرف تجارت و از دامداری (و تجارت) به سوی دروگری است؛ این حقیقت موقعیت مرکزی و مهم دامداری را واضح می سازد و به رانده شدن از کوچ نسبی به دامداری اشاره دارد. به رغم نظام ظاهراً سخت اجتماعی این انتقالات امکان پذیر است زیرا همکاری سطوح مختلف شعب قبیله، حول محور سهم حقوق چراگاه، امنیت متقابل در برابر «اجنبی» و نسبت سهم و احترام قبیله ای و یا طایفه ای متمرکز است ولی این موضوع شامل اعمال و نظریات هر فرد در جهت منافع اقتصادی خود نمی شود (پرداخت جریمه به دولت و پرداخت گاهگاهی خون بهاء از شمول این موضوع خارج است). بزرگترین واحد اقتصادی چادر است، شامل خانواده هسته ای و یا گسترده - (فقط در میان تاجران چای قبیله هزاربز، نظام همکاری متقابل به منظور احراز اطمینان از کسب فرصت برای همگان جهت شرکت در فعالیتهای تجاری را من یافتم). - این اقتصاد متکی به فرد الزاماً متضمن وجود هیچ محدودیتی برای جلوگیری از تغییرات شغلی در چهارچوب زندگی گسترده کوچ نشینی (یا کوچی) نیست به نحوی که

افراد یا خانواده‌هایی که مایل به اسکان هستند می‌توانند زندگی «کوچی» را هر زمان که مایل باشند ترك کنند. و به علت دلایل اقتصادی و نتایج برابر و یکسان کسب ثروت و گرایش به فقر، امکان دور شدن از کوچ نشینی هم وجود دارد.

ابتدا در مورد مقوله اول (یعنی کسب ثروت) بحث می‌کنیم. در حقیقت فعالیت‌های تجاری نتیجه امکانات محدود گسترش اقتصادی در دآمداری حرف در شرق افغانستان است. ثروت کوچ نشینان ابتدا با تعداد دامهای زنده مورد تملک سنجیده می‌شود. اکنون بیش از هر چیز محیط زیست یعنی وسعت مرتع در دسترس به طور مستقیم حدود تعداد دام زنده مورد تملک یک نفر را تعیین می‌کند. هر چه دام بیشتری داشته باشد (به علت محدودیت چراگاه) میزان بهره‌دهی سرانه دامها کمتر است. سرمایه‌ای که فقط در مورد دام به کار بسته می‌شود سرمایه صدمه‌پذیری است: خشکسالی، سرمای زمستان، بیماری، و در ایام گذشته جنگ و تاخت و تاز سرمایه یک کوچ نشین را سریعاً نابود می‌کرد. به همین دلایل کوچ نشینان ثوتمند با خرید زمین خود را بیمه می‌کنند. در افغانستان، آنطور که ما دیده‌ایم، اغلب از طریق تجارت این بیمه کردن صورت می‌گیرد زیرا پول به این شکل به آسان‌ترین وجه کسب می‌شود. این موضوع به طور خودکار اسکان کوچ نشین را دربر نمی‌گیرد؛ او ترجیح می‌دهد که به زندگی آواره خود ادامه دهد، از ایالتی به ایالتی دیگر برود و محصولات کشاورزی مورد نیاز زندگی خود را از هر کجا شد به دست بیاورد. در عین حال در مناطق پائیزه یا زمستانه یا حتی در شهرها کوچ نشین، به مرور زمان، پرکارترین و خوشبخت‌ترین فرد در میان ساکنان محلی است. ابتدا آنها صاحب زمین البته نه همیشه در مقیاس بزرگ می‌شوند و بعد از دو نسل تقسیم زمین، فرزندان آنها ممکن است به کشاورزان فعال و شایسته بدل شوند.

سیر جریان درباره کوچ نشینان فقیر یا ورشکسته یکسان نیست. ابتدا ب جستجوی کاری می‌روند. آنها ممکن است چوپان و هم در صورت امکان در کسوت ساریان مزدبگیر درآیند ولی اغلب در جستجوی کار پیش کشاورزان می‌روند (البته نزد کشاورزان هزاره هرگز)؛ ابتدا اغلب آنها «لوگر» یا دروگران دربدری می‌شوند، و از این مرحله آنها ممکن

است بتوانند راهشان را به نحوی طی کنند تا مجدداً کوچ نشین، دامدار و یا تاجر کاملی شوند: سایرین در این حالت نیمه کوچ نشین باقی می مانند و در آخر کار صاحبان زمینهای کوچک یا اسکان یافته های بدون زمین می شوند. یا آن گونه که یک کوچ نشین مشغول به کار درو بود و به من اظهار داشت می آیند. «ما کوچ نشینان فق وقتی که فقیر هستیم کار می کنیم؛ اگر پول به دست آوریم به تجارت روی می آوریم؛ و وقتی ۱۰۰/۰۰۰ افغانی (حدود ۱۰۰۰ پاند) داشته باشیم خودمان از هر گونه کاری خودداری می کنیم تا این که مج=ددا فقیر شده و مجبور شویم برای سایرین کار کنیم.»

- منشأ این دو جریان فقط مربوط به زمان اخیر نیست. خیلی از ساکنین روستاهای شرق افغانستان و همچنین پاکستان از فرزندان کوچ نشینان سابق هستند. دلیلی بر این که ما با یک جریان مستمر روبرو هستیم می تواند مشاهده این حقیقت هم باشد که بیشتر تاجران کوچ نشین قرن گذشته (بویره به اصطلاح لوهانی Lohani) امروزه اسکان یافته اند، و همه تاجران امروزی احمدزایی قبلاً صرفاً کوچ نشین بودند. این مطلب کاملاً امکان پذیر است که ثروتمندترین و فقیرترین افراد که راه خود را به سوی اسکان پیدا کرده اند. در طول زمان و بتدریج از گروه کوچ نشینان بیرون آمده اند. ولی به قضاوت من همان طوری که تعداد کوچ نشینان آوازه در هزاراجات تا این اواخر افزوده شده، افزایش میزان سرعت رشد جمعیت کوچ نشینان نسبت به روستاییان که شاید به دلیل زندگی سالمتر آنها باشد، به نظر ممکن می رسد. ولی برای اینکه مطلب را خلاصه تر بیان کنیم باید بگوییم که اکنون انگیزه تملک زمین نسبت به هر زمانی در گذشته قوی تر شده است. دلیل این موضوع آن است که متهورترین افراد کوچ نشین پی برده اند که دیگر سختیهای زندگی آنها به عنوان تاجران کاروان و استعمار آهسته هزاره ها کاملاً مطابق نیاز روز و با ارزش نیست؛ ملاحظات سیاسی هم در این مسأله مورد نظر است؛ ملاحظات سیاسی از این جهت برای کوچ نشینان از نهایت اهمیت برخوردار است که اکنون به جای کوچ نشینان، حکم حکومت افغانستان در سراسر آن کشور جاری است.

جنوب و غرب افغانستان

کوچ نشینان درانی (مالدارها)

منطقه سنتی قبایل درانی در جنوب افغانستان از حدود قندهار در شرق تا «زمین داور» Zamindawar در سمت «فراه» Farah در غرب امتداد یافته است. سابقه این امر به قرن ۱۸ به زمانی که احمدشاه درانی (۱۷۷۳-۱۷۴۷) حقوق قبایل درانی را به رسمین شناخت و به هریک از آنها منطقه خاصی داد، برمی گردد. به همین دلیل اغلب به کوچ نشینان درانی بدون توجه به این که هم اکنون در جنوب افغانستان (قندهار) یا جای دیگر زندگی می کنند، قندهاری می گویند. بعداً درانیها از منطقه اصلی خود به سمت هرات در غرب و از ۱۸۸۵ و بعدها به شمال غرب و شمال افغانستان پراکنده شدند. گسترش اخیر با جابجا کردن مردان قبیله قلزایی از سوی دولت به بادقیسات (بادغیسات) آغاز شد تا از مرز مصون باشد. ولی این عده نیز بعداً «درانی» هم شدند به علت این که تعداد درحال افزایش کوچ نشین درانی بخشی با اقدام خود و عده ای به تأثیر ثانویه برنامه دولت برای اسکان کوچ نشینان پشتو در شمال راه خود را به این مناطق گشوده بودند. در نتیجه، کوچ نشینان پشتو، اگر اغراق نباشد، حلقه ای به دور مناطق مرتفع مرکزی تشکیل دادند و امروزه درانی ها و درانی شده ها بخش اعظم این حلقه را اشغال کرده اند؛ این قبایل از مناطق کم ارتفاع جنوب و غرب و شمال به عنوان قشلاق و از غورات Ghorat به عنوان ییلاق استفاده می کنند.

به رغم برخورداری از فرهنگ مشترک پشتو؛ قبیله درانی از نظر فرهنگی و به طرق متعدد با قبیله قلزایی متفاوت است، در ابتدا با گویش دیگر زبان پشتوی این قبیله و بعد از آن با تعداد زیادی از راهها و روشهای اختصاصی از قبیل: نوع چادر، جهاز شتر، کره گیری، نوع کپنک نمدی (نمد چوپان) و نوع کفش و غیره، بعلاوه در تقسیم کار بین زن و مرد (مردان آب می آورند)، سنت مشخص تر صنایع دستی (زنان هم مثلاً پوشش

چادر را می‌بافند)، و همچنین این حقیقت که شکار در زندگی روزانه آنها نقش مهمتری دارد. سرانجام برجسته ترین تفاوت کوچ نشینی قلزایی و درانی این است که در میان درانی جدایی جمعیت اسکان یافته و کوچ نشین بشدت قلزایی نیست، و درانی ها خیلی بیشتر از قلزایی ها واقعاً دامدار هستند. وضعیت زیست محیطی و موقعیتهای تاریخی تا اندازه ای می تواند این امر را توضیح دهد.

مشخصه سنتی منطقه درانی خشکسالی قابل ملاحظه آن است و کشاورزی عموماً در اینجا صدمه پذیرتر از شرق می باشد. بنابراین روشهای زندگی نیمه اسکان یافته و نیمه کوچ نشینی را خیلی عمومی می یابیم و سالهاست که نقل و انتقال فراوان جمعیت از کشاورزی به کوچ نشینی و برعکس به وقوع می پیوندد. مثلاً وقتی که یک «کاریز» خشک شود و یا بلای دیگری بر سرزمینهای زراعی بیاید این نقل و انتقال می تواند روی دهد و کشاورزانی که از قبل تعدادی گله دارند زندگی کوچ نشینی را آغاز می کنند. امکان پذیر بودن این موضوع به دلیل وجود میراث دوگانه فرهنگی شامل هم کشاورزی و هم کوچ نشینی می باشد و انجام عملی آن تقریباً آسان است زیرا خانواده های زیادی از قبل برای خود چادر دارند. حتی در بین روستاییان معمولی برای راحتی بیشتر هنگام چرای دام، زندگی بخشی از سال را در چادر امری بسیار عادی است. یک حقیقت دیگر این است که در خانواده های گسترده یافتن برادری که کوچ نشین است و از دامها مراقبت می کند درحالیکه سایر برادرها به عنوان کشاورز در خانه باقی می مانند و از مایملک زراعی مشترک مراقبت می کنند، غیرعادی نیست. سازمانی از این قبیل مطمئناً مشکل کوچ نشینان برای بدست آوردن تولیدات کشاورزی را برطرف می سازد. چند کلمه ای که درباره این مطلب بیان شد روشن می سازد که چرا ما در واژگان محلی تصنیف و توضیح واضحی در مورد دو کلمه کوچ نشینان و اسکان یافته ها نمی یابیم؛ در بیان واژگان محلی اشتغال فعلی در نظر گرفته می شود، به صورتی که کوچ نشینان حقیقهً شبان «مالدار» به معنی صاحب گله نامیده شده ولی افراد ساکن علاوه ب مالک یا کشاورز معمولی بودن می توانند مالدار هم باشند. مع ذالک وضعیت مشروحه نباید در این حقیقت که شکل زندگی گروه زیادی از

درانی‌ها ظاهراً در قالب دامداری ثابت و کوچ‌نشینی است، شک و ابهام ایجاد کند. محدوده‌ستنی کوچ آنها از سرزمینهای کم ارتفاع جنوب افغانستان تا به سمت کوههای قورات (غورات) یا آنطور که کوچ‌نشینان می‌گویند، سیاه‌بند ادامه دارد، گرچه اصولاً اطلاق سیاه‌بند فقط به حومه قورات از زمانی است که امیر عبدالرحمان خان (۱۹۰۱-۱۸۸۰) این منطقه را آنچنان زیر تسلط حکومت خود قرار داد که کوچ‌نشینان در تابستان شروع به مهاجرت به این جا کردند. با وجود این که این مطلب با حوادث هزاراجات هماهنگی دارد، گسترش ایجاد شده در قورات کاملاً متفاوت است. موضوع بسیار مهم در این رابطه این است که مناسبات کوچ‌نشینان و ایماقهای نیمه کوچ‌نشین به رغم تقابل و تعاون بین آنها هرگز به خشونت مناسبات کوچ‌نشینان و هزاره‌ها در شرق نبوده است، اولین علت آن اشتراك آنها در مذهب سنت است. تجارت کوچ‌نشینی هرگز در این منطقه رشد نیافت علت عمده آن تعداد کم کوچ‌نشینان هنگام مهاجرت سالانه آنها از مناطق شبه صحرا و زمینهای کم ارتفاع صحرایی جنوب تا کوههای غورات است؛ تنها استثناء در این باره کوچ‌نشینان عاشق‌زایی Achikzai هستند که کالاهای تجاری را از قندهار به مرکز غور می‌آورند. درانیهای حقیقه کوچ‌نشین با وسعت بیشتری نسبت به قلزایی‌های ساکن شرق پیش از هر چیز شبان و به خصوص دامپرورند. خواه بین قبایل مختلف کوچ‌نشین و خواه بین پشتوها و ایماقها هیچ گونه تقسیمی در چراگاه به طور رسمی معمول نشده است. این وضعیت برای کوچ‌نشینان تقریباً رضایت بخش نیست. به علت نداشتن هیچ گونه حقوق تأیید شده در ییلاقها کاملاً دیده می‌شود که کوچ‌نشینان درانی باید به ایماقها حق چرا بپردازند و برای گریز از این امر و تأمین حق قانونی در چراگاه، درانی‌ها معمولاً زمینهای زراعی بویژه زمینهای آبی را می‌خرن و این توسعه کاملاً متفاوتی نسبت به شرق است. کوچ‌نشینان معمولاً کارگران ایماقی را در زمینهای خود به کار می‌گیرند. احتمال دارد در یک قدم بلند برخی از کوچ‌نشینان در زمین جدیداً خریداری شده خود ساکن شوند و چون ظاهراً هیچ مانع فرهنگی و زیست محیطی در این روند وجود ندارد، آنها احتمالاً «ایماقی» خواهند شد، در این رابطه می‌توان متذکر شد که تعداد قابل ملاحظه‌ای

کوچ نشین پشتو در غرب افغانستان زبان بومی خود را از دست داده و گویش فارسی بدست آورده اند (مثلاً قبیله نورزایی در اطراف ادرس * کان) .

نشانه دیگر مسلط بودن شرایط آزادتر در غرب این است که یافتن کوچ نشینانی که منطقه زمستانی خود را بین جنوب افغانستان و شمال غربی تغییر می دهند امری کاملاً عادی است ؛ شرایط موجود در چراگاه در انتخاب آنها تعیین کننده است .

برای کوچ نشینان درانی که با تولید دام مازاد جهت کشتار، در اقتصاد شرق افغانستان نقش مهمی ایفا می کنند نکات مختصری که ارائه شد باید کفایت کند .

*

کوشش این تحقیق صرف ارائه طرحی درباره برخی خصوصیات عمده کوچ نشینی پشتو شده است که حتی امروزه به رغم تغییرات سریع افغانستان، حائز اهمیت است و در آینده نیز می باید حائز اهمیت باشد زیرا کوچ نشینی سودمند است - نظامی است انعطاف پذیر و دقیق که می تواند در برابر شرایط متغیر سیاسی، اقتصادی و اقلیمی دوام بیاورد و درواقع از آن بهره برد، و نیز در مناطقی که به سبب تنوع ارتفاع از سطح دریا و منابع اندک آب برای اجرای یک نظام دقیقتر بهره وری مناسب نیستند باروری زمین را تأمین کند .

Daniel Balland &

Charles M. Kieffer

دانیل بالان و شارل کیفر

ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم

کوچ نشینی و خشکسالی در افغانستان: مورد کوچ نشینی پشتون دشت ناور

آغاز دهه هفتاد در تمام منطقه مداری خشک و جنب مداری نیمکره شمالی تحت تأثیر نوسانات اقلیمی قرار داشته که ویژگی آن لفت چشمگیر نزولات آسمانی بوده است. دستاوردهای این خشکسالی برای کوچ نشینی که دست کم در دنیای قدیم [آسیا، اروپا، آفریقا] نقشی چشمگیر در اشغال این سرزمینها از سوی انسان ایفا می کنند، غالباً مصیبت بار بوده است. تا به امروز، وضعیت مذکور غالباً در آفریقای ساحلی و آفریقای شرقی مورد مطالعه قرار گرفته است. با تحلیل بازتابهای این بحران اقلیمی بر گروهی از کوچ نشینان افغانستان برآنیم تا اوراقی چند به پرونده آسیایی روابط میان عوامل اقلیمی و تحولات اجتماعی - اقتصادی کوچ نشینی بیفزاییم^۱.

Daniel Balland et Chareles M. Kieffer: Nomadisme et Sécheresse en Afghanistan: l'exemple de nomades Pastun du Dast-e Nawor. Production Pastorale et Societe: Colloque international Paris 1-3-12. 1976.

I - کوچ نشینان دشت ناوُر

در هزاره جات شرقی و در فاصله حدود چهل کیلومتری غرب غزنه دشت وسیع ناوُر گسترده است، دشتی پست، با زمینه آتشفشانی - تکنونیکي به طول ۶۰ کیلومتر و به عرض ۲۰ کیلومتر در مرکز دشت. این دشت که در ارتفاعی میان ۳۱۰۰ تا ۳۲۰۰ متر قرار گرفته از هر سو در محاصره کوههایی است که بر زرهی متعلق به دوران پالئوزوئیک [دوران اول زمین شناسی] از جنس کوارتزی شیستی برپا ایستاده اند و بر فراز آنها بیش از ۵۰ دهانه آتشفشانی دوران چهارم زمین شناسی به صورت ناهماهنگ به چشم می خورد که بلندترین آنها ۴۵۵۹ متر ارتفاع دارد^۲. نام این دشت از یک ناوُر، یعنی دریاچه ای کم عمق (حداکثر یک متر) از نوع سبخه (Sebkha)^۳ گرفته شده که در بخش جنوبی آن قرار دارد. این دریاچه در زمان ذوب برفها به حاکثر وسعت خود می رسد. در فصل خشک بخشی از آب آن بتدریج ناپدید می شود و در این هنگام است که زمینهای نمکی کم و بیش باطلاقی^۴ پدیدار می شود. بر کوهپایه های غربی، چشمه های آب شیرین متعددی وجود دارد که در آن جا نیز گستره های باطلاقی وسیعی به وجود آورده اند. در هر دو مورد فرشی سبز از پوشش علفی انبوه دشت را پوشانده که در محبوحه تابستان تضادی آشکار را با بخش استپی که به آب دسترسی ندارد، به نمایش می گذارد.

حواشی جنوبی و بویژه غربی این دشت تنها نقاطی هستند که جمعیت ناچیزی از هزاره های اسکان یافته را در خود جای داده اند. آنها از راه دامداری کوچک و کشت آبی که اصولاً از غلات تشکیل شده امرار معاش می کنند^۵. دشت ناوُر به هنگام تابستان حیات شبانی پر جوش و خروشی می یابد. وفور علف در پایان فصل بهار آن گروه از پشtonهای کوچ نشینی را که در راه رفتن به محله های ییلاقی خود در هزاره جات مرکزی اند، (هلمند علیا، پنجو، مالستان)^۶ به سوی خود می کشد. با این همه آنها فقط از آنجا عبور می کنند، برعکس کوچ نشینان با برد بلند (کوچ نشینان با مسیر طولانی بین ییلاق و قشلاق بیشتر از ۳۰۰ کیلومتر) به مدت دو ماه و نیم، یعنی از اواخر ماه مه و اوائل ماه ژوئن تا اواخر ژوئیه و

اوایل اوت^۷، در آن جا اطراق می کنند. آنها دارندگان واقعی حق استفاده از مراتع دشت هستند و حق مالکیت بعضی از آنها از سوی دولت به رسمیت شناخته شده و سالانه مبالغی - بسته به تعداد دامهایی که می چرانند - به دولت می پردازند. در خصوص حقوق دامداران عبوری، آنها مشمول ضوابط عرفی هستند: آنها موظفند دامهای خود را طی تنها یک روز عبور دهند و در این مدت حق استفاده از آبشخورها را دارند.

در سرشماری انجام شده در تاریخ ۱۶ تا ۱۹ ژوئیه سال ۱۹۷۴ از سوی یکی از ما دو نفر (دانیل بالان) تعداد ۵۶۹ چادر در انتهای دشت سرشماری شد، یعنی جمعیتی حدود پنج تا شش هزار کوچ نشین این چادرها به سه قبیله پشتون مجزا از هم تعلق دارد. افراد قبیله ترکی با ۲۲۳ چادر اکثریت را در دست دارند. آنها که عضو کنفدراسیون بزرگ قبایل غلزایی هستند به تیره های بادنخیل، میرزایی و ایدلوال و نیز تیره های استانه^۸ و موریانی (یا مریانی) و لال زایی تعلق دارند. قلمرو آنها جنوب و جنوب شرقی دشت است. در غرب باخروتنی ها از تیره زاگوخیل (۱۵۵ چادر) همسایه هستند. به خلاف آن چه ادعا می کنند آنها اصالت غلزایی ندارند بلکه «همسایه» های قدمی یا «هوتک» هایی هستند که سرانجام در ساختار نسبی غلزاییها پذیرفته شده اند^۹. در خصوص شمال دشت، این بخش را تیره های حسن خیل و لییزی های دفتانی (یا داوتانی) از کنفدراسیون لودی (با ۱۹۱ چادر) اشغال کرده اند.

همه آنها گوسفنددار هستند. تعداد گوسفندان هر خانواده (کُز) به هنگام تحقیقات سال ۱۹۷۴ چیزی میان سی تا چهارصد یا پانصد رأس بود. تعداد دامهای دیگر بسیار کم است: همیشه چند بز برای هدایت گله وجود دارد، به همراه تعدادی حیوان بارکش. بزها به دلیل آن که مدتی طولانیتر از میشها شیر می دهند در تأمین شیر نقش مهمی ایفا می کنند. حیوانات بارکش عبارتند از ۳ تا ۲۰ شتر برای هر خانواده و چند الاغ، بندرت یک اسب یا گاو و سرانجام تعدادی ماکیان.

استقرار دامدارها در دشت به صورتی بسیار پراکنده است. اما دو نقطه بیش از همه مورد توجه آنها است: کوهپایه ها و اطراف مراتع هالوفیل (گیاهان خاص خاکهای نمکی)

مرکز دشت. یک چنین پراکندگی با پراکنش چاههای آب هماهنگی دارد: علاوه بر دریاچه کم عمق که آبشخور دامهای بزرگ است، عمق کم آبهای شیرین تحت الارضی وجود چشمه (چینه) های بسیاری را موجب شده و همه جا حفر چاه (کوهی، جمع آن می شود کوهیان) را آسان کرده است. هریک از این چاهها به طور کلی می تواند ۱۰۰ تا ۵۰۰ گوسفند و ۵ تا ۱۰ الاغ را سیراب کند: یک فرد آبکش^{۱۰} به کمک یک سطل (سولاقه) و یک طناب (راسی) آب را از چاه بیرون می کشد و در آبشخور^{۱۱} می ریزد، چاه به وسیله مردان و با کمک سه وسیله حفر می شود: کایی (نوعی کلنگ)، کارا (بیل) و بیلچه (مأخوذ از فارسی دری). هنگامی که چاهی ریزش کند، آن را تعمیر نمی کنند بلکه اه دیگری حفر می کنند. محل چاه را طوری انتخاب می کنند که پاسخگوی دو نیاز باشد: برای آن که آب براحتی در دسترس قرارگاه باشد خیلی از محل چادرها دور نباشد و درعین حال برای جلوگیری از گرد و خاک و ورود خسارت به چادرها از سوی احشام تشنه ای که برای نوشیدن آب می آیند به اندازه کافی از قرارگاه فاصله داشته باشد.

باتوجه به کمبود نزولات آسمانی در فصل تابستان، مراتع چه از نظر کمی و چه کیفی فقیر می شوند، از این رو در اواسط تابستان دامدارها محل را ترک می کنند؛ بعدها، وقتی کوچ نشینان که از هزاره جات مرکزی بازمی گردند چند روزی این دشت متروک را زیر پا می گذارند. بخشی از داوتانی ها بر کوهپایه های شمال غربی کوههای سلیمان، در ناحیه کولاجی (پاکستان، بخش دره اسماعیل خان یا دره جات) تا کته واز و دره گومل قشلاق می کنند. دیگر کسانی که در دشت بوده اند همگی بعد از این محله های زمستانی خود را در زمینهای پست افغانستان جنوبی^{۱۲} برپا می دارند: داوتانی ها در ناحیه ناده علی (هیلمند وسطی در ارتفاع حدود ۸۰۰ متری) ترکی ایدلوال ها و موریانی ها در شمال شرقی ریگستان (ارغستان در ارتفاع حدود ۱۲۰۰ متری)، میرزی ها و بادنخیل ها در جنوب شرقی همین صحرا در دو سوی دره لوره. نزدیکی مرزهای پاکستان (شورآوک حدود ۹۵۰-۱۱۰۰ متر ارتفاع)، و سرانجام خروتنی ها در گرمسل (= گرمسیر) که در ارتفاعی حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ متر در دو سوی هیلمند، میان درویشان و سیستان گسترده است. گروه اخیر که فاصله میان

محلّه تابستانی و محلّه زمستانی آنها ۵۵۰ کیلومتر است، طولانیترین ییلاق و قشلاق را انجام می دهند. کوتاهترین فاصله (حدود ۳۰۰ کیلومتر) به ترکی ایدلوال ها تعلق دارد. طی این مسیر حدود دو ماه به طول می انجامد.

به این ترتیب، قشلاق، بخش اعظم کوچ نشینان دشت ناوُر را به همتهای درّانی و بلوچ خود در ارتباط می گذارد. اوضاع و احوال پنج ماه دوره قشلاق آنها، میان اکتبر و مارس، بخوبی شناخته نشده است. هیچ یک از ما نتوانست تحقیقاتی پیرامون این دوره انجام دهد. تنها دو گزارش کوتاه بسیار مفید اما با دقت کم^{۱۳}، در اختیار داریم. در پایان پاییز، مشاهده می شود چادرها در یک شعاع چند صد متری حول چاههایی که عمق آنها ۲۰ تا ۳۰ متر است متمرکز می شوند. آب این چاهها معمولاً به کمک حیوان کشیده می شود. پس از نخستین بارانها که معمولاً در آبان یا آذر فرو می ریزد، مراتع دوباره سبز و خرم می شوند^{۱۴} و نقاط دارای آب تا قلب ریگستان مشاهده می شود: گودالهای طبیعی با کف رُسی و یا گودالهایی که انسان برای جمع آوری آب باران آماده کرده (مردابهای مصنوعی که آنها نیز ناوُر^{۱۵} نامیده می شوند، استخرهای ابتدایی که در خط القعرها احداث شده اند...). در این هنگام پراکندگی بیشتری ملاحظه می شود، با سه تا پنج چادر در اطراف یک نقطه دارای آب، چیزی که ساختار قرارگاه تابستانی را تداعی می کند.

در جریان اسفند تا اواسط فروردین و آن گاه که نقاط دارای آب به دلیل توقف بارندگی خشک می شوند، اما خیلی قبل از آن که مراتع به طور طبیعی غیرقابل استفاد شوند^{۱۶}، دامدارها محلّه های زمستانی را ترک می کنند. صعود به سوی دشت ناوُر به صورت مداوم و منظم انجام نمی شود. درواقع این حرکت به سبب برزایی گوسفندان متوقف می شود. بره زایی گوسفندان چندین هفته و گاه بیش از یک ماه گله ها را در قندهار - در مورد کوچ نشینانی که در دره هیلمند و یا داوتانی های کُلاچی که در درّه خیرکُت ییلاق می کنند - متوقف می کند. میان زمانی که محلّه زمستانی را ترک می کنند و زمانی که به دشت ناوُر می رسند می تواند تا سه ماه طول کشد، درحالی که در بازگشت بیش از دو ماه در راه نیستند.

بعضی از عناصر متشکله چرخه سالانه که گفته شد، و بویژه مسیرهای کوچ (ایل راهها)، اخیراً برقرار شده و بیانگر انعطاف پذیری کوچ نشینی است. این انعطاف پذیری در دریا رویی با بحران اقلیمی سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲ چگونه پدیدار شده است؟

II - بحران اقلیمی سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲ ۱۷

شبکه ایستگاههای هواشناسی افغانستان بتازگی ایجاد شده و غالب آنها بیش از ده سالی نیست که ملاحظات و بررسیهای خود را آغاز کرده اند. این حقیقت بویژه در مورد ایستگاههایی مصداق دارد که در مجاورت بخشهای محل کوچ نشینی آن گروه از کوچ نشینهایی است که مورد مطالعه، قرار گرفته اند: ایستگاه اوکاک در شمال دشت ناوُر تنها از سال ۱۹۷۰ کار می کند. در سرزمینهای پست جنوبی از سال ۱۹۶۱ بعد بررسیهای منظم در ایستگاه لشکرگاه انجام می شود و در ایستگاه قندهار از سال ۱۹۶۴^{۱۸}. در این اوضاع و احوال تحلیل اقالیم ناحیه ای با نوعی عم دقت همراه است چرا که معدلهای [نزولات آسمانی] مورد محاسبه ضمن آن که عمیقاً تحت تأثیر بحران استثنایی سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲ قرار داشته اند، به دوره کوتاهی تعلق دارند که در آن بررسیها انجام شده است.

دشت ناوُر اقلیمی خاص خود دارد. ارتفاع بالای آن وجود تابستانهای خنک را موجب می شود: متوسط درجه حرارت در گرمترین ماه (ژوئیه) از ۱۵ درجه سانتیگراد فراتر نمی رود و حداکثر مطلق - که تا به امروز ثبت شده - تنها ۲۹ درجه سانتیگراد است. از سویی شبها هوا بسیار خنک می شود: یخبندان در همه ماههای سال وجود دارد و حتی در گرماگرم ماه ژوئیه سال ۱۹۷۲ درجه حرارت ۳/۸ - درجه سانتیگراد دیده شده^{۱۹}. به دلیل آن که این دشت در پناه قرار گرفته، ناحیه ای است که به صورت یک جزیره کوچک نسبتاً کم آب در میان کوههای میانی افغانستان درآمده^{۲۰}: نزولات آسمانی در هر سال تنها به ۱۷۳ میلی متر (متوسط پنج ساله ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴، متوسط دوره تحت مطالعه ما ۲۰۶ میلیمتر بود) می رسد، که بخش اعظم آن به صورت برف فرو می ریزد. فصل مرطوب که

از نوامبر آغاز می شود در واقع در زمستان به حد اعلای خود می رسد و تا ماههای آوریل - مه طول می کشد. حداکثر بارندگی، که از سویی بسیار احتمالی است، در ژوئیه وجود دارد که بیانگر تأثیرات بادهای موسمی اقیانوس هند است.

بنابراین وضعیت مراتع دشت و شرایط زندگی گله هایی که در تابستان در آنها چرا می کنند اصولاً به میزان اهمیت پوشش برف کوههای اطراف بستگی دارد. آبی که از ذوب این برفها سرازیر می شود در گودی دشت جمع می شود و به طور متوسط هر دو سال یک بار بارانهای قابل توجه تابستانی سبزی و خرمی را تداوم می بخشند و چند هفته ای حرکت دامداران به سوی قشلاق را به تأخیر می اندازند. براین زمینه مضاعف، سال ۱۹۷۰ سالی مصیبت بار بود: در این سال جمعاً ۹۱ میلیمتر بارندگی در ایستگاه اوکاک ثبت شده است یعنی در مقایسه با متوسط پنج ساله ۴۷٪ کسری نشان می دهد به همراه برفی بسیار مختصر^{۲۱} و رگبارهای تابستانی ناچیز (۲ میلیمتر). استپ پیش از وقت به شکل فرشی زیر و ناخوشایند درآمد و گرچه سیراب کردن لامها در شرایط خوبی تأمین شد - چرا که چاهها و چشمه سارها خشک نشدند - اما بازگشت کوچروها خیلی زودتر از معمول شروع شد. بر سر راهشان، محصول غلات که همه جا ناچیز بود کاه کمی برای گوسفندان شان عرضه می داشت. اما وضعیت در مراتع زمستانی از این هم بدتر بود.

افغانستان جنوبی، جایی که نزولات آسمانی فصل سرد تنها منبع تأمین آب در طول سال است^{۲۲}، در زمستان ۱۹۷۰-۱۹۷۱ گرفتار خشکسالی غم انگیزی شد: اُفت میزان بارندگی در قندهار به ۶۶٪ و در لشکرگاه^{۲۳} به ۴۳٪ رسید. تنها ۹ روز بارندگی شد در صورتی که به طور متوسط در لشکرگاه ۱۸ روز و در قندهار ۲۶ روز بارانی وجود داشته است. بویژه نخستین بارانها بسیار دیر فرو ریختند (فوریه): بنابراین شرایط زندگی شبانی در بخش اعظم دوره قشلاق طاقت فرسا شد بویژه در ناحیه هیلمند، جایی که این حادثه در بطن دورانی خشک که از سال ۱۹۶۷ آغاز شده و تا ۱۹۷۳ طول کشیده بود، روی داد: از شش دوره قشلاق تنها دو دوره دارای بارندگی کافی بود. به عکس در قندهار، زمستان ۷۰-۱۹۷۱ مورد منحصر بفردی در میان سالهای پر باران بوده است^{۲۴}.

بنابر این در بهار ۱۹۷۲ گله‌هایی که گوسفندان شان بسیار ضعیف و لاغر شده بودند به دشت ناور بازگشتند. در آن جا دوباره با مراتعی فقیر روبرو شدند: پوشش برف از سال گذشته هم نازکتر بود (۳۲ سانتیمتر). در آغاز ژوئیه دریاچه به کلی خشک شده بود^{۲۵} و رگبارهای دید تابستانی (۲۶ میلیمتر یعنی تقریباً — کل نزولات سالانه: ۱۱۱ میلیمتر) نتوانستند آن قدرها در بهبود وضعیت موثر باشند.

اما اوضاع در جریان قشلاق سال ۱۹۷۱-۱۹۷۲ به حالت عادی بازگشت: بارندگی‌های پربار (۱۳۹ میلیمتر در لشکرگاه، ظرف ۲۴ روز و ۱۸۶ میلیمتر در قندهار طی ۲۳ روز) و زودرس (ماه نوامبر) که تا آوریل ادامه یافتند جان تازه‌ای به استپ بخشیدند و غذای گله‌ها را تأمین کردند. در عین حال باید جزئیات دیگر را نیز بیان داشت. زمستان ۱۹۷۱-۷۲ در واقع با موجی از سرمای دیر هنگام همراه بود که درجه حرارت هوا را در ماه فوریه در قندهار به ۷/۵- و در لشکرگاه به ۶/۶- درجه سانتیگراد کاهش داد^{۲۶}. طی این مدت برف زیادی بر ناحیه دشت ناور بارید که خرمی مراتع را به هنگام تابستانی تضمین کرد....

بحران سپری شده بود اما عواقب تلخ آن برجای مانده بودند. تمیز آثار فوری این بحران بر زندگی و اقتصاد کوچ‌روها - آثاری که غالباً زودگذر بود - از آثار دیگری که بسیار ماندنی تر و گاه جبران ناپذیر بودند کار ساده‌ای است.

III - کوچ نشینی رو در روی بحران اقلیمی

در میان آثار فوری [بحران اقلیمی بر کوچ‌روی] بویژه به تغییرات جزئی در مسیرهای کوچ وابستگی غیر معمول کوچ نشینها یکجانشینان و روی آوردن شدید کوچ نشینها به تهیه کره و روغن از شیر تولیدی گله‌های خود، اشاره کرده‌اند.

تنگناهای موجود در مورد تهیه آب آشامیدنی برای دامها و بویژه جستجوی مراتعی که خیلی فقید نشده باشند موجب شد که داوتانی‌ها و خروتی‌ها به طور موقت محله‌های زمستانی سنتی خود را رها سازند و به رودخانه هیلمند و زمینهای مزرعی کناره مسیر

وسطای این رودخانه نزدیک شوند. در این جا مراتع دارای منابع آبی وجود دارد که وضعیت مالکیت خیلی روشنی ندارند. در بعضی از آنها که جزء املاک خالصه است حق چرا دریافت می شود: فی المثل در غرب لشکرگاه میان نادعلی و مارجه ده افغانی برای هر یک رأس گوسفند^{۲۷}. کوچ نشینهای دیگر و اصولاً ترکی ها از مرز عبور کردند و به قلمرو پاکستان رفتند، جایی که به نظر نمی رسد شرایط زندگی بهتری یافته باشند^{۲۸}.

بعلاوه مسأله کاملاً غیر معمولی که اتفاق افتاد این بول که غالب کوچ نشینها برای نگهداری دامهای خود مجبور شدند به قیمتهای سنگین از دهقانان یکجانشین و از طریق واسطه های علوفه مکمل (کاه، یونجه، جو و غیره) خریداری کنند. از این رو بسیاری زیر بار قرض رفتند.

این اقدامات کمکی نتوانستند از افزایش مرگ و میر دامها - که علل پیچیده ای دارد - جلوگیری کنند. گرچه سرمای دیر هنگام ۱۹۷۲ آثار مستقیمی، بویژه در مورد بره زایی دامها، بر جای نهاد، اما به نظر می رسد خشکسالی، اثرات غیر مستقیمی داشته است، اثراتی چون بیماریها و انگلها که دامهای ضعیف شده از گرسنگی را تلف کردند. اقامت در مراتع کنار رودخانه هیلمند که آلوده به تخم کرم جگر است، یک اپیدمی وخیم دیستما توز گوسفندی و تلف شدن انبوه دامها را به دنبال آورد^{۲۹}.

به این مرگ و میر بیش از حد که ریشه اقلیمی داشت، فروش غیر متعارف و به صورت انبوه دامها، از جمله میشها و بره ها، را باید اضافه کرد. این کار به منظور سبک کردن تعداد دامهایی که تأمین غذای آنها دشوار شده بود و یا پرداخت دیونی که به سبب خرید علوفه به دهقانان داشتند انجام می شد. روز هجدهم فوریه سال ۱۹۷۲، در بازار خلیج واقع در حدود ده کیلومتری جنوب لشکرگاه تعداد ۱۳۶ فروشنده دامهای کوچک سرشماری شد که از این تعداد ۱۰۳ نفر کوچ نشین (۷۶٪) بودند. نیز ۳۶ فروشنده شتر که ۲۸ نفر آنها کوچ نشین بودند (۷۴٪)، ارقامی کاملاً غیر معمول در این فصل^{۳۰}، به نظر می رسد عرضه این مقدار دام ر همه جا عمومیت داشته و بدون تردید موجب سقوط قیمتها شده است. در غزنه، مرکز بزرگ تجارت دام که کوچ نشینهای دشت ناور تابستانها به

آن جا می روند، میزان عرضه در ژوئیه ۱۹۷۱ سه تا چهار بار بیشتر از معمول و قیمت یک گوسفند زنده میان ۲۵۰ تا ۶۰۰ افغانی در نوسان بوده، یعنی کمتر از نصف قیمت طبیعی.^{۳۱}

تعیین دقیق میزان سقوط تعداد دامها به دلایلی که گفته شد، کار دشواری است. در واقع بررسیهای ما بعد از حوادث سالهای ۱۹۷۰-۷۲ انجام شده و ما در چارچوب برآوردهای خود کوچ نشینها محدود بوده ایم، برآوردهایی که بدون تردید باید با قید احتیاط پذیرفته شود. کاهش احشام گروهبایی که در این مختصر مورد مطالعه قرار گرفته اند، به میزان ۵۰٪، دور از حقیقت نیست^{۳۲}، گرچه بدون تردید در مورد بعضی افراد این نرخ می تواند خیلی متفاوت باشد: فلان کوچ نشین بد شانس یا خیلی فقیر که نتوانسته کاه خریداری کند تمامی، یا تقریباً تمامی، دامهای خود را از دست داده، آن دیگری که مرقه تر بوده توانسته بخش اعظم گله خود را جفظ کند. تضادهای اجتماعی موجود در بطن جامعه کوچ نشین را بحران اقلیمی از این گونه تشدید می کند و بدون تردید این امر یکی از دستاوردهای با اهمیت این گونه بحرانهاست.

اثرات گوناگون فقیر شدنی که حتی اگر به صورت نابرابر بوده اما عمومیت داشته، بازتابهایی بمراتب عمیقتر داشته که به جوهر حیات کوچ نشینی لطمه زده و در بی میلی کوچ نشینها به نوع زندگی اجدادی متبلور شده است. این عدم تمایل بویژه نزد داووتانی ها و خروتی ها - که همان گونه که گفته شد از سال ۱۹۶۸ در اوضاع اقلیمی دائماً نامناسب به سر برده اند - مشهورتر است.

برای فقیرترین دامدارها، یعنی آنان که تقریباً همه چیز خود را از دست داده اند، کوچ نشینی ضمن آن که ماهیت خود را از دست داده، و به موازات آن مسیرهای کوچ کوتاهتر شده، همچنان برقرار مانده است. از سال ۱۹۷۲ به این طرف، شماری از خروتی ها دیگر به دشت ناوُر صعود نمی کنند. در این دشت هنوز «بقایای» محل استقرار آنها به شکل دیوارکهای گلی که زیربنای چادرهای آنها را تشکیل می داده دیده می شود. آنها بعد از این در دره ترنک قشلاق می کنند، جایی که به عنوان «لوگر» (به فارسی = دروگر

مزدبگیر) استخدام می شوند و در زمستان در مزارع کشاورزی دره هیلمند اجیر می شوند. در مورد این تغییر شکل همراه با عقب نشینی کوچ نشینی شبانی - که به هیچ وجه یک مورد استثنایی در افغانستان نیست - به یک کوچ نشینی کارگری کشاورزی، چیزی که جالب می نماید این است که فقیر شدن [کوچ نشینها] توقف کوچ را به دنبال نیاورده است. این جابجاییها بعد از این به کمک کامیون انجام می شود، چرا که برای همراهی محدود گوسفندان باقی مانده برای چندین خانواده، در طول مسیر قدیمی کوچ، تنها یک مرد کفایت می کند. همین پدیده نزد داوتانی ها و ترکی ها که امروزه تابستان را در ناحیه مقرر یا ناوه نزد همقطاران از مدتها پیش یکجانشین شده خود می گذرانند دیده می شود. این یکجانشینان، آنها را برای جمع آوری محصول استخدام می کنند. در زمستان یک کوچ مردانه به منظور پیدا کردن کار، در بطن همین گروهها پدیدار شده است و مردها غالباً برای انجام کارهای حمل و نقل با تنها شتری که برایشان باقی مانده به راه می افتند. روشن است که ما در این جا در مقابل ترك قطعی کوچ نشینی شبانی قرار گرفته ایم زیرا درآمدهای ناچیز حاصل از کار کشاورزی روزمزد، هرگونه چشم انداز بازسازی رمة را از نظر دور می کند.

در خصوص بعضی از داوتانی های زیان دیده، وضع این چنین نیست. آنها علی رغم این مصیبتها، رفتن به «سردسیر» در دشت ناور را به همراه دامهایی که برایشان باقی مانده ادامه می دهند. آنها که به همراه نخستین افراد به دشت می رسند - چرا که بره زایی گوسفندان حرکت آنها را خیلی کم به تأخیر می اندازد - بیش از حدود یکماه و نیم در آن جا می مانند و به محض پایان ژوئن برای جمع آوری محصول در دره ترنگ از آن جا سرازیر می شوند. به این ترتیب چرخه کوچ آنها الزامات صرفاً شبانی و سستی را با ضرورت جدید درآمدهای تکمیلی که از طریق کار کشاورزی فصلی به دست می آید تلفیق کرده است. احتمالاً در میان آنهاست که تجدید حیات کوچ نشینی شبانی در همه آسانتر می نماید.

فقط کوچ نشینیهایی که کمتر از دیگران از بحران اقلیمی صدمه دیده اند، همچون گذشته به سوی دشت ناور روان می شوند. بنابراین یک گرینش اجتماعی بیرحمانه، دست

کم در حال حاضر، به تقلیل بار انسانی و شبانی دشت، در تابستان، منتهی شده است. مع ذلک، این کوچ نشینهای نسبتاً مرفه نیز صدمه خورده اند. هیچ چیز بهتر از مطالعه پیرامون میزان مالکیت، شدت خسارتی را که به آنها وارد شده، به اثبات نمی رساند. در واقع خروتی ها و داوتانی ها در مسیر کوچ خود و در روستاهای هزاره نشین دشت ناوُر زمینهایی «گروبی» در اختیار داشتند که به کمک نظام بیع شرط (گرو) ^{۳۳} به دست آورده بودند. این فرایند زمینخواری که خبر از تبادل نیروها به نفع کوچ نشینها می دهد، در حال حاضر متوقف شده و حتی در ناحیه تحت مطالعه ما مجبور به عقب نشینی شده است، چرا که شماری از کوچ نشینها «گروی دار» برای بازسازی رُمه خسارت دیده خود، از دهقانان مطالبه طلب کرده اند. بدیهی است دهقانان برای آزاد کردن املاک خود مجبور شده اند به وام دهنده جدیدی که غالباً یک زمیندار بزرگ یا تاجر ساکن غزنه است مراجعه کنند و ملک خود را نزد او گرو گذارند.

در خاتمه آن که شگفت انگیزترین دستاورد بحران اقلیمی این بوده که بعضی از کوچ نشینها به اشکال گوناگون کوچ نشینی را ترك کرده اند.

ترکی هایی که خشکسالی سال ۱۹۷۰-۱۹۷۱ آنان را مجبور به ترك محله زمستانی سنتی سُرُوك کرده بود تا به پاکستان پناه برند، در آن جا به عنوان «مزدور» (کارگر کشاورزی) سکنی گزیدند. در سال ۱۹۷۴ آنها هنوز زیر چادر زندگی می کردند، اما زندگی تلخ در زیر این چادر ثابت رویای چادرهای متحرك و زندگی در فضای آزاد را برایشان تداعی می کرد

نزد خروتی ها تحول فراگیرتر بوده است. هشتصد خانواده که در دشت ناوُر، مالستان و نواحی مرتفع ثرمک ییلاق می کردند، به تقاضای خود، زمینهایی در حواشی زمینهایی آبی زار رود هیلمند به دست آوردند. به گفته مطلعین این رقم — تمام کوچ نشینهای خروتی است. تقسیم زمینها در تابستان ۱۹۷۴، به هنگام اقامت یکی از ما نزد آنها انجام پذیرفت، کاری که یک ضد کوچ رؤسای خانواده های مربوطه را در بحبوحه ییلاق به دنبال آورد. هریک از آنها سهمی معادل ده جریب (حدود ۲ هکتار) به قیمت زیر

جریب ۱۲/۰۰۰ افغانی به دست آورد. این پول ظرف بیست سال با یک مهلت پنج ساله در آغاز پرداخت می شود. به همراه زمینها هیچ خانه ای داده نشده. همه این زمینها در «هزار جفت»، بخش شمالی ناخحیه درویشان قرار دارد که خود در منتهی الیه جنوبی حوالی هیلمند، نزدیکی محله های زمستانی (گرمسیر) خروتی ها واقع شده است. در این بخش زراعی کانال اصلی آبرسانی از ۱۹۵۴-۱۹۵۵ افتتاح شده، اما عمران منطقه خیلی کند پیش رفته زیرا استقرار تأسیسات پرهزینه زه کشی ضرورت داشته است^{۳۴}. از ۲۰/۰۰۰/۲۰ هکتار زمینهای قابل آبیاری در سال ۱۹۶۴ تنها ۷/۶۵۰ هکتار و در سال ۱۹۶۹، تنها ۱۱/۴۰۰ هکتار زیر کشت رفته و مساحت زیر کشت برای سال ۱۹۷۷ حدود ۱۵/۵۰۰ هکتار پیش بینی می شود^{۳۵}. در سال ۱۹۶۹، واحد بهره برداری زراعی در درویشان ۷/۶ هکتار بوده است. به طوری که مشاهده می شود سهم کوچ نشینهای اسکان یافته از زمینها بوضوح کمتر از این مقدار بوده است از سوی خروتی ها از کوچکی زمین خود شکایت دارند و مدعیند که در رژیم سابق، موقعی که تقاضای خود را اعلام داشته اند، به آنها قول اعطای ۳۰ جریب (حدود ۶ هکتار) برای هر خانواده داده شده و اضافه می کنند که زمین بطور رایگان هم بوده است (چیزی که به نظر صحیح نمی نماید...) ^{۳۶}.

براین زمینهای زراعی جدید در درجه یکجانشین شدت تفاوت می کند. اسکان کامل فقط در مورد فقیرترین کوچ نشینها تحقق یافته و از میان ۸۰۰ نفر کسانی که صاحب زمین شده اند، آنان که از سال ۱۹۷۲ به یک کوچ نشینی دروگری «لوگری» روی آورده بودند. بویژه از این زمره اند. بعکس آنان که توانسته اند تعداد قابل ملاحظه ای از دامهای خود را حفظ کنند، هرگز از کوچ نشینی شبانی دست برنداشته اند. بلکه، یک نیمه کوچ نشینی انزواجویانه را رواج داده اند: در سال ۱۹۷۵ از هر خانواده تنها چند نفر به همراه گله ها به دشت ناوُر صعود کرده اند و بقیه افراد خانواده را در هزار جفت گذاشته اند تا اولین محصول گندم را برداشت کنند و به دنبال آن به کشت تابستانی (ذرت یا پنبه) پردازند^{۳۷}.

داووتانی ها به ما گفتند که آنها نیز درخواستی مشابه خروتی ها دارند، اما در سال ۱۹۷۴ هنوز زمینی به دست نیاورده بودند. آنها مدعی بودند که خروتی ها این امتیاز را به

این سبب به دست آورده اند که پرونده آنها نزد مقامات بالا از سوی یکی از همقطاران ذی نفوذشان به نام سرور ناصر، رئیس سابق شرکت قدرتمند پنبه اسپینزار، مورد حمایت قرار گرفته است. درخصوص ترکی ها، آنها به هیچ وجه چنین درخواستی نداشته اند، چیزی که عجیب نیست، چرا که از سویی محله های زمستانی آنها در جایی است که اجازه نمی دهد از نقاط آباد شده افغانستان جنوبی اطلاع حاصل کنند، درحالی که خروتی ها و داوتانی ها که کم و بیش به این بخشها رفت و آمد فصلی داشته اند از این جریانات اطلاع داشته اند. از سوی دیگر آنها در ریگستان شرقی، طی ده سال اخیر کمتر از کوچ نشینهای هیلمند در معرض صدمات اقلیمی قرار داشته اند.

تغییرات سریع کنونی، که شرح آنها گذشت، در بطن گروه محدودی از کوچ نشینها بوضوح حاکی از وجود یک دوره بحرانی در کوچ نشینی بوده که مطمئناً دامنه گسترده ای در افغانستان داشته است چرا که بحران اقلیمی به معنای بحران کوچ نشینی است: تقارن این دو پدیده بسیار گویاست و سلسله رویدادهای گزارش شده، برقراری پیوند علیت میان این دو پدیده را ایجاب می کند. با این همه آیا باید به همین اندازه کفایت کرد؟ ظاهراً جواب منفی است.

شهادتهای شفاهی کمی که پیرامون خشکسالیهای گذشته جمع آوری کردیم نشان می دهند که دستاوردهای آنها مشابه خشکسالی سال ۱۹۷۰-۷۱ نبوده است، بدون آن که مطمئن باشیم که خشکسالی اخیر از قبلی ها خیلی وخیمتر بوده باشد. بویژه آن که به نظر نمی رسد خشکسالیهای گذشته موجب یکجانشین شدنهای انبوه مشابه، کاری که خروتی ها کردند، شده باشد. بعکس در بازبینیهای معموله ثابت شده که یکجانشین شدنهای خود به خود کوچ نشینهای پشتون غالباً نتیجه ثروتمند شدن آنها بوده، به همراه سرمایه گذاریهای ملکی، سپس مستغلاتی، و نه نتیجه تهیدست شدنشان، به هر دلیلی که باشد. نمونه هایی از این دست در سرتاسر افغانستان شرقی فراوان است^{۳۸}، جایی که تمایل به اسکان قویتر از هر جای دیگر بوده است^{۳۹}. از این دیدگاه، خشکسالی سال ۱۹۷۰-۱۹۷۱ فتح بابی بود. در مقیاس وسیع بر فرایند یکجانشین تمدن به سبب تنگدستی،

فرایندی که تا آن زمان حادثه‌ای استثنایی و همیشه فردی بوده است.

برای این ویژگیِ دوران معاصر می‌توان دو دلیل برشمرد:

۱ - خشکسالی در زمانی اتفاق افتاد که کوچ‌نشیهای دشت ناور هنوز در سال ۱۹۷۰ از صدمان شدید سال ۱۹۶۱ قدر است نکرده بودند. تا سال ۱۹۶۰ اکثریت عظیم آنان در پاکستان قشلاق می‌کردند: ترکی‌ها و خروتنی‌ها در بلوچستان پاکستان - گروه دوم ر مراتع مشهور ناحیه دوکی (بخش لوره لای)، در شرق کوئته - و داوتانی‌ها در درجات. تنها ترکی‌های بادنخیل در ریگستان افغان قشلاق می‌کردند. آنها از اوایل قرن بیستم به این کار دست می‌زدند^{۴۰}، با این همه بعضی از تیره‌های داوتانی پس از بروز اختلافات شدید با وزیری‌ها بر سر قلمرو ایلاتی^{۴۱}، در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۳۰ مجبور به عقب‌نشینی به نادعلی شدند. هنگامی که در اواخر تابستان ۱۹۶۱، افغانستان و پاکستان روابط دیپلماتیک خود را قطع کردند و مرزهای مشترک خود را بستند، این چشم‌انداز بناگهان ارزش خود را از دست داد. گرچه کوچ‌نشینی در دو سوی مرز به طور کامل از میان نرفت - بخشی از داوتانی‌ها قشلاق کردن در پاکستان را ادامه می‌دهند و این یک مورد منحصر به فرد نیست^{۴۲} - اما این بشدت بر این گونه کوچ‌نشینی اثر گذاشت و آن را کاهش داد و گروه‌های بسیاری مجبور شدند به صورتی مصیبت‌بار در محله‌های زمستانی واقع در داخل قلمرو افغان و در محیطی که غالباً به صورت انبوه و از قبل اشغال شده بود اجتماع کنند^{۴۳}. در این زمان است که مسیرهای کنونی کوچ خروتنی‌ها و ترکی‌ها تثبیت شد. دشواریهای نخستین قشلاقها^{۴۴} آنها را ناگزیر ساخت بسیطری از دامهای خود را بفروشتند و در سال ۱۹۷۰ رمه‌های آنها به ظاهر هنوز بازسازی نشده بود، به نحوی که می‌توان گفت صاعقه خشکسالی سال ۱۹۷۰-۷۱ بر فرق یک اقتصاد شبانی در حال نقاوت فرو کوفته شد.

از سوی دیگر، خشکسالی در حال و هوای اقتصادی نامناسب برای کوچ‌نشینها روی داد. هنوز چند سالی نگذشته بود که کوچ‌نشینهای افغانی در حمل و نقل محلی یا تجارت دور دست - (این یکی درآمد بیشتری داشت) - یک اشتغال «آبرومندانه» که می‌توانست کمکی برای دامداری شود یافته بودند، کاری که به آنها امکان می‌داد بر

پیامدهای ناشی از مرگ و میر دامها یا حوادث اقلیمی فایق آیند، بدون آن که نحوه زندگیشان در مقابل علامت سوال قرار گیرد. حتی برای بعضی ها فعالیتهای تجاری به صورت مشغله اصلی درآمدی بود و دامداری به صورت شغل ثانوی شان شده بود^{۴۵}. امروزه رواج حمل و نقل با خودرو در تمام کشور و از جمله در کوهستانهای میانی، تجارت کاروانی را محکوم به فنا کرده و از هم اکنون منافع حاصل از این طریق را محدود ساخته است. در چنین اوضاع و احوالی بازسازی یک رمة صدمه دیده بمراتب دشوارتر از گذشته است^{۴۶}.

مبانی واقعی بحران کوچ نشینی افغان که تا خشکسالی سال ۱۹۷۰-۷۱ به صورت پنهان باقی مانده بود عبارت است از اضمحلال فعالیتهای جنبی و کمکی سنتی آن هم در محیطی که از سال ۱۹۶۱ به این طرف به صورتی روزافزون اشباع شده است. درواقع این خشکسالی نقشی ثانوی ایفا کرده اما برای بروز بحران تأثیری شگفت انگیز داشته است.

پانوشتها:

۱ - این مقاله که به صورت مشترك ارائه شده، شماری از دستاوردهای دو سفر تحقیقاتی را که به صورت جداگانه انجام پذیرفته ارائه می دهد. دانیل بالان در ژوئیه ۱۹۷۴ در دشت ناور کار کرده است. زمینه تحقیقات او جغرافیای انسانی (اشغال فضا و تحولات اقتصادی و اجتماعی گروههای کوچ نشین) بوده است. او مسؤولیت بخش اصلی متن را برعهده داشته. شارل کیه فر در ژوئیه ۱۹۷۵ در همین نقطه اقامت گزیده و هدف او شناخت دیالکتیک و مردم شناسی (فرهنگ مادی، بررسی نام محلها از نظر تاریخی و زبانی) بوده است. او تمامی یادداشتها را مرور کرده و مطالبی به آنها افزوده است.

۲ - در مورد وضعیت زمین شناسی ناحیه ای نگاه کنید: پ. بوزده «آتشفشانهای جدید دشت ناور جنوبی» (افغانستان مرکزی)، کلرمون فران، ۱۹۷۶ (سالنامه علمی دانشگاه کلرمون فران شماره ۵۳).

۳ - درباره میزان نمک آبها مطالبی از سوی، او. فورستر (U. Forstner) و ژ. بارچ (G. Bartsch) به چاپ رسیده: Die seen von Bande - Amir Dasht - Nawar, ob-i-istada und Hamun-i-Puzar (zentral und sud west Afghanistan).

۴ - در اطراف این سفره آب ماهی بسیاری وجود دارد، نیز هزاران فلامان سرخ رنگ دیده می شود: G. Nogge, Beobachtungen an den Flamigobrutplätzen Afghanistans, "J. fur ornithologie" 115 (1974), 2, p. 142-151.

۵ - مسکونی شدن این دشت گود بسیار قدیمی است. ال. دوپری «محللهایی متعلق به دوران پالئولیتیک جدید در دشت ناور» در افغانستان جورنال شماره ۲ سال ۱۹۷۵ ص ۱۰۷-۱۰۵. A Provi-sional Gazeteer of Afghanistan, مرکز آمار در سال ۱۹۷۵ (سری گزارشهای ریوط به تحقیقات مردم شناسی شماره ۱) تعداد جمعیت مذکر بالغ یکجانشین اطراف دریاچه را به یک هزار نفر برآورد می کند (مجلد ۱ ص ۲۵۸-۲۷۱: لیست روستاهای اولوس والی ناور). با این همه باید برای این داده ها حاشیه اطمینان وسیعی در نظر گرفت.

۶ - بهترین مقدمه ای که برای کوچ نشینهای افغانستان نوشته شده اثر ک. فردیناند است تحت عنوان «کوچ نشینی در افغانستان». همچنین نگاه کنید به مطالعات اخیر - C. Jentsch "Das Noma-

dentum in Afghanistan", Meisenheim am Glan 1923 (Afghanische studien, 2) اثری از آر. تپر (R. Tapper) کوچ نشینی در افغانستان نوین. افغانستان در سال ۱۹۷۰ نیویورک ۱۹۷۴ ص ۱۲۶-۱۴۳.

۷- گزارش تکوین بادیه نشینی در دشت ناور در مقاله حاضر مورد توجه، قرار نگرفته. مطالعاتی که ما در جای دیگر منتشر خواهیم کرد نشان می دهند که این امر تصویرگر مرحله نهایی شکوفایی کوچ نشینی بزرگ پشتونها در اواخر قرن نوزدهم است. ژ- فوسمن نیز با این عقیده موافق است، رک: اسناد کتیبه نگاری کوشان ص ۱-۶۶.

۸- بخشی از آنها مشهور به آستانه اصالت مقدس دارند و به آنها سادات «اعقاب پیامبر(ص)» گفته می شود. اینها درواقع شعبی از ترکی ها هستند که از لحاظ تعداد اندکند و برای این که مصونیت نسبی در مقابل درآنی ها که دشمنان سستی آنها هستند پیدا کنند چنین پیوندی را به خود نسبت می دهند: «یادداشت‌هایی پیرامون قبایل کوچ نشین افغانستان شرقی» دهلی نو ۱۹۳۵ ج ۵ ص ۱۱۵-۹ همان ص ۱۴۱.

۱۰- «او بازان» مرکب از کلمه «او»- فارسی دری أو = آب- به اضافه کلمه «لامبوزان»- واژه پشتون به معنای شناگر. این واژه، نیمی فارسی نیمی پشتون می رساند در گذشته تأسی به فارسی زبانها، احتمالاً هزاره های آن حدود که به عنوان آبکش استخدام می شده اند؛ وجود داشته.

۱۱- «آخور» کلمه فارسی دری. رک: دارمستر «مطالعات ایرانی» ج ۲، ۱۳۶.

۱۲- در اوایل قرن بیستم این گونه نبوده است.

۱۳- رک: آر. بی. اسکات «Herds, Pastures and Nomads in The Lashkar Gah»

Area, ۱۹۷۳.

۱۴- در آن هنگام آبادانی آنها بسیار است، چیزی که اچ. دبلیو. بلیو [H. W. Bellew] را هنگامی که از ناحیه لشکرگاه می گذشت بسیار متعجب کرد: «از رود سند تا دجله» لندن ۱۸۷۴ ج 8 ص ۱۷۹.

۱۵- قبلاً از سوی اچ. دبلیو. بلیو اعلام شده. همان ص ۱۶۴.

۱۶- این نکته از سوی پ. لالاند (P. Lalande) روشن شده است. «مدرنیزاسیون کوچ نشینی شبانی افغان» کابل ۱۹۷۰. در راستای عمران مراتع ییلاقی هزاره جات و غور، جایی که تعداد احشام بیش از اندازه روبه فزونی نهاده، نویسندگان این مقاله توصیه می کند که [برای کاهش فشار بر این مراتع]

زمان قشلاق را به کمک حفر چاههای بیشتر یا حمل آب به کمک تانگر طولانیتر کنند و تا ماه مه ادامه دهند.

۱۷ - خشکالی سالهای ۱۹۷۰-۷۲ و دستاوردهای زراعی آن در افغانستان بسرعت از سوی راتجنس در «صدماتی که اوضاع اقلیمی بر امر تغذیه در افغانستان وارد کرده» معرفی شده است، «زمین شناسی» شماره ۲۹ (۱۹۷۵)، ۳ ص ۱۸۲-۱۸۸. تأثیر این پدیده بر کوج نشینی تا امروز مورد هیچ گونه تحقیق ویژه ای قرار نگرفته است.

۱۸ - از سال ۱۹۴۰ به بعد در این شهر از میزان بارندگی و درجه حرارت هوا یادداشت برداشته شده است: ان. ام. هومن، ژ. زیلهاردت و پ. لالاند، «مجموعه داده های ایستگاههای هواشناسی افغانستان» کابل ۱۹۷۱ (انتشارات انستیتو هواشناسی، م). متأسفانه ما نتوانستیم آنها را بازسازی کنیم و تنها معدل این ارقام منتشر شده است: ای. استنز (A. Stenz)، «اقلیم افغانستان. کم آبی آن، خشکالی و تقسیمات آن» نیویورک ۱۹۴۶؛ ترجمه فرانسه توسط ژ. زیلهاردت، کابل ۱۹۷۱. بنابراین در پاراگرافهای بعدی هیچ محاسبه ای که منحصرأ بر اساس بایگانیهای انستیتوی هواشناسی کابل، نیز کتابچه هواشناسی منتشره در سال ۱۹۶۹، نهاده شده باشد، وجود ندارد. ما از نورمحمد هومن مدیر این مؤسسه به لحاظ استقبال محبت آمیزی که از ما به عمل آورد سپاسگزاریم.

۱۹ - تصویری از این واقعه از سوی برکل و م. رشاد تهیه شده است.

۲۰ - پ. لالاند، ان. ام. هومن و ژ. زیلهاردت «نقشه های اقلیمی افغانستان» ج ۲: «نقشه ها» کابل ۱۹۷۳ (انتشارات انستیتو هواشناسی، ۴۰).

۲۱ - ضخامت پوشش برف از ۴۸ سانتی متر فراتر نمی رود حال آن که باید در سال ۱۹۷۲ به ۹۶ سانتیمتر و در ۱۹۷۳ به ۱۲۰ سانتی متر رسیده باشد.

۲۲ - بعضی از امواج کوچک بادهای موسمی احتمالاً در تابستان بارانهایی را به همراه می آورند اما این بارانها در این جا کاملاً غیر معمول و از لحاظ کمیت ناچیز است.

۲۳ - در قندهار متوسط میزان بارندگی زمستانی طی ده سال ۱۴۰ میلی متر است. زمستان ۱۹۷۰-۷۱ فقط ۴۷ میلی متر باران بارید. در لشکرگاه متوسط محاسبه شده طی ۱۴ سال حدود ۹۶ میلی متر شد و زمستان ۱۹۷۰-۷۱ فقط ۵۵ میلی متر بارید.

۲۴ - این ایستگاه داده های ژانویه سال ۱۹۶۹ را در اختیار ندارد و نمی توان زمستان ۱۹۶۸-۶۹ را در نظر گرفت.

۲۵- ژ. نوگر، همان. «و فلامانهای سرخرنگ محل را ترك كردند...».

۲۶- در لشکرگاه در ماه فوریه ۱۹۶۸ درجه حرارت ۸- درجه سانتی گراد ثبت شده. اما این یک سرمای غیرعادی بوده که وسعت موج سرمای فوریه ۱۹۷۲ را نداشته است: متوسط درجه حرارت فوریه ۱۹۶۸، ۷/۶ درجه سانتی گراد بوده در مقابل ۳/۵ درجه سانتی گراد برای فوریه ۱۹۷۲.

۲۷- ار. ب. اسکات، همان، چاپ ۱۹۷۳.

۲۸- در مورد این نکته نگاه کنید به: Planungsteam Paktia, "Grundlagen und Empfehlungen fur eine Perspektiuplanung Ium Regionalen Entesick-lungsvorhaben Paktia / Afghanistan S. 1 (Berlin) 1972: "Sozialökonomie" Teil V : Nomadismus p. 6.

۲۹- ار. ب. اسکات، همان، چاپ ۱۹۷۳.

۳۰- همان.

۳۱- رك: Report of Fivestock Survey Mission (کابل، وزارت کشاورزی). یک افغانی = ۷ تا ۸ سانتیم فرانسه در آن زمان است.

۳۲- آ. جانانا ضمن مطالعه بر کوچ نشینهای پکتیا، جایی که اوضاع و احوال اقلیمی سالهای ۱۹۷۰-۷۲ بسیار مشابه [دشت ناوُر] بوده، همین برآورد را کرده است (همان). در شمال کشور کاهش [تعداد دامها] بعکس بسیار زیاد بوده است: ار. تاپر، همان ص ۱۳۸. بنا به گفته، آی. ام. استیونز مرگ و میر «طبیعی» دامها در هر سال ۲۵ تا ۳۰٪ تا حداقل ۱۵٪ برای سالهای خوب و حداکثر ۱۰۰٪ برای سالهای بد و به حسب گله ها بوده است: آی. ام. استیونز و ک. ترزی «اقتصاد تولیدات زراعی در دره هیلمند» دنور ۱۹۶۵ ص ۸۳.

۳۳- گرو با بیع شرط به معنای دقیق کلمه تفاوت دارد چرا که بازخريد لزوماً در یک مهلت معین انجام نمی شود. درواقع مسلمانهای مؤمن نظر خوبی نسبت به بیع شرط ندارند زیرا آن را نوعی وام با بهره و ربا می دانند: مبلغی که پرداخت می شود بسیار پایتتر از قیمت ملک (خانه، مزرعه، مرتع) است که به عنوان تضمین از سوی وام گیرنده تسلیم می شود. خریدار از منافع ملک به هر نحوی صلاح بداند استفاده می کند. و این نوعی گرفتن بهره از سرمایه است آن هم در شرایطی بسیار مناسب و نوعی «کلاه شرعی» برای فرار از حرمت ربا. بیع شرط در سطح بسیار وسیعی از سوی کوچ نشینهای پشتون که سوداگرانی هستند بی توجه نسبت به مسائل شرعی انجام می شود. و این روش اصلی آنها برای

تسلط بر هزاره‌جات است که ک. فردیناند در «توسعه کوچ نشینی و تجارت در افغانستان مرکزی» آن را بخوبی تشریح کرده است.

در سوی دیگر جهان اسلام یعنی در مراکش، نزد چلوس‌های کوهستانهای اطلس، بیع شرط با نامهای «رهن» یا «رهنه» به صورت دیگری انجام می‌شود رک: ۱. آدام «بربرها در کازابلانکا» در «مجله غرب اسلامی و مدیترانه» شماره ۱۲ سال ۱۹۷۲ ص ۲۳-۴۴.

۳۴- س. کودی «دره ارغنداب هیلند». نظری کلی بر برنامه‌های سرزمینی و گذشته و حال آبیاری، برآورد هزینه تکمیل کارها» کابل ۱۹۷۴.

۳۵- به استاد نوشته‌های آ. ار. بارون «دره ارغنداب هیلند، تحلیل برنامه‌های منطقه‌ای».

۳۶- در سال ۱۹۵۴ به اولین افرادی که به نادرعلی در هیلند آمده بودند هریک سی جریب زمین داده می‌شد. آنان که از سال ۱۹۵۷ به بعد در مارجیه مستقر شدند میان ۲۰ تا ۳۰ جریب دریافت کردند (ال. بارون «تحلیل جزئی: ناحیه دره ارغنداب هیلند» ۱۹۷۳، ص ۳۶). تفاوتها تا اندازه زیادی به دلیل اختلاف در حاصلخیزی خاک است: در این زمینه خاک منطقه درویشان بهترین نوع در تمام هیلند است (س. کودیاک، همان ص ۵۷).

۳۷- آنچه از دو بار برداشت محصول در سال ۱۹۶۹ به دست آمد بسیار ناچیز بود: به گفته بارون ۵٪ زمینهای قابل کشت درویشان زیر کشت رفت. همان. برداشت دو بار محصول در ناحیه‌ای که فصل رشد گیاه به ده ماه در سال می‌رسد و آب هم فراوان است امر غیرممکنی نیست. به نظر می‌رسد که میزان زمینهای زیر کشت اخیراً توسعه یافته و به هدفی که برای سال ۱۹۷۷ در نظر گرفته‌اند نزدیک شده است: ۳۵٪ زمینها.

۳۸- فردیناند، همان، ۱۹۶۹ ص ۱۴۵-۱۴۶. جاناتا همان، در صفحات متفاوت. وفاداری گروههای مستضعف به حرکت‌های کوچ را ژ. ث. کاستلی گاتینارا نیز تصریح کرده است. درخصوص موضعگیری معکوس نگاه کنید د. فرولیخ "Nationalismus und Nationalstaat in Entwicklungsländern, Meisenheim am glan 1970" (Afghanische Studien 3), p. 211-212.

با این همه هیچ دلیل متقنی در جهت اثبات ادعاهایش به دست نمی‌دهد.

۳۹- C. Jentsch، همان ص ۱۸۴.

۴۰- ژ. آ. رابینسون، هما ص ۱۱۳.

۴۱- مخاصمات میان داووتانی‌ها و وزیرهای قدیمی و لجوجانه است: منشاء آن به اواسط قرن

نوزدهم می‌رسد، هنگامی که وزیری‌ها، داوتانی‌ها را از مراتعشان در دره ونه (جنوب وزیرستان) بیرون راندند.

۴۲ - فی‌المثل نگاه کنید به ال. دوپری «افغانستان» پرینستون ۱۹۷۳ ص ۵۵۳ و آ. جانانا همان در صفحات مختلف.

۴۳ - به این ترتیب خروتی‌ها در مراتع گرمسیر که در اشغال طوایفی بود که از مدت‌ها پیش کوچ به دو سوی مرز را رها کرده بودند و امروزه در کلات غلزایی بیلاق می‌کنند، پذیرفته شدند.

۴۴ - ال. دوپری، همان ۱۹۷۳ ص ۱۶۹-۱۷۰.

۴۵ - ك. فردیناند، همان ۱۹۶۲ و ۱۹۶۹.

۴۶ - آفریقاشناسان به نتایج مشابهی دست یافته‌اند اما در حال و هوایی مربوط به بعد از استعمار که البته در مورد افغانستان مصداق ندارد: فی‌المثل نگاه کنید ژ. سویت، «یک اقتصاد کوچ‌نشینی ساحلی رو در روی اتفاقات مصیبت بار»: طوارقهای آدوار ایفور (مالی) از انتشارات ژ. کوپن، «خشکسالی و قحطی در ساحل» ج ۲: «دهقانان و کوچ‌نشینها»، پاریس ۱۹۷۵ ص ۸۷-۱۰۱. بویژه صفحه ۹۸.

Daniel Balland

دانیل بالان - دانشگاه سوربن

ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم

تنگناهای زیست محیطی و نوسانات تاریخی در سازماندهی سرزمینی کوچ نشینهای افغانستان

همه کوچ نشینهای افغانستان به یک نوع کوچ دست می زنند: «کوچ عمودی منظم». و این بدان معناست که سرزمینی که هر گروه مورد بهره برداری قرار می دهد از لحاظ ارتفاع متفاوت و از نظر اجتماعی تحت کنترل آن گروه است. و در حالی که استقرار در ارتفاعات مختلف از یک آهنگ فصلی ساده و دقیق تبعیت می کند، آهنگی که پیوند تنگاتنگ با تنگناهای محیط زیستی نسبتاً پایدار دارد، اما نحوه استفاده از مراتع و نقاط دارای آب در درون هر طبقه ارتفاعی، محل استقرار «محلها» و انتخاب مسیر کوچ از سوی ضوابطی اجتماعی که از لحاظ تاریخی تثبیت شده است تعیین می شوند.

۱ - کوچ نشینی و بوم شناسی در افغانستان

مدتهای مدید تفکر در این زمینه به بیان چند کلیت یکنواخت، پیش پا افتاده و

منبع: Daniel Balland: Contraintes ecologiques et fluctuation historiques dans L'organisation territoriale des nomades d'Afghanistan. Production pastotale et société N° 11 1982 pp. 55-67.

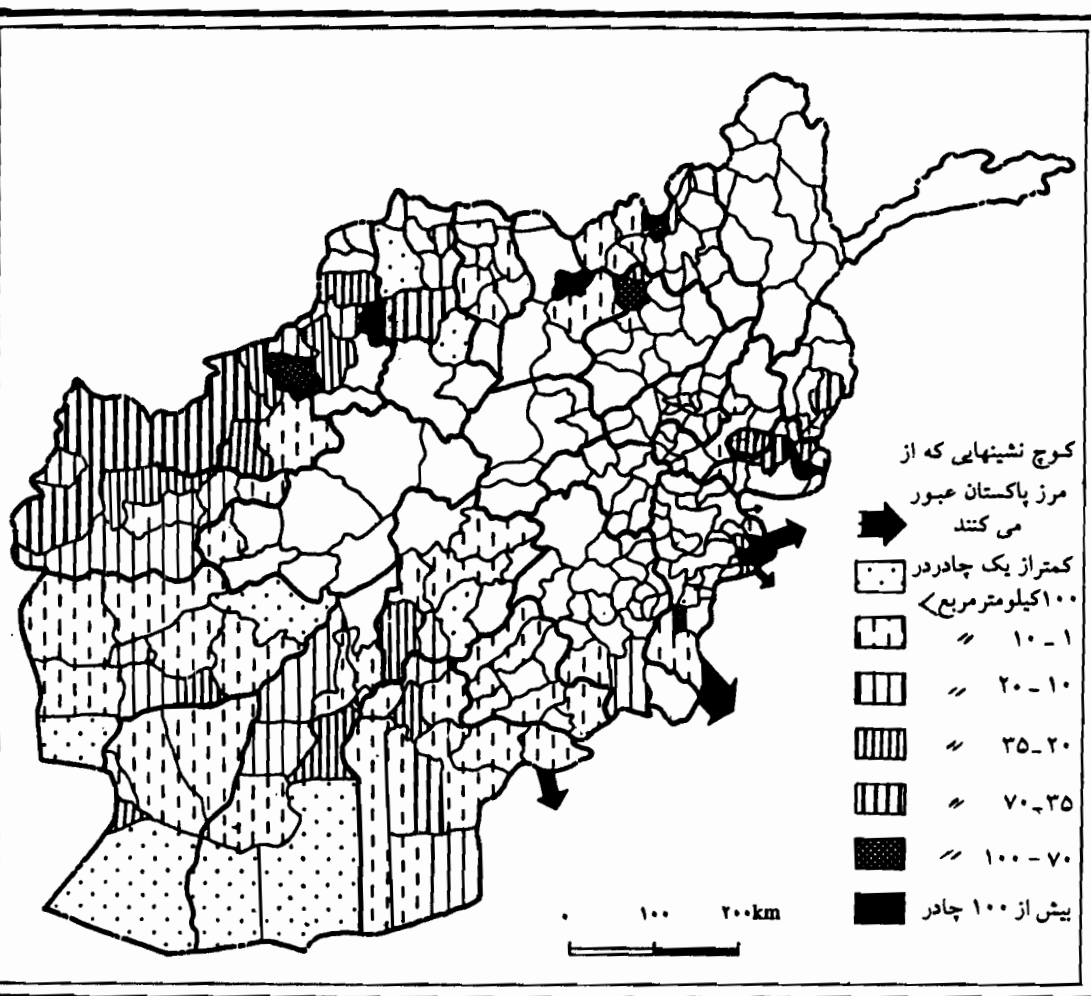
نامشخص محدود می شد. امروزه به مدد پیشرفتهای چشمگیری که درباره شناخت کوچ نشینی در افغانستان حاصل آمده از این مرحله پا فراتر نهاده اند. این پیشرفتهای از طریق پژوهشی اختصاصی که در سال ۱۹۷۸ در چهارچوب سرشماری جمعیت این کشور انجام شده به دست آمده است.^۲ از روی نتایجی که حاصل شده برپایی نخستین نقشه های دقیق توزیع فصلی کوچروها (شکل ۱ و ۲) و تبیین پیوندهای متقابل زیست محیطی (شکل ۳) امکان پذیر شده است.

۱) الگوی پایه ای: یک کوچ نشینی عمودی و مستقیم

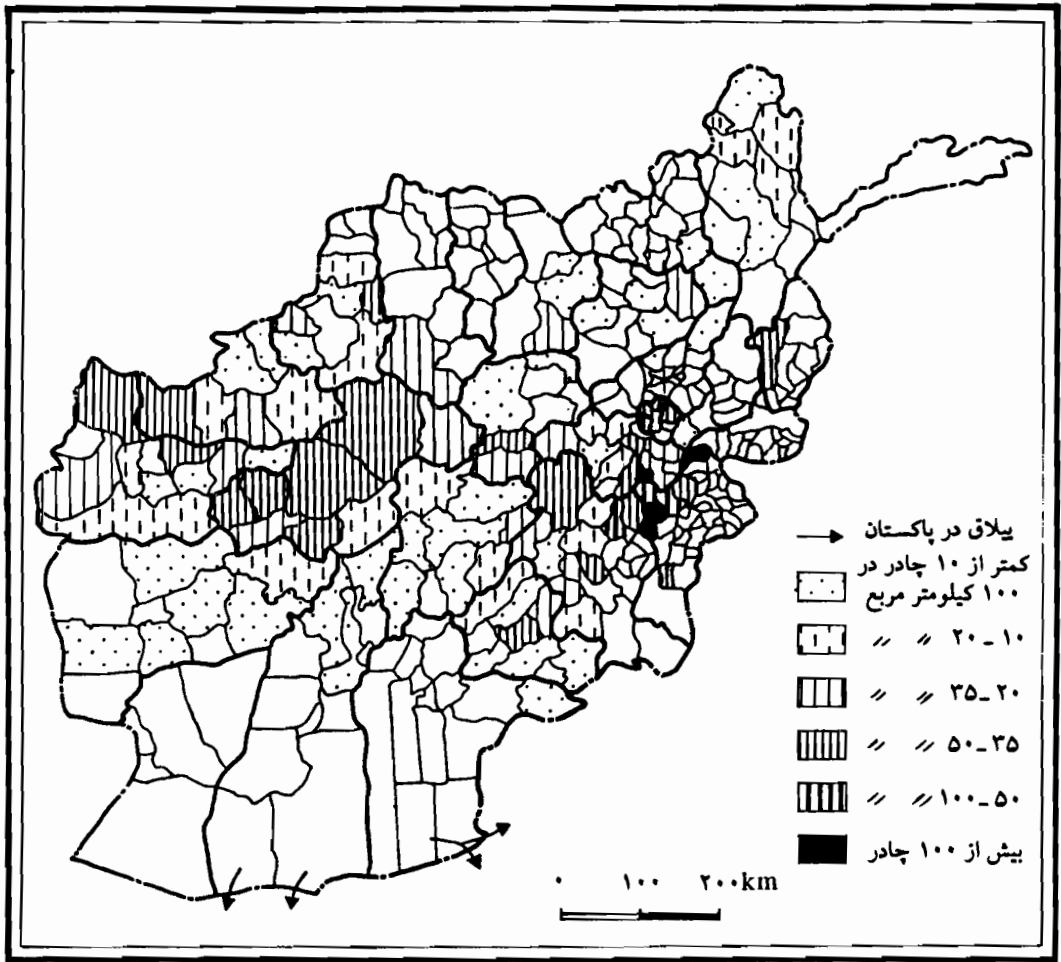
در زمستان (شکل ۱) کوچ نشینها در دایره گسترده زمینهای پستی که به طور ناپیوسته بر حاشیه ارتفاعات میانی افغانستان قرار دارند، پراکنده می شوند.^۳ تنها اقلیت کوچکی از آنها زمستان را در پاکستان و در دشتهای رود سند و حوالی غربی آن می گذرانند. به این ترتیب حد بالایی گستره قشلاق، متوسط حرارتی معادل حدود صفر درجه سانتیگراد در سردترین ماه سال ما (ژانویه) داراست. این حد بالایی عملاً بر ارتفاعاتی ۱۵۰۰ متری قرار گرفته است به استثنای شمال کشور که به دلیل وجود کوههای بسیار مرتفع و وضعیت نامساعد زمین آن را به ارتفاع ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ متری پایین آورده اند (شکل ۳).

در تابستان (شکل ۲) کوچ نشینها در زمینهای مرتفع نسبتاً خنک و کوهستانهایی که حوضه های مرتفع میان کوهستانی آنها را شکافته اند و کشور را از غرب به شرق چون کمربندی در بر گرفته اند، مستقر می شوند. محل دیگری که آنها در آن جا ییلاق می کنند کوهستانهای بلوچستان پاکستان است. این فضای ییلاقی دارای درجه حرارت مناسبی با معدل ۳۰ درجه سانتیگراد برای گرمترین ماه سال (ژوئیه) در ارتفاعات ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ متری است بجز در شمال که باز هم به دلایلی که گفته شد به ارتفاع ۴۰۰ متری نزول می کند (شکل ۳). در خصوص حد اعلای منطقه ییلاق، به نظر می رسد که این حد در ارتفاعی است که در آن یخبندان شبانه عملاً هرگز قطع نمی شود، حتی در تابستان (ارتفاعی حدود ۳۵۰۰ متر در وضعیت جنوبی).

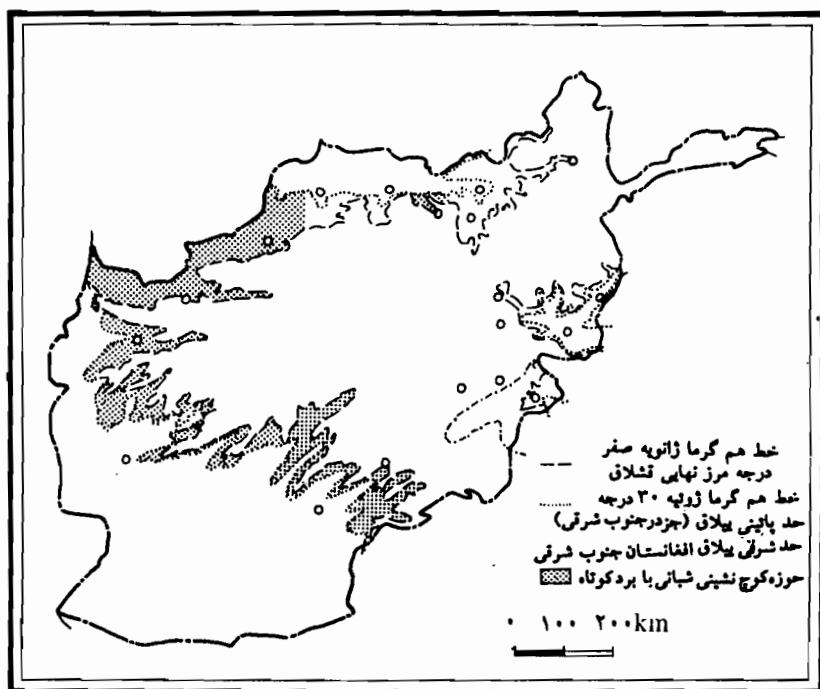
میان این دو طبقه، حرارتی، کوچهای شبانی به طور طبیعی بر چندین صد کیلومتر مسیر راه طی مدتی حدود دو تا چهار هفته انجام می پذیرد.



شکل ۱ - نحوه توزیع کوچ نشینهای افغانستان در زمستان. منبع: تحقیقات کوچ نشینی ۱۹۷۸.



شکل ۲ - نحوه توزیع کوچ نشینهای افغانستان در فصل تابستان. منبع: تحقیقات کوچ نشینهای ۱۹۷۸.



شکل ۳- حدود اقلیمی کوچ نشینی شبانی در افغانستان. منبع: پ. لالاند، ان. ام. هرمن و ژ. زیلهارت، «نقشه های اقلیمی افغانستان» کابل. در مجلد ۱۹۷۳-۱۹۷۴ (انتشارات انستیتو هواشناسی، ۴) کمی تغییر داده شده است.

با این همه از ملاحظه نقشه ها یک واقعیت اصلی حاصل می شود: طبقات ارتفاعی که به ترتیب در زمستان و تابستان مورد استفاده قرار می گیرند کمی برهم سوار می شوند، به قسمی که قله اولی و پایه دومی یک منطقه واحد را تشکیل می دهند، منطقه ای باریک که در تمامی سال از سوی دامداران مورد بهره برداری قرار دارد. این طبقه متوسط که هرگز با دقت شناخته نشده (فردیناند ۱۹۵۹: ص ۲۷۸. او وجود این طبقه ارتفاعی را به حدس دریافته بود) قلمرو گزینشی کوچ نشینهایی است با شعاع عمل کوتاه؛ ویژگی این نوع کوچ نشینی کوچهایی است با دامنه وسعت چند ده کیلومتر و گاه بسیار کمتر و با زمانی

حدود دو روز پیاده روی (شکل ۳).

هرچند که الگوی کلی کوچ نشینی در فضای افغانستان این چنین است اما بر روی نقشه ها بخوبی استثنائاتی چند، ناهنجاریها یا ویژگیهایی ملاحظه می شوند که می توان آنها را در دو گونه طبقه بندی کرد.

۲) ناهنجاریهای محلی در جهت ارتفاع

احتمال این که در محل از مرزهایی که توصیف شد فراتر روند، وجود دارد. از این روست که در مناطق آفتابگیر و ملایم گروههای کوچک کوچ نشینی در ارتفاعی حدود ۲۰۰۰ متر در پکتیای جنگلی (افغانستان شرقی)، نیز در محدوده غربی ایالت غور استپی (افغانستان غربی) زمستان را به سر می آورند. بعکس چند ده خانوار کوچ نشین تمام تابستان را در زمینهای پست بسیار گرم جنوب غربی افغانستان (حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ متر ارتفاع)، می گذرانند، چرا که دست کم در مورد بعضی از آنان که در حال یکجانشین شدن هستند، جابه جا شدنهای شبانی دلیل وجودی خود را از دست داده است.

دلیلی ندارد که بیش از این بر اوضاعی از این دست، که در هر حال بسیار کم شمار است، تأکید کنیم. در واقع جنبه کاملاً محلی آنها قادر نیست پویایی نمونه کلی را در مقابل علامت سوال قرار دهد. ویژگیهای گونه دوم از نوع دیگری است. در این گونه، از سطح محلی به سطح ناحیه ای گذر می کنیم.

۳) تضادهای ناحیه ای

در اشغال طبقات ارتفاعی مختلف قشلاق و ییلاق [گرمسیر و سردسیر] از سوی کوچ نشینها هیچ همگونی دیده نمی شود (شکل ۱ و ۲). در این باره، تحقیقات سال ۱۹۷۸ ضمن تأیید دهها مورد ملاحظات محلی، فاقد نکات دقیقی است که مورد انتظار بوده است.^۴

شماری از تضادهای ناحیه ای پدیدار شده، بوضوح ناشی از عملکرد تنگناهای

طبیعی است. تعداد تنگناهای اصلی طبیعی سه تاست:

الف) در قشلاق، در اطراف غور کوچ نشینها کوهپایه ها را به تپه ها یا دشتهای واقع در پایین دامنه ها (شکل ۱) ترجیح می دهند. بنابراین در تمامی نیمه غربی افغانستان طبقه مربوط به قشلاق به دو زیر طبقه - که پرجمعیت ترین آنها، مرتفعترین آنها و در نتیجه سردترین آنهاست - تجزیه می شود. این تضاد درونی، مبتنی زیست جغرافیایی دارد که در آخرین تحلیل به میزان بارندگی مربوط می شود: این دو زیر طبقه مجزا از هم به ترتیب به قلمرو استپ و نیمه بیابانی سرتاسر گسترده ای با ۱۵۰ میلی متر بارندگی سالانه^۵ بستگی دارد. به این ترتیب در شمال افغانستان استپ دارای گرامینه ها [گیاهان از خانواده غلات] با نقاط دارای علفهای بسیار تنگ تر (زمینهای شنی) یا گیاهانی از خانواده کنوپوریاسه (در زمینهای غلیایی) در تضاد است. در جنوب به همین ترتیب از استپ آرمو از [نوعی گیاه] به استپ آستراگال [نوعی گیاه] می رسیم. تعجبی ندارد که تطابق میزان جمعیت کوچ نشینها با غنای نابرابر مراتع در جزئیات بسیار دقیق متجلی شود: تراکم زیاد جمعیت در کوهپایه های شمال حاکی از برتری نسبی استپهای گرامینه بر استپهای آرمو از کوهپایه های جنوبی است^۶. حتی تفاوتهای جزئی موجود در جمعیت (ناچیز) ریگستان (افغانستان جنوبی) با میزان خشکی یا رطوبت ناحیه بستگی دارد.

ب) در ییلاق، جنوب شرقی افغانستان غرابت چشمگیری را به نمایش گذاشته: به رغم شرایط مناسب دمای هوا، این منطقه تا اندازه زیادی خارج از گستره ییلاق کوچ نشینها قرار گرفته است. مرز واقعی این گستره بسیار فراتر از درجه حرارت ۳۰ درجه سانتیگراد برای گرمترین ماه سال قرار دارد، چیزی که موجب شده تا طبقه ارتفاعی مختلط با کوچ نشینی با مدت کوتاه از میان برداشته شود (شکل ۳). به نظر می رسد این ویژگی در میزان بخار آب بسیار بالای تابستانی این بخش از افغانستان ریشه دارد، تنها بخشی از افغانستان که به صورت منظم از بادهای موسمی اقیانوس هند بهره مند است^۷. باری وجود رطوبت بالا در فصل گرم همان گونه که می دانیم انگلهای دامی را افزایش می دهد و موجب طرد کوچ نشینان از منطقه می شود.

ج) سرانجام در بهار، کوچ نشینهای شمال افغانستان قبل از حرکت به قصد ییلاق به مدت دو ماه (مارس، مه) در محله های خاصی ساکن می شوند. مکان این محله های بهاره که بره زای در آنها انجام می شود تابع هیچ قاعده مربوط به ارتفاع نیست: آنها گاه پایستر و گاه بالاتر از محله زمستانی قرار دارند. به عکس آنها به هیچ وجه در مکان خیلی دور قرار ندارند (عموماً در چند کیلومتری واقع شده اند) بنابراین در مرزهای زیست محیطی طبقه ارتفاعی قشلاقها قرار گرفته اند. این سازماندهی کوچروی که خاص افغانستان شمالی است با تقویم کوچ سه فصلی و سازماندهی سرزمینی سه بخشی خود یک پدیده فرهنگی نیست: تمامی اقوام بدون استثناء آن را پذیرفته اند. در این مورد نیز تطابقی با آهنگ فصلی نزولات آسمانی صورت پذیرفته: در واقع وفور بارندگیهای بهاری در این بخش از افغانستان مراتع را تا ماه مه سرسبز نگه می دارد حال آن که در بقیه نقاط کشور مراتع زمستانی و چاهها و چشمه ساران مربوط به آنها خیلی زودتر خشک می شوند و طبیعتاً ماندن بیشتر گله ها را در فصل بهار ناممکن و صعود پیش هنگام به ییلاق را ناگزیر می کنند (جدول ۱).

بنابراین مطالعه این سه وضعیت ناحیه ای، تبیین روابطی را که میان کوچ نشینی و اوضاع زیست محیطی در محیط قاره ای نیمه خشک و کوهستانی افغانستان وجود دارد، امکان پذیر می سازد. محدوده سرزمینهایی که از سوی کوچ نشینها در فصول مختلف سال مورد بهره برداری قرار می گیرند، از طریق تنگناهای طبیعی تعیین می شوند. این تنگناهای طبیعی در دو مقیاس مشخص عمل می کنند:

دمای هوا در زمستان و تابستان دو طبقه ارتفاعی را که بالقوه قابل بهره برداری هستند، معلوم می دارد. در بطن این دو طبقه ارتفاعی مقدار و آهنگ ریزش باران تعیین کننده بخشهایی است که برای بهره برداری مناسبترند.

جدول (۱): آهنگ فصلی نزولات آسمانی در افغانستان

افغانستان جنوبی	افغانستان شمالی	
آذر-دی	اسفند - فروردین	پربارانترین فصل سال نزولات دو ماهه فروردین - اردیبهشت (به درصد نزولات سالانه)
حدود ۱۰٪	حدود ۲۵٪	

به این ترتیب به مفهوم «زیستگاه مناسب» برای کوچ نشینی می‌رسیم. در فصل سرد این زیستگاه عبارت است از تمامی دامنه‌های کوهستانی و در فصل گرم نقاط خشک کوهپایه‌ها و کوهستانها نسبتاً بلند. در کوهپایه‌ها هرچه ارتفاع بیشتر باشد اقامت کوچ نشینها طولانیتر می‌شود (به سبب ریتم نزولات آسمانی)؛ در دامنه‌ها هرچه ارتفاع کمتر باشد کوچ نشینها بیشتر می‌مانند (به سبب ریتم دمای هوا).

با این همه، درون این چهارچوب تضادهای شدید ناحیه‌ای به چشم می‌خورد که تحلیلهای اقلیمی قادر به درک آنها نیست: در زمستان تجمع فوق‌العاده کوچ نشینها در حوضه‌های مرزی افغانستان شرقی و در تابستان بی‌نظمی در توزیع کوچ نشینها در درون کوهستانهای وسطای افغانستان، نمونه‌های بارز این ادعاست. برای فهم آنها باید به سوی کلید توضیح دهنده دیگری دست نیاز دراز کرد: تاریخ.

۲- کوچ نشینی و تاریخ در افغانستان

گرچه تأثیر کوچ نشینها در تاریخ افغانستان توانسته موضوع بررسیهای دقیق ترکیبی قرار گیرد (پلانول ۱۹۶۸: ۱۹۶ به بعد)، اما پیرامون تاریخ کوچ نشینها و سازماندهی سرزمین آنها در افغانستان چنین تحقیقاتی انجام نشده است. در این باب، من در این جا به بیان ملاحظات مقدماتی اکتفا می‌کنم و طرحی مقدماتی و موقت عرضه می‌دارم؛ چرا که برای ترسیم تابلویی کامل و منسجم دشواریهای بسیاری وجود دارد: منابع خارجی (متون

تاریخی، سفرنامه‌ها) زیادی وجود دارد، اما علی‌رغم کوشش‌هایی که انجام شده (تا پیر ۱۹۷۳) هنوز از اکثر آنها بهره‌برداری نشده است. منابع داخلی (روایات شفاهی) باز هم علی‌رغم چند استثناء درخشان (فردیناند ۱۹۶۲) متأسفانه خیلی کم جمع‌آوری شده‌اند. از سوی دیگر تحقیقات سال ۱۹۷۸ مواد اولیه‌ای به دست می‌دهند که انسان را به تحقیق بیشتر تشویق می‌کنند اما فاقد داده‌های تاریخی غنی هستند، به عکس سرشماری بعد از آن، که غیر قابل استفاده است.^۸

از تمامی این منابع یک اصل کلی با قدرت تمام سربرمی‌آورد: سازماندهی سرزمینی جوامع کوچ‌نشین افغانستان نمایشگر ناپایداری چشمگیری است. کوچ‌نشینی منظم به معنای یک کوچ‌نشینی غیر قابل تغییر نیست. تحول مسیرهای کوچ، تنها عنصری که برای آن مجموعه‌ای از داده‌های فراوان در اختیار داریم، به شایستگی این قاعده را به تصویر می‌کشد، ضمن آن که تحقیق در این باب طبق الگویی ساده انجام می‌پذیرد (شکل ۴).

۱) تحول از طریق جابجایی عبارت است از پذیرش یک مسیر کوچ کاملاً جدید (نوع الف). جابجایی می‌تواند کامل باشد (نوع الف ۱) یا جزئی (نوع الف ۲). در مورد اول گروه کوچ‌نشین بکلی سرزمین اصلی کوچ‌نشین خود را ترک و مسیر جدیدی انتخاب می‌کند. در مورد دوم گروه به استفاده از یکی از محله‌های فصلی قبلی ادامه می‌دهد.

نمونه‌های یک چنین تحولی در تمامی تاریخ افغانستان فراوان به چشم می‌خورد. این تحول بویژه از دلایل مهم مغشوش بودن نقشه قومی افغانستان است. برای آن که به دوران اخیر که مستندات بهتری در اختیار دارد تکیه کنیم به مواردی از جابجایی کامل دلبخواهی (یعنی با تصمیم خود کوچ‌نشینها و نه برنامه‌ریزی شده از طریق مقامات)، نظیر جابجایی کوچ‌نشینهای گجر اشاره می‌کنیم. آنها در پایان قرن ۱۹ از شرق به غرب و در طول دامنه‌های جنوبی هندوکش، جابجا شده‌اند (روبرستون ۱۸۹۶: ۲۹۸ به بعد). اما جابجائیها می‌تواند از سوی مقامات دولتی نیز برنامه‌ریزی شده باشد: و این بویژه در خصوص جابجائیهای وسیع کوچ‌نشینهای جنوب به سوی شمال افغانستان مصداق دارد که از سالهای دهه ۱۸۸۰ به منظور عمران و کنترل نظامی این منطقه مرزی، که در آن زمان

منطقه ای خالی از جمعیت بوده، صورت پذیرفته است (گروتس باخ ۱۹۷۲: ۵۴ به بعد. کاکر ۱۹۷۹، ۱۳۱ به بعد). به این ترتیب استعمار مجدد ترکستان افغانستان از شرق به غرب پیشروی کرده است، چیزی که تا اندازه ای مبین تراکم نابرابر جمعیت بر فضای شبانی است که امروز شاهد آن هستیم: قاتاغان در شرق، تنها ناحیه ای از افغانستان است که به نظر می رسد هنوز کوچ نشینی از امکان گسترش برخوردار است (شکل ۱ که برآوردی کلی از این حقیقت به دست می دهد). از دیدگاه قومی پشتونها هستند که بیشترین نفرات را در اختیار نهاده اند (تاپر ۱۹۷۳، بارفیلد ۱۹۷۸)، اما اقوام دیگر متعلق به جنوب نیز در این مهم همکاری دارند (بالان و بنوا، ۱۹۸۲). در موارد بسیاری، جابجائیها به یک پدیده واقعی تغییر جهت جغرافیا منجر شده است. مثلاً نزد توخی ها و هوتکها، دو قبیله پشتون از کنفدراسیون غلزاری، کوچ نشینی در بطن تیره هایی که به شمال نقل مکان کرده اند بر جای مانده حال آن که نزد کسانی که در جنوب شرقی افغانستان باقی مانده اند به دست فراموشی سپرده شده است.

درخصوص جابجائی جزئی می توان از نمونه داوتانی ها - که چندین تیره آنها در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ محله های درجات (پاکستان) خود را ترک و به دره وسطای هیلمند نقل مکان کرده اند، در عین حال که به ییلاق در دشت ناوُر (بالان و کیفِر ۱۹۷۹: ۸۵) ادامه می دهند - اشاره کرد. عقیده بر این است که درگیریهای شبانها یکی از اهم دلایل این جابجائیهای جزئی است.

کثرت پدیده های مربوط به جابجائیها که کم و بیش به گذشته دور بازمی گردد - لشکرکشیهای کوچ نشینها که عموماً روی آن تأکید می شود تنها یک نمونه آن است - موجب شده میان سازماندهی قبیله ای و سازماندهی سرزمینی نزد کوچ نشینهای مطلقاً (افغانی) هیچ گونه ارتباطی پدید نیاید. این قاعده هیچ استثنایی نمی پذیرد و هم از دیدگاه قوم نگاری و هم از لحاظ جغرافیایی مصداق دارد:

- کوچ نشینهای شعبه های مختلف یک قبیله واحد به سبب سرزمینهایی که در اختیار دیگر قبایل، حتی دیگر اقوام قرار دارد از یکدیگر جدا افتاده اند: سرزمین قبیله ای فاقد

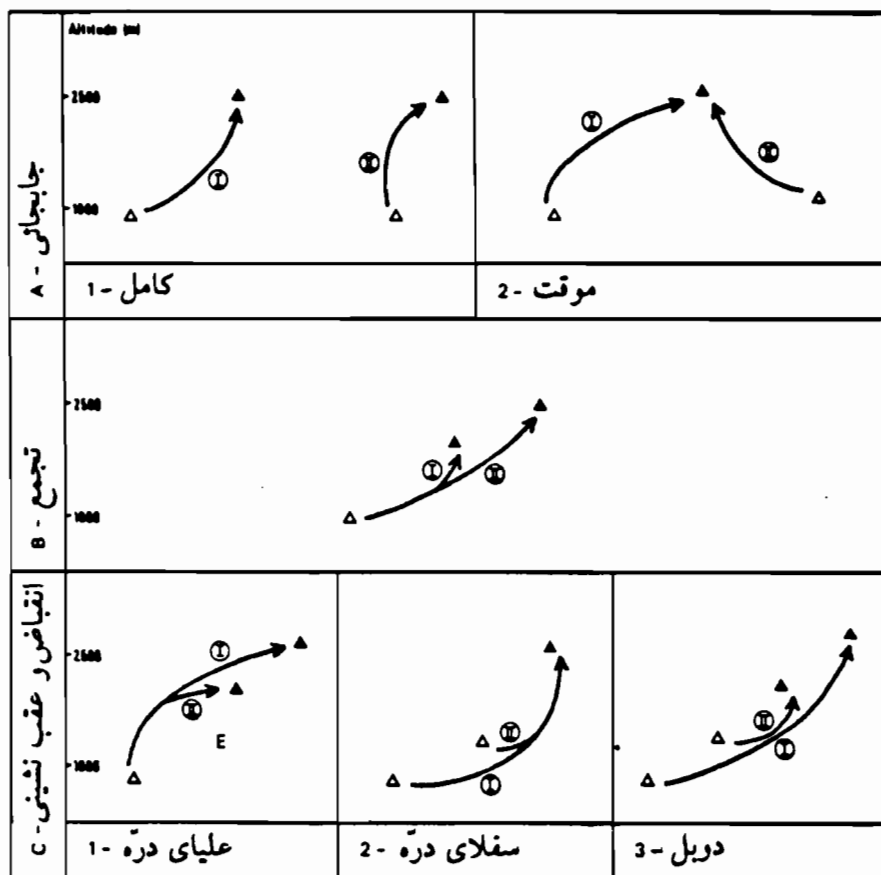
هرگونه انسجام جغرافیایی است. و این سرزمینی فروپاشیده است.

- به عکس کوچ نشینهایی که در یک فضای کوچ نشینی با هم انبازند غالباً به قبایل و حتی اقوام متفاوت تعلق دارند: سرزمین کوچ فاقد انسجام قبیله ای است، و این سرزمینی تقسیم شده و از این رو غالباً مورد اختلاف است.

در زمینه ای کلی تر، یک چنین وضعیتی لامحاله حتی مفهوم قبیله - اگر نگوییم قوم (ایل) - را با خطر مواجه می سازد (سان لیور ۱۹۷۹). این مطلب قبلاً درباره یک قبیله، با جملاتی چون «قطعه قطعه شدن جغرافیایی و فقر محتوایی همزاد یکدیگرند»، به روشنی بیان شده است (برک ۱۹۵۳: ۲۶۹). قبیله با از دست دادن تمامی پیوندهای خود با فضایی شناخته شده که همگی اعضایش در آن زندگی کرده اند، به صورت یک واژه غیر ملموس و انتزاعی، یک طبقه بندی بی جان و در نهایت فاقد معنا درمی آید (برک ۱۹۷۸: ۳۵۳)، که حتی محدوده آن نامشخص و ناپایدار شده است (بالان و بنوا در دست تهیه). و بدون تردید این یکی از دلایلی است که می رساند چرا انسان شناسها نمی توانند توصیف علمی دقیقی از این واژه به دست دهند (هلم ۱۹۶۸).

دیگر اشکال تحول سرزمینی کوچ نشینی در افغانستان همگی جهشهایی با گسترده گی و اهمیت کمتر از انتقال را عرضه داشته اند: آنها چیزی جز آمایش مجدد مسیر کوچ - که به حسب مورد، گسترش یافته یا محدود شده - به ارمغان نیاورده اند.

۲) تحول از طریق تجمع عبارت است از طولانیتر شدن مسیر کوچ یک گروه کوچ نشین که کنترل یک سرزمین جدید وصل به سرزمین قدیمی گروه را به دست می گیرد (گونه B). جالبترین نمونه این مورد در پایان قرن نوزدهم تجمع در قسمت علیای منطقه کوچ کوچ نشینهای پشتون جنوب شرقی افغانستان، در پی پیروزی نظامی بر هزاره جات است (فردیناند ۱۹۶۲: ۱۲۸ به بعد). در درون منطقه ییلاق تحولات دیر هنگام هزاره جات در مقایسه با غور، خیلی زودتر به روی کوچ نشینی با بُرد بلند آغوش می گشاید و امروزه نیز به سبب وجود تراکم در محله ییلاقی که به وضوح در ناحیه اول پایتتر قرار گرفته، نمود بیشتری یافته است (شکل ۲). اما این تنها دلیل نیست. در واقع باید به



توضیحات کلی

- مسیر کوچ
- ① مسیر کوچ اولیه
- ② مسیر کوچ نهایی
- △ - محله زمستانی
- ▲ - محله تابستانی

شکل ۴ - الگوهای تحول کوچ نشینی در افغانستان.

بحرانی که کوچ نشینی در حال حاضر گرفتار آن است نیز توجه شود، بحرانی که تأثیر آن نزد کوچ نشینهای جنوب شرقی افغانستان - که در هزاره جات ییلاق می کنند - به مراتب بیشتر از کوچ نشینهای جنوب غربی یا شمال غربی است که محله های تابستانیشان در غور قرار دارد. و این بحرانی است چند شکلی که علاوه بر سایر تظاهرات خارجی، در تراکم گروههای بسیار کوچ نشینی در سرزمین کوچ متجلی شده است.

۳) تحول از طریق انقباض و عقب نشینی عبارت است از کوتاه شدن مسیر کوچ چه از نظر افقی و چه عمودی (نوع C). از سه نوع تحول مشخص شده این تنها نوعی است که در حال حاضر اجرا می شود و می رساند که مرحله گسترش سرزمینی کوچ نشینی که تا همین اواخر دنبال می شده، سپری شده است. ویژگی کنونی عقب نشینهای کوچ نشینی را می توان بخوبی معرفی کرد. اولین مورد عبارت است از عقب نشینی از قسمت علیای مسیر کوچ یعنی عقب نشینی به یک محله ییلاقی با ارتفاع کمتر و نزدیکتر به محل قشلاق (نوع ج ۱). و این تحولی است که شماری از کوچ نشینهای فقیر شده را که بارها کردن فعالیتهای شبانی به صورت کوچ نشینهای در خدمت دیگران درآمده اند، دربر می گیرد. در افغانستان آنها را کوچ نشینهای «دروگر» (به زبان پشتو «لوگری» و «لوگر») می نامند. گرچه دروگری یکی از رایجترین انواع کارهایی است که آنها در تابستان نزد روستاییان یکجانشین انجام می دهند اما آنها به حسب محل و موقعیت به کار انگورچینی، هیزم شکنی، حمالی، بتایی و کارگری ساده نیز روی می آورند.

گذر از کوچ نشینی شبانی به کوچ نشینی خدماتی همیشه بازتابهایی سرزمینی داشته است، چرا که اصل تازه ای در تعیین محل قرارگاه را تحمیل می کند: دیگر این منابع محلی و چراگاههای سبز و خرم نیست که در تعیین محل قرارگاه مؤثر است بل وجود یک بازار کار تا بتوان در آن کاری دست و پا کرد: در این حال و هواست که نواحی کشاورزی آباد افغانستان مثل حوضه های پرآب و مرتفع افغانستان شرقی میان چاریکار و کلات غلزاری یا منطقه هرات، همچنین مراکز شهری و در وهله اول کابل به صورت نقاط ممتاز درمی آیند. گرچه این نوع کوچ نشینی پدیده جدید است، اما امروزه ۱۵٪ جمعیت کوچ نشین افغانستان را شامل می شود و همین پدیده است که موجب تراکم هرچه بیشتر

کوچ نشینها در محله های تابستانی می شود (شکل ۲). دلایل فقیر شدن کوچ نشینها، که دلایلی پیچیده اند، قبلاً مورد تحقیق قرار گرفته (بالان و کیفر ۱۹۷۹، پدرسن ۱۹۸۱) و در این جا قصد بررسی آنها را ندارم.

پدیده معکوس، یعنی تراکم در بخش سفلی مسیر کوچ یا عقب نشینی بر یک محله زمستانی بلندتر و نزدیکتر به محل ییلاق (نوع ج ۲) کاملاً از سوی تحول اخیر کوچ نشینی بین مرزی میان افغانستان و پاکستان به تصویر کشیده شده است.

تاریخ استقرار مسیرهای متفاوت کوچ نشینی که زمینهای مرتفع افغانستان شرقی را با دشتهای رود سند متصل می کند بخوبی تعیین نشده است. در هر حال این مسیرها در اوایل قرن نوزدهم با استحکام تمام برقرار شده بودند (الفینستون ۱۸۱۵: در صفحات مختلف). کوچ نشینی بین مرزی در تمام دوران استعمار بسیار پویا باقی مانده و در طول این دوره موضوع چندین مونوگرافی قرار گرفته است (در آخرین مرحله رابینسون ۱۹۳۵). امروز از این پدیده جز بقایایی برجای نمانده. در بررسیهای سال ۱۹۷۸ کمی بیش از ۳۰۰۰ خانواده کوچ نشین که هنوز برای قشلاق به پاکستان می رفته اند سرشماری شده است، یعنی معادل ۵٪ کل کوچ نشینهای افغانستان. در درجات و بر ساحل راست رود سند میزان تقلیل از یک قرن پیش ۸۵٪ است. در دیگر نواحی، مثل حوضه پیشاور باز هم بیشتر است (بالان و بنوا در دست تهیه).

این سقوط دلایل پیچیده ای دارد، هم گرایشی است (که به استعمار مربوط است) و هم بسته به موقعیتها (بحران سیاسی پاکستان - افغانستان در سال ۱۹۶۱). در مقابل، اثرات آن ساده است: تقریباً در تمامی موارد، ترك کوچ نشینی بین مرزی، عقب نشینی به سوی محله های زمستانی واقع در سرزمین افغانستان را به دنبال آورده است. دلیل تراکم کاملاً استثنایی کوچ نشینها را در فصل زمستان در حوضه های مرزی ننگرهار (جلال آباد) و خوست، نباید در جای دیگری جستجو کرد (شکل ۱).

چنین تمرکز شدید که بالاتر از یک، دو، و حتی سه چادر در کیلومتر مربع را در بر دارد فقر گروههای انسانی مربوطه را به دنبال می آورد. وضعیت از این قرار است: یک چهارم کوچ نشینهایی که در حوضه جلال آباد قشلاق می کنند، همچنین دو سوم آنان که

زمستان در حوضه خوست اطراق می کنند، کوچ نشینهای «دروگر» هستند. در نتیجه غالب آنها باید به تراکمی مضاعف در مسیر کوچ دست زنند (نوع ۳ C)، یعنی تراکمی هم در قسمت سفلی کوچ، به همراه ترك قشلاق در سرزمین پاکستان و هم در علیای منطقه کوچ همراه با ترك ییلاق در هزاره جات، و این در خصوص تمامی کوچ نشینهای خدماتی صادق است. بنا بر قاعده کلی، چنین می نماید که تراکم در بخش سفلی کوچ جلوتر از تراکم در علیای آن به وقوع پیوسته و اوکی دلیل دومی بوده است (نگاه کنید به: پدرسن ۱۹۸۱، برای نمونه ای دقیق به همراه انواعی در ارتباط با این نمونه).

بنابراین تاریخ معاصر افغانستان مشحون از نوساناتی است در جهت مخالف با روند کوچ نشینی در درون زیستگاههایی که قبلاً توصیف شده در حالی که تا دیروز بازی عوامل سیاسی و جغرافیایی موافق، ترویج کوچ نشینی را تقریباً در تمامی فضای بالقوه آن تأمین می کرد، امروزه پدیده های مختلفی که همگی به گونه ای کم و بیش حاد بیانگر اشباع محیط هستند، به دلیل نبود مفر جدید، بحرانی عمومی در کوچ نشینی را به دنبال آورده اند. این بحران در فشرده گی مسیرهای کوچ و جهشهای حساس در توزیع فصلی کوچ نشینها به موازات ظهور یک طبقه کم و بیش مهم از کوچ نشینهای کم درآمد، متجلی شده است. مقصد نهایی همه این تحولات عبارت است از توقف کامل هر نوع کوچ به کمک یکجانشین شدن، فرایندی که از همین حالا در افغانستان ظاهر شده و به دلیل ناپایداری سیاسی کنونی کشور روبه گسترش خواهد نهاد. از سویی تعداد کوچ نشینهای سرشماری شده در سال ۱۹۷۸، که به نحوی عجیب کمتر از برآوردهای پذیرفته شده قبلی (یک تا دو میلیون نفر) بوده، این معنا را به تصویر کشیده است: اگر این تحقیقات ده یا بیست سال زودتر تحقق می یافت احتمالاً تعداد کوچ نشینها را بیشتر نشان می داد، با وجود آن که قطعاً به رقم مورد ادعا نمی رسیدند.

گروه جغرافیای دانشگاه پاریس - سوربن

و

هیأت علمی در افغانستان، C.N.R.S.

پانوشتها

- ۱ - در این مقاله واژه کوچ نشین در معنای محدود آن به کار رفته. بنابراین نیمه کوچ نشینها که تعدادشان در افغانستان دو برابر کوچ نشینهاست در این مقاله کنار گذاشته شده اند. گرچه توجه به آنها خللی به مسأله مطروحه وارد نمی کند.
- ۲ - در این جا قصد آن را نداریم که این بررسی را به طور مشروح عرضه بداریم. تا زمان انتشار اثری که تمامی نتایج علمی این بررسیها را به دست می دهد (بالان و بنوا، در دست تهیه)، می توان از نوشته های بنوا ۱۹۸۰ پیرامون مفهوم و نحوه جریان آن استفاده کرد. تمام مطالبی که می آید مربوط به سال ۱۹۷۸ است و توجهی به تحولات بعدی کوچ نشینی - که بخوبی شناخته نشده - ندارد.
- ۳ - تنها کوچ نشینهایی که در ارتفاعات بسیار بالا زندگی می کنند، یعنی قرقیزها، قبل از مهاجرت سال ۱۹۷۸ به پاکستان هرگز فلات پامیر را ترک نمی کردند. آنها در این تحقیقات به حساب نیامده اند. در مورد آنها نگاه کنید به: دور، ۱۹۷۵ و شهرانی ۱۹۷۹.
- ۴ - به این سبب است که تراکم دامها بهتر از تراکم چادرها، گویای مطلب است.
- ۵ - در افغانستان مرز میان استپ و نیمه صحرا در همه جا مبنای طبیعی دارد. به نظر می رسد، صدمات و دخالتهای بشری، که کلیت دارد، به تغییر ترکیب نباتات این دو تشکیلات اکتفا کرده است. (پابو ۱۹۵۹).
- ۶ - تولید سالانه چیزی میان ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ کیلوگرم مواد خشک در هکتار برای اوکی هاست (تونچف ۱۹۶۹) در مقابل ۶۰۰ تا ۸۰۰ و حتی ۵۰۰ کیلوگرم برای دومی ها (کازیمیر ۱۹۸۰).
- ۷ - خوست (= x روی شکل ۳) تنها ایستگاه اقلیمی افغانستان است که حداکثر میزان بارندگی در تابستان را ثبت کرده: ۳۰٪ نزولات آسمانی در دو ماه ژوئیه - اوت باریده است در مقابل ۲۶٪ در مارس - آوریل (این آمار مربوط به سالهای ۱۹۶۳-۱۹۸۱ است). در دیگر نقاط درصدها به ترتیب میان صفر تا ۱۰٪ و ۲۵ تا ۴۵٪ است.
- ۸ - یکی از مسائل سرشماری به محل تولد رئیس خانواده مربوط می شود. هدف از تعیین آن درک تحرکات جغرافیایی مردم است. متأسفانه سرشماری ۱۵ ژوئن تا ۵ ژوئیه پوشش مختصری در مورد جمعیت کوچ نشینها داشته و مضافاً آن که بهره برداری از آن هنوز انجام نشده است.

کتابشناسی

- BALLAND D. et A. de BENOIST, 1982, "Nomades et semi-nomades Bluc d'Afghanistan", *Revue géographique de l'Est* XXII, 1-2 (sous presse).
- BALLAND D. et A. de BENOIST, en préparation, *Nomades et semi-nomades d'Afghanistan*.
- BALLAND D. et Ch. M. KIEFFER, 1979, "Nomadisme et sécheresse en Afghanistan : l'exemple des nomades Pastun du Dast-e Nawor" in: Equipe Ecologie et anthropologie des sociétés pastorales (ed.), *Production pastorale et société*, Cambridge-Paris : Cambridge University Press et Editions de la MSH, pp. 75-90.
- BARFIELD, T.J., 1978, "The impact of Pashtun immigration on nomadic pastoralism in Northeastern Afghanistan" in J.W. ANDERSON et R. F. STRAND (eds), *Ethnic Processes and Intergroup Relations in Contemporary Afghanistan*, New York : Asia Society (Occasional Paper n° 15 of the Afghanistan Council), pp. 26-34.
- BENOIST, A. de, 1980, *Approche du monde afghan (en vue du premier recensement de 1979)* Paris : INED (Synthèse des recensements africains. Documents d'information, 24).
- BERQUE, J., 1953 : "Qu'est-ce qu'une 'tribu' nord-africaine?" in : *Eventail de l'histoire vivante. Hommage à Lucien Febvre*, Paris : A. Colin, t. 1, pp. 261-271. Repris dans J. Berque, *Maghreb, histoire et sociétés*, Gembloux-Alger : Duculot et SNED, 1974, pp. 22-34.
- , 1978, *L'intérieur du Maghreb XVe-XIXe siècle*, Paris : Gallimard.
- CASIMIR, M.J., R.P. WINTER et B. GLATZER, 1980, "Nomadism and remote sensing : animal husbandry and the sagebrush community in a nomad winter area in Western Afghanistan", *Journal of Arid Environment* 3, 3, pp. 231-254.

- CENTLIVRES, P., 1979, "Groupes ethniques : de l'hétérogénéité d'un concept aux ambiguïtés de la représentation. L'exemple afghan" in : E. EHLERS (Hrgeb.), *Beiträge zur Kulturgeographie des islamischen Orients*, Marburg/Lahn (Marburger Geographische Schriften, 78), pp. 25-37.
- DOR, R., 1975, *Contribution à l'étude des Kirghiz du Pamir afghan*, Paris : POF (Cahiers Turcica, I).
- ELPHINSTONE, M., 1815, *An Account of the Kingdom of Caubul and its Dependencies in Persia, Tartary, and India*, Londres : Longman, Hurst and J. Murray. Repr. Graz: Akademische Druck- und Verlagsanstalt, 1969.
- FERDINAND, K., 1959, "Les nomades" in J. HUMLUM, *La géographie de l'Afghanistan. Etude d'un pays aride*, Copenhague : Gyldendal, pp. 277-289.
- , 1962, "Nomadic expansion and commerce in Central Afghanistan. A sketch of some modern trends", *Folk* 4, pp. 123-159.
- , 1969, "Nomadism in Afghanistan" in : L. FÖLDES (Hrgeb.), *Viehwirtschaft und Hirtenkultur. Ethnographische Studien*, Budapest : Akadémiai Kiado, pp. 127-160.
- GRÖTZBACH, E., 1972, *Kulturgeographischer Wandel in Nordost-Afghanistan seit dem 19. Jahrhundert*, Meisenheim/Glan : A. Hain (Afghanische Studien, 4).
- HELM, J. (ed.), 1968, *Essays on the Problem of Tribe. Proceedings of the 1967 Annual Spring Meeting of the American Ethnological Society*, Seattle : University of Washington Press.
- JENTSCH, C., 1973, *Das Nomadentum in Afghanistan*, Meisenheim/Glan : A. Hain (Afghanische Studien, 9).
- KAKAR, H.K., 1979, *Government and Society in Afghanistan. The reign of Amir 'Abd al-Rahman Khan*, Austin : University of Texas Press.
- PABOT, H., 1959, *Rapport au gouvernement d'Afghanistan sur l'amélioration des pâturages naturels*, Rome : FAO/59/7/5685.

- PEDERSEN, G., 1981, "Socio-economic change among a group of East Afghan nomads", *Afghanistan Journal* 8, 4, pp. 115-122.
- PLANHOL, X. de, 1968, *Les fondements géographiques de l'histoire de l'Islam*, Paris : Flammarion.
- ROBERTSON, G.S., 1896, *The Kafirs of the Hindu-Kush*, Londres : Lawrence & Bullen. Repr. New York-Londres : Johnson Reprint Corporation, 1970 et Karachi : Oxford University Press, 1974.
- ROBINSON, J.A., 1935, *Notes on Nomad Tribes of Eastern Afghanistan*, New Delhi : Government of India. Repr. Quetta : Nisa Traders, 1978.
- ROHRBACH, C.E., 1968, *L'élevage dans l'est de l'Afghanistan*, thèse pour le doctorat vétérinaire, Alfort.
- SHAHRIANI, M.N.M., 1979, *The Kirghiz and Wakhi of Afghanistan. Adaptation to closed frontiers*, Seattle : University of Washington Press.
- TAPPER, N., 1973, "The advent of Pashtun *maldars* in North-Western Afghanistan", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* XXXVI, 1, pp. 55-79.
- TONCHEV, G., 1969, *Final Report to the Royal Ministry of Agriculture and Irrigation of Afghanistan on Research, Improvement and Management of the Ranges in Afghanistan*, Kaboul.

Bernt Glatzer¹

Michael. J. Casimir

برنت گلاتزر دانشگاه هایدلبرگ

مایکل . ج . کازیمیر دانشگاه کلن

ترجمه: حسن خباززاده

دام و دامدار در میان کوچ نشینان پشتون موانع رشد*

بحث اصلی این مقاله دربارهٔ ادارهٔ گله و دخل و خرج آن درین رمه دارهای کوچ نشین پشتون در ناحیه غرب افغانستان است. جنبه های دیگر موضوع نظیر استخدام چوپان، سازمان کار و مناسبات اقتصادی با جمعیت غیرشبان به طور مختصر بیان می شود. داده های اکولوژیکی مربوط به این مقاله در جای دیگر (توسط کازیمیر و دیگران) منتشر شده است. ما در صدد تعیین یک مدل برای اقتصاد کوچ نشینی و یا حتی برای کوچ روهای آسیای مرکزی و یا غربی برنخواهیم آمد ولی داده های ما ممکن است برای خانواده های دامدار کوچک ساکن مناطق خشک که از برخورد مستقیم نوگرایی و وحدت گرایی ملی شدیداً آسیب ندیده اند و برای کسانی که به طور جدی از طرف یک جامعه در حال گسترش و اسکان یافته

* HERDS AND HOUSEHOLDS AMONG PASHTUN PASTORAL
NOMADS: LIMITS OF GROWTH

منبع: Ethnology 1983, Vol XXII (4) - 1 - Bernt Glatzer & Michael Casimir.

مورد تهدید واقع نشده اند، نمونه ای باشد.

صرف نظر از تلاشهای جدی و موفق ولی اندک که به منظور تعمیم مدلهای اقتصاد شبانی (مثلاً توسط دال و هجورت ۱۹۷۶^۲) به عمل آمده و به رغم همه آگاهیهای ما از کوچ نشینان، هنوز حصول به تعمیمهای گسترده از دست ما خارج است، حتی ممکن است سؤال شود که آیا اصولاً اصطلاح کوچ نشینی شبانی، چارچوب یک تعمیم با مفهوم را دربر دارد یا نه؟ از مطالب نژادنگاری در مورد کوچ نشینان که اخیراً منتشر شده است چنین برمی آید که تخطئه نظریه ها و تعمیمهای سابق بسیار آسانتر از ایجاد نظریه های جدید است، به عنوان مثال تصور عدم وجود تملک فردی بر چراگاهها دیگر اعتباری ندارد (ر. ک. بارفیلد ۱۹۷۸؛ تاپر ۱۹۷۹؛ بک ۱۹۸۰^۳). بیش از ده سال قبل دایسون و هودسن^۴ فراخوان «اطلاعات بیشتری درباره کوچ نشینان مرتبط با شرایط خاص» شدند. تاکنون این شکاف تا حد زیادی پر شده است، با وجود این برخی از بخشهای اقتصاد کوچ نشینان هنوز به اندازه کافی مورد مطالعه و تحقیق قرار نگرفته است و تنوع اقتصادی گروههای کوچ نشین در مناطق مختلف جهان به میزان کافی درک نشده است. در این مقاله هدف بیان مختصر استنباط محدودتری درباره کوچ نشینی می باشد و سعی بر این است که مکمل مطالب تازه نشر یافته درباره اقتصاد شبانی باشد.

در سالهای اخیر این عقیده قوت گرفته است که اقتصاد سنتی کوچ نشینان لزوماً باعث فرسایش و ویرانی محیطهای خشک نمی شود بلکه کوچ نشینها به عنوان جزئی از اکوسیستم در تعادل و توازن آن سهیمند (ر. ک. بیرو ۱۹۷۷؛ کازیمیر و بقیه ۱۹۸۰؛ کونسزاکي ۱۹۷۸؛ سويفت ۱۹۷۷؛ توپت ۱۹۷۵؛ وایدسترن ۱۹۷۵؛ و برماثود و پاگت ۱۹۶۲^۵). پوشش گیاهی، دام، الگوهای جمعیتی، اجتماعی و اقتصادی کوچ نشینان به صورت انطباق متقابل گسترش و بهبود یافته و به تعادل پایداری رسیده اند. به علت

2 - Dahl and Hjort 1976.

3 - Barfield, Tapper, Beck.

4 - Dyson - Hudson

5 - Biró; Casimir et al.; Konszacki; Swift; Toupet; Widstrand; Brémaud, Pagot.

متغییر بودن میزان بارش سالیانه که اصل تولید ناخالص به آن بستگی دارد مطمئناً تراکم رمه‌ها همیشه به همان نسبت در نوسان است. سالهای پربارش طبیعتاً افزایش دام و همراه آن خطر چرای بی‌رویه و فشار دام را در بر دارد. بدین ترتیب تعادل دینامیک بین رویدادها و تعداد دام بستگی به زمان دارد. از سوی دیگر، مدرنیزه کردن (وسایل تولید) و هم‌سو با آن تلاش برای افزایش دام با حفر چاههای عمیق یا تمهیدات اسکان‌دهی به اندازه‌ای این تعادل را برهم می‌زند که ویرانی مناطق استپی، واقع در مناطق خشک، ممکن است کاملاً جبران‌ناپذیر باشد.

برای درک دقیق اشکال گوناگون کوچ‌نشینی شبانی لازم است که اجزاء متشکله بوم‌شناسی یعنی اشکال اقتصاد شبانی، سازمان اجتماعی کوچ و مناسبات چندجانبه کوچ‌روها و اسکان یافته‌ها را به صورت مرتبط و سیستمی با هم بررسی کنیم. وسترن^۶ درباره اکولوژی چنین اشاره می‌کند:

«بیشتر گزارشها درباره جوامع شبان با خلاصه‌ای از شرایط اکولوژیکی آنها آغاز می‌شود، درحالی که از اطلاعات به دست آمده برای ساختن یک مدل اکولوژیکی استفاده چندانی نمی‌شود. به نظر من این نحوه بررسی مبین آن است که حداقل از دیدگاه کمیته جنبه‌های کوچ‌نشینی خوب درک نشده‌اند».

و باز هم، مناسب خواهد بود اگر نه تنها به خصوصیات طبیعی و زیستی ساوانهای خشک بلکه به راهبردهای بهره‌وری کوچ‌نشینان ستنی و نیز به ثبات و کفایت آنها توجه کنیم.

نتایج دقیق تحقیق درباره مناطق خشک و پوشش گیاهی و زیستی آنها اخیراً توسط (وسترن، سنفورد، بیل و تالن) منتشر شده است. البته در حال حاضر امکان تحقیقاتی با گستره زیاد و در دوره‌های بلند مدت مثلاً با استفاده از تجزیه و تحلیل عکسهای ماهواره‌ای از این قبیل، میسر شده است. روشها و نتایج تجزیه و تحلیل تصاویر ماهواره‌ای از

منطقه قشلاقی کوچ نشینهای غرب افغانستان کاملاً ثمربخش بوده است (کازیمیر و دیگران).

کوچ نشینهای موضوع این بحث نظیر اکثر کوچ نشینان، خودکفا نیستند بلکه تولید کنندگانی کارورز و متمایل به بازارند و در بخشی از یک ساختار اقتصادی وسیع مشتمل بر دامداری، کشاورزی، صنایع دستی، تولید صنعتی و تجارت سهیمند. همان طوری که ممکن است ما در مورد این تخصص خاص توقع و انتظار داشته باشیم، اوضاع و شرایط کوچ نشینی تا حد زیادی به شرایط سیاسی و اقتصادی دایماً در حال تغییر، اقتصاد کلان مناطق زیستی آنها متکی است. کوچ نشینان بخصوص به شرایط در حال نوسان تجارت و معاوضه که از طریق آن، آنها کالاهای ضروری و فرآورده های دامی را با کالاهای مورد نیازشان، که نمی توانند خود تولید کنند، مبادله می کنند، وابسته هستند. «بیتز» و «لیز»^۷ هم همین مطلب را نوشته اند: «کوچ نشینان نظیر خیلی از صاحبان مشاغل و حرف تخصصی نسبت به پدید آمدن تغییرات در سایر ساختارهای اقتصادی که با آنها در ارتباط و تبادل هستند، حساسیت زیادی دارند». کوچ روها توان تأثیر گذاری به این تغییرات را ندارند لذا آنها تا زمانی که در شرایط کوچ نشینی باقی می مانند به اتخاذ استراتژیهای انعطاف پذیر برای هماهنگی با وضعیت موجود نیازمندند.

زمینه قوم - شناختی

کوچ نشینان دو قبیله «بدرزایی» و «میلار زایی» منشعب از قبیله «نور زایی» و از ایل پشتون نژاد درانی مورد بحث این تحقیق هستند. از سپتامبر تا آوریل هر سال آنها ناحیه استپی دشت «شوره» (۳۲° و ۶ دقیقه شمالی و ۶۲° و ۲۵ دقیقه شرقی) را اشغال می کنند؛ این ناحیه در حدود ۱۵ تا ۳۰ کیلومتری شرق شیندند (در غرب افغانستان) بین کوه انجیران، کوه ناراتو و کوههای شتر و شاهراه «اسفالت» هرات - قندهار واقع شده است. آنها در

آوریل، کوچ خود را به سوی گوشه شمال شرقی ایالت فراه شروع می کنند و در نواحی فارسی تولاک (۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰ متر بالاتر از سطح دریا) تا نیمه اوت و نیمه سپتامبر، یعنی، زمان بازگشت به چراگاه زمستانی، باقی می مانند.

بدر زایی و میلار زایی به دو زبان پشتو و فارسی سخن می گویند و پیرو اسلام و اهل تسنن هستند. پشتوها خود را از اعقاب یک نیای اولیه که پسران و نوه هایش مؤسسين قبایل و طوایف پشتون بودند می دانند. گلاتزر معتقد است که در غرب افغانستان، به رغم این اندیشه ستی که همه گروه های با نسب واحد، در سطوح مختلف باید توسط رؤسا (خان) نمایندگی شوند، قبایل و طوایف از ساختار گروهی متحد بی بهره اند. امروزه حق چرا در چارچوب طایفه و دودمان تعیین نمی شود؛ بنابراین در اردوهای کوچ نشین اغلب رؤسای دودمانها را می توان یافت که هم به طوایف مختلف تعلق دارند و هم حتی به گروه های مختلف قومی فارسی زبان نظیر زوری، طاهری، تیموری و سایرین.

ابزار تفاوت اقتصادی و سیاسی محدود و عمده به تملک زمین وابسته است. اقدامات رهبران سیاسی یا مدعیان جاه طلب اساساً در محدوده جمعیت اسکان یافته صورت می پذیرد. تنها نزدیک مراکز استان یا شهرستان نظیر شیندند، خانها موفق می شوند بر کوچ نشینها اعمال نفوذ کنند. بخصوص در موارد مجادلات بر سر چراگاه، خانها به نمایندگی و وکالت از طرف کوچ نشینها نزد دولت اقدام به تشکیل مجلس مشورتی می کنند. کوچ نشینها که از به خطر افتادن امکان استفاده از چراگاه واهمه دارند، مایلند یک «خان» که در نزدیکی یک مرکز دولتی ساکن است و به صاحب نفوذ بودن در ادارات دولتی شهرت دارد، طرف معامله آنها باشد. علایق خانوادگی بین خان و مراجعه کنندگان کوچ رو، ضروری نیست ولی این نوع روابط مفید است. طرف معامله خان، در عوض خدمات او، در صدد پرداخت پول یا به نحوی جبران بر نمی آید ولی در موارد اختلاف، انتظار اینست که کوچ نشینها نسبت به خان همبستگی مثبتی نشان دهند. در سطح اردوگاه*

* اردوگاه معادل همان است که در بختیاری مال گفته می شود و در شمال خراسان مله یا محله و در نزد اعراب جنوب خراسان خیل و سرخیل به معنی سرمحله آمده است.

فقط یک مقام سیاسی وجود دارد و آن هم سرخیل^۸ است. هر بهار گله ها تجدید سازمان می شوند و کار خود را رسماً شروع می کنند، و نماینده ای موسوم به «سرخیل» را به مدت یکسال انتخاب می کنند. برحسب معمول سرخیل از بیشترین تعداد دام برخوردار است. زیرا یکی از وظایف او پذیرایی از همه میهمانان واحدها می باشد. او سخنگوی گروه در اجتماعات دیگر است ولی حق تصمیم گیری برای دیگران را ندارد. تصمیمات مربوط به امور عمومی این واحد اجتماعی (مال = خیل = مله = بینه) - از قبیل زمان و مکان کوچ - در جریان گردهماییهای غیر رسمی با شرکت همه مردان به طور اجماع اتخاذ می شود.

گله ها و خیل های آنها از نظر ترکیب شدیداً بی ثبات است. آنها حداقل سالی یکبار و معمولاً بیش از دو بار گروه خود را مجدداً سازمان می دهند. هر بهار در نیمه دوم مارس اعضای هر خیل امور مربوط به ادامه زندگی با هم، تفکیک شدن یا قبول اعضای جدید را مدّ نظر قرار می دهند. اعضای خیلها ممکن است در راستای گله مشترک برای سال آینده چند چوپان استخدام کنند، گرچه این نوع قراردادها معمولاً فقط چند ماه دوام دارد. در عین عدم تغییر ترکیب داخلی گله ها و صاحبان آنها، اغلب خیلها از چندین گله تشکیل می شوند و سازمان آنها فقط یک فصل دوام دارد زیرا تعداد دامهایی که در یک محل می توانند چرا کنند با شرایط مختلف مرتع تطبیق دارد. از طرف دیگر تعداد دامها در گله نسبتاً ثابت و معمولاً بین ۴۵۰ تا ۶۰۰ رأس می باشد. مثالی که ذکر خواهد شد ممکن است به روشن شدن مطلب یاری رساند.

در زمستان ۷۶-۱۹۷۵ یک خیل واقع در دشت شوره، مشتمل بر یازده خانواده دامدار، تشکیل شد. بعد از دو ماه در خیل تقسیم صورت گرفت، عده ای از خانواده های دامدار به خیل های دیگر ملحق شدند و سایرین به عضویت خیل های تازه از راه رسیده درآمدند. در طی زمان ۱۸ ماهه این تحقیق مشاهده ما این بود که یازده خانواده دامدار اولیه ضمن پیوندهای متعدد با سایر خیلها، ۱۲ خیل گوناگون مشارکت کردند. تا موقع عزیمت

ما، یازده خانواده فوق الذکر در چهار خیل متفاوت، مجموعاً مشتمل بر ۲۶ خانواده دامدار، زندگی می کردند.

معیارهایی که بر طبق آنها گله ها و خیلها، سازماندهی و نیز تجدید سازمان می شوند عبارتند از اولاً معیار اقتصادی، ثانیاً معیار علایق خانوادگی (وابستگی خویشی). تا وقتی که شرایط ایجاب کند پدر، پسر و برادرها مایلند در یک گله باقی بمانند. با وجود این با هیچ خیلی برخورد نکردیم که اعضای آن فقط مشتمل بر افراد خویشاوند نزدیک باشند. در همه خیلها خانواده هایی یافت می شوند که با اعضای دیگر قوم و خویش نیستند و یا خویشاوند دوری نسبت به هم دارند. خارج از محدوده روابط خویشاوندی اولیه و ثانویه، نسبتهای خانوادگی از جانب پدر و مادر در سازمان محلی خیل از اهمیت مساوی برخوردارند.

کوچ نشینهای مورد بحث این تحقیق تمام طول سال زیر سیاه چادرهایی از نوع «دُرانی» که از موی بز بافته می شود زندگی می کنند (فردیناند ۶۰-۱۹۵۹). هر خانواده برای حمل و نقل تا چهار شتر را مورد استفاده قرار می دهد. آنها، خود، شترها را پرورش می دهند و از پشم آنها نیز استفاده می کنند. عده کمی از کوچ نشینان در مسافتهای طولانی، برای حمل بار و خانواده از کامیون استفاده می کنند ولی معمولاً در فواصل کوچهای بزرگ و در هنگام نقل و انتقال به مقصد نزدیک از شتر استفاده می کنند. کوچ نشینان برای حمل فرآورده های خود به دهکده و بازار از شتر بهره می برند و آنها را به کشاورزان، برای حمل تولیداتشان، اجاره می دهند.

ارتباط با محیط اجتماعی

کوچ نشینهای پشتون عموماً و کوچ نشینهای مورد مطالعه ما خصوصاً خود را یک گروه اجتماعی مشخص تلقی نمی کنند. آنها به تعلق خویش به جامعه پشتون افغانستان که به طور عمده کشاورز و یک جا نشین می باشند، آگاهی دارند. از نظر کوچ نشینها، گله داری و کوچ نشینی شغل و حرفه خاصی است به نحوی که برای آنها هیچ تفاوت

که هیچ یک از دو نوع مالکیت فردی یا جمعی در مراتع وجود ندارد. قانوناً فقط دولت مالک و صاحب مراتع است؛ برطبق قوانین مرسوم که در اکثر موارد به معنی قانون قدرتمندان یا قانون کسانی است که بیشترین دسترسی را به نمایندگان پر قدرت دولتی دارند، رمه داران از حق چرای دام برخوردارند. افراد می توانند حقوق تأیید شده مربوط به «چرا» را به دیگران منتقل سازند. راه حصول اطمینان از حقوق چرا یکی این است که فرد با یک «خان» که نزدیک یک مرکز ایالتی ساکن است و با مقامات رابطه دوستانه خوبی دارد در داد و ستد باشد. در ناحیه شیندند نشانه ای از دخالت دولت، هنگام منازعه بر سر چراگاه، مشاهده نکردیم؛ به نظر می رسد که تهدید و ترس از منازعات مربوط به تثبیت اوضاع، به نفع کسانی است که در زیر چتر حمایتی «ملک» یا «خان» قرار دارند. ولی در «فارسی» که رقابت برای مراتع شدیدتر است مسوولان محلی منظمأ در بحث و جدل کوچ نشینها و تایمانی ها دخالت می کنند و در مقابل کوششهایی که به عمل می آورند توقع دریافت مبالغی را دارند.

رسم معمول کوچ نشینها این است که دامها در تملک یا واحد خانواده هسته ایست. یک واحد کوچنده در غرب افغانستان معمولاً مشتمل است به یک خانواده هسته ای با جمعیت متوسط ۵/۵ نفر - خیلی بندرت به خانواده های متشکل از پیوند برادرها یا یک خانواده گسترده - برخورد می شود.

معمولاً چندین خانواده کوچ نشین با گردآوری دامهای خود تا میزان یک گله، یعنی ۴۵۰ الی ۶۰۰ گوسفند و بز با یکدیگر اشتراک مساعی می کنند. یافتن چوپان برای کمتر از این تعداد دام، برای مراقبت از گوسفندان، مشکل است زیرا سهمی از بره ها و بزغاله ها، هنگام تولد، به عنوان دستمزد به چوپان تعلق می گیرد. همچنین همان طور که سویندل^۹ هم اشاره می کند به نظر می رسد گله داری گوسفند در واحدهای کمتر از این میزان دشوار باشد. در این منطقه خاص، حداکثر تعداد دام در گله با توجه به توانایی چوپان در مراقبت

از گوسفندان، تعیین می شود. به سبب تغییر دایم تعداد دام یک خانواده واحد، اندازه یک گله معمولی ثابت نیست. واحدهای متشکله هر گله باید گاه بگاه تجدید سازمان شوند تا اندازه مناسب ایده آل گله حفظ شود. هر سال هنگام بهار گله ها تجدید سازمان می شوند گرچه ممکن است این سازماندهی ها در طول سال نیز صورت گیرد.

هر سال هر گله دار، چوپانی را استخدام می کند؛ چوپان کارش را در ماه مارس آغاز می کند و مزد او ۱۰٪ بره ها و بزغاله های به دنیا آمده در بهار سال بعد می باشد. همچنین به او غذا و لباس مجانی داده می شود. لباس او عبارت است از دو شلوار، دو جفت کفش، دو پیراهن و ۹ کیلو پشم بره که چوپان نمیش را از آن تهیه می کند. صاحبان گله به ازای هر ۲۰ میش یا بز ماده در یک گله معمولی باید خوراک یک روز چوپانها را فراهم سازند؛ (معمولاً یک گله دو چوپان دارد). یعنی دامداری که ۱۰۰ رأس گوسفند و بز ماده دارد باید مدت پنج روز متوالی چوپانها را تغذیه کند همچنین صاحبان دام متوالیاً یک تا دو نفر مرد گماری^{۱۰} را برای کمک به چوپان، هنگام شب، گسیل می دارند. معمولاً همان دامدار که مسؤول غذای یومیه چوپان است، گماری ها را می فرستد.

به رغم این که چوپانان افراد زحمت کش و وابسته ای هستند، بالنفسه یک طبقه اجتماعی را تشکیل نمی دهند زیرا در زندگی یک کوچ نشین معمولی، شغل چوپانی یک مرحله گذرا محسوب می شود. طبق معمول چوپانها جوانانی هستند که امید دریافت تعدادی دام کافی از جانب پدرشان، برای پرداخت مهریه و راه اندازی یک گله خانوادگی اختصاصی را، ندارند. چوپانی فرصت خوبی در اختیار آنها می گذارد تا زیربنای مادی تعدادی دام برای خود را طی ۵ تا ۱۰ سال فراهم سازند. «گاوچران» و «ساریان»^{۱۱} این چنین فرصتی را ندارند. آنها بتدرت انتظار دریافت بیش از نصف سهم چوپان را دارند؛ لذا کار آنها را معمولاً پسرها یا مردانی انجام می دهند که به کسب مبلغی درآمد فوق العاده، در مدتی کوتاه نیازمندند. هنگام این تحقیق یافتن «گاوچران» یا «ساریان» دشوار بود زیرا در

10 - Warigarey

11 - Lerba and Serwan.

ایران، کشور همسایه، فرصتهای شغلی مناسبتری در کوتاه مدت فراهم بود. تمام دامها توسط صاحبان گله به منظور استفاده شخصی خانواده و یا بهره پولی به بازار ارسال می شوند یا شیرشان دوشیده، پشم چینی و یا ذبح می شوند. همان طور که قبلاً ذکر شد تعداد خیلها و خانواده های تشکیل دهنده آنها دائماً کم و زیاد می شود. طی ژانویه ۱۹۷۶ تا جولای ۱۹۷۷ توانستیم به طور دایم تنها با هشت خانواده رمه دار در تماس باشیم. طی اقامت ما این هشت خانواده به خیلهای گوناگونی تعلق داشتند ولی در این تحقیق آنها را یک خیل تلقی می کنیم، زیرا مجموع تعداد دامهای آنها با میزان یک خیل با یک گله برابر است و دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم این عمل با تجزیه تحلیل همان واحد، در صورت جمع بودن در یک خیل واقعی، تفاوت داشته باشد. همان طور که در جدول شماره (۱) نشان داده شده است، فقط تعداد اندکی از این هشت خانواده عضو دو خیل واقعی بودند.

تصور وجود تعدادی دام در گله، مشتمل بر گوسفند و بز ماده بارور یک ساله، و بزرگتر از آن مفید است. این تعداد دام برای فروش نیست ولی اساساً برای زاد و ولد نگهداری می شوند و آنها منابع تهیه شیر، پشم و مواد خام برای تهیه فرآورده های گوناگون که در دخل و خرج خانواده سهم مهمی ایفا می کند، می باشند. عموماً با کمی استثناء دامهای نر در حدود ۶ ماهگی اخته شده و به فروش می رسند؛ این دامها از جمله فرآورده های اقتصادی کوچ نشینها هستند. تعداد کمی قوچ برای جفتگیری نگهداری می شوند؛ حدود ۱۰ رأس برای یک گله ۵۰۰ رأسی کافی به نظر می رسد. دامهای نر حتی اگر صرفاً برای تولید مثل نگهداری شوند باز هم از اجزای گله محسوب نمی شوند زیرا معلوم نیست کدام یک اخته و کدام یک فروخته می شود. در عرف کوچ نشینان تعداد دام در گله منحصرأ تعداد دام ماده یکساله و یا چند ساله شمرده می شود. هنگام بستن قرارداد با چوپان نیز گله به همین ترتیب شمارش می شود.

در بهار ۱۹۷۶ هشت خانواده دامدار ۱۲ قوچ و بز نر در مقابل ۵۱۵ میش و بز بیش از یک سال و کمتر از دو سال داشتند. یک سال بعد همین خانواده ها در مقابل ۵۶۷ میش و

بز، ۲۲ دام نر داشتند. این تعداد نسبتاً زیاد دام نر نتیجه تأخیر دو خانواده در فروش دامها به منظور پروار کردن و در نتیجه گرانتر فروختن بره ها بود.

هنگام بهار ۱۹۷۶ دامهای هشت خانواده یادشده مشتمل بود بر ۳۰۵ گوسفند و ۲۷۳ بز (اعم از نر و ماده یک سال بیشتر و بالغ). یک سال بعد این تعداد به ۳۳۴ گوسفند و ۳۰۳ بز رسید؛ در این صورت میزان اختلاط گوسفند و بز در این دو سال به نسبت ۱ به ۰/۹ بوده است. ارزش گوسفند از بز بیشتر و مظنه بازار گوسفند ۵۰ الی ۱۰۰ درصد از بز بیشتر است. بعلاوه پشم گوسفند به فروش می رسد در حالی که موی بز فقط در بافت چادر مصرف دارد و به رغم کمی میزان شیردهی سالانه گوسفند نسبت به بز، کیفیت شیر گوسفند عالیتر است. به نظر می رسد ارزش گذاری گوسفند به بز به میزان ۴ به یک کمال مطلوب است. این موضوع که تعداد زیادی بز هم، نظیر گوسفند نگهداری می شود ممکن است به این دلیل باشد که در سالهای سرد و بی آب ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲ گوسفند بیشتری نسبت به بز تلف شده باشد زیرا میزان رشد بز از گوسفند بیشتر است (دال و هجورت ۱۹۷۶). گرچه مصاحبه شوندگان مدعی بودند که آنها درصدد کاهش تعداد بزها هستند، بجز یک مورد، در این خصوص هیچ گونه علایم آماری مشاهده نکردیم. در عوض کوچ نشینها تمام سعی خود را معطوف افزایش تعداد بز و گوسفند به نسبت برابر می کردند. آنها قصد کنار گذاشتن بزها را نداشتند زیرا موی بز در ساخت تخته های چادر لازم است و گله داری مخلوط گوسفند و بز آسانتر است.

میزان رشد رمه

به دلیل فقدان یک تحقیق بلند مدت، آگاهی از میزان رشد در شرایط کوچ نشینی ناقص است. حتی در محاسبات تعمیمی و موثر در مورد رشد رمه که توسط دال و هجورت ۱۲ به عمل آمده از کمبود منابع و مآخذ موثق شکوه شده است. فرصت تحقیق ما برای فائق آمدن بر این مسأله کافی نبود با وجود این حداقل در طی یک سال شبانی ما زایش و

مرگ و میر یک گروه دامدار کوچ نشین و علل افزایش و یا کاهش آنها را بطور کامل ثبت کردیم. قبلاً «گلاتزر» میزان رشد گله در بین کوچ نشینهای پشتون شمال غرب افغانستان را براساس گزارشهای کمی و عددی خود آنها محاسبه کرد؛ این بررسی و محاسبه آشکار ساخت که تحت شرایط عادی آب و هوا رشد رمة از نظر تعداد گوسفند و بز افزوده شده به آن، صفر بوده است. امکان دارد گزارشها و اطلاعات کوچ نشینها بسیار بدبینانه بوده است؛ اعداد به دست آمده در سنجش ما از هشت خانواده دامدار، حاکی است که رشد گله در سال ۷۷-۱۹۷۶، ۱/۱۰٪ بوده است، گرچه این موضوع ممکن است به سبب آب و هوای نسبتاً مساعد سال ۱۹۷۶ باشد. (کازیمیر و دیگران ۱۹۸۰) حتی این میزان رشد بسیار پایین تر از نرخ رشدی است که در بیشتر نوشته های درباره دامداری کوچ نشینها ثبت شده است. مثلاً «هاتروث»^{۱۳} (۱۹۵۹ صفحات ۸۹-۹۱-۱۰۴) رشد سالانه گله، از نظر تعداد گوسفند و بز، کوچ نشینان شرق آناتولی را ۳۰٪ ارائه می کند. برای رمة های ترکمن شمال شرق ایران «آیرونز»^{۱۴} (۱۹۷۵ ص ۱۵۶) این نرخ را ۱۵ تا ۳۰ درصد تخمین می زند. «دال» و «هجورت» نرخ رشد رمة کوچ نشینان را در مورد گوسفندان ۱۸٪ و در مورد بزها ۳۳٪ محاسبه می کنند. در این مورد بخصوص، علت بالا بودن رشد گله، دو بار بره گیری، در سال است. بره گیری افغانها و بیشتر اقوام آسیای مرکزی یکبار در سال است. افزون بر آن، گوسفند و بز مورد تحقیق «دال» و «هجورت» در هنگام اولین بره گیری ۱۸ ماهه هستند در حالی که گوسفند و بز افغانها عموماً ۲۴ ماهه می باشند. ارقام به دست آمده توسط رادلوف^{۱۵} براساس اطلاعات محلی، نرخ رشد گله های قرقیزهای آسیای مرکزی را در سالهای مساعد و مطلوب بین ۷ تا ۱۰ درصد، تخمین زده، نزدیک به یافته های ما است. «تاپر» (۱۹۷۹ ص ۱۵) در یک نمودار تقلیدی، ریچارد تاپر براساس ۴۰ میش بارور کوچ نشینهای شاهسون رشد صفر را می پذیرد؛ او اظهار می دارد که

13 - Hütteroth

14 - Irons

15 - Radloff

سالهای مساعد همراه با رشد بالا، با سالهای نامساعد متوازن می شود لذا در بلندمدت در تعداد گله ایل شاهسون رشدی وجود ندارد.

مشخص است که تعداد دام در یک ناحیه بیشتر (از ظرفیت آن) رشد نمی کند. وقتی تعداد دام به حد ظرفیت چرای یک ناحیه می رسد، برای افزایش بعدی باید موانعی باشد وگرنه انبوه دامهای افزوده شده منابع غذایی خود را نابود خواهند کرد. این حقیقت که در بیشتر مناطق استپی اروپا - آسیا کوچ نشینی هزاران سال سابقه دارد نشان می دهد که عوامل محدودکننده رشد وجود داشته است و در نواحی نیمه کوچ نشین این عوامل هنوز هم وجود دارند. از جمله این عوامل خشکسالیهای متناوب و محدودیتهای نیروی کار انسانی است. تعداد دام یک گروه دامدار وقتی به حد ظرفیت توان انسانی آن می رسد راکد و یا حتی کاهش می یابد. با وجود این قبل از پرداختن به جزئیات بیشتر موضوع، بررسی داده های ویژه رشد و اتلاف رمه هشت خانواده فوق الذکر مفید است.

چند نظر درباره جدول شماره ۲:

میزان زایش عملاً بالا بود. فقط بره ها و بزغاله هایی که در هفته های اول زنده مانده بودند محاسبه شده است.

ردیف ۲: ۱۱ میش و ۵ بز ماده پیر فروخته شدند. میشها و بزها بعد از ۵ بار زایمان به فروش می رسند. دامهای یک ساله و نوزاد در دهکده شهرآباد نزدیک شیندند فروخته شدند و البته در خود شیندند به پول نقد. ۱۰ بزغاله ماده با ۵ میش یک گله دیگر معاوضه شدند.

ردیف ۴: با دقت نظر در تعداد دامهای یک ناحیه مشخص می شود که، حق الزحمه پرداختی به چوپان و ساربانها عاملی محدودکننده نیست زیرا بره ها و بزغاله های ماده ای که چوپان و ساربانها دریافت می کند معمولاً در همان ناحیه باقی می ماند. از نظر گله داری به تنهایی، دامهایی که به عنوان دستمزد تحویل می شوند بخشی از هزینه تولید است.

ردیف ۵ و ۶: همواره تمایز روشنی بین دامها از دست رفته، چه با ذبح و چه در اثر

مرض یا حادثه، وجود ندارد زیرا دامهایی که در اثر مرض یا حادثه لاغر می شوند در صورت امکان ذبح می شوند. از جمله حوادثی که موجب تلف شدن دام می شود حمله گرگها است که حداقل دو میش، یک بز نر، شش بره و سه بزغاله به وسیله آنها شکار شده بودند. تلفات ناشی از حمله گرگ بیشتر بوده است ولی دلیل واقعی هر مورد تلف شدن که به ما گزارش شده، گرگ نیست. $6/62\%$ مصاحبه شوندگان کوچ نشین ساکن شمال غرب افغانستان به آقا و دیگران^{۱۶} گفته اند که در سالهای معمولی دلیل اصلی تلف شدن دامها بیماری بوده است؛ $6/25\%$ در اثر فقدان آب، $2/4\%$ یخبندان، $7/2\%$ تغذیه ناکافی و $7/0\%$ استفاده از علوفه سمی علت مرگ و میر اکثر دامها بوده است. نظر نویسنده این است که تشخیص و افتراق بیماری از سایر علل مرگ و میر به سختی قابل تشخیص و تمایز است زیرا ضعف دامها به علت عدم تغذیه کافی و سرما و غیره خیلی زود به بیمار شدن آنها می انجامد.

ردیف ۷: درآمد ناشی از فروش دامها (به ردیف شماره ۲ نگاه کنید)، به میزان کمی، مجدداً در گله اصلی سرمایه گذاری می شود. ترجیحاً میش و یا بره خریداری می شود. تنها یک دامدار بزغاله خرید، زیرا از ۱۵ بز ماده موجود در رمه اش فقط دو بزغاله به دست آمده بود و این برای ادامه حیات بزهای آنها نگران کننده بود. هشت خانواده دامدار موضوع تحقیق دام «نر» نخريدند ولی در این ناحیه کوچ نشینانی بودند که در خرید و پرورش بره و بزغاله نر (پرواربندی) و سپس فروش آنها تخصص داشتند.

ردیفهای ۸ و ۹: زمان تولد و انتقال به سن بالاتر رشد برای بره ها در بهار هر سال است.

ردیف ۱۰: در بهار ۱۹۷۷ سه خانواده از هشت خانواده رمه دار به ناحیه دیگر کوچ کردند. به علت این که کاملاً قادر به شمارش بره و بزغاله های تازه به دنیا آمده آنها نشدیم، این بره ها در بهار ۱۹۷۶ در محاسبه ما نیامدند. بره و بزغاله های پنج خانواده دیگر در جدول شماره (۳) آمده است. تعداد بره بالغ (شیشک) نسبت به سال ۱۹۷۶ خیلی بیشتر

شده است زیرا یک خانواده دامدار ۶ بره متولد سال ۱۹۷۶ خود را نفروخت تا آنها را بعد از پرواربندی به پول بیشتری بفروشد. معمولاً آنها قوچهای پرواری را بعد از زمستان به فروش می‌رسانند و سه بره دیگر جایگزین آن تعداد شد که در اثر ابتلاء به بیماری یا حادثه در سال ۱۹۷۶ مردند. علت کاهش بز ماده یک ساله تا دو ساله اینست که یک خانواده دامدار ۱۰ بزغاله ماده را با بره معاوضه کرده بود. (در جدول ۳ به نرخ کاهش یافته تولید بز در ۱۹۷۶ نیز توجه کنید.)

ردیف ۱۱: نرخ رشد گله اصلی فقط در حد ۸/۳٪ باقی بود در صورتی که ده بزغاله ماده با ۵ میش معاوضه نشده بود (ردیف ۲ را نگاه کنید) و شش بره ماده، چهار میش و چهار بزغاله ماده دیگر خریداری نشده بودند.

ترکیب انسانی و خانواده دامدار، ظرفیت نیروی کار و دارایی آن

میزان رشد رمه از یک خانواده به خانواده دیگر تفاوت دارد و تا حد زیادی به تناسب تعداد دامهای خانواده و ظرفیت نیروی کار آن بستگی دارد. کوچ نشینان به این امر کاملاً واقفند. یک مصاحبه شونده (رئیس خانوار D در جدولهای ۴ و ۵) اظهار داشت که اگر گله اصلی او از یک سال تا سال دیگر دو یا سه برابر شود: «این افزایش بسیار زیاد است، (من و خانواده ام) این همه دام را نمی‌توانیم نگهداری کنیم. اگر دام زیادتری داشته باشی تعداد بیشتری هم خواهند مرد همان طوری که برای «خان» پیش آمد (که ۴۰۰ گوسفند داشت)، او زمستان گذشته ۱۰۰ گوسفند خود را از دست داد. ما حق نداریم بیش از ۲۰۰ تا ۲۵۰ گوسفند یا بز در گله داشته باشیم (حق نالارو)»^{۱۷}. عبارت «حق نداشتن» را در این متن این طور تفسیر می‌کنیم که داشتن دام فراوان به معنی ازمین بردن چراگاه بدون کسب درآمد اقتصادی است.

جدول ۵ نشان دهنده تفاوت ثروت و رشد گله در بین هشت دامدار، مورد تحقیق است اندازه رمه و رشد آن با تعداد مصرف کنندگان و ظرفیت کار واحدهای خانواده تناسب

دارد. نوشته های مربوط به کوچ نشینان عقاید متفاوتی را نسبت به چون و چرایی نیروی کار به عنوان عامل محدودکننده ثروت و رشد رمة ارائه می دهد. گاهی کوچ نشین فردی الکی خوش و بیکاره می شود که سر فرصت به مراقبت و رشد رمة خود می پردازد. حتی اخیراً در یک متن این گونه ابراز نظر شده است که «تناسب اندازه گله با ابعاد خانوار غیر ممکن است زیرا مدیریت گله توسط صاحب آن و نیروی کار اجیر شده ... بدون لزوم دخالت اعضای دیگر آن خانواده صورت می گیرد». ۱۸ در عین حال مولفان جدید با این گفته بیتز (۱۹۷۳ ص ۱۶۹) موافق خواهند بود که «در جامعه کوچ نشینی ثروت یا اندازه رمة با تقاضای کار در دسترس و میزان تقاضای نیروی کار برای (بافت) چادر تناسب و تطبیق دارد». و یا با گفته یک (۱۹۷۳ ص ۱۸۱) ۲۰ موافق هستند مبنی بر این که «برخلاف سایر نمونه های تولید، دامداری به طور مستقیم تحت تأثیر چند و چون کار به خدمت گرفته شده می باشد». (آیرونز ۱۹۷۲ و گونزاک ۱۹۷۸) گزارشهای مربوط به تولید شبانی نیز به نسبت مقدار کار و دسته های مختلف اعضای سهم در دامداری متغیر است. مثلاً «بیتز» (۱۹۷۳ ص ۱۸۱) عقیده دارد که میان قبیله یورک ۲۱ تعداد افراد ذکور و اناث بالغ و بچه های (سنین ۸ تا ۱۶ و صفر تا ۷) اگر تنها عامل در نظر گرفته نشود با تغییرات ثروت هماهنگی چندانی ندارد. سایر مولفان بر اهمیت کار کودکان در جوامع شبان تأکید دارند (مثلاً. د. آی و بولتون ۲۲ و دیگران ۱۹۷۶). بارث (۱۹۶۴) ۲۳ زنان باصری را صرفاً مصرف کننده ترسیم می کند، درحالی که شینکل (۱۹۷۰) ۲۴ حتی سهم زنان افریقای شرقی را در کار تولیدی از سهم مردان بیشتر می داند.

۱۸ - ر.ک. ۱۵۲ : ۱۹۸۱، Balickci درباره یک گروه کوچ نشین پشتو در شمال شرق افغانستان

موسوم به لاکن خیل.

19 - Bates

20 - Beck

21 - Yoruk

22 - ODI; Bolton et al

23 - Barth

24 - Schinkel

درواقع محدود شدن ثروت دام در اثر منابع کار این امکان را نمی‌کند که تولید شبنانی کوچ‌نشینان، در طی سال به تمرکز کمتر نیروی کار (یعنی تولید بیشتر) در مقایسه با کشاورزی غیرمکانیزه می‌انجامد. درعین حال مقایسه کمی کار بخش کشاورزی با بخش شبنانی به نظر غیرممکن می‌رسد زیرا کوچ‌نشینان برای کوچ، بازاریابی، جستجوی هوشمندانه مرتع و قرارگاه مناسب برای اردو وضعیت بازار محل‌های مختلف دقت و انرژی بیشتری صرف می‌کنند. این گونه فعالیتها تنها به صورت غیرمستقیم در تولید تأثیر دارند و تعیین کیفیت واقعی آنها غیرممکن است ولی برای پیشبرد اقتصاد واجب و ضروری می‌باشند. لذا ما فقط می‌توانیم به طور تقریبی کمیّت کار در یک گله را تعیین کنیم و نه کاری را که واقعاً انجام می‌شود.

نمونه مورد مطالعه ما (هشت خانواده دامدار - م) محدودتر از آن است که به سبک کار «بیتز» در مورد قبیله یورک، یک بررسی معنی‌دار و چندجانبه آماری انجام دهیم. درعین حال، نمونه مورد مطالعه محدودتر امکان بررسی کیفی و تجزیه و تحلیل تک تک موارد با جزئیات هرچه بیشتر را می‌تواند فراهم کند و لذا شخص می‌تواند قواعد عمومی خاص این منطقه را حتی از نمونه کوچک مورد تحقیق ما استخراج کند.

در فهرست جدول ۵ به ترتیب ثروت نسبی آنها تنظیم شده‌اند. منظور از ثروت در این جا تعداد میش و بز ماده بیش از یک سال به نسبت مصرف کنندگان است. بخاطر ارزش کمتر اقتصادی، هر بز ماده ارزش ۵/۰ میش را دارد. مصرف کننده مرد یا زنی به سن بیش از ده سال است؛ برای کودکان کم سن و سال به ازای هر سال سن، ۱/۰ واحد ارزش گذاری محاسبه شده است. بنابراین یک زوج با یک فرزند ۵ ساله برابر با ۲/۵ واحد مصرف کننده محاسبه شده است.

ارزش گذاری ظرفیت نیروی کار دامدار یا HLC پیچیده‌تر است. وظایف زن و مرد متفاوت است. وظیفه مردها عمده‌مربوط به دامداری است؛ منظور از این وظیفه کارهایی از قبیل دامداری، مراقبت از دامها، و رفع و رجوع کارهای بیرون از گله می‌باشد. از جمله کارهای زنان شیردوشی، و تبدیل آن به لبنیات، تهیه غذا، پارچه بافی (مثل بافتن

تخته های چادر)، برپا کردن چادر و بچه داری است. (برای اطلاع از شمار بیشتر و جزئیات کار زنان کوچ نشین پشتون غرب افغانستان به مقاله تاپر در سال ۱۹۷۷ مراجعه کنید). به هر حال تقسیم کار بر اساس جنس، مطلق نیست. مردها در غیبت زنان بعضی کارهای آنها را می توانند انجام دهند و انجام هم می دهند. در هیچ موقعیتی دخترها و زنها کار چوپان و یا کمک چوپان را بر عهده نمی گیرند زیرا قبول این کار مستلزم گذراندن شب در خارج خانه و در بیابان است که خود در این منطقه از جهان نامعقول تلقی می شود. به طور کلی از نظر اقتصاد دامداری اهمیت کار زنان کمتر از اهمیت کار مردان نیست ولی در مرحله خاصی از مراحل رمه داری سهم کار زنان به وضوح کمتر از سهم کار مردان است. زنان در شبهای سرد زمستان که دامها در چادر نگهداری می شوند در مراقبت از محل دامها کمک و یاری می کنند. در اول فصل بهار بره و بزغاله ها هم در چادر نگهداری می شوند و باید هر روز هر کدام نزد مادرانشان، برای خوردن شید برده شوند. در مارس و آوریل این کار وقت هر روزه مردها، زنها و بچه ها را پر می کند. اگر ظرفیت کار دامداری یا HLC یک مرد بالغ را یک ارزش گذاری کنیم، می توان ارزش HLC یک زن بالغ را (در امور دامداری) تقریباً ۵/۰ تخمین زد. یک محاسبه موشکافانه به نتیجه ای کمتر از این حد مطلق نخواهد رسید و فقط به یک کار دقیق مصنوعی (و غیر لازم) خواهد انجامید. ارزش HLC پسرهای ۸ تا ۱۰ سال ۵/۰ و پسرهای بزرگتر یک محاسبه می شود. ارزش HLC یک دختر (در امور دامداری) نصف یک پسر است. یکبار دیگر (تأکید می کنم که) یافته ها ما از مشاهده به عمل آمده، هیچ درجه بندی موشکافانه دیگر را نمی تواند تأیید کند.

در واحد دامداری B پسری به سن ۱۷ سال زندگی می کرد که به عنوان کارگر استخدام شده بود. او قبل از پایان تابستان ۱۹۷۶ واحد مذکور را ترک کرد؛ لذا ارزش HLC او را به جای یک عدد (۵/۰) محاسبه کردیم. پیرمردی ۷۵ ساله در واحد D زندگی می کرد که او را فردی کارآمد به حساب نیاوردیم.

وقتی واحدهای توانمند و ضعیف را با یکدیگر مقایسه می کنیم باید ارزش متفاوت

گوسفند و بز و ثروت واحدها که در بین مصرف کنندگان به طور سرانه تقسیم می شود، را مورد توجه قرار دهیم. جدول ۵ نشان می دهد که ارقام دارایی به نسبت سرانه واحد خانواده و سرانه مصرف کننده به هیچ وجه هماهنگی ندارند. حداقل نیاز حیاتی شبان باید به عنوان حداقل دارایی سرانه هر مصرف کننده تعیین و محاسبه شود. ارقام مربوط به حداقل نیاز حیاتی شبان هرگز نمی تواند مطلق باشد. همان گونه که «بیتز» و «لیز» (۱۹۷۷ ص ۸۲۴) اشاره می کنند، «تعداد دامهای مورد نیاز برای تحکیم یک واحد خانواده رمه دار به نسبت میزان و نرخ تبدیل فرآورده های گله به تولیدات وارداتی (به آن) متغیر است.»، یعنی این که حداقل میزان معیشت و زیست کوچ نشینها به نسبت نرخ تبادل تولیدات شبانی با غیر شبانی در تغییر می باشد. در زمان و مکان مورد تحقیق ما میزان این حداقل برابر با ۱۰ میش (یا ۲۰ بز ماده) برای هر مصرف کننده بود. در نمونه تحقیق ما در سال ۱۹۷۷ دو واحد (واحدهای G و H) در حد پایین تر از وضعیت حداقل بودند. ادامه حیات واحد H تنها به علت نیمه کوچ نشین بودن آن بود. این واحد در فصل زمستان در یک روستا اقامت کرد و به عنوان کارگر در یک خانواده کشاورز غلات مورد نیاز خود را فراهم آورد. واحد G کوچ نشین کامل بود و در حالی که در تولید شبانی نقصان و کمبود داشت که با کمک بلاعوض برادر کشاورز سرپرست خانوار، این نقصان جبران و متوازن شد. حداقل معیشتی واحد F نیز در سال ۱۹۷۶ کاهش یافت ولی در طی سال موفق شد آن را بهبود دهد.

حداکثر تعداد دامی که کوچ نشینان می توانند گردهم آورند مستقیماً نه به دارایی بلکه به اندازه و تعداد عملی گله اصلی در هر شاخص HLC ارتباط دارد. در این خصوص سهم گوسفند و بز بی اهمیت است زیرا دامداری گوسفند یا بز به یک نیروی کار نیاز دارد. لذا یک واحد با رساندن تعداد دام هر HLC به حداکثر، هنوز هم می تواند با جانشین کردن گوسفند به جای بز خود، دارایی واحد را افزونتر کند. همان طور که جدول ۵ نشان می دهد نرخ رشد ثروت هر واحد دامدار از نرخ رشد گله اصلی بیشتر است. فرانگری جانشین کردن گوسفند به جای بز توسط واحد B، اقتباس و اجرا شد که در نتیجه تعداد دام در رمه

کاهش یافت و به ارزش آن افزوده شد. از نظر مصاحبه شوندگان ۵۰ میش یا بز ماده بیشترین تعدادی است که یک مرد باتجربه و سالمند می تواند از آنها مراقبت کند. واحد B که دامهای خود را از حد نهایی تعداد دام به نسبت شاخص HLC، افزونتر کرده بود بعداً نتوانست اندازه گله خود را افزایش دهد. لذا سعی کرد تا در یک فرانگری دوگانه وضعیت اقتصادی خود را بهبود بخشد. اول این که با فروش ۱۰ بزغاله ماده و خرید ۸ بره ماده در سال ۱۹۷۶، (از این تعداد دو رأس در زمستان ۷۷-۷۶ تلف شدند)، وضعیت رمه خود را بهبود بخشید. به این نحو به رغم کاهش عددی رمه اصلی، این واحد از عهده افزایش دارایی خود تا ۲/۶ درصد برآمد. دوم، این واحد با استخدام فرد کمکی سعی کرد تا شاخص HLC خود را ارتقاء دهد. سرپرست واحد و همسرش فقط چند دختر و یک پسر نوزاد داشتند و از نظر نیروی کار در مضیقه بودند. پشتونهای غرب افغانستان حتی در وقت درماندگی، رفتن به کارگری را خوار می انگارند و فقط وقتی به آن تن می دهند که در عوض دستمزد بالایی، نظیر ایران، پرداخت شود. این واحد یک پسر زوری^{۲۵} (غیرپشتون) را که برای رفتن به ایران کم سن و سال بود (۱۷ ساله) اجیر کرد. این پسر بچه به شغل خود راضی نشد و در تابستان ۱۹۷۶ آن را ترك کرد. در بین کوچ نشینان نقل است که شخص می تواند فقط روی کار اعضای خانواده خود حساب کند. هیچ راه حل مطمئنی برای مشکل واحد B، جز تبدیل بقیه بزها به گوسفند وجود نداشت. بعد از این کار، این واحد فقط می تواند به انتظار بنشیند تا به طور طبیعی شاخص HLC خانواده رشد کند.

در مقام مقایسه واحد A از وضع بهتری برخوردار بود. دارایی نرخ رشد دامها و دارایی واحد به طور قابل توجهی بالا بود. واحد C با داشتن فقط ۲۵ دام به نسبت هر شاخص HLC، حتی توانست رمه اصلی واحد را تا ۲۰٪ و دارایی خود را تا ۲۱/۳٪ افزایش دهد.

واحد G به رغم افت میزان حداقل معیشت شبانی بالاترین نرخ رشد (یعنی به ترتیب ۴۱/۷٪ و ۴۲/۹٪) را داشت. همان طور که در بالا تذکر داده شد، این واحد مجبور نبود

به تنهایی دور از دامها زندگی کند. غلات مورد نیاز این واحد، از یک واحد کشاورزی متعلق به اقوام تهیه می شود و از محل درآمد کم دامداری نیز توانست سه میش دیگر خریداری کند. این گونه نرخ رشد فقط تبلور رشد طبیعی نیست بلکه مشتمل بر تبادلات اقتصادی برنامه ریزی شده می باشد. تبادلات اقتصادی برنامه ریزی شده را وقتی از رشد کلی اقتصاد گله داری صحبت شود نیز باید مورد مدآقه قرار داد. از آن جا که ارزش شاخص HLC واحد G به علت تعداد کم دام بالا بود، در طول سال هر دام منفرداً بیشترین مراقبت را توانست دریافت کند. در زمستان رمه را در داخل چادر گرم نگهداشتند و علوفه اضافی به آنها داده شد؛ (و در نتیجه) حتی یک دام هم تلف نشد.

واحد H به علت تعداد خیلی کم دام رفتن به قشلاق را لازم و ضروری نیافت. این واحد رمه اش را تحت مراقبت سایر کوچ نشینان که معمولاً نسبت به دامهای دیگران مسامحه کار بودند، قرار دادند. درصد رشد کم واحد H یعنی به ترتیب ۵٪ و ۱٪/۶ به علت مرگ و میر ۵ رأس دام در اثر حادثه، مریضی و در یک مورد حمله گرگ بود.

نرخ رشد مجموعه گله واحدهایی را که به ازای شاخص HLC بیش از حد متوسط دام (بیش از ۲۵/۴ رأس) در اختیار داشتند با نرخ رشد مجموعه گله واحدهایی که کمتر از میزان فوق دام داشتند (کمتر از ۲۵/۴ رأس) مقایسه کنیم؛ به این معنی که تعداد دام گله واحدهای A، B، C و D را با G، F، E و H مقایسه کنیم.

واحدهای A، B، C و D که دام آنها بیش از میزان متوسط شاخص HLC و مجموعه دام در رمه اصلی آنها ۳۸۷ رأس بود، حد شاخص کل HLC آنها به ۱۰/۵، یعنی ۳۶/۷ رأس دام برای هر HLC رسید. تعداد کل دام آنها در سال ۱۹۷۷ با افزایش ۷/۲ درصد در تعداد و ۱/۹٪ در ارزش، به ۴۱۷ رأس رسید. در سال ۱۹۷۶ تعداد کل دام واحدهای E، F، G و H با داشتن تعداد دام پایین تر از حد متوسط برای هر شاخص HLC ۱۲۸ رأس بود، به ارزش ۵/۹۱، که در سال ۱۹۷۷ به ۱۵۰ رأس، به ارزش ۵/۱۰۸، رسید. میزان افزایش دام آنها ۱/۲ درصد و در ارزش دام ۱۸/۶ درصد بود. نرخ رشد واحدهای زیر حد متوسط بیش از دو برابر نرخ رشد واحدهای بالای حد متوسط است. این یافته این نظریه را تأیید

می کند که نرخ رشد رمه کوچ نشینان محدود بوده و وابستگی نزدیکی با میزان نیروی کار در واحد دامداری دارد. به عبارت دیگر هرچه تعداد دام در رمه کمتر باشد، از حداقل مطلق بالاتر، رمه، واحد رشد سریعتری خواهد داشت.

درآمد و مخارج (بودجه)

اقتصاد شبانی پشتونهای غرب افغانستان تولیدات را برای عرضه به بازار اختصاص می دهد ولی سهمی از تولیدات مستقیماً توسط تولیدکنندگان به مصرف می رسد. میزان و اندازه تولیدات کوچ نشینان برای مصرف خود و یا فروش در بازار مطلبی است که اکنون آن را مد نظر قرار می دهیم.

جدول شماره (۶) تولید، مصرف، فروش و خریدهای هشت خانواده دامدار پیش گفته را در طی یک سال نشان می دهد. در حقیقت حساب دخل و خرج هر واحد توسط خود آن واحد نگهداری و محاسبه می شود ولی به علت این که بودجه های انفرادی واحدها بی نظمیهای زیادی را در طی سال نشان می دهد ما از طریق جمع آورد داده های مربوط به این هشت خانوار نمونه با یک بودجه شبانی آشنا تر می شویم. این اطلاعات طی مصاحبه هایی با رؤسای خانوارها و در صورت امکان با مشاهده عینی و محاسبات لازم گردآوری و با طرح سئوالات مشابه در زمانهای مختلف، در چند مرتبه، بررسی و کنترل شده است. در مورد مظنه های بازار در بازارهای شیندند، فراه رود و فارسی تحقیق شده است.

فهرست اعضای هشت خانوار دامدار در جدول شماره (۴) و نرخ و میزان زایش و ابعاد رمه در جدولهای شماره (۲) و (۳) مشخص است.

مهمترین فقره از اقلام فروش، دام زنده است. از این داد و ستد ۸۳۵۰۰ افغانی نصیب آنها شد درحالی که از فروش تمام بقیه تولیدات فقط ۵۲۹۰۰ افغانی درآمد داشتند. (در سال ۷۷-۱۹۷۶ هر ۴۰ افغانی برابر با یک دلار بود) در بازارهای شیندند و هرات تعداد ~~بسیار~~ ^{زیاد} به طور نقدی به معامله گران دام فروخته شد و همین طور به قاچاقچیان که

آنها (هم) دامها را به ایران می بردند. در روستاهای دور و نزدیک تعدادی دام با تولیدات کشاورزی معاوضه شد. کوچ نشینان حتی هنگام معاوضه با کالا، همه اقلام را مطابق نرخ بازار محاسبه می کردند. لذا ارزش همه کالاها را با نرخ بازار می توانستند مشخص کنند؛ در جدول (۶) بین کالای مبادلاتی نقدی یا مشابه آن فرقی قائل نشده اند. تعدادی دام نیز به سایر کوچ نشینانی که در پرواربندی تخصص دارند فروخته می شود ولی مشابه این مورد در تبدلات هشت خانواده دامدار فوق الذکر وجود نداشت.

معمولاً قصد کوچ نشینان غرب افغانستان فقط فروش دامهای بین یک تا دو ساله و اخته شده یا بز ماده و میش نازاست. ولی چون خیلی از واحدها دچار کمبود پول نقد هستند، به علت ترس از اتلاف بره ها و بزغاله ها در زمستان، به رغم کم ارزشی، در حدود نیمی از دامهای نری که به فروش می رسد بره و بزغاله هستند. در زمان تحقیق ارزش بره نر ۷۰۰ افغانی و یک گوسفند اخته یک ساله ۱۵۰۰ افغانی بود.

مصاحبه شوندگان درباره درآمد خود از فرآورده های لبنی اطلاعات تاحدی روشن و دقیقی ارائه می دادند ولی مقدار معتنا به شیر تازه را محاسبه نمی کردند. در اوایل جولای ۱۹۷۷ (حدود ۱۰ تیرماه) ما میزان شیردهی روزانه هر گوسفند را ۲۰۰ گرم و هر بز را ۳۵۸ گرم محاسبه کردیم. در اواخر جولای این محاسبات برای هر یک به ترتیب ۱۹۵ گرم و ۲۳۷ گرم بود. سایر سالها شیردهی گوسفندان امکان دارد کمی بیشتر بوده باشد زیرا میشها مبتلا به یک بیماری موسوم به شیر^{۲۶} به معنی (شیر- آب) بودند که مقدار و کیفیت شیر را به خداقل می رساند. مهمترین فرآورده لبنی روغن است. اطلاعات ما از بازدهی روغن دامها تقریباً با اعداد و محاسبات مک آرتور و همکاران (۱۹۷۹) ۲۷ که مستقلاً همین زمان در جایی در ۲۰۰ کیلومتری محل ما مشغول تحقیق بودند، یکی است. مصاحبه شوندگان اظهار داشتند که از یک گوسفند یا بز می توان ۱/۳ کیلوگرم روغن و همین مقدار قروت Qrut یا کشک به دست آورد. [این مقدار روغن از طریق سنتی یعنی با

26 - Shiraw

27 - McArthur et al.

تلم زدن به دست می آید در صورتی که اگر از روش چرخ شیر استفاده شود تا ۲ کیلوگرم روغن می توان به دست آورد ولی در عوض کشک به دست آمده نامرغوب است. پاپلی یزدی، چرخ شیر، مجله دانشکده ادبیات مشهد، ۱۳۶۳].

جدول شماره (۶) نشان می دهد که روغن برای تغذیه و همچنین در معاملات بازار اهمیت دارد. — شیر - کشک (یا قُروت) به مصرف خود کوچ نشینان می رسد. آنها بندرت گوشت می خورند لذا قُروت یا کشک با برخورداری از پروتئین بالا ضروری ترین بخش غذای کوچ نشینان است. مهمترین قلم غذایی خریداری شده گندم است. اساس غذای کوچ نشینان نان گندم است. ارزش غذایی این نوع نان برابر با نان عمومی آلمان می باشد؛ یعنی ۱۰۰ گرم نان خشک حاوی مواد زیر است: ۱۱/۳ گرم پروتئین خالص، ۲/۴ چربی خالص، ۳/۸ گرم خاکستر، ۴/۱ فیبر (سلولزی)، ۷۸/۶ کربوهیدراتهای قابل جذب، ۳۷۲ میکروگرم ویتامین B_۱ و ۳۸۰ کالری.

لباسهایی که یک مرد کوچ نشین هر سال (بطور متوسط) می خرد عبارتند از دو شلوار، دو پیراهن، دو جفت کفش، یک کلاه و یک ژاکت. برای هر زن دو شلوار، دو پیراهن، دو روسری، یک کلاه و یک جفت کفش. پارچه لباسهای زنان که از بازار خریداری می شود در خانه دوخته می شود. لباسهای مردها را عمده خیاطها می دوزند. و نمد چوپانی ساخته شده از پشم بره توسط خود چوپان درست می شود.

تعدادی از کوچ نشینان با کمک به کشاورزان و تا ۱۹۷۸، با مهاجرت به ایران، به منظور یافتن کار، درآمد پولی اضافه ای کسب می کردند. فهرست این نوع درآمدها که دائمی نیست و نمی توان روی آن حساب کرد در جدول شماره (۶) مشخص نشده است؛ اغلب این نوع درآمدها، صرف خرید کالاهای لوکس نظیر رادیو و ضبط صوت می شود.

جدول شماره (۶) حاکیست که عموماً هشت خانوار دامدار مورد تحقیق در طی سال، بودجه متوازی داشته اند. مارس ۱۹۷۶ تا مارس ۱۹۷۷ را کوچ نشینان، به جبران سال قبل، با وجود زمستان شدید و سخت، یک سال خوب تلقی می کردند (کازیمیر و دیگران ۱۹۸۰). واحدهایی که کمبود بودجه دارند می توانند با استقراض از اردوی مجاور

یا از طریق کمک بلاعوض اقوام و خویشان اسکان یافته، چند سالی دوام آورند ولی برای واحدهایی که به طور دایم درآمد آنها منفی است یکجانشین شدن غیر قابل اجتناب است. اگر افزایش کل دام را (از نظر تعداد دامهای ماده بارور) در نظر بگیریم حساب کلی این هشت خانوار دامدار مثبت خواهد بود. ولی مناسب است که بین درآمد و افزایش ابزار تولید، علی رغم وابستگی آنها به هم، فرق قائل شویم. درآمد شامل چیزی است که واحدها در اختیار دارند خواه به طور مستقیم یا غیر مستقیم، برای مصرف یا تجدید سرمایه گذاری؛ ولی بخصوص مقصود از افزایش تعداد دام در گله اصلی، مصرف نیست. جدول شماره (۶) نشان می دهد که از رمه هیچ دامی بیرن نرفته است (دامهای نازا مستثنا هستند) ولی مبلغ معتابهی درآمد (۲۲۵۰۰ افغانی) با خرید ۱۲ بره و بزغاله ماده، ۳ گوسفند یک ساله تا دو ساله و ۴ میش صرف تجدید سرمایه گذاری شده است، از طرف دیگر ۱۰٪ افزایش دام به عوض کسب موفقیت، مرهمی بر اتلاف دامها در سالهای گذشته تلقی می شود.

خلاصه مطلب

هدف از این مقاله مطالعه مدیریت، رشد گله، نیروی کار، واحد خانوادگی و بودجه بندی رمه در یک گروه کوچک کوچ نشین در غرب افغانستان در طی یک سال شبانی است. تأثیرات نوگرایی یا دخالت دولت بر آنها به نظر ناچیز است. طرحی برای زمینه قوم شناسی و روابط گروهی با کل جامعه و در پی آن تشریح سازمان گله داری، قرارداد با شبان و اندازه و ترکیب گله ها ارائه شده است. تلاش شده است تا تجزیه تحلیلی همراه با جزئیاتی در مورد رشد گله، از جمله مشاهدات عینی فردی، درباره (عملکرد) اقلام گوناگون دامهای موجود در گله و عوامل و علل افزایش و کاهش و گله ارائه شود. افزایش ۱/۱۰٪ در شرایط مطلوب آب و هوایی در مقایسه با بیشتر داده هایی که تاکنون در مورد کوچ نشینان نوشته شده به نظر کم می رسد. ولی وقتی همه عوامل بازدارنده رشد گله در نظر گرفته شود این درصد هم حد بالای تعجب آوری را نشان می دهد. صرف نظر از

عوامل بازدارنده محیطی به نظر می رسد ظرفیتهای نیروی کار مالکان دام عامل عمده محدود کننده رشد گله است. یک عامل موثر دیگر در رشد گله مناسبات اقتصادی کوچ نشینها با اقتصاد کوچ نشینان یعنی وضعیت بازار محلی است. بودجه واحدهای مورد تحقیق نشانگر تمایل اقتصادی آنها به بازار است. قسمتی از درآمد ناشی از فروش در دامداری مجدداً سرمایه گذاری می شود؛ این کار دوباره روشن می کند که رشد گله در شرایط کوچ نشینی به سادگی، یک فرآیند زیست شناختی نیست.

جدول شماره (۱): ترکیب دو واحد رمه داری که در مارس ۱۹۷۶ در دشت شوره تأسیس شدند

گله شماره دو		گله شماره یک	
تعداد بز و گوسفند	ردیف خانواده	تعداد بز و گوسفند	ردیف خانواده
۳۵۱	۶	۱۲۵	۱
۵۷	۷	۱۶۲	۲
۲۲	۸	۵۵	۳
۹	۹	۶۴	۴
		۳۰	۵
۴۳۹	اندازه تعداد	۴۳۶	اندازه تعداد
	معمول گله		معمول گله

جدول شماره (۷): رشد و تلفات دامهای هشت خانواده نمونه در طول یک سال

	میش			گوسفند تر			بز ماده			بز نر			جمع	تعداد دام در گله
	بزغاله	یکساله	بالغ	بره	یکساله	بالغ	بزغاله	یکساله	بالغ	بزغاله	یکساله	بالغ		
از بهار ۱۹۷۶ تا بهار ۱۹۷۷:														
1 تعداد دام در مارس ۱۹۷۶	۷۵	۶۹	۲۰۱	۹۰	۲۹	۶	۶۶	۵۶	۱۸۹	۶۳	۲۱	۷	۸۷۲	۵۱۵
2 فروش / معاوضه	...	...	-۱۱	-۲۳	-۱۷	...	-۱۰	...	-۵	-۹	-۱۶	...	-۹۱	-۱۶
3 مهریه	...	...	...	-۱۰	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...
4 به چوپان جهت اجرت	-۶	...	...	-۱۷	...	...	-۶	...	...	-۹	...	...	-۳۸	...
5 فبیع شده	...	...	...	-۶	...	-۳	...	...	...	-۷	...	-۲	-۱۸	-۲۰
6 تلفات ناشی از مرض و حوادث	-۱۱	-۲	-۲۳	-۵	-۳	...	-۸	-۷	-۱۹	-۵	...	...	-۸۳	-۴۹
7 خریداری / معاوضه	+۱۱	...	+۴	...	...	...	+۴	...	...	...	...	...	+۱۹	+۴
بهار ۱۹۷۷:														
8 انتقال از سال گذشته	-۶۹	-۶۷	...	-۲۹	-۹	...	-۴۶	-۴۹	...	-۳۳	-۵	...	...	...
9 + ...	...	+۶۹	+۶۷	...	+۲۹	+۹	...	+۴۶	+۴۹	...	+۳۳	+۵	...	+۱۱۲
10 تعداد دام در بهار ۱۹۷۷	...	۶۹	۲۳۸	...	۲۹	۱۲	...	۴۶	۲۱۴	...	۳۳	۱۰	...	۵۶۷
نرخ رشد به درصد	...	۰	۱۸/۴	...	۰	۱۰۰	...	-۱۷/۹	۱۳/۷	...	۵۷/۱	۲۸/۶	...	۱۰/۱

جدول شماره (۳): نرخ باز تولید گوسفند و بز و نرخ جنسی بره‌ها و بزغاله‌ها

گوسفند:	بهار ۱۹۷۶	بهار ۱۹۷۷
میش	۲۰۱ (۱۳۷)	۲۳۸ (۱۴۸)
بره ماده	۷۵ (۵۴)	(۶۲)
بره نر	۹۰ (۵۸)	(۵۸)
مجموعه بره‌ها	۱۶۵ (۱۱۲)	(۱۲۰)
نرخ باز تولید با درصد	۸۲/۱	(۸۱/۱)
نرخ جنسیت به نسبت نر به ماده	۱:۱/۲ (۱:۱/۰۷)	(۱:۰/۹۴)
بز:		
بز ماده	۱۸۹ (۱۱۲)	۲۱۴ (۱۲۰)
بزغاله ماده	۶۶ (۴۱)	(۴۲)
بزغاله نر	۶۳ (۳۱)	(۵۲)
مجموعه بزغاله‌ها	۱۲۹ (۷۲)	(۹۴)
نرخ باز تولید به درصد	۶۸/۳ (۶۴/۳)	(۷۸/۳)
نرخ جنسیت به نسبت نر به ماده	۱:۰/۹۵ (۱:۰/۷۶)	(۱:۱/۲۴)

یادآوری: ارقام خارج پرانتز به هشت خانواده مربوط است، ارقام داخل پرانتز مربوط به ۵ خانواده‌ای است که ما اطلاعات کاملی از بره و بزغاله آنها در طی دو سال گردآوری کردیم.

جدول شماره (۴): نمای آماری هشت خانواده از نظر جنسیت و سن اعضاء

خانواده	سنین افراد مذکر	سنین افراد مؤنث	مصرف کنندگان	ظرفیت کار دامداری
A	۷، ۲۵، ۳۰	۴، ۲۵	۴/۱	۲/۵
B	۱، ۱۷، ۳۵	۳، ۶، ۸، ۱۱، ۳۰	۵/۸	۲/۵
C	۱، ۸، ۳۵	۲، ۳۰	۳/۱	۲/۰
D	۳، ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۲۰، ۷۵	۱۸، ۴۵	۷/۲	۳/۵
E	۴۰	۲۵	۲/۰	۱/۵
F	۷، ۹، ۱۲، ۵۰	۴۵	۴/۶	۳/۰
G	۱۰، ۵۰	۴۰	۳/۰	۲/۰
H	۱، ۴۵	۳، ۵، ۱۰، ۴۰	۳/۹	۱/۸

جدول شماره (۵): گله‌ها، ثروت و نرخ رشد دام هریک از هشت خانواده دامدار مورد تحقیق

خانواده	A	B	C	D	E	F	G	H	کل	حد متوسط
مصرف کنندگان	۲/۱	۵/۸	۳/۱	۷/۲	۲/۰	۴/۶	۳/۰	۳/۹	۳۳/۹	۴/۲
ظرفیت نیروی کار دامدار (HLC)	۲/۵	۲/۵	۲/۰	۳/۵	۱/۵	۳/۰	۲/۰	۱/۸	۲۰/۳	۲/۳
تعداد میش در ۱۹۷۶*	۷۰	۶۵	۲۵	۵۵	۱۴	۲۴	۴	۱۳	۲۷۰	۳۳/۸
تعداد میش در ۱۹۷۷	۷۵	۷۱	۳۱	۶۳	۱۵	۳۲	۶	۱۴	۳۰۷	۳۸/۴
تعداد بز ماده در ۱۹۷۶	۳۰	۶۷	۲۵	۵۰	۱۶	۳۰	۲۰	۷	۲۴۵	۳۰/۷
تعداد بز ماده در ۱۹۷۷	۳۴	۶۰	۲۹	۵۴	۱۷	۳۱	۲۸	۷	۲۶۰	۳۲/۵
تعداد ** دام (بز و میش) در ۱۹۷۶	۱۰۰	۱۳۲	۵۰	۱۰۵	۳۰	۵۴	۲۴	۲۰	۵۱۵	۶۴/۴
تعداد دام (بز و میش) در ۱۹۷۷	۱۰۹	۱۳۱	۶۰	۱۱۷	۳۲	۶۳	۳۴	۲۱	۵۶۷	۷۰/۹
ارزش کل دام در ۱۹۷۶	۸۵/۰	۹۸/۵	۳۷/۵	۸۰/۰	۲۲/۰	۳۹/۰	۱۴/۰	۱۶/۵	۳۹۲/۵	۴۹/۱
ارزش کل دام در ۱۹۷۷	۹۲/۰	۱۰۱/۰	۳۵/۵	۹۰/۰	۳۳/۵	۳۷/۵	۲۰/۰	۱۷/۵	۳۳۷/۰	۵۴/۶
دارایی سرانه مصرف کننده در ۱۹۷۶	۲۰/۷	۱۷/۰	۱۲/۱	۱۱/۱	۱۱/۰	۸/۵	۴/۷	۴/۲	...	۱۱/۲
تعداد برای هر واحد HLC در ۱۹۷۶	۴۰/۰	۵۲/۸	۲۵/۰	۳۰/۰	۲۰/۰	۱۸/۰	۱۲/۰	۱۱/۴	...	۲۵/۴
رقم رشد دام به درصد	۹/۰	-۰/۸	۲۰/۰	۱۱/۴	۶/۷	۱۶/۷	۲۱/۷	۵/۰	۱۰/۱	۱۳/۷
رقم رشد ارزش دام به درصد	۸/۲	۲/۶	۲۱/۳	۱۲/۵	۶/۸	۲۱/۸	۴۲/۹	۶/۱	۱۱/۳	۱۵/۳

تذکر: * ارقام دامها در جدول شامل دامهای کمتر از ۱۲ ماهه نمی باشد. ** محور اصلی رème میش و بز ماده بجز طلهای زیر ۱۲ ماهه است.

*** ارزش دام به ازاء هر میش یک واحد و هر بز ماده نیم واحد محاسبه می شود.

جدول شماره (۶): بودجه: تولید، مصرف، درآمد و هزینه از مارس ۱۳۹۶ تا مارس ۱۳۹۷

	تولید	مصرف	اجرت	مهریه	درآمد ناشی از فروش		هزینه ها	
					تعداد یا وزن	قیمت به افغانی	تعداد یا وزن	قیمت به افغانی
گوسفند	پره ماده	۹	...	...	...	...	۸	۸۰۰۰
	پره نر	۵۵	۹	۱۰	۲۳	۱۶۱۰۰	...	...
	یکساله ماده	...	...	...	...	...	۳	۲۵۰۰
	یکساله نر	۱۷	...	...	۱۷	۲۵۵۰۰	...	...
	بالغ بارور	...	...	...	...	...	۲	۸۰۰۰
	بالغ نازا	۱۱	...	...	۱۱	۱۶۵۰۰	...	...
	بالغ نر	۳	۳	...	...	...	...	...
	برخاله ماده	۱۶	...	...	۱۰	۵۰۰۰	۲	۲۰۰۰
	برخاله نر	۲۵	۷	...	۹	۳۶۰۰	...	...
	یکساله نر	۱۶	...	...	۱۶	۱۲۸۰۰	...	...
بُر	یکساله ماده	...	...	...	...	...	...	...
	بالغ نازا	۵	...	...	۵	۳۰۰۰	...	...
	بالغ نر	۲	۲	...	...	...	...	...
	دروغن	۳۷۰kg	۲۸۰kg	...	۱۹۰kg	۱۷۳۰۰	...	...
	زورت (وکت)	۳۷۰kg	۳۱۰kg	...	۱۶۰kg	۱۹۰۰	...	...
	پشم	۵۱۰kg	۱۶۰kg	...	۳۳۶kg	۱۴۶۰۰	...	...
	موی بز	۲۱۰kg	۲۱۰kg	...	...	...	...	...
	قالی و گلیم	۹	۲	...	۲	۶۰۰۰	...	...
	میزم استی	۵۳۰۰۰kg	۳۰۰۰۰kg	...	۱۳۰۰۰kg	۸۰۰۰	...	...
	گندم	...	۴۵۰۰kg	...	...	...	۴۵۰۰kg	۳۷۵۰۰
	چای	...	۲۲kg	...	...	...	۲۲kg	۳۰۰۰
	شکر	...	۳۳۶kg	...	...	...	۳۳۶kg	۷۸۰۰
	ملونه چر	...	...	...	...	...	۲۷۰۰kg	۹۰۰۰
	ملونه کاه	...	...	...	...	...	۲۵۰۰۰kg	۱۳۷۰۰
	لباس	...	...	...	...	...	...	۲۲۵۰۰
مبلغ درآمد و هزینه (به افغانی)						۱۳۶۲۰۰		۱۲۶۰۰۰

کتابشناسی

- Aqa, M., G. Bahram, and M. Qaderi (n.d.) The Effect of the Last Two Consecutive Years' Drought on Livestock Owners in the Seven Drought Stricken Provinces of Afghanistan (paper, Kabul University and USAID). Kabul.
- Balikci, A. 1981. Pastoralism and Class Differentiation among the Lakenkhel. *Journal of Asian and African Studies* 16:150-157.
- Barfield, T. J. 1978. The Impact of Pashtun Immigration on Nomadic Pastoralism in Northeastern Afghanistan. *Ethnic Processes and Inter-group Relations in Contemporary Afghanistan*, eds. J. W. Anderson and R. F. Strand, pp. 9-14. Afghanistan Council of the Asian Society. Occ. Paper No. 15. New York.
- Barth, F. 1964. Capital, Investment and the Social Structure of a Pastoral Nomad Group in South Persia. *Capital, Saving and Credit Peasant Societies*, eds. R. Firth and B. S. Yamey, pp. 69-81. Chicago and London.
- Bates, D. G. 1973. *Nomads and Farmers. A Study of the Yörük of South-eastern Turkey*. Ann Arbor.
- Bates, D. G., and S. Lees. 1977. The Role of Exchange in Productive Specialization. *American Anthropologist* 79:824-841.
- Beck, L. 1980. Herd Owners and Hired Shepherds: The Qashqa'i of Iran. *Ethnology* 19:327-351.
- Bille, J. C. 1977. Etude de la production primaire nette d'un écosystème sahélien. *Travaux et Documents de l'ORSTOM* No. 65.
- Biró, A. 1977. The Desert Makers. *Mazingira* 2:4-5.
- Bobek, H. 1959. Die Hauptstufen der Gesellschafts- und Wirtschaftsentfaltung in geographischer Sicht. *Die Erde* 90:259-295.
- Bolton, C., R. Bolton, L. Gross, A. Koel, C. Michelson, R. L., Munroe and R. Munroe. 1976. *Pastoralism and Personality: An Andéan*

- Replication. *Ethos* 4:463-481.
- Bradburd, D. A. 1980. Never Give a Shepherd an Even Break: Class and Labor among the Komachi. *American Ethnologist* 7:603-620.
- Brémaud, O., and J. Pagot. 1962. Grazing Lands, Nomadism and Transhumance in the Sahel. UNESCO, Arid Zone Research. The Problems of the Arid Zone, pp. 311-324. Paris.
- Casimir, M. J. (in press) Nutrition and Socio-Economic Strategies in Pastoral Societies in the Middle-East with Special Reference to West-Afghan Pashtuns. Coping with Uncertainty in Food Supply: Food in Relation to Time, Environment, Physiology and Culture, eds. G. A. Harrison and I. de Garine. Cambridge and Paris.
- Casimir, M. J., R. P. Winter, and B. Glatzer. 1980. Nomadism and Remote Sensing: Animal Husbandry and the Sagebrush Community in a Nomad Winter Area in Western Afghanistan. *Journal of Arid Environments* 3:231-254.
- C.I.S. 1975. Qui se nourrit de la famine en Afrique? ed. Comité International Sahel. Paris.
- Dahl, G., and A. Hjort. 1976. Having Herds: Pastoral Herd Growth and Household Economy. *Stockholm Studies in Social Anthropology* 2. Stockholm.
- Dyson-Hudson, N. 1972. The Study of Nomads. *Journal of Asian and African Studies* 7:2-29.
- Ferdinand, K. 1959/60. The Baluchistan Barrel-Vaulted Tent and its Affinities. *Folk* 1:27-50, 2:33-50.
- Glatzer, B. 1977. Nomaden von Gharjistan: Aspekte der wirtschaftlichen, sozialen und politischen Organisation nomadischer Durrani-Paschtunen in Nordwestafghanistan. *Beiträge zur Südasienforschung*. Wiesbaden.
- Hütteroth, W. D. 1959. Bergnomaden und Yaylabauern im mittleren kurdischen Taurus. *Marburger Geographische Schriften* II. Marburg.
- Irons, W. 1972. Variation in Economic Organization: A Comparison of the Pastoral Yomut and the Basseri. *Journal of Asian and African Studies*

7:88-104.

-
- 1975. The Yomut Turkmen: A Study of Social Organization among a Central Asian Turcic-Speaking Population. University of Michigan, Anthropological Papers 58. Ann Arbor.
- Konczacki, Z. A. 1978. The Economics of Pastoralism: A Case Study of Sub-Saharan Africa. London.
- McArthur, I. D., S. Sayad, and M. Nawim. 1979. Rangeland Livestock Production in Western Afghanistan. *Journal of Arid Environments* 2:163-179.
- Marnham, P. 1977. Nomads of the Sahel. Minority Rights Group Report 33. London.
- Marx, K. 1966. *Lohnarbeit und Kapital*. K. Marx und F. Engels, *Ausgewählte Schriften in zwei Bänden* (Vol. I). Berlin.
- ODI.(n.d.) The Design and Management of Pastoral Development. Human Pastoral Population. Overseas Development Institute, Agricultural Administration Unit. Pastoral Network Paper 20. London.
- Radloff, W. 1893. *Aus Sibirien: Lose Blätter aus meinem Tagebuche* (2 Vols.). Leipzig.
- Sahlins, M. 1974. *Stone Age Economics*. London.
- Salzman, P. C. 1980. Is 'Nomadism' a Useful Concept? *Nomadic Peoples* 6:1-7.
- Sandford, S. 1976. Pastoralism under **Pressure**. *ODS Review* 2:45-68.
- Schinkel, H-G. 1970. *Haltung, Zucht und Pflege des Viehs bei den Nomaden Ost- und Nordostafrikas: Ein Beitrag zur traditionellen Ökonomie der Wanderhirten in semiariden Gebieten*. Berlin.
- Swidler, W. W. 1972. Some Demographic Factors Regulating the Formation of Flocks and Camps among the Brahui of Baluchistan. *Journal of Asian and African Studies* 7:69-75.
- Swift, J. 1975. Pastoral Nomadism as a Form of Land-use: The Twareg of the Adar n Iforas. *Pastoralism in Tropical Africa*, ed. T. Monod, pp. 433-454. London.

- 1977. Desertification and Man in the Sahel. Land Use and Development, eds. P. O'Keefe and B. Wisner, pp. 171-178. International African Institute, African Environment Special Report 5. London.
- Tapper, N. 1977. Pashtun Nomad Women in Afghanistan. Asian Affairs 8:163-170.
- Tapper, R. 1979. Pasture and Politics: Economics, Conflict and Ritual among the Shahsevan Nomads of Northwestern Iran. London.
- Thalen, D. C.-P. 1979. Ecology and Utilization of Desert Shrub Rangelands in Iraq. The Hague.
- Toupet, C. 1975. Le nomade, conservateur de la nature? L'exemple de la Mauritanie centrale. Pastoralism in Tropical Africa, ed. T. Monod, pp. 455-467. London.
- Western, D. 1974. The Environment and the Ecology of Pastoralists in Arid Savannahs. Paper read to SSRC Symposium on the Future of Traditional 'Primitive' Societies. Cambridge.
- Widstrand, C. G. 1975. The Rationale of Nomad Economy. Ambio 4: 146-153.

محیط و تاریخ در جهان بینی* قبیله پاشایی

من در دو مقاله قبلی (اوسن ۱۹۸۱-۱۹۸۲)، ابعاد مشخصی از جامعه مردم پاشایی دره نور، افغانستان شرقی، را مورد بحث قرار داده‌ام. امیدوارم در این جا قسمتی از ویژگیهای فرهنگ^۱ پاشایی را در چارچوب مکانی و زمانی مورد بررسی قرار دهم. در مورد مکان به تفسیر فرهنگی و پذیرش محیط «طبیعی» نظر خواهم کرد، و در مورد زمان طریقی را که مردم تاریخ خود را درک کرده‌اند، مورد نظر قرار خواهم داد^۲. من، با تقریب این ویژگیهای ظاهراً مختلف فرهنگ پاشایی، در چارچوب نظری و عملی کلی انسان‌شناسی (کریک ۱۹۷۶، پارکین ۱۹۸۲)، می‌کوشم تا ثابت کنم که این‌ها بعضی از عناصر مرکزی را در چیزی که می‌توانیم آن را به عنوان جهان‌بینی قبیله پاشایی در نظر آوریم تشکیل می‌دهند.

دره و کوهستان:

منطقه دره نور به صورت خطی نسبتاً مستقیم از شمال به جنوب امتداد می‌یابد.

* Environment and History in Pashai World-View. 1983

مرتفعترین محل سکونت (شمول) (Shemul) در ارتفاع حدود ۱۶۰۰ متری و پایتترین آن (شوا) [Shewa] در کنار رودخانه کُنَر [Kunar] در ارتفاع حدود ۷۰۰ متری قرار دارد. این منطقه غربی ترین منطقه ای است که تحت تأثیر بادهای موسمی این ناحیه قرار می گیرد. ممکن است آب و هوا نیمه گرمسیری تشخیص داده شود، اما درجه حرارت در زمستان تا حدود زیادی به ارتفاع بستگی دارد. در بالای دره نور میانگین درجه حرارت روز در زمستان حدود ۶° سانتی گراد می باشد و در طول روز یخبندان بندرت اتفاق می افتد. در تابستان میانگین درجه حرارت حدود ۲۵° سانتی گراد می باشد، و آب و هوا در مقایسه با جلگه جلال آباد سرد و مطبوع است. بارندگی در اواخر زمستان (باران، برف و گاهگاهی برف و باران باهم) و در بهار بسیار زیاد است. برف معمولاً در همان روز ریزش آب می شود. ریزش باران در ماههای فوریه تا آوریل فراوان است، و بخصوص آوریل به سبب تند باد و تگرگهای شدید فصلی قابل ذکر است.

در دره نور، همانند دیگر دره های پاشایی، صحبت در مورد محیط طبیعی اگر منظور طبیعت دست نخورده ای که تحت تأثیر مداخله بشر قرار نگرفته است معنایی ندارد.

تانر (۱۸۸۱)، اولین بازدیدکننده دره نور، تغییراتی را که در محیط، در اثر سکونت و بهره برداری از آن توسط انسان به وجود آمده را ملاحظه کرده است: «اکنون، بجز در کشورهای که تراس بندی از چند هزار سال پیش تاکنون سابقه دارد این چنین دست کاری در طبیعت (تراس بندی) که در دره نور وجود دارد، تقریباً غیرممکن است که دیده شود. نیروهای زیادی برای حفاری کانالهای آبیاری در دره نور لازم بودند. در نخستین مرحله آنها می بایست از جویباری که در پایتترین بستر رود جریان آبهای را که از اطراف به داخل آن می ریخته، نگهداری کنند. تراسهایی که از دیرباز به طور مداوم ایجاد می شده اند مرکز دره را تا ارتفاعی بالاتر از دامنه ها بالا آورده است. جمعیت به بالاترین حد خود افزایش یافته است، و از هر وجه از زمین موجود برای زراعت استفاده شده است؛ و مردم از طریق چوبهای ساخته شده از سنگهای سکف بستر جویبار اصلی بتدریج آن را از مجرای

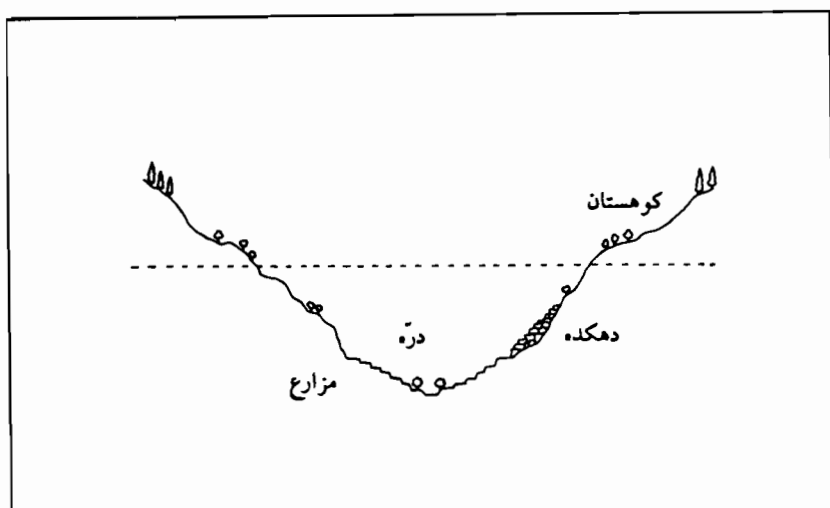
ثابت خود بیرون کشیده اند، تا این که آب از داخل جویبهایی که در جای جای تپه ها در دو دامنه آن حفر شده اند جریان یافتند» (تانر ۲۸۱ : ۱۸۸۱).

اگر دره نور محل سکونت انسانها قرار نمی گرفت، احتمالاً از جنگل پوشیده شده بود. در زمان عبور اسکندر از این ناحیه، گزارش شده است که پیچک، مو، درخت غار و زیتون یافت می شد. این گزارش دانش گیاه شناسی جدید به این مطلب اشاره می کند که دره کُتر و شاید مناطق شبه بیابانی جنوب کوههای «کشموند»، در زمانهای قدیم کمابیش جنگلی بوده اند» (ادلبرگ [Edelberg] و جونز [Jones] ۳۴ : ۱۹۷۹). این جنگلها ابتدا متشکل از درختان زیتون بوده اند حال آن که در ارتفاع حدود ۱۳۰۰ متری، منطقه درختان بلوط شروع می شد، دی. فیسچر [D. Fischer، ۱۹۷۰]. اما امروزه جنگل زیتون جای خود را به تراسها داده است و نیز همان طور که ادلبرگ و جونز ذکر کردند، «قسمت پایتتر از منطقه درختان بلوط، که برای نشانه گذاری ابداط منطقه خشک مورد نظر قرار گرفته بود، احتمالاً ساخته دست بشر باشد. هر ناحیه جنگلی، که بیشتر به آن راه پیدا نکرده، نوعی اثر خودرو دارد چون وجود جنگل رطوبت را بالا می برد و این امر محیط مطبوعی را برای افزایش درختان فراهم می کند. درختان یکدیگر را از طریق نوعی تأثیر اجتماعی، کمک می کنند. وقتی بشر در صحنه ظاهر می شود، معمولاً نه تنها از این توسعه طبیعی جنگل با بریدن رختان جلوگیری می کند بلکه فعالیتهايش این تمایل را معکوس می سازد» (۳۴ : ۱۹۷۹).

بدین ترتیب ما در دره نور، در محیطی ساخته بشر هستیم. بشر بیشتر جنگلهای قدیمی این دره را نابود کرده و تراسهای مزروعی را بر دامنه کوهها ساخته است؛ وی کانالهای آبیاری دو طول دامنه های دره را ساخته است و به وسیله آنها آب جویبارهای طبیعی را هدایت کرده است. آب در امتداد دامنه های دره در ارتفاعی که فشار آن اجازه می دهد، هدایت می شود. و این حد طبیعی آبیاری، محدوده تراسها را دربر می گیرد. بلافاصله بعد از این قسمت، مسکن روستاها با این هدف که هیچ زمین قابل کشت با ارزشی را اشغال نکنند ساخته شده اند. بالاتر از ساکن روستایی و محدوده آبیاری، جنگل

شروع می شود، است. اما مناطق بالا و نزدیک دهکده به هیچ وجه پوشش جنگلی مترامی ندارند، چرا که در این جا هم، درختان توسط انسان قطع و یا برگ درختان توسط دامهایشان خورده شده اند. تصویر گسترده ای از این وضعیت از سوی «تائر» ارائه شده است: «هزاران سال است که گله های بز و گوسفند اثر هرگونه زندگی گیاهی را در نواحی غیرمزروعی از بین برده اند، به حدی که دیگر اثری از گیاهان رستنی اصلی بجز چمن باقی نمانده است» (۲۸۲: ۱۸۸۱). در بیشتر نقاط آخرین بقایای رختان بلوط به صورت تنگ و پراکنده بر دامنه های خشک و لم یزرع کوهها باقی مانده اند. هرچه به ارتفاع بیشتر به نواحی داخلی کوهها می روید، زندگی گیاهی غنی تر می شود، گرچه احتیاج مداوم به چوب و هیزم یقیناً اثر خود را بر زندگی گیاهی طبیعی گذاشته است.

بنابراین سازگاری بوم شناختی قبیله پاشایی با محیط طبیعی منجر به تغییر تمام و کمال آن محیط می شود، و البته این امر بر درك محیط از سوی انسان، تأثیر گذاشته است. لوط استراثوس متذکر شده است که فکر بشر و محیط «طبیعی» به عنوان دو چیز جدای از هم وجود ندارد (بتسون ۱۹۷۹)، و رفتار با آنها به عنوان دو چیز جدا، ما را به متافیزیک برخواهد گرداند. «جهان بیرون، که اکولوژی است، تنها از طریق حسی و با پردازش اطلاعات محسوسی که در مغز جای می گیرد قابل درك است» (۱۰: ۱۹۷۴)، بدین ترتیب شرحی از محیط «طبیعی» قبیله پاشایی که از حیث انسان شناسی رضایتبخش باشد باید بر مقوله بندی آنها از محیط، مبتنی باشد. در نظریه بالماجای هیچ تعجیبی نیست که قبیله پاشایی نسبت به محیطشان برحسب دو مقوله ای که به جهت مقاصد زیادی به عنوان یک تضاد در نظر گرفته شده است، یعنی تضاد بین دره و کوهها، فکر می کنند و واکنش نشان می دهند. از نظر انجمن محلی خط متمایزکننده دره و کوهستان از محلی در منطقه خشک بالمای روستاها همچنان که در شکل شماره (۱) نشان داده شده است می گذرد.



شکل شماره (۱): مرز بین دره و کوه‌ها

این دره، که با فعالیت انسان به طور مؤثر تغییر شکل یافته است، می‌توان گفت که؛ بخش اجتماعی شده طبیعت را نمایان می‌کند. این دره جایی است که مردم در آن زندگی می‌کنند و خانه‌هایشان در آن جاست. آن‌جا محل جامعه منظمی است که تمام قوانین اجتماعی رعایت و اطاعت می‌شوند. دره جایی است که مزارع مسطح در آن یافت می‌شود. این مزارع مالک خصوصی افراد هستند، در این زمین‌ها محصولات خامی تولید می‌شود که طبق قوانین ویژه تقسیم آب، آبیاری می‌شوند.

کوه‌ها، که کمتر در معرض مداخله بشر بوده‌اند، بیشتر خصوصیت طبیعت رام نشده را دارند. چنانچه دره قلمرو «اجتماع» باشد، کوه‌ها قلمرو «وحش» است (مقایسه کنید با ۱۹۷۵ a و b) - وحش هم به مفهوم طبیعت وحشی و هم به مفهوم ضد اجتماع. کوه‌ها جایی هستند که بیشترین فرآورده‌های طبیعی در آن‌جا وجود دارد - میوه‌های درختان کاج و صنوبر، برگ‌ها و شاخه‌های ظریف برای تعلیف بزها، هیزم، رُستنی‌های گوناگون و علف‌ها. هرچند دره سرزمین اصلی انسان است، کوه‌ها محل زندگی موجودات شبه انسان و خارق‌العاده مثل «پری‌ها» و «دیوها» که گاه‌گاه بر خوردهایی با موجودات بشری دارند و اعتقاد بر این است که جنوامعی نظیر جوامع انسانی تشکیل می‌دهند، می‌باشد. «دیوها»

بزرگ و زشت هستند، ولی «پری‌ها» کوچک، لطیف و زیبا و معمولاً با چشم دیده نمی‌شوند، اما با اراده‌ی خود می‌توانند قایل رویت شوند. آنها ممکن است در بعضی از اوقات با آوردن غذا، لباس یا پول به موجودات بشری کمک کنند، اما اگر شخصی از ایشان کمک دریافت می‌کند این امر را بایستی مخفی نگه دارد، چرا که اگر این راز افشاد شود، کمک قطع و احتمالاً شخص مذکور صدماتی متحمل خواهد شد. چون این موجودات دیدنی نیستند، هر کسی ممکن است به طور ناخواسته در کوهها با ایشان برخورد کند با این نتیجه که وی خطر از دست دادن بخشی از صفات انسانی خود را به جان می‌خرد.

همچنان که در بالا ذکر شد، مردم عادی مجبورند برای جمع‌آوری فرآورده‌های طبیعی به طور منظم به کوهستان بروند. در چنین مواردی خط فاصل دره و کوهستان بوضوح نشان داده شده است. طبق یک قانون هر کس مدت بیشتری دور از دهکده و در کوهها بوده است، در مراسم و شعائر دینی که هنگام بازگشت به دره انجام می‌شود فعالیت بیشتری دارد. بهترین روش برای تبیین و تقسیم دره / کوهستان، با اعزام عده‌ای برای جمع‌آوری چوب مخصوص مشعل عملی می‌شد. قبل از دسترسی عمومی به چراغهای نفتی، مشعلهای کوچکی (چلم) (Chelam) که از چوب درخت صنوبر صمغ دار مخصوصی ساخته می‌شدند، منبع اصلی روشنایی بودند. پیدا کردن چوبهای مشعل یکبار در سال، در پاییز توسط عده‌ای از مردان جوان در گروهی به نام چلمری (Chelaman)* تجمع می‌کردند، انجام می‌شد. این اعزام یک هفته یا بیشتر طول می‌کشید و بدقت طرح‌ریزی شده بود. لوازم کوهستانی آماده شده بودند: جورابهایی از پشم بز، ساق‌بندهای پشم‌بزی، پوستین بی‌آستین از پوست بز با کناره‌های موین و به داخل برگشته، و یک طناب با سبدهای حمل بار. تدارکات غذایی فراوان و حتی ابزار موسیقی نیز به همراه برده می‌شد. رئیس چلمری گروه را به طرف بالا به منطقه درختان کاج (ادلبرگ و جونز ۲۸-۳۴: ۱۹۷۹) که از ارتفاع حدود ۲۱۰۰ متری شروع می‌شد، می‌برد؛ درختان قطع می‌شدند و به تکه‌های کوچکی خرد می‌شدند به طوری که قابل حمل باشند و مردان جوان

* ترکیب فعلی مصدری، مرکب از چلم - ری (آری، آوری) یعنی چلم‌آوری.

هم برای جمع کردن اشیاء با ارزش از قبیل سنگهای نِسَبهٔ گرانبها و گل‌های مخصوصی برای هدیه به زنهای جوان فرصت را غنیمت می‌شمردند. در برگشت به دره، به اعضای هیأت از سوی گروهی از زنان دهکده که در واستال (Vastal) (محل ملاقاتی در مدخل ده)، جمع می‌شدند خوش آمد گفته می‌شد. زنان گل و گردوی تازه برای آنها می‌آوردند و مراسمی که در هنگام بازگشت آنها اجرا می‌شد به صورت قابل توجهی مشتمل بر تطهیر مردان جنان بود، آنها با سوزاندن عطری که از برگهای درخت غار (عنبر)، پوست مارها و غیره ساخته می‌شود تطهیر می‌شوند، تا اطمینان یابند که ایشان با خود هیچ اثر خطرناکی از «اجنه» به دهکده نیاورده‌اند. بدین طریق محل گذرگاه کوهستان به داخل دره نشانه‌گذاری می‌شد، و جامعه از مرز خود در برابر وحوش حفاظت می‌کرد.

بنابراین تر حیث احساسات اجتماعی، احتمالاً می‌توان انتظار داشت که اختلاف دره - کوهستان باید مترادف خوب - بد - خیر و شر) باشد. اما موضوع خیلی هم ساده نیست چون عواملی وجود دارند که ابهام معینی را در برنامه نشان می‌دهند. اولاً باید ذکر کرد که موجودات مافوق طبیعی یقیناً بد و شر نیستند. از قرار معلوم این موجودات «خوب» نیستند، آنها در نوعی فضای اخلاقی قرار دارند که در آن فضا تمایز اجتماعی بین خوب و بد به آسانی صورت نمی‌گیرد. ثانیاً، کوهستان به عنوان پناهگاهی برای افرادی که به طریقی با جامعهٔ محلی خود یا قانون دولت به مبارزه برخاسته‌اند هم به کار می‌آید. برای افرادی که به علت «جنایت» بر طبق تعریف قانون، مورد تعقیبند. پنهان شدن در کوهستان احتمالاً اغلب تنها راه معقول و شرافتمندانه می‌باشد؛ و اگر چنین برخوردهایی صورت نگیرد، ممکن است ایشان مجبور به ماندن در کوهستان و زندگی در آن همانند دزدان و گوسفند دزدها باشند.

ثالثاً، تضاد دره: کوهستان مصادق دیگری هم دارد. ما در نواحی کوهستانی، اغلب درمی‌یابیم که مردم به دو گروه مردم جلگه‌ای و مردم کوهستانی تقسیم می‌شوند. این تقسیم‌بندی معمولاً بر ترکیبی از عوامل اکولوژیکی و تاریخی مبتنی است و در سازش اکولوژیکی، سازمان اجتماعی، مؤسسات سیاسی، وابستگیهای مذهبی و از این قبیل،

به طور متفاوتی نمایان می شوند که اغلب منجر به الگوی بومی مشخصی از «کوه نشینان» در مقابل «جلگه نشینان» می شود (مقایسه کنید با لیچ ۱۹۶۰). برحسب این الگوی کلی جای هیچ شکی نیست که قبیله پاشایی «مردمانی کوه نین» هستند؛ درواقع، آنها اغلب به هنگام دیدار با بیگانگان ساکن جلگه ها از خودشان به عنوان کوهستانی یا کوهی («ساکنین کوه») یاد می کنند. اما نگرش آنها نسبت به جلگه نشینان دوگانه است. از یک سو، باتوجه به افزایش دسترسی به اشیاء تجملی مخصوص مثل ساعت های مجی و ضدط صوت و دیگر کالاهای مفید مثل دارو و محلولات شیمیایی، جلگه نشینان منشأ تمام تأثیرات مضر نیزه کننده جامعه سنتی قبیله پاشایی می باشند (مقایسه کنید با: اوسن ۱۵۲: ۱۹۸۲ a). از سوی دیگر، جلگه نشینان کرسی نمایندگیهای محلی در دولت ملی را هم در اختیار دارند. و این جلگه نشینان بودند که دولت خود را بر حکومت خودمختار قدیمی قبیله پاشایی تحمیل کردند. این امر منجر به اختلافات معینی بین چیزی که قانونی است و چیزی که مشروع است شده است. بویژه از حیث دشمنیهای قومی و خانوادگی و به طور کلی هرگونه مداخله دولت در امور محلی بشدت مورد تنفر قرار دارد.

از اطلاعات من در این زمینه این گونه برداشت می شود که این استعمال دوم در مورد تضاد دره (جلگه ها): کوهستان با تضاد اول در ذهن مردم تلفیق یافته است. این بدین معناست که نه تنها ساکنین هر دو روستا محیط خود را برحسب الگوی (عمودی) دره: کوهستان همچنان که در شکل شماره (۱) نمایش داده شد، درک می کنند؛ بلکه الگوی افقی را نیز به کار می برند، به این ترتیب که عموماً مردمان هر روستا، ساکنان روستاهای بالاتر از خودشان را دارای خصوصیات شبه کوهستانی می پندارند، حال آن که مردم روستاهای واقع در پایین تر از روستای خود را، با خودشان یکسان تلقی می کنند (شکل (۲) باز نمودی تصویری است از جلگه دره نور، که ادراکهای مختلف تقسیم دره: کوهستان را در سه دهکده مختلف نشان می دهد.

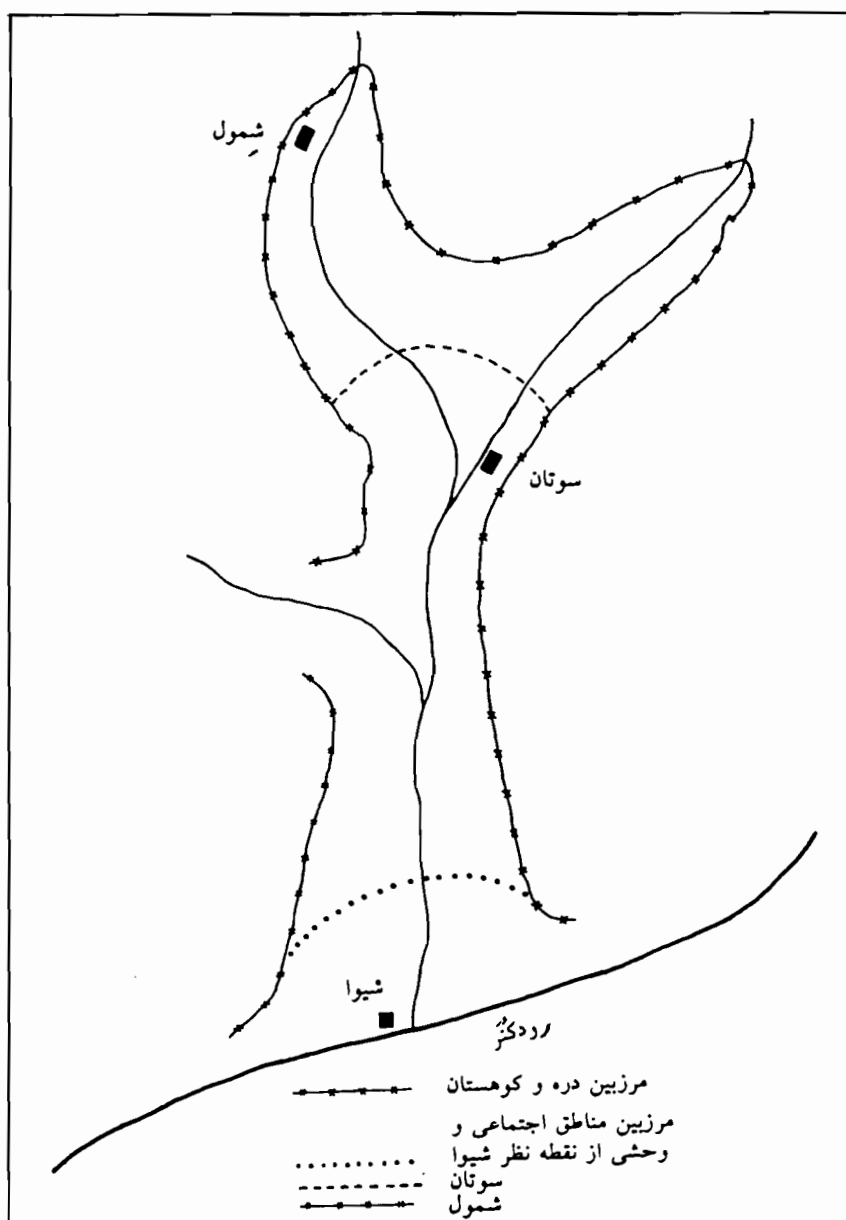
برای مثال برای ساکنین شمول، تمام دره نور به عنوان یک جامعه مورد نظر قرار می گرفت؛ آنها هیچ تمایزی بین مردم روستاهای مختلف قائل نمی شدند. اما برای ساکنان

«سوتان» یک چنین یگانگی وجود نداشت؛ آنها خودشان را با مردم پایتتر یکی می دانستند و نگرششان نسبت به مردم شمول دوگانه بود. از یک سو، آنها را نسبتاً وحشی، کمی خطرناک و به طور قطعی عقب مانده و ابتدایی می پنداشتند؛ لطیفه هایی (در غیاب آنها) گفته می شد که نمایانگر فقدان تجربه و پختگی ایشان بود. از سوی دیگر، احساس می شد که آنها روش قدیمی و فقیرانه زندگی قبیله پاشایی را نشان می دهند؛ آنها را مغرور، نجیب، درستکار و شدیداً مستقل می پنداشتند، آنها هنوز هم تعداد زیادی بز نگهداری می کردند و رژیم غذایی شان، اگرچه ساده ولی، سالم بود.

خلاصه مطالب این که، دشمنی ضمنی بین دره و کوهستان، یا بین اجتماع (فهمیده) و وحش، ویژگی اصلی جهان بینی قبیله پاشایی است. هر کسی ممکن است به طور تحلیلی دو کاربرد را از این مخالفت تشخیص دهد، یکی عمودی و دیگری افقی، اما در الگوی بومی این دو باهم ترکیب می شوند. کوهها و دره ها تنها ساختهای جغرافیایی که کم و بیش به علت بهره برداری انسان تغییر شکل یافته اند، نیستند؛ بلکه از حیث فرهنگی مناطق مشخص شده ای هستند، و تعریف این مناطق استعاره ای را برای تفکر در موزد جامعه و مرزهای آن ارائه می دهد.

بزها:

بزها در فرهنگ پاشایی نقشی ممتاز دارند، بسیار ممتازتر از آن که تعداد آنها بتواند برساند. بزها در بهار به مراتع کوهستانی برده می شوند، اما در زمستان که در روستاها نگهداری می شوند، کمتر در مکانهای روباز هستند. معدودی از خانواده ها تعداد ۱۰۰ رأس بز و یا بیشتر دارند؛ یک خانواده متوسط ۶ تا ۸ رأس بز (و یک جفت گاو) دارد، و معمولاً تعدادی از خانوارهایی که همسایه هم هستند در نگهداری از حیوانات در تابستان همکاری می کنند، هر رمه دار در یک نوبت (گسمار) پنج روزه کار می کند. بزها منبع اصلی گوشت هستند ولی کشتن بز وقت بسیار خاصی دارد و گوشت در لیست غذائی چیز



شکل شماره (۲):

کمیابی است. از شیر بُز بیشتر پنیر می سازند، مقدار زیادی از شیر تازه مورد مصرف از گاوها به دست می آید.

بنا به گفته آگاهان، قبلاً تعداد بزها بسیار بیشتر از امروزه، بود. کاهش تعداد بزها به عوامل گوناگون دیگری بستگی دارد، که مهمترین آنها تأثیرپذیری از «مدرنیزه شدن» جلگه نشینان می باشد. پاشاییهای زیادی، بخصوص در روستاهای واقع در ارتفاعات پایین تر، به طور کامل بزها را رها کرده و ترجیح می دهند همانند کشاورزان به سبک پشتونها، زندگی کنند.

در میان قبیله پاشایی تقسیم کار بین زن و مرد از قدیم بدین طریق است که زن کارهای مزرعه را انجام می دهد و مرد از حیوانات نگهداری می کند. بنابراین وقتی مردم در آینده ای نزدیک هیچ حیوانی نداشته باشند تا از آن سخن برانند، مردان مجاز خواهند بود تا به دنبال زندگی نزدیک به کمال مطلوب، پشتون باشند زندگی که در آنها مردان به هیچ کار دستی مشغول نیستند. در قدیم چیدن پشم بزها و نخ ریزی وظیفه مردان بود که توسط بافندگان حرفه ای بافته می شد. اما به علت تأثیرپذیری از جلگه نشینان، تهیه لباسهای نخی دوخت بازار به این جا هم راه یافته و جورابه های ضخیم موی بز، جای خود را به کفشهای لاستیکی کارخانه ای داده اند. همچنین کود حیوانی از فضولات بزها و انبار (تپاله های) داخل اسطبلها، با وجود کود شیمیایی چیز زائدی است؛ درحالی که قبلاً مهریه را اساساً تعدادی بز قرار می دادند، امروزه به صورت پول پرداخت می شود. بنابراین اهمیت اقتصادی بزها و تولیدات آنها به طور بسیار قابل توجهی کاهش یافته است.

اما اهمیت عقیدتی درباره بزها به قوت خود باقی است. داشتن یک گله بزرگ بز هنوز هم تا اندازه زیادی پرستیژ می آورد، نوعی پرستیژ که با اتصال به روشهای قدیمی قرین است. نامهای دو تا از مهمترین گروههای «نزادی» در درّه نور، سُم (Soom) و شگانک (Sheganek) اشاره مستقیمی به بز دارند. «سُم» به معنای همان سُم حیوانات است و «شنگ» به معنای شاخ است، و این نامها در افسانه اولیه خود روشن می شوند. (من این افسانه را در چاپ قبل [اوسن ۲۲۴: ۱۹۸۱] نقل کرده ام، ولی احساس می کنم

تکرار آن در این جا به جهت دادن چند نظر دیگر لازم باشد). یک زن شوهر نکرده آبتن شده بود و برای این که رسوائی اش برملا نشود به کوهستان رفت و در آن جا پسری زائید. وی بچه را زیر مقداری برگ پنهان کرد و او را تنها گذاشت. یک بز در حال جستجوی غذا برگها را با سُم خود کنار زد و بچه را پیدا کرد؛ و از او پرستاری و مراقبت کرد. آن پسر سُم نام گرفت، و ذر وقت مناسب به دره آورده شد و در آن جا رشد کرد و جد پاشائیان طایفه سُم شد. داستان تکراری می شود، ولی این دفعه بز برگها را با شاخهایش کنار می زند و پسر دوّم نام شنگانک («شاخ کوچک») را می گیرد و جد پاشائیان طایفه شنگانک می شود.

این افسانه، مثل بسیاری از افسانه های دیگر، به حل اختلافات به نحوی سمبلیک کمک می کند، در این صورت تضاد بین این حقیقت که در یک نظام طایفه ای وابسته به نسب پدری، پیگیری اصل و نسب هر فرد تا بی نهایت باید امکان داشته باشد، و قبول این ایده است که احتمالاً در یک جایی آغازی وجود داشته، مبنی بر این که مردم بایستی قادر به ذکر اصل و اولین نَسَب خود بوده باشند. این افسانه این تضاد را با کنار گذاشتن والدین بیولوژیکی «اصلی» و جانشین کردن یک بُز حل می کند. این افسانه با انجام این کار نوعی از هویت بز و انسان را بنا می نهد. سخن آن که بز را هم در مقامی به عنوان واسطه قرار می دهد. بز درحالی که نقش والدین اجتماعی را به جای والدین بیولوژیکی ایفا می کند، در فرصت مناسبی این جد را از طبیعت وحش، بین کوهستان، به داخل دره یعنی محل جامعه منظم و متشکل می راند. بدین ترتیب بُز به عنوان یک میانجی سمبلیک بین «وحشی» و «اجتماعی» است. اما بُزها که درکشان از راه حس بیشتر است رابط هستند، چون در سیستم چراگردی در طول ماههای تابستان در کوهستان زندگی می کنند، و بقیه سال را در دره زندگی می کنند. در زندگی روزانه (یا سالانه) ما مرحله ای داریم که عکس آن مرحله در افسانه است: درحالی که در افسانه، بُزها اجداد افراد قبیله را از «وحش» به «اجتماع» آورده اند (از کوه به دره و جلگه)، در زندگی روزانه مردم بزها را از دره و جلگه به کوهستان می برند. بدین ترتیب این افسانه و رویه اجتماعی - اقتصادی، ترکیب می شوند تا

بر هویت سمبلیک انسان و بُز و طبیعت‌های میانه بُز تأکید کنند.

اگر از جنبه افسانه‌ای مقایسه‌ای به افسانه‌ی اصل و ریشه نظر شود، ظاهراً تغییری است جزئی از ریشه مشترک هند-اروپایی آن. مشخصترین مترادف این افسانه، افسانه رامولس (Romulus) و رموس (Remus) است؛ اما با استفاده از چارچوب بسیار کلی دومازیل (Dumézil) (برای مثال دومازیل ۱۹۵۲) ممکن است از دو جد پاشایی به عنوان مثالی از «جفت آسمانی» که در زیارتگاه‌های مختلف هند-اروپا «نقش سوم» را به عنوان خدایان جامعه دامدار-کشاورز ایفا می‌کردند و مسؤول «تهیه غذا، تقویت سلامت جسمی، فراوانی گیاه و حیوان و دیگر فعالیت‌های مربوطه» هستند (لیتلتون (Littleton) ۵: ۱۹۷۳) یاد کنیم. اگر از نظر زیستی صحبت کنیم اجداد پاشایی جفت نیستند، هرچند آنها رونوشت و نسخه دوم یکدیگرند. اما این یکی حتی بیشتر مناسب به نظر می‌رسد؛ با توجه به این که این جامعه‌ای است با سیستم اجدادی ناپیوسته (مقایسه کنید با اوسن ۱۹۸۱)، بدیهی است که جفت‌های جد افسانه‌ای تابع اصل ناپیوسته باشند.

ما برای بازگشتن به موقعیت بزها، یادآوری می‌کنیم که بزها حیواناتی اهلی هستند. اگر از پیشنهاد (۱۹۶۴) لیچ (Leach) پیروی کنیم ارزش‌های مذهبی مخصوصی را باید انتظار داشته باشیم که به کشتار بزها مربوط باشد؛ و در میان قبیله پاشایی این امر واقعاً صحیح است. اصولاً بزها را به افتخار میهمانان می‌کشند؛ صریحاً ذکر شد که بز به خاطر میهمان کشته می‌شود. بدین ترتیب این امر موهبت و بخشی برای میهمان است، گرچه این بز توسط میزبان آماده می‌شود و همه از گوشت آن می‌خورند. ایوانز ریچارد (Evans Pritchard -) گفته است که تمام این قربانیها نمادهایی از حالات درونی است و در این مورد هر کسی می‌تواند به هر شخصی این هیه را پیشکش کند. نوع دیگری از هدیه دادن وجود ندارد» (۲۷: ۱۹۵۴). در این مورد به علت هویت سمبلیک انسان و بُز حقیقت مضاعفی وجود دارد؛ و از خصوصیات میانه بُز برای میانجی‌گری بین میزبان و میهمان استفاده می‌شود. این نمای کلی بخصوص در مؤسسه‌ای که فلا از بین رفته یعنی مرات

(Marat) که من در یکی از نشریات قبلی از آن یاد کرده‌ام (اوسن ۳۳-۲۳۰ : ۱۹۸۱) مشهور بود. هدف اصلی مرات این بود که برخوردهای بین گروههای محلی مختلف را فرو نشاند و وحدت اجتماعی را ایجاد و ابقاء کند. خود لغت مرات از مَرِیک (Marik) که به معنای «کشتن حیوانات» است مشتق می‌شود، و نشان ویژه مرات این بود که تعداد مشخصی از بزها بایستی توسط گروه میزبان («دهندگان مرات») برای میهمانان («خوردگان مرات») کشته شوند.

خلاصه بحث این جا این که ما دیده‌ایم که قبیله پاشایی محیط طبیعی و اجتماعی و د را به عنان ترکیبی از دو فضای خیالی، «اجتماعی» و «وحشی»، درک می‌کنند، و این که بین دو فضا بز قرار دارد. و بدین ترتیب اهمیت آن محدود به ارزش اقتصادی امروزش نمی‌شود؛ اهمیت خیالی بز باعث می‌شود که بز در فرهنگ پاشایی نمادی کلیدی داشته باشد.

خلاصه برنامه‌ای از تضادهای مورد بحث من ممکن است مشابه این باشد:

وحش	اجتماع (اجتماع دام)
کوهستان	دره
حیوانات وحشی	زراعت
بالا	بزها
موجودات مافوق طبیعی	پایین
دشمنان، بیگانگان	مردم
	جامعه خودی

طرح جامعه مبتنی بر دאمداری و تغییر آیین به اسلام

تا این جا ما به درک مردم قبیله پاشایی از قبیله خود اصولاً از دیدی همزمان نگاه کرده‌ایم. ما کاهش تعداد بزهایی که نگهداری می‌شدند را ذکر کردیم و به طور مختصر به

برخی دلائل اجتماعی - اقتصادی اصلی این کاهش اشاره کردیم. طرح کلی اقتصاد مبتنی بر دامداری پروشی با گسترش تدریجی تأثر فرهنگی پشتوها از جلگه نشینان مرتبط است، و این به نوبه خود در ذهن قبیله پاشایی با رعایت صحیح شعائر اسلام قرین شده است (مقایسه کنید با اوسن ۵۳-۱۵۲: ۱۹۸۲ a).

قبیله پاشایی همانند هرکس دیگر در روستاهای افغانستان، مسلمان هستند. اما به طور مثال برخلاف همسایگان پشتویشان می دانند که همیشه این چنین نبوده است. قبلاً ایشان کافر («ملحد») بودند و مقتضیات تغییر آیین آنها به طور وسیعی در قدمت نژادی تاریخی نمودار می شود. درواقع، تغییر آیین برای ساکنین دره نور به سبب شکل دادن نقطه آغاز تاریخ «حقیقی» شان متصور می شود. آئین ساکنین این دره را قهرمان فاتحی که در زمانی حدود ۱۰ نسل قبل از جهت شمال شرقی به این منطقه هجوم آورده تغییر داده. احتمال می رود از آن زمان به بعد «اسلام» ایدئولوژی حاکم در میان قبیله پاشایی شده باشد، اما در دوران حاکمیت اجتماعی اقتصادی (که به طور بسیار قابل توجهی، اقتصادی پولی و عدم پرورش بز را شامل می شد) این تأثیر از قدیم از (پشتوها) جلگه نشینان به بالای دره سرایت کرده است. و نکته ای که من به آن رسیده ام اینست که این دو نوع تسلط، در ذهن پاشایی ترکیب شده است و چون اسلام از حیث ایدئولوژیکی تسلط دارد، پشتویی شدن با اجرای ضوابط شرعی اسلام قرین شده است.

نکته بعدی این که اقتصاد مبتنی بر دامداری تا اندازه ای با گذشته کفرآمیز قرین است و من فکر می کنم این یکی از دلائل اصلی نگرش دوگانه ساکنین بخش مرکزی دره نسبت به ساکنین روستاهای بالاتر می باشد (شکل شماره ۲). ساکنین روستاهای بالاتر برحسب «پاشایی» بودن، ارزشهای فرهنگی سنتی قابل تحسین را مجسم می کنند، اما در دورانی که ساکنین این روستاها «مسلمان» شدند (به عبارتی «مدرن»، مثل پشتوها)، ایشان این ویژگی را نداشته اند. بدین ترتیب ما ممکن است که بعد زمانی را بالای الگوی مکانی افقی که در شکل شماره ۲ ملاحظه می شود قرار بدهیم: تأثیری که به طرف بالای دره در حرکت است در همان زمان به صورت قهقرای به طرف گذشته کفرآمیز دیده می شود.

بنابراین دیدگاه جهانی کنونی قبیله پاشایی از سوی دو ایدئولوژی متقابل تحت تأثیر واقع می شود، ایدئولوژی اسلامی (الهامی به پشتوها) که از جلگه نشینان منشأ می گیرد و بقایای ایدئولوژی مبتنی بر دامداری، که نفوذ ایدئولوژی اول به بالای دره بیشتر مشخص شده است. من برای توصیف و تحلیل مفصل ایدئولوژی مبتنی بر دامداری، می خواهم به نوشته های آتی از پیتر پارکس (Peter Parkes) درباره کلاشه (Kalasha) ایهای چترال* (Chitral) کسانی که هنوز هم اقتصاد روستایی کاملی دارند، اشاره کنم. در میان کلاشه ایها تضاد قابل مقایسه ای بین مراتع درّه و کوهستان وجود دارد، اما مراتع کوهستانی این منطقه این مفهوم ضمنی برجسته را دارند که «کلاشه ایها برخلاف هرج و مرجهای زندگی دره، به صورت منطقه ای یکدست از اخوت مردانه با کمال مطلوب رسیده اند. در منازعات بر سر زمین و زنان همکاری می کنند» (پیتر پارکس، ارتباطات شخصی؛ مقایسه کنید با قسمت سوم: ۱۹۸۳). این مدرک مقایسه ای دیدن تضاد کنونی قبیله پاشایی در مورد دره و کوهستان را به صورت انتقالی از تضاد، کلاشه برای ما فراهم می کند، و (با فرض تشابه فرهنگی نزدیک بین قبیله پاشایی غیرمسلمان و همین طور کلاشه (داردیک (Dardic) به عنوان نتیجه انتقال جسمانی دیدگاه جهانی قبیله پاشایی از غیرمسلمان به مسلمان. چون همان طور که در بالا ذکر شد، گرچه درّه جایگاه جامعه ای منظم است که در آن تمام قوانین اجتماعی مالکیت خصوصی و غیره اجرا می شوند، این نکته حقیقت دارد که اجرای این قوانین بعداً به زد و خورد منتهی می شود. برخلاف زمینهای با مالکیت فردی، حقوق مربوط به چرا در مراتع کوهستانی به صورت جمعی در اختیار روستاست، و گرچه گله ها مالکیت خصوصی دارند، چراندن گله در مراتع نیاز به همکاری دارد. بنابراین می توان چنین بحث کرد که زندگی در مراتع تابستانی در هم می توان به عنوان توقف موقتی قوانین اجتماعی تحریک کننده جامعه درّه یا، در صورت تمایل، به عنوان نوعی از «جامعه» که با «ساختار» دره مخالف است (ترنر ۱۹۶۹) تلقی کرد. هرچند هنوز افراد کمی در کوهستان تردد دارند، و حالت ضد تشکیلات تبدیل به حالت ضد اجتماعی شده است، و هر دوی

* نام دره ای در غرب افغانستان.

این ها با جنبه های بی قانونی و مافوق طبیعی و با گذشته کفرآمیز پریشان کننده قرین بودند .
 من در بالا ذکر کردم که به گرایش مردم دره نور به اسلام به عنوان نقطه آغاز تاریخ «واقعی» ایاشن توجه شود . همان طور که در جای دیگر اشاره کردم (اوسن ۲۹-۲۲۸ : ۱۹۸۱)، رویدادهای زیادی که با نظم و ترتیب اجتماعی مرتبطند، با اشاره به حوادث تاریخی، از سوی مردم تعبیر می شوند . اما یک چنین تعبیرات تاریخی تنها به جد قهرمان فاتحی که مردم دره را به دین جدید درآورده برمی گردند نه بیشتر از آن . دقیقاً و رای آن نقطه، گذشته کفرآمیز قرار دارد که به عنوان نوعی محدوده باستانی «ماقبل تاریخ» که مجاز است به تنهایی در خودآگاهی ظاهر شود محسوس است . بدین ترتیب، کل منطقه محصور در چیزی است که بوضوح بقایای قبل از اسلام هستند (قُبور قهرمانان، محل های تهیه شراب و دفترخانه ثبت موالید و متوفیات و ازدواج و طلاق ساخته شده در داخل صخره و غیره)؛ اما هر زمانی که نقوش اشخاص نامدار بر این بقایا حک می شد (و گرچه نامها یقیناً غیراسلامی بودند)، حوادث تاریخی، زمان تغییر آئین جد قهرمان، بعدها تجزیه و تحلیل شدند .

بنابراین امکان دارد که مادرك قبيله پاشایی را از گذشته به صورت ترکیبی از دو مقوله زمانی یکی «ماقبل تاریخ» یا دوره کُفر و دیگری «تاریخی» یا دوره اسلام به تصویر بکشیم . دوره اول یعنی دوره کفر با دوگانگی خاصی نگریسته می شود . از سوی دیگر، هیچ کسی، به عنوان یک مسلمان خوب، به گذشته کفرآمیز افتخار نمی کند بنابراین تا آن جا که ممکن است حقایق تاریخی محسوس خود بخود در دوره «تاریخی» یعنی دوره اسلام جای می گیرند . از سوی دیگر، اقتصاد مبتنی بر دامداری که با دوره کفر قرین است سبب دلتنگی اندکی است که به دوران گذشته مربوط می شود و عناصر ایدئولوژی روستایی هنوز هم به گونه ای مثبت به عنوان صفات با ارزشی باقی می ماندند .

نتیجه :

درحالی که من در مقاله قبلی (اوسن ۱۹۸۱) در مورد ابعاد زمانی و مکانی روابط

اجتماعی در میان قبیله پاشایی بحث کرده‌ام، در این جا آن ابعاد را به صورت اجزای جهان بینی قبیله پاشایی مورد تحقیق قرار داده‌ام. ایده جهان بینی ممکن است ابزار مفهومی متمر باشد، چنانچه، همان طور که هاستروپ (Hastrup) (۱۹۸۱) به آن اشاره کرده است، این ایده به عنوان توصیه ای برای کم و بیش مرتبط ساختن ساختارهای «عمیق» ناخودآگاهانه با تشخیصهای خودآگاهانه در اعتقادات و کردار استفاده شود. ما هیچ راه مستقیمی برای رسیدن به چنین ساختارهای عمیق ناخودآگاهانه نداریم، چون آنچه ما در این زمینه ضبط می کنیم عکس العملها و عباراتی در مورد عقاید هستند. ما با تطبیق، مقایسه و نتیجه گیری کلی ممکن است یک یا چند الگو از یک جهان بینی بسازیم که بتوان درستی آن را در قبال اطلاعات بیشتر مورد بررسی قرار داد. نهایتاً، این الگو باید از حیث توانایی آن در انتقال بعضی از انواع تصاویر کلی مورد قضاوت قرار گیرد، تصویری که به اطلاعات گوناگون و اغلب متفاوت معنی مفهوم ببخشد. این الگو با نظریه ای با این هدف همراه است که من در این جا سعی کرده‌ام الگویی از ابعاد مکانی و زمانی قبیله پاشایی بسازم، در بُعد مکانی ما دو مکان فرضی را مشخص کرده ایم که آنها را «وحشی» و «اجتماعی» نامیدیم، و در بُعد زمانی تقسیمی از گذشته را به دو دوره فرضی بنا نهادیم، یکی «ماقبل تاریخ» و دیگری «تاریخی».

اگر بخواهیم از این تقسیمات فرضی دو گانه نتیجه ای کلی بگیریم تا به ساختارهای «عمیق» مشخص شده ای برسیم، شاید بتوانیم بگوئیم که هر دو قسم فاصله ای را بین «بیگانه» و «خودی» بیان می کنند. هم «بیگانه» و هم «خودی» به صورت احتمالات فرضیه ای متغیر وجود دارند که «خودی» تقریباً بنا به تعریف «منتخب» است. اما، اینکه «بیگانه» محتمل باقی می ماند تنها با توجه به مکان حقیقه آشکار آن است؛ کوهها در آن جا هستند تا مردم در شرائی ویژه به آن جا پناه ببرند^۸. براساس زمان، احتمال «بیگانه» بسیار غیر محتمل به نظر می رسد. متذکر شدیم که بسیاری از آن بقایای مادی، که یک باستان شناس به ماقبل تاریخ یعنی دوره کفر نسبت می داد، از سوی مردم به عنوان متعلقات «تاریخی» یعنی سابقه اسلامی شان طبقه بندی شده است. و حداقل از زمان مقاومت مسلمانان در برابر نیروهای

اشغالگر شوروی (= کمونیست = ملحد = کافر)، متغیر «بیگانه» حذف شده است.^۹

چه ما سعی و تلاش و بیان ساختارهای عمیق زیربنایی مورد ادعا را شایان توجه بیابیم یا نه، و چه پاراگراف بالا توضیحی کافی از چنین آشکال ساختاری را دربر داشته باشد یا خیر، باید تأکید کرد که ساختارهای «عمیق» به تنهایی هیچ کاره اند؛ برای مثال آنها هیچ چیزی را به تنهایی به وجود نمی آورند. اما وجود آنها همزمان با حوادث و مراحل عملی است، و ممکن است آنها به اینچنین حوادث و مراحل که به وسیله عناصر روابط اجتماعی، عقاید، محیط فیزیکی، خودآگاهی تاریخی و غیره ساخته می شوند، شکل بدهند. در حوادث «نمونه ای» معین، نقش ساختارهای «عمیق» به طور مشخص آشکار است؛ اینها «همزمانها»ی آردنر (Ardner) هستند (آردنر ۱۹۷۸). این همزمانها به این علت چنین نامیده شده اند که معنایشان نه تنها جزئی از زنجیره حوادث عادی و عملی است بلکه از رجوع همزمان آنها به ساختارهای «عمیق» زیربنایی منتزغ شده است. حادثه ای که در تذکر شماره ۸ بیان می شود مثالی است از یک حادثه «نمونه ای»؛ مالک تنها نگفت که خواهان هیچ نقشی در اتحاد پیشنهادی نیست، وی گفت که نقش او به شیوه ای نمونه ای است به طوری که هیچ بحث طایفه ای، سیاسی، قبلاً بر حسب منافع و زیانهای بالقوه به او ربطی نخواهند داشت و در نتیجه انجام مذاکرات سیاسی غیر ممکن می شود.

در ساختمان یک الگوی جهان بینی هر کسی مجبور است به چنین حوادث «نمونه ای» استناد کند همچنان که بر مشاهده مراحل اجتماعی و پدیده های محیطی، و بر عباراتی در مورد عقاید، نیتها و رابطه علت و معلولی اعتماد می کند. پس ساختمان یک الگو، هر چند جزئی، از یک جهان بینی، فرآیندی تحلیلی است که صرفاً دارای یک جهت است. این مسأله از ابتدا جزو عوامل مادی، اکولوژیکی و حرکت به طرف «بالا» از طریق روابط اجتماعی به طرف ایدئولوژی، یا رفتن به راه دیگر نیست، بلکه مسأله ای است از، مثلاً، تشخیص این که کوهستان و دره تشکیلات طبیعی، جغرافیایی هستند همانند مناطقی که از حیث فرهنگی مشخص می باشند با صفاتی که از حیث اجتماعی مهم هستند؛ این که بزها نژاد حیوانی هستند که از نظر اقتصادی مانند مخلوقاتی هستند که از نظر اسلام هستی

ارزش ویژه‌ای دارند؛ و این که تاریخ ضبط (کم یا بیش صحیح) حوادث گذشته و شیوه‌ای برای تعیین حدود زمانی هویت است.

تذکرات

این مقاله به یادبود لِنارت اِدلبرگ، تقدیم می‌شود.

۱ - برای نظرات کلی من درمورد مفاهیم جامعه و فرهنگ، به Hastrup & Ovesen (1980: 16-23) نگاه کنید. برتی یک نظر با تعبیری متفاوت اما موافق به Ingold (1988) نگاه کنید.

۲ - شرح مختصر بحث اصلی در بخش اول این مقاله به نهمین اجلاس‌یه انسان‌شناسان اسکانديناویایی در اُپسالا، اکتبر ۱۹۷۹ در مقاله‌ای به نام «موقعیت بزها در جامعه پاشایی» ارائه شد. در شرح کنونی از نظریات کیرستن هاستروپ، برنهارد هلاندر و چویلر جونز که من از آنها سپاسگزارم، استفاده شده است. من بخصوص از پتر پارکس که به‌طور کلی پیشنهادات و انتقادات سازنده‌ای بر مبنای اثر خود، که هنوز منتشر نشده، در حوزه کلاشه چترال ارائه داد متشکرم. این امر به من برای به‌دست آوردن جنبه‌های بیشتر در مورد اهمیت ایدئولوژی روستایی و شکل باقیمانده آن در میان جامعه پاشایی، کمک کرد.

تحقیق میدانی در میان قبیله پاشایی در دره نور، افغانستان شرقی، در مارس - آوریل ۱۹۷۷ و فوریه - سپتامبر ۱۹۷۸ انجام شد. از حمایت مالی انجمن تحقیق دانمارک برای علوم انسانی بسیار سپاسگزاری می‌شود.

۳ - برای یک تفسیر نظری کلی درمورد فرضیه جهان‌بینی، به Hastrup (1981: 74-77) نگاه کنید.

۴ - گرچه تقریباً تمام ساکنان حداقل یک چراغ نفتی دارند، استفاده چلّمها هنوز هم در زمان تحقیق من گسترده بود (مقایسه کنید با: عکس شماره ۸۵ در Edelberg & Jones 1979).

۵ - بی‌تناسبی این ارزیابی متقابل با درک متفاوت دو گروه از طبیعت و قابلیت درک متقابل لهجه مخصوص خودشان هماهنگی دارد. (به Ovesen 1982 b نگاه کنید).

۶ - مدارک اضافی برای ترکیب دو کاربرد متضاد در این واقعیت نهفته است که هر زمان من از دیدن یکی از روستاهای بالاتر به خانه‌ام (در روستای کوچکی در ایالت هم‌پیمان سوتان) برمی‌گشتم، توسط یکی از دختران جوان خانه‌دار با نوعی بخور خوشبو تطهیر می‌شدم. این اتفاق هرگز زمانی که من از مسافرت‌های خود به کابل برمی‌گشتم رخ نداد و بدین ترتیب از طریق جلال‌آباد و شِوا بازمی‌گشتم.

۷ - گرچه ما در این جا با پدیده های محلی بسیار بیشتری از خود امپریالیسم سر و کار داریم، مشاهدات «کرامپ» آشکارا به موضوع ربط دارد: «پول به طور ثابت یکی از وسایلی است که یک قدرت امپریالیستی در پی تحمیل آن بر مردم زیردست است. به علاوه به محض این که این زیردستی، بعدی اقتصادی و همین طور سیاسی پیدا می کند، پس از آن مردم زیردست عملاً هیچ انتخابی جز پذیرش پول اربابان خود ندارند» (کرامپ ۵۱۱: ۱۹۷۸). همچنین، چون «پول اساساً نوعی از شمارش است» (همان: ۵۱۱)، «در جایی که یک فرهنگ از نظر اقتصادی زیردست فرهنگی دیگر است، نهادهای پولی فرهنگ دوم گرایش دارند که، از طریق توسعه، واژگان شمارشی را که برای برآوردن نیازهای محاسبات پولی پیشرفته تکامل یافته، دربر بگیرد» (همان: ۵۱۱). من این نکات را به کمک دو سری از مشاهداتم در این زمینه قوت خواهم بخشید: (۱) اگرچه همه در بین خودشان پاشایی صحبت می کنند، بچه مدرسه ایها، حتی بعد از اولین سال آموزش قرآن در مدرسه محلی. به طور مصرّانه از سیستم عددی پشتو (دسیمال) به جای سیستم نشانه ای پاشایی استفاده می کنند؛ (۲) زمانی که من برحسب اتفاق تسلط خود را در سیستم عددی پاشایی در حضور بعضی از بچه ها می آزمودم، برای اعداد بالاتر از حدود پنج ضربدر بیست، آنها لفظ روپی* را به طور ثابت به عدد اضافه می کردند، چون ارتباط داشتن اعداد آن مجموعه بزرگ با پول ضروری احساس می شد.

۸ - فقط یک مثال روشن کننده می دهیم: در زمان کار من تلاشهایی برای ایجاد اتحادی سیاسی بین قدرتمندترین مالکین (رهبران روستا) روستاهای سوتان و شمول وجود داشت. دو تن از سه مالک شمول قبلاً متقاعد شده اند، و برای متقاعد کردن سومی، مالکین سوتان برای تشکیل یک نشست مشترک به شمول رفتند. قبل از شروع جلسه، فردی برای آوردن مالک سوم فرستاده شد اما با این پیام بازگشت که وی (مالک) به کوهستان رفته و تا زمانی که مردم سوتان آن جا را ترک نکنند در آن جا باقی می ماند، روز بعد نزدیک حرکت ما، فاش شد که مالک درحقیقت در خانه یکی از اقوام نزدیک - که به تنهایی این پیام را فاش ساخته است پنهان بوده است. مالک با یاری خواستن تلویحی از کوهستانی ها نشان داد که چنانچه قرار باشد با بخشی از قانون اجتماعی متحد شود، وی ترجیح می دهد خود را از اجتماع بیگانه کند.

۹ - همان طور که کریستن (۱۹۸۳) ذکر کرده است، نبرد مردم افغانستان برای استقلال فرهنگی و سیاسی به نوعی واکنش انفعالی و وحشیانه تعبیر شده است که این دو صفت را نمایندگان امپریالیسم انگلیس در قرن اخیر و مارکسیستهای آسیایی جدید عنوان کرده اند. این موقعیت در ذهن پاشایی کاملاً

* نام دره ای در غرب افغانستان.

برعکس است: آنها درگیر نبردی آزادی بخش علیه دشمنی هستند که تا اندازه ای بیگانگی خود آنها، یعنی گذشته کفرآمیز را نمایان می کند.

کتابشناسی

Ardener, Edwin

1975 (a) Belief and the Problem of Women.

(b) The "Problem" Revisited. In: S. Ardener (ed.), Perceiving Women. London.

1978 Some Outstanding Problems in the Analysis of Events. in: E. Schwimmer (ed.), Year book of Symbolic Anthropology I. London.

Bateson, Gregory

1979 Mind and Nature: A Necessary Unity. New York.

Christensen, Asger

1983 Afghanistan-ikke kontrarevolution, men befrielseskamp. Jordens folk, Vol. 18.1.

Crick, Malcolm

1976 Explorations in Language and Meaning. Towards a Semantic Anthropology. London.

Crump, Thomas

1978 Money and Number: The Trojan Horse of Language. Man, n.s., Vol. 13, 4.

Dumézil, Georges

1952 Les dieux des Indo - Européens. Paris.

Edelberg, Lennart & Schuyler Jones.

1979 Nuristan. Graz.

Evans - Pritchard, E. E.

1954 The Meaning of Sacrifice among the Nuer. Journal of the Royal Anthropological Institute, Vol. 84.

Fischer, D.

1970 Waldverbreitung, bäuerliche waldwirtschaft und kommerzielle wald-nutzung imöstlichen Afghanistan. Mesemheim am Glan.

Hastrup, Kirsten

1981 Cosmology and Society in Medieval Iceland. A Social anthropological perspective on world-view. *Ethnologia Scandinavica* 1981.

Hastrup, Kirsten & Jan ovesen

1980 *Etnografisk grundbog*. Copenhagen.

Ingold, Tim

1983 The Architect and the Bee: Reflections on the work of animals and men. *Man*. n.s., Vol. 18,1.

Leach, Edmund

1960 The Frontiers of 'Burma'. *Comparative Studies in Society and History*, vol. 3.

1964 Anthropological Aspects of Language: Animal categories and verbal abuse. in: E. Lenneberg (ed.), *New Directions in the study of language*. Cambridge, Mass.

Lévi - Strauss, Claude

1974 Structuralism and Ecology. *Social Science Information*, Vol. 12, 1.

Littleton, C. Scott

1973 The new comparative Mythology. An anthropological assessment of the theories of Georges Dumézil. Berkeley.

Ovesen, Jan

1981 The Continuity of pashai Society. *Folk*, Vol. 23.

1982 a Marriage and Social Grouping among the pashai Folk, vol. 24.

1982 b A note on the Relation between language and culture: The pashai case. In:

Monumentum Georg Morgenstierne II. Hommages et Opera Minora, Vol, VIII. Leiden.

Parkes, Peter

1983 Alliance and Elopement. D. Phil. Thesis, Oxford University.

Parkin, David

1982 (ed.), *Semantic Anthropology*. A.S.A. Monograph 22. London.

Tanner, H. C.

1881 Notes on the chugani and neighbouring Tribes of Kafiristan.

Proceedings of Royal Geographical Society, Vol. III. London.

Turner, Victor

1969 The Ritual Process. Structure and anti - structure. New York.

Jan Ovesen

University of Uppsala

Sweden

Aparna Rao

آپارنا راتو، دانشگاه کلن

ترجمه: حسن خباززاده

مقایسه نقشها، جایگاه اجتماعی و موقعیت شغلی زن در جوامع کوچ نشین افغانستان

«زنان نه تنها به کارهای پرزحمت مبادرت می ورزند بلکه جای مردان را هم می گیرند... و آنها بتدریج با کسب همه امتیازاتی که به جنس مذکر اختصاص دارد... سرزنشها را رد کرده و اظهار می دارند، «اگر مشغول کار باشیم، از شادیهای زندگی هم برخوردار خواهیم بود.»

بیانات لُرد شفتزبری Shaftesbury درباره لایحه ده ساعت کار کارخانه ها در مجلس عوام، هنسارد، پانزدهم مارس ۱۸۴۴ (برگرفته از مجله Hollis، شماره ۷۷-۱۹۷۹).

اغلب عقیده براین بوده است که جایگاه زنان در جوامع پیشرفته و پیچیده نسبت به جوامع ساده تر در وضعیت پست تری قرار دارد. افزون براین، «نقشها و جایگاه زنان در

منبع: شماره ویژه مجله «Nomadic peoples» قبایل کوچ نشین، شماره های ۲۱ و ۲۲ دسامبر

۱۹۸۶.

جوامع طبقاتی تاحدّ زیادی تحت تأثیر جایگاه طبقاتی آنها است.^۱ در این مقاله من قصد دارم این نظریه را مورد بررسی قرار دهم که زنان طبقات پایین در درون طبقه خود از موقعیت عالیتتری نسبت به موقعیت زنان طبقات بالاتر در درون طبقه خود، در همان جامعه، برخوردار هستند. این جایگاه رفیع نسبی ممکن است با نمونه های جایگاه زنان آن گونه که در طبقات بالاتر و مسلط مطرح است، مغایر باشد. در نتیجه مطابق نظریه آردنر Ardener (۱۹۷۵)، که در مورد عموم زنان اظهار شده، این اقشار طبقه پایین در پیوند با بهینه نمونه های جایگزین در جامعه خود ممکن است کاملاً تعلل کنند؛ ولی بر مبنای آنچه که اُکلی Okley (۱۹۷۵ صفحات ۶۸-۷۸) در مورد «کولی های» انگلستان معین کرده، شرایط اقتصادی ممکن است اقشار طبقه پایین را در راستای انحراف و یا انشعاب از نمونه های مسلط در جامعه، تقویت و توانا کند.

برای پرداختن، به موضوعات فوق الذکر در این جا به اختصار جایگاههای زنان وابسته به دو گروه (نمونه) «اجتماعی - اقتصادی»، بخشی از خاورمیانه را با یکدیگر مقایسه خواهیم کرد. این دو «گروه»^۲ عبارتند از: کولیا و کوچ نشینها.

در خیلی از نقاط جهان، شکار، جمع آوری میوه ها، غارت، دامداری و فروش کالا و عرضه خدمات الزاماً استراتژیهای انحصاری نیستند؛ جوامع ممکن است یکی یا بیشتر، از این استراتژیها را همزمان یا متناوباً به کار بندند. همچنین این جوامع ممکن است در هر وقت معینی در وضعیتی بین یکجانشینی و یا کوچ نشینی قرار گیرند. مع ذالک از آن جا که انتظار نقشها، تنوعات را فراتر از حد معینی به حساب نمی آورد و نمی تواند به حساب آورد. هر دو جامعه کولیا و کوچ نشینان به صورت ابتکاری به عنوان «نمونه های مطلوب» تلقی خواهند شد. در منطقه مورد بحث ما، «نمونه انتخابی» یک کوچ نشین دامداری است که به طور منظم و منطبق با فصل، همراه گله خود، در جستجوی علوفه کوچ می کند؛ او هیچ زمینی در تملک ندارد و یا زمین مورد تملکش کم است و نمی تواند به

۱ - به نقل از Bourguignon ص ۳۲۶.

۲ - قالب - نمونه Type.

هیچ شکار عمده و یا فعالیتهای جمعی پیردازد. معاش او از طریق محصولات دامی خودش و از غلاتی که مستقیم یا غیرمستقیم از کشاورزان می گیرد، تأمین می شود. «نمونه انتخابی» کولیاها در خاورمیانه یک فرد دایم السفری است که زمین و دام ندارد. او نه شکار می کند و نه فعالیت جمعی دارد بلکه معاش او تقریباً از فروش کالاها و عرضه خدمات متعدد، به غیرکوچنده ها و کوچنده ها، تأمین می شود. کوچ منظم و منطبق با فصول، او به منظور یافتن همین خریداران است. در منطقه مورد نظر داده های کمی در ارتباط با کوچنده ها در دسترس قرار دارد ولی به نوشته بارث^۳ در زمینه بررسی گسترده تر روابط کوچ نشینان با اسکان یافته ها در خاور میانه، این «کولیاها» ممکن است آزمونهای قاطعی باشند. اطلاعات مندرج در این مقاله که بین سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۸ از جوامع کوچنده متعدد افغانستان گردآوری شده با مطالب مربوط به بعضی کوچ نشینان همین منطقه، مقایسه خواهد شد. تمام جمعیت مورد نظر این منطقه ها مسلمان هستند.

چارچوب برداشت درباره:

نقشها، جایگاه اجتماعی و موقعیت شغلی

ابتدا نقشهایی که بافت اجتماعی را در بر می گیرد، باید در پیوند با گروهها و افراد هر جنس تعیین و مشخص شود. انتظار می رود که متصدیان هریک از نقشها برخی ضروریات را به انجام برسانند؛ درمورد افراد و گروهها در هر دو حالت این ضروریات می تواند اجتماعی و همچنین اقتصادی باشد. ضروریات اقتصادی تاحد زیادی به سطح توسعه نیروهای تولید بستگی دارند ولی با زیربنای ایدئولوژیکی، موازین و ارزشهای مخصوص زمینه ای هم پیوند نزدیکی دارند.

جایگاه اجتماعی تلویحاً به زمینه سلسله مراتب اجتماعی اشاره دارد، و به رغم این که تعاریف مربوط به معنای جایگاه اجتماعی متفاوت است، خصوصیات دربرگیرنده و عموماً شناخته شده آن را می توان به صورت، «اختصاص متغیر پاداشها به متصدیان نقشها»

که هر اجتماعی از آنها متشکل است، خلاصه کرد. ماهیت این پاداشها بین جوامع و در داخل آنها متغیر است و ممکن است شامل اعتبار اجتماعی، قدرت، تولیت امور، کالا، منابع طبیعی، خدمات یا راه حصول به هریک از آنها باشد. هرچه تنوع پاداشها در یک اجتماع وسیعتر باشد، سلسله مراتب ارزش وابسته به هریک از آنها، پیچیده تر و بزرگتر است. برای تشخیص و ارزیابی جایگاه اجتماعی افراد و گروهها ابتدا باید نحوه تعیین مقیاس پاداشهای موجود در یک جامعه خاص، مورد تحقیق قرار گیرد، بعد معلوم شود که به چه صورتی این پاداشها اختصاص می یابد.

نقش یک گروه یا یک فرد، همراه با جایگاه اجتماعی ملازم آن، مجموعه روابطی تشکیل می دهند که می تواند به عنوان مقام خاص آن گروه یا فرد تلقی شود. این برداشت در تعریف لاو^۴ (۱۹۷۷- ص ۳۲) از اصطلاح مقام یا منصب اجتماعی مبنا قرار گرفته و او این گونه بیان می کند، «... نمودار مجموعه روابط...» گروهها و افراد برای مقابله با «... عوامل خطرآفرین فرصتهای زندگی افراد و گروههای اجتماعی متشکل از آنها.» لاو می افزاید، «این عوامل باید در هر مورد به صورت تجربی تعیین شوند.» اگر لحظه ای، عوامل بیگانه نسبت به این مجموعه و نظام (مثلاً افکار جدید سیاسی) کنار گذاشته شوند و وقتی انتظارات از نقش اجتماعی برآورده شده و پاداش آن کسب شود به نظر خواهد رسید که موقعیت شغلی به دست آمده، به طور مناسب تثبیت شده است. شکست یا کاستی در به انجام رسانی انتظار نقش اجتماعی می تواند به محرومیت یا کاهش پاداشهای طبیعی مناسب آن منجر شود و در نهایت امر این حالت می تواند به پدید آمدن مناصب جدید جایگزین، منجر شود. همچنین اگر با دید و نگرش واقع بینانه تر در مرور زمان^۵ این مطلب بررسی شود، انواع جدید مناصب تصدی یافته و پدیدار شده ممکن است مشاهده شود. به علت این که در این مقاله در تعریف منصب، این اصطلاح را متغییری وابسته به جایگاه

4 - Love

5 - dia chronic

اجتماعی تعیین کرده بودیم، استمرار یک منصب باید تا حد زیادی به مرتبه و درجه اجتماعی «پاداش درك شده»^۶ ویژه یا در صورتی که مورد مذکور به بیش از یک پاداش در زمینه محلی مربوط شود، به جمع این پاداشها وابسته باشد. در این صورت منصب شبانی^۷ را نباید فقط به فراهم بودن چراگاه وابسته انگاشت بلکه (آن) به طیف بسیار وسیعی از عوامل اجتماعی و اقتصادی که یکی از آنها همین فراهم بودن چراگاه است، وابسته می باشد. همین طور، یک منصب کوچندگی، خواه با دید همزمانی و خواه با دید چند زمانی، ضمن این که عرضه و تقاضای یکی از تعیین کننده های اصلی آن می باشد، تنها می تواند پاسخی به کل محیط زیست تلقی شود.

بنابراین منصب خاص یک گروه یا فرد، دو جنبه ویژه دارد یکی اجتماعی و دیگری اقتصادی. جنبه اجتماعی همان است که گودنوگ^۸ آن را به «هویت یا مقوله اجتماعی» تعبیر کرده است و به نوبه خود پیامد عملکرد هر دو پدیده باهم است. این دو پدیده ناشی از ویژگی منتسب (اجتماعی) و دستاورد (اقتصادی)^۹ می باشند. حد و مرز بین این دو همیشه روشن نیست؛ در این صورت به رغم این که هویت یابی هر جنس عموماً انتسابی (و از ناحیه اجتماع) است در اوضاع و شرایط خاصی می تواند با دستاورد (اقتصادی) به دست آید. سن، نژاد و خویشاوندی نمونه های دیگر این مرز نامشخص بین جنبه اجتماعی انتساب و اکتساب یک منصب است.

نقش زنان کوچ نشین و کولی در افغانستان

جایگاه اجتماعی زنان از دیدگاههای مختلف به منابعی از قبیل زیربنای اولیه منابع جامعه، به نقشی که زنان در فعالیتهای زیستی ایفا می کنند، به وسعت و شدت تقسیم کار بین زن و مرد، به این که آنها به صورت فردی یا گروهی کار می کنند و در این صورت

6 - Perceived reward

۷ - منظور از منصب شبانی دامداری همراه با تمام ویژگیهای اجتماعی - اقتصادی مربوط به آن است.

8 - Goodenough

9 - Ascription and achievement

می توانند خود را در گروه‌هایی متشکل سازند و سرانجام به تأثیر متقابل قلمروهای نفوذ (قلمرو نفوذ محلی در مقابل قلمرو نفوذ عموم)^{۱۰} مرتبط است. به هر حال ارتباط هریک از این جوانب جامعه با جایگاه زنان آن، موضوع داغ بحثها هم بوده است. بنابراین بی ربط نخواهد بود اگر آنها را از دید اطلاعات مربوط به زنان کوچ نشین و کولی افغانستان، مجدداً بررسی کنیم. داده‌های مربوط به کوچ شبانی عرب و پشتو، که بخصوص به عنوان نمودار جایگاه اجتماعی گروه‌های برجسته در افغانستان انتخاب شده‌اند، با داده‌های مربوط به برخی جوامع کولی و کوچ نشین افغانستان که توسط استا اُلسن^{۱۱} و خود من گردآوری شده مقایسه می شود.

هر دو گروه زنان کولی و کوچ نشین افغانستان در فعالیتهای مربوط به خانه داری و امرار معاش عمیقاً درگیر هستند، ولی تحقیقات حاکی است که وسعت و نحوه درگیری در این زمینه‌های کار و فعالیت تا حد زیادی متفاوت است. در جداول ضمیمه (جدول ۱ و ۲) فهرست این فعالیتهای آمده است و باید پذیرفت که به رغم این که آنها را در دو طبقه فعالیتهای خانه داری و معاش قرار داده ایم، در موقعیتهای مختلف تعیین حد فاصل واضحی بین این زمینه‌های کاری، مشکل است. درحالی که برخی از این فعالیتهای ماهیه امور روزمره هستند و سایر کارها فقط گهگاه انجام می پذیرند. مغایر با فعالیتهای شبانی که اساساً برای همه دامداران یکسان است، فعالیتهای معاش کولیها در افغانستان اختصاصاً گروهی است. مثلاً گرچه گروهی (قبیله غربت)^{۱۲} طبل و الک می سازند و آنها را همراه پارچه و وسایل خرازی می فروشند، قبیله دوم (شیخ محمدی)^{۱۳} فقط پارچه می فروشند و قبیله سوم (شادی باز)^{۱۴} اشیاء کم ارزش می فروشند و با میمون معرکه می گیرند؛ قبیله بعدی (جلالی)^{۱۵} گدایی می کنند و میوه می فروشند و قبیله پنجم

۱۰ - توضیحات داخل پرانتز () از نویسنده است.

11 - Asta Olesen

12 - Ghorbat

13 - The Sheikh Mohamunadi

14 - The Shadibaz

15 - The Jalali

(جوگی)^{۱۶} گدایی و طالع بینی می کنند و با وجود این قبیله دیگر^{۱۷} هیچ یک از فعالیتهای فوق را انجام نداده و زنان آنها خودفروشی می کنند. برخلاف برخی اشتغالات غریبتهای سایر نقاط، در افغانستان این کارها و حرفه ها تثبیت یافته اند و تطبیق آنها با شرایط جدید اقتصادی به طور قابل ملاحظه ای نسبتاً طولانی و کند است.

جدول (۱) حاکیست که از مجموع ۲۵ نوع کار زنان، ۸ مورد (۳۲٪) جزو فعالیتهای معاش می باشند. جدول شماره (۲) نشان می دهد که در بین سه جامعه کوچنده یعنی غربت، شادی باز و بلوچ به ترتیب پنج نوع کار از بین جمع ۱۵ نوع فعالیت (۳۳٪)، ۳ نوع کار از بین ۱۳ نوع (۲۳٪)، و ۳ نوع کار از بین ۱۳ نوع (۲۳٪) در هر قبیله از این فعالیتهای (زیستی) است. این ارقام حاکی است که زنان کولی و کوچ نشین به یک نسبت مشابه در فعالیتهای زیستی جامعه خود شرکت می کنند.

ضمناً جدول شماره (۱) نشان می دهد که در بین قبایل کوچنده افغانستان ۸ نوع فعالیت از جمع ۲۵ نوع کار (۳۲٪) متعلق به زنان و در انحصار آنهاست و ۸ نوع دیگر (۳۲٪) در شرایط استثنایی توسط مردان انجام می شود، ۴ نوع فعالیت (۱۶٪) توسط مردان و زنان و به یک نسبت مساوی و با تناوب صورت می پذیرد و ۵ نوع (۲۰٪) کار را گهگاه زنان برعهده می گیرند. بدین نحو، در بین کوچ نشینهای قبایل پشتو در بیشتر فعالیتهای «تابوهای خاص و ناچیزی وجود دارند که مانع شرکت هر جنس در فعالیتهای بشوند»^{۱۸} و «تقسیم کار در بین جنسها (در میان کوچه‌روهای عرب) فقط یک تقسیم تحلیلی است...»^{۱۹} با وجود این تنها ۳۶٪ کل فعالیتهایی که این زمان به آنها اشتغال دارند از دید کوچنده ها خاص زنان تلقی نمی شود، و اعضای قبایل به طور وسیع ۶۴٪ فعالیتهای را عموماً از انواع کارهای مختص جنس مؤنث می دانند.

در بین سه قبیله کوچنده مذکور به ترتیب در قبیله اول ۴ نوع کار از بین جمع ۱۵ نوع

16 - The Jogi

17 - The Baluch

۱۸ - به نقل از Tapper توسط نویسنده.

۱۹ - به نقل از Barfield توسط نویسنده.

فعالیت (۲۶٪) و در قبیله دوم ۳ نوع کار از جمع ۱۳ نوع فعالیت (۲۳٪) و در قبیله سوم ۲ نوع فعالیت از جمع ۱۳ نوع کار (۱۵٪) انحصاراً مربوط به زنان است. در هر قبیله برخی فعالیتها به ترتیب به نسبت ۴ نوع کار (۲۶٪)، ۴ نوع کار (۳۰٪) و ۴ نوع کار (۳۰٪) به طور استثنایی را مردان انجام می دهند. ستهای ۶ نوع کار (۴۰٪)، ۵ نوع کار (۳۸٪) و ۶ نوع کار (۴۶٪) مربوط به فعالیتهای مشترک زنان و مردان و نسبتهای ۱ نوع کار (۶٪)، صفر و ۱ نوع کار (۷٪) در قبایل فوق الذکر مربوط به فعالیتهایی است که به طور استثنایی زنان انجام می دهند. تقسیم کار در بین جنسها در این جوامع کوچنده واضح بوده و زیاد شدید هم نیست. در بین آنها به ترتیب ۴۶٪، ۲۸٪ و ۵۳٪ فعالیتها خاص جنس مؤنث تلقی نمی شود، در عین حال به ترتیب ۵۳٪، ۵۳٪ و ۴۶٪ فعالیتها عموماً خاص جنس مؤنث است. یک بار دیگر (ذکر این نکته لازم است که) گرچه محاسبات فوق در فهم بهتر اهمیت نقش این فعالیتها مؤثرند، اما این ارقام نمایانگر هیچ نوع نتیجه ای درباره جایگاه اجتماعی زنان کولی و کوچنده افغانستان نیستند.

در این مرحله باید فرق دو موضوع دیگر تعیین و مشخص شود. موضوع اول به سازمان کار بین زنان و به این که آیا فعالیتها معمولاً به صورت فردی اجرا می شود یا گروهی مربوط است، و موضوع دوم به تعیین حدود فعالیتهایی که کلاً در حوزه خانه - مثلاً درون یک چادر یا در حاشیه آن انجام می شود - و به فعالیتهایی که در حوزه عمومی اما در داخل قلمرو یا مسکن عادی یک گروه - مثلاً در اردوگاه انجام می شود - و به فعالیتهایی که در حوزه عمومی، به زعم من در حوزه «بیگانه و غریب» - مثلاً در شهر، در یک دهکده، در بازار یا در منزل فردی که عضو قبیله دیگری است، انجام می شود، مربوط می شود.

هر دو گروه زنان کولی و شبان مورد نظر به طور فردی و جمعی کار می کنند. بین شبانها ۱۲ نوع فعالیت (۵۰٪ کل) توسط زنان بالغ به طور فردی انجام می شود؛ ۸ نوع از این فعالیتها مربوط به امور خانه و ۴ مورد از نوع فعالیتهای معاش است. از این ۱۲ نوع فعالیت، در ۴ مورد یک زن هیچ نوع کمکی از ناحیه اعضای مؤنث منزل خود دریافت نمی کند و در ۵ مورد ممکن است به وسیله کسی یا شوهر، پسر یا گاهی توسط خدمتکار

کمک شود. ۶ مورد فعالیت دیگر (۲۵٪) باتوجه به عوامل متغییر آب و هوا، کار دقیق آبی، اوقات روز، فصل و غیره ممکن است به صورت فردی یا جمعی انجام شود. ۴ گونه از این فعالیتها مربوط به امور خانه داری است در حالی که یکی (قالی بافی) به امور معیشتی مربوط است. سرانجام، ۸ گونه (۳۲٪) فعالیت عموماً توسط چندین زن با یکدیگر انجام می شود و از این گروه ۳ نوع (کوچ کردن، دامداری و روغن گیری) از جمله فعالیتهای امرار معاش می باشند. این ارقام نشان می دهد که سازمان کار در بین زنان کوچ روی شبان به نحوی است که عموماً آنها به تنهایی کاری را انجام نمی دهند و مرز بین کار گروهی اُنات و کار فردی آنها متغییر است. به هر حال، همان طور که «تاپر»^{۲۰} تعیین کرده این نوع فعالیتها هم چنین نشان می دهد که «اشتغال زنان در امور خارج منزل ... بسیار محدود است».

در جدول شماره (۲) این وضعیت در بین جوامع کوچنده به این نحو ذکر شده است: ۸ نوع فعالیت خانه داری را زنان بالغ به صورت گروهی انجام نمی دهند بعلاوه، در بین غربتی ها رگزنی و در بین گروه دیگر فحشا از جمله فعالیتهای امرار معاش هستند که به صورت گروهی انجام نمی شوند. در ۵ گونه فعالیت منزل یک زن بالغ ممکن است از طرف اعضای جوانتر مؤنث خانواده یاری شود، درحالی که اعضای ذکور به او (در مورد بار زدن و خالی کردن بار و استقرار چادر) کمک می کنند. دو نوع دیگر کار خانه، یا به صورت فردی و یا به همراهی سایرین بخصوص دیگر زنان بالغ انجام می شود، این مطلب در مورد ۳، ۲ و یک فعالیت امرار معاش که به ترتیب توسط قبایل غربت، شادی باز و بلوچ انجام می شود مصداق دارد. فقط یک کار (یعنی دوره گردی) وجود دارد که گروهی انجام می شود، گرچه معمولاً در این مورد دو زن بالغ همراه یکدیگر به گدایی و خرده فروشی می پردازند؛ بخصوص در سازمان کار خرده فروشی، زوج گردی به دوره گردی گروهی مرجح است. به این صورت، در بین کولیها هم واحدهای سازمان یافته کار سخت نیست و دقیقاً تعریف نشده است.

در میان کوچ نشینهای افغانستان ۵ نوع فعالیت بیرون از محدوده اردویی یعنی در محلی به اصطلاح من «حوزه بیگانه و غریب» در مقابل «حوزه عمومی» که این جا همان اردوگاه است انجام می پذیرد. ۳ نوع از این گروه فعالیتها به امور خانه داری مربوط می شوند (یعنی تهیه آب و سوخت و شستن لباس و گاهی ظروف غذا) و این موارد به حوزه بیگانه محدود نشده و ممکن است باتوجه به عوامل، موقعیت دقیق اردو، فصل و غیره، در حوزه عمومی نیز انجام یابد. دو گونه فعالیت دیگر (رمة داری و دوره گردی) نیز از جمله فعالیتهای امرار معاش هستند و در حالی که اولی در حوزه عمومی انجام می شود، دومی به حوزه بیگانه محدود است. مجموعاً ۱۸ فعالیت (۷۲٪) مربوط به حوزه عمومی مربوط می باشند که ۵ نوع از این گروه (۲۰٪) منحصر به این حوزه هستند، در حالی که ۴ نوع فقط به خانه داری مرتبط اند، شیر دوشی که از جمله فعالیتهای امرار معاش است. در حوزه محلی نیز تقریباً به همان نسبت حوزه عمومی، فعالیتهای زیادی (۱۴ - ۵۶٪) انجام می شود که باز هم ۵ نوع (۳۰٪) کاملاً در داخل چادر و یا در حول و حوش آن اجرا می شود. برداشت نلسون^{۲۱} مبتنی بر این که «... جامعه کوچ رو خاور میانه مرکب از دو اصطلاح منصف عالم اجتماع ... (یعنی) حوزه خصوصی محدود به چادر ... و حوزه عمومی محدود به اردو می باشد ...» در افغانستان به نحو مطلوب کاربرد ندارد، می توان گفت که حتی یک زن شبان در این کشور بندرت وارد حوزه بیگانه می شود. در صورت ورود به حوزه بیگانه و یا هنگام دوره گردی، چند زن و مرد به همراه او خواهند بود.

فهرست نتایج تحقیق راجع به فعالیتهای زنان در جوامع کولی در جدول شماره (۲)، نشان می دهد که این فعالیتها به نسبتهای ۷ (۴۶٪)، ۴ (۳۰٪) و ۴ (۳۰٪) در حوزه بیگانه می تواند انجام شود، انجام هم می شود؛ از این دسته فعالیتها تعدادی در میان قبایل غربت، شادی باز و بلوچ به ترتیب به نسبتهای ۴ (۲۶٪)، ۳ (۲۳٪) و ۱ (۷٪) در انحصار این حوزه بوده و در ارتباط با فعالیتهای زیستی جوامع مذکور می باشند. در هر گروه ۴ نوع، در حوزه عمومی انجام می شوند و ۳ نوع آنها منحصر به این حوزه هستند؛ بعلاوه در

قبیله غربت یک فعالیت امرار معاش (ساختن الک و دایره زنگی) هم، در این حوزه انجام می شود. در حوزه محلی ۶ نوع فعالیت برعهده زنان گروه است. ولی دو نوع فعالیت (ساختن دایره زنگی و فال گیری) که از جمله فعالیتهای امرار معاش می باشند در حوزه محلی هم انجام می شوند، گرچه در انحصار این حوزه نیستند. این ارقام حاکیست که برای زنان کوچنده، حوزه بیگانه، نقش قاطعی ایفا می کند. آنها تقریباً به طور روزمره و معمولاً بدون همراهی مردان و گاهی کاملاً به تنهایی به این حوزه وارد می شوند و ساعتها در آن حضور دارند.

ضمن مطالب فوق دیدیم که مردان و زنان کوچ نشین به طور یکسان، در یک نوع فعالیت در خانه (شامل ۵٪ کل فعالیتهای خانه داری) شرکت می کنند، درحالی که این نسبت در بین کولیها در ۵ نوع فعالیت (شامل ۵۰٪ کل فعالیتهای خانه داری) می باشد. این امر نظریه روسالدو^{۲۲} مبنی بر ارتباط اشتغال مردان در حوزه محلی (در اینجا خانه) با اشتغال زنان در حوزه عمومی (و این جا همچنین، بیگانه) را تأیید می کند. سؤال این است که چه عواملی تعیین کننده نقش «مردان» در فعالیتهای خانه داری می باشند؟ به این نکته در آخر مقاله اشاره خواهیم کرد.

جایگاه اجتماعی زنان کوچ نشین و کولی در افغانستان

در افغانستان سنت گرا، تأیید قانونی و مشروعیت جایگاه اجتماعی از سه منبع اصلی ناشی می شود: اسلام اهل سنت، منابع طبیعی مستقیم حاکمیت و سنتهای قبیله ای در ترکیب با اصل وراثت شجره ای. افرادی که می توانستند در هر سه قلمرو مذکور ایفای نقش کنند از جایگاه اجتماعی بسیار والایی برخوردار می شدند؛ سیدهای دره کونار^{۲۳} در شرق افغانستان از این جمله می باشند. سیدها، براساس این لقب، مسلمانانی واقعی و از اعقاب حضرت رسول (ص) هستند. آنها بر منابع وسیعی در منطقه مذکور حاکمیت داشتند

22 - Rosaldo

23 - Kunar

و در نهایت به علت وابستگی ظاهری به پشته‌های شرق افغانستان از اصول ستهای قبیله‌ای پشتو پیروی می‌کردند.

شبانان کوچ نشین، گرچه نه همیشه، به مسلمانان بسیار وفادار به دین شهرت داشتند، ولی گله‌های آنها در معرض دید همگان بود و آنها از ستهای قبیله‌ای و شجره‌ای با غرور زیاد تبعیت می‌کردند. برعکس در افغانستان کولیاها مسلمانان ظاهراً بدی بودند. آنها ظاهراً مالک هیچ منبع طبیعی نبودند. بدین گونه، به رغم این که کوچ نشینها و کولیاها در یک جامعه مشترک بزرگ سهیم هستند و سلسله امتیازاتی، از نظر ثوری، در اختیار اعضای هر دو جامعه، به طور یکسان، قرار دارد، امتیازاتی که نصیب کوچ نشینان می‌شود مهمتر یا بیشتر از آنهایی است که کولیاها به دست می‌آورند. این مطلب عقیده سابق مرا دایر بر این که در افغانستان کوچ نشینها (شبانان) از جایگاه اجتماعی والاتر و نامحدودتری نسبت به کولیاها برخوردارند، تأیید می‌کند. زنان کوچ نشین به عنوان اعضای یک خانواده واحد در جامعه خود در این جایگاه رفیع اجتماعی سهیم و شریک می‌باشند.

به هر حال، هرگونه بحث درباره جایگاه اجتماعی آنها در درون گروههای مربوطه مستلزم مقایسه درست موارد زیر می‌باشد:

الف) امتیازاتی که، دست کم به طور نظری، در دسترس هر فرد در درون آن جامعه قرار دارند.

ب) امتیازاتی که در عمل توسط مردان هر گروه در درون جامعه مربوط کسب می‌شوند.

پ) امتیازاتی که در عمل توسط زنان هر گروه در درون جامعه مربوط کسب می‌شوند.

امتیازاتی که در درون هر جامعه شبان یا کولی به صورت نظری در دسترس همه افراد قرار دارد دارای ماهیت مادی (پول نقد، غذا، زمین، رمة و غیره) و یا نمادین (قدرت سیاسی، مرجعیت مذهبی و غیره) می‌باشد. برای مقاصد تحلیلی همه این امتیازات را می‌توان تحت عناوین زیر دسته بندی کرد:

(۱) کنترل منابع و تولیدات،

(۲) توان تبدیل کار، مالکیتها و تولیدات به درآمد،

(۳) قابلیت تصمیم گیری در مورد تولید، تجدید تولید و توزیع.

اگر این عناوین به صورت سؤال تنظیم شوند که جوابشان بتواند مثبت یا منفی باشد، جایگاههای اجتماعی یک فرد بالغ در هر جنس از مجموع جوابهای مثبت یا منفی داده شده استنتاج می شود. در جدولهای ۳ و ۴ مجموع جوابهای دو سؤال اول در ارتباط با کوچ نشینان و کولیهای افغانستان، به همان صورتی که در مقاله سابق الذکر در این رابطه نقل شده، آمده است.

جدول شماره (۳) حاوی فهرست منابع اولیه و ثانویه مربوط به پشتوها و عربها و همچنین همه گروههای کولی و کوچ نشین ساکن افغانستان می باشد. مطلب دیگری که این جدول نشان می دهد پاسخ این سؤال است که آیا مردان و زنان این جوامع به این منابع دسترسی و یا کنترل دارند یا نه؟ اهمیتی که مردان و زنان کولی و کوچ نشین به تک تک این منابع می دهند در محاسبه ملحوظ نشده است؛ اهمیت این منابع یکسان در نظر گرفته شده زیرا فقدان هر کدام به یک تغییر اساسی یا گسیختگی روش زندگی این جوامع منجر می شود. این جدول حاکیست که از بین مجموع ۷ منبع اولیه و ثانویه، زنان شبان به طور نسبی و گهگاه فقط به ۲ مورد (۲۸٪) آنها دسترسی دارند. در صورتی که مردان شبان به تمام ۷ منبع دسترسی و کنترل ۱۰۰٪ دارند. در بین کولیا کلاً ۴ منبع وجود دارد که یکی یعنی کار بیرون برای آنها بندرت فراهم است. در این بخش زنان کولی به ۳ مورد دسترسی دارند (۷۵٪) و مردان به همه ۴ مورد (۱۰۰٪). بنابراین زنان هر دو جامعه (کولی و شبان) نسبت به مردان هم گروه خود به منابع دسترسی دارند ولی در مقایسه با هم مشخص می شود که زن کولی دو برابر زن همتای شبان خود به منابع جامعه خود امکان دسترسی دارد.

جدول شماره (۴) مشخص می کند که اگر همه آنچه که شبانان و کولیا به درآمد

(پول نقد یا مشابه آن) تبدیل می کنند، صورت برداری و طبقه بندی شوند، از جمع ۵ مورد،

مردان شبان در ۴ مورد عامل تبدیل بوده‌اند در حالی که زنان آنها فقط در ۲ مورد (۴۰٪)، در این امر، سهم داشته‌اند. زنان و مردان کولی به همین اندازه درآمد کسب می‌کنند (۳ مورد = ۱۰۰٪). این مقایسه نشان می‌دهد که میزان این اختلاف بین زنان این دو جامعه تقریباً زیاد (۶۰٪) و به نفع کولیاها است.

هنگامی که «تاپر» در صدد توضیح مختصری پیرامون استنباطی که زنان شبان درآنی درباره محک تعیین جایگاه اجتماعی زن دارند برمی‌آید این گونه ذکر می‌کند، «مسائلی (از قبیل) ثروت شوهرشان، تعداد و جنسیت اولاد، این که شوهرشان زن دوم دارد یا نه ...» در این محک منابعی که ذکر می‌شود متعلق به شوهر آنهاست و نه خود آنها. در مرحله بعد آنها فعالیت‌های سازنده خود (و همسرشان) را بیان می‌کنند. بنابراین به نظر می‌رسد که جایگاه اجتماعی زن شبان تقریباً به طور کامل به موقعیت همسرش بستگی دارد که به نوبه خود به این صورت مطرح می‌شود که «به کالاهای و دامهای خریداری شده که قادر باشد براساس فروش، معاوضه روزانه و دیگر تولیداتی که با دسترنج زنان مقیم خانه‌اش تولید می‌شود تهیه کند بستگی دارد» توکلیان^{۲۴}. ولی، تحقیقی که گلاتزر^{۲۵} و کازیمیر^{۲۶} (جدول شماره ۶) در نزدیکی محل تحقیق و بررسی توکلیان در ناحیه مربوط به ایشک زایی درآنی^{۲۷} به عمل آورده‌اند، نشان داده که در بین ۸ خانواده شبان نورزایی درآنی^{۲۸} اشتغال اناث مشتمل بوده است بر تولید (فرآورده‌های لبنی + قالی + سوخت + دامداری) یعنی فقط ۳۵٪ درآمد سالیانه در طی ۱۹۷۶-۱۹۷۷. لذا، زنان شبان عمده‌با بهره‌گیری از منابع شوهر یا پدرشان در راستای تولید محصولات، بخشی به منظور فروش در بازار و اصلاً برای استفاده محلی (خانه) تلاش می‌کنند. خود آنها برای تبدیل کار به درآمد شانس کمتری دارند.

24 - Tavakolian

25 - Glatzer

26 - Casimir

27 - Eshakzay Durrani

28 - Nurzay Durrani

به عبارت دیگر توان کار یک زن در مراحل مختلف زندگی به خویشان یا افراد ذکور متناسب به خانواده، تعلق دارد. بنابراین تعجبی ندارد که این زنها «... حق در اختیار گرفتن تولید یا کالای سرمایه ای خانه محل زندگی، از جمله اقلام جهیزیه شان، را ندارند. حق زن در وراثت به عنوان یک دختر تأیید می شود ولی ... نه زنان از این حق استفاده می کنند و نه مردانی که به جانشینی آنها این دارایی را به ارث می برند ... از این بابت نسبت به زنان خود احساس دین می کنند. حق وراثت زن بیوه از شوهر هم همین اعتبار را دارد ولی اعمال نمی شود...» (تاپر).

به منظور بیان مطالبی، اندک متضاد با بحث فوق، مایلم اطلاعات ذیل را که در قبیله غربت (کولیاها) افغانستان ثبت کرده ام ذکر کنم. فعالیت های عمده معیشتی در قبیله غربت مشتمل است بر ساخت (و گاهی فروش) الک و دایره زنگی توسط مردان و فروش خانه به خانه این اقلام و نیز فروش پارچه و وسایل خرازی توسط زنان. برخی از پسرزنان رگ زنی هم می کنند و نیز گاهی دختر و زنها به ساختن دایره زنگی کمک می کنند. مواد اولیه مورد نیاز ساختن الک و دایره زنگی، عمده چوب و پوست، توسط زن و مرد، هر دو، فراهم می شود، این درحالی است که خرید پارچه و وسایل خرازی از عمده فروشان و یا خرده فروشان فقط به وسیله زنان انجام می گیرد، مانند همه جوامع کولی، به علت این که ادامه حیات غربت به فروش یا معاوضه کالاها و خدمات وابسته بود. به هر حال طرف های معامله و خریداران کالایشان منابع مقدم آنها بودند. این مشتریان بر دو گونه بودند: مشتری همیشگی و مشتری موقت. تعداد عمده را مشتریان گروه اول تشکیل می دادند. از جمله گروه خریداران همیشگی عمده زنان ساکن بودند که زنان غربت (کولی) برای عرضه کالای خود به نزد آنها می رفتند. بنابراین زنان غربت بیش از مردان این قبیله به منابع اولیه جامعه خود دسترسی داشتند؛ بعلاوه، این منابع اولیه نسل به نسل در جنس مؤنث از مادر به دختر انتقال می یافت. دختران جوان غربت نیز برای فروش کالاهای ساخته شده به وسیله خود و خویشاوندان مذکرشان و تبدیل آنها به پول اقدام می کردند. در جریان تحقیق فرصت یافتم تا از ۳۸ فرد غربتی (که ۱۳ نفر آنها مرد بودند)، با هدف ارزش گذاری

جایگاههای اجتماعی و اقتصادی هر فرد عضو ۵ خانواده غربتی، با بیش از ۱۲ سال سن سوالاتی بکنم، افراد منتخب بدون داشتن قرابت سببی یا نسبی مورد شناخت کامل همه ۳۸ نفر بودند. بنابر دلایل تجربی جایگاه اقتصادی فقط به عنوان حد و اندازه درآمد پولی یا شبه آن تعریف و تعیین می شد؛ به همین صورت جایگاه اجتماعی به میزان توان تصمیم گیری یا دخالت مستقیم و آشکار در تصمیم گیری درباره مهاجرت، سکونت و ازدواج فرزندان محدود می شد. خانواده های مجزا و تک همسر فوق الذکر مشتمل بر ۵ مادر ۵ پدر، ۱۰ دختر و ۱۴ پسر بیش از ۱۲ سال بودند. از جمع ۳۸ نفر عده ای مایل نبودند به پرسشها جواب دهند و یا جواب ندادند، ولی عده ای که پاسخ دادند همواره موافقت کامل داشتند. جدول شماره (۵) جوابهای داده شد و تعداد اطلاعات عنوان شده در هر پاسخ را نشان می دهد. در این نمونه کوچک، جایگاه اجتماعی مادران و پدران به طور ثابت متعلق به شخصی بود که بدون در نظر گرفتن نوع جنسیت بیشترین میزان درآمد را کسب کرده باشد. در خانواده های ۱ و ۲ و ۳ در حالی که پدر بیشتر در خانه مشغول ساختن الک و دایره زنگی بود عمده درآمد از طرف مادر به دست می آمد. در خانواده چهارم مادر مریض بود و بندرت برای خرده فروشی بیرون می رفت؛ پدر الک و دایره زنگی خود را به صاحبان مغازه ها می فروخت و خرده فروشی می کرد. در خانواده پنجم پدر، که علیل بود خیلی کم چادر را ترك می کرد و گهگاه خریداران مرد به درون چادر می آمدند و تولیدات را مستقیماً از او می خریدند.

جایگاه اجتماعی پدر و مادر تقریباً همیشه با جایگاه و موقعیت اقتصادی آنها هماهنگ بود ولی بین جایگاه اجتماعی و موقعیت اقتصادی دخترها و پسرها اختلاف وجود داشت؛ به طور کلی به این شکل که موقعیت اقتصادی دخترها در مرتبه سوم ($X = 3/9$)، و از نظر جایگاه اجتماعی در مرتبه چهارم و پائینتر از برادرهایشان قرار دارند. بخشی از توضیح درباره حقیقت مذکور می توانست فقط این باشد که یک دختر، برخلاف مادر، کنترل کننده مستقل منابع نبوده و هم این که او کار و کالا را برای خودش به درآمد تبدیل نمی کند: مثل برادر، او برای مادر کار می کرد. ولی جایگاه اجتماعی نسبتاً برتر پسرها که بعداً به طور

خلاصه به آن خواهیم پرداخت، باید با اعتقادات عامه در کل جامعه ارتباط داشته باشد. جوابهای سؤال سوم درباره جایگاه اجتماعی فرد یعنی وجود یا عدم وجود توان تصمیم گیری در مورد تولید مجدد و تولید و توزیع نکته ای بمراتب ظریفتر بوده و تعیین دقیق کمیت آن مشکل است. این مطلب بویژه در میان شبانان (کوچ نشینان) صادق است، زیرا زنان آنها حداقل هنگام رویارویی با آن «موقعیت کم ارزشتری از لحاظ حقوقی دارند و محافظان آنها (یعنی پدر یا وابسته نزدیک دیگر دختر یا وابسته نزدیک همسر یک زن ازدواج کرده) در تمام مراحل زندگی اجتماعی کنترل و مسؤولیت نهایی بر رفتارشان را برعهده دارند...» تاپر. «گلانتر» می نویسد که در بین درانیهای شمال غرب افغانستان: «قدرت حاکم و امور اداری و تنظیم بودجه های خصوصی در اختیار پدر خانواده است». مع هذا نشانه های دیگری وجود دارد حاکی بر این که «پندار وجود مردسالاری انحصاری در این گونه جامعه (شبانی) غلط است». توکلیان. گاهی گزارش می شود که زنان کوچ نشین مستقیم یا غیرمستقیم در تصمیمهایی که ظاهراً مرد اتخاذ می کند دخالت و نفوذ دارند. بخصوص در حوزه پیوند خانوادگی. از طرف دیگر مشاهده شده است که زنان کولی حتی زمانی که بر شوهرشان غلبه و برتری دارند، این گونه تصمیمها را خود اتخاذ می کنند. سرانجام زنان کولی نه تنها دارای درآمد هستند بلکه وقتی ازدواج هم کنند درآمد را حفظ و کنترل می کنند؛ درحالی که زنان کوچ نشین چنین نیستند.

به هر حال، جایگاه اجتماعی میان - جمعی^{۲۹} در بین بیشتر جوامع افغانستان، هم برای مرد و هم برای زن به حدّ و اندازه همراهی نقش اجتماعی آنها با سه معیار عمده تعیین جایگاه اجتماعی سابق الذکر در کل جامعه، یعنی اسلام، منابع تحت کنترل و وراثت بستگی دارد. دامنه پاسخ به هر سه سؤال فوق تا چه میزان است؟ و قابل ملاحظه تر فهرست معیارهای تعیین کننده جایگاه اجتماعی که در جداول ۳ و ۴ آمده تا چه حدی با این سه معیار اساساً برون زا^{۳۰} انطباق دارد؟

29 - in-Group status

30 - Exogenous

به رغم عدم ممانعت از شرکت زن در فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی خارج از محیط خانواده، اسلام توصیه می کند که زن باید فضای خانه خود را مقدم دارد:

«زن وقتی در خانه باشد به خدای خود نزدیکتر است.»

(حدیث از احمد بن حنبل)

تفسیر سنت حقوقی هم اسلام کاملاً بر این مبناست که نقش یک زن ازدواج کرده در فعالیتهای مشخصاً معیشتی، در مقایسه با نقش همسریش جنبه فرعی دارد:

الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ
مردان بر زنان سرپرستند بر آنچه خدا برتری داد بعضی را بر بعضی و بدانچه از اموال خویش داده اند^{۳۱}

(قرآن کریم سوره ۴ - آیه ۳۴)

از این رو «شوهر شرعاً مسؤول رفاه، سرپرستی، پرداخت کامل هزینه غذا، لباس و وسایل منزل، مطابق نیاز همسر و به اندازه وسع خود، می باشد.» (عبدل رثوف)

قبلاً نشان دادم که به طور طبیعی زنان شبان بیش از زنان کولی در افغانستان به امور خانه داری می پردازند. لذا در مقام مقایسه با زنان کولی، نقشهای زنان شبان (کوچ نشین) با موازین اسلامی بیشتر منطبق است. ولی حتی در بین گروههای شبان هم در نقشهای زنان نوعی دوگانگی^{۳۲} ملاحظه می شود. به عنوان مثال بینش توکلیان این است که: «مردان شیخانزایی تأیید می کنند که بدون کار و زحمت زنان آن قبیله روند اقتصاد شبانی آنها غیر ممکن خواهد بود.» در حالی که تا بهر مرتباً گزارش می کند که در بین درانیهای شمال افغانستان، «... زنان سپر بلای شکست مردان هستند و نقش آنها به نقش مرد یا امور جایگزین خانه داری کمتر مربوط است.» به هر حال همه مردان کولی که مورد سؤال قرار گرفتند ضرورت حضور بی وقفه زنانشان در اقتصاد جمعی و در امور فردی خانه را تأیید

۳۱ - ترجمه انگلیسی آیه در متن انگلیسی کمی با ترجمه فارسی معمول در قرآنها راجع تفاوت

دارد لذا همان ترجمه راجع فارسی آورده شد. م.

کردند. با وجود این، این مردها، حداقل بخشی، به تأثیر از ارزشهای جامعه بزرگ خود، احساس می کنند که در تصدیق، یا دست کم بحث و انتقاد نسبت به رفتار خلاف موازین زنهایشان (و در نتیجه رفتار خود) در این حیطه مجبور می باشند. مثلاً بلوچهای جوان و مردان قبیله ونگاوالا^{۳۳}، خود را به علت عدم پیروی از دستورات اسلامی و به علت، به زعم خود «تغذیه از دست آورد زنها»، ملامت می کردند در حالی که مردان جوان قبیله غربت و شادی باز احساس می کردند که «بهره کشی» یعنی به اصطلاح محلی «Sar-e Zan-shistan» زنان و فرستادن آنها به کار، عمل نادرستی بوده است. اختلاف جایگاه اجتماعی و اقتصادی دختران و پسران «غربتی»، همانطور که قبلاً ذکر شد و در جدول شماره (۵) آشکار است، را حالا در برخورد باورهای اسلامی که به طور وسیعی، حداقل در تنظیم تمام جامعه افغان کاربرد دارد، در کنترل فعال منابع و در توان تبدیل کار و تولیدات به درآمد، می توان استنباط کرد. به عبارت دیگر این اختلاف، تبلور تضاد ارزشهای اخلاقی عنوان شده توسط جامعه بزرگ و نیاز اساسی کولیها می باشد. به هر حال با این نیازهای اساسی باید روبرو شد و مدبرانه ترین نحوه تکمیل و اجرای آن این است که به زنان کولی اجازه دستیابی به مراجع از جمله طرفهای معامله و سفارش دهنده ها داده شود.

در این مرحله من مایلم به تفاوت فعالیتهای زنان در حوزه عمومی و حوزه بیگانه، همان طوری که در این مقاله به آن اشاره داشتم، بپردازم. حوزه بیگانه از لحاظ اجتماعی و اقتصادی تحت سیطره گروههای طبقات بالا قرار دارد. لذا از نظر زنان طبقات بالا، از نظر موازین اجتماعی عمومی و بیگانه تفاوت ناچیزی وجود دارد؛ به رغم این که حد این دو حوزه نسبت به هم، به صورت طبیعی، مشخص و به صورت نمادین بسیار مجزا هستند، از نظر ایدئولوژیکی متداخلند. در طبقات بالا از جمله امتیازات قابل دریافت جایگاههای اجتماعی که زنان شبان می توانند از حوزه بیگانه نصیب خانواده خود (خواه خانواده خویشان یا خانواده پیوندی) کنند عبارتند از احترام و پرستی اجتماعی (با حفظ و نگهداری موازین اجتماعی گروه خود) و ثروت (با تلاش در تولید کالاهایی که قابل تبدیل به پول باشند). در

هر دو مورد حفظ موازین و ارزشهای خودی که هشداردهنده (نفوذ حوزه بیگانه) هستند، ضمن به حداقل رساندن تماس مادی با حوزه بیگانه تولیداً مورد نظر می باشد. از طرف دیگر زنان کولی مستقیماً امتیازات عمده اقتصادی (پول نقد یا مشابه آن) و امتیازات با اهمیت اجتماعی (امکان دستیابی به غیر کولیهای بانفوذ که در مواقع بحران ممکن است به گروه یاری رسانند) را از حوزه بیگانه نصیب گروه می کنند. مشابه مردان و برخلاف مردان جوانتر، زنان کولی از نقش با اهمیت و واسطه ای خود بین گروه و حوزه بیگانه آگاهی دارند و آن را رد نمی کنند.

زنان کولی افغانستان خارج از قواعد عادی اجتماعی هستند زیرا کل جامعه که زن را به عنوان شخصی فاقد حقوق قانونی تلقی می کند، راهی برای تأیید واقعیت توانمندی گروه اناث، در پیش رو، ندارد. با وجود این زنها در جامعه خود فقط تاحدودی غیر عادی به نظر می رسند زیرا در زندگی روزمره در حوزه بیگانه، این حوزه برای آنها باید محلی برای «جستجو و گردآوری» باشد تا مرجع آخرین چارچوب همه گونه اخلاقیات. بعلاوه، مردان کولی با تحقیر شدید زنهایشان به طور خودکار و اساسی حد نهایی هویت گروهی خود را تحت سؤال قرار می دهند.

سومین معیار یعنی وراثت، باید در پرتو انتقال ارزشهای اجتماعی و اقتصادی، بین نسلها، مد نظر قرار گیرد. در بین کوچ نشینهای افغانستان، زن مالک هیچ چیزی نیست و از این رو مثلاً به قول تاپر «... افراد قبیله درآنی در انتقال جایگاه اجتماعی و دارایی خود از پدر به پسر پافشاری می کنند و از طریق زن چیزی منتقل یا به ارث نمی رسد». بین تمام کولیها و غربتهای افغانستان به غیر از «شیخ محمدی ها» و گروههای خودفروش مراجع اولیه یعنی طرفهای معامله و خریداران از مادر به دختر سپرده می شوند.

اگر زنی با مردی، از گروه اجتماعی پایتتر، وصلت کند هرچه طبقه اجتماعی گروه وابسته به زن پایتتر باشد از نظر ذهنی خطر به بار آمدن شرمساری بیشتر خواهد بود. در افغانستان معمولاً اجتناب جدی از اختیار کم همسری^{۳۴} از این خطر برای کوچ نشینها

می‌کاهد. ولی چون این تفکر هم هست که «زنان منبع وراثت یعنی نسب Nasab هستند و به گفته «تایر» آنها هستند که «صفات فردی را به اعقاب و اولاد منتقل می‌سازند» هرچه مرتبه طبقاتی یک مرد بالاتر باشد هنگام ازدواج با یک زن باید بیشتر احتیاط کند تا با وصلت با زنی از طبقات پایینتر خط توارث خود را ازدست ندهد. این مطلب مشکل اصلی بیشتر کولیها نیست زیرا از نظر آنها جوامع کولی محدودی - اگر نگوییم هیچ - وجود دارد که از درجه اجتماعی بالایی بهره‌باشند. بعلاوه، بین کولیها مثلاً بین غربت و نگاوالا مردان و زنان به یک نسبت از ارث سهم می‌برند: مرد بذر (کشت Kasht) است درحالی که زن خاک (Zamin) می‌باشد. به هر حال باتوجه به ماهیت انتقالی زنها حداقل غربتی‌ها در این زمینه افسانه‌ای به صورت زیر نقل می‌کنند:

بابا آدم و بی بی حوا با یکدیگر مباحثه می‌کردند. بی بی حوا ادعا می‌کرد که «تخم» او (نطفه Nutfa) از بذر آدم بهتر است؛ آدم هم در مقابل مدعی عکس آن بود. حضرت آدم بذر خود را در یک ظرف شفاف قرار داد درحالی که بی بی حوا تخم خود را در یک محل کثیف پنهان کرد: از بابا آدم پیامبر مقدس ما متولد شد. از بی بی حوا موصلیها؟^{۳۵} Musalli تولد یافتند.

به طور خلاصه، کوچ‌نشینها زنان را عموماً کارگرانی سخت‌کوش و شایسته، تولیدکننده کالا و بارآورنده اولاد برای خانواده ارزیابی می‌کنند. بین کولیها هم زنان به سبب فراهم آوردن ثروت، اولاد و وجهه اجتماعی مورد ارزیابی و ستایش قرار می‌گیرند. بیشتر و بالاتر از این و بدون توجه به خویشاوند مرد آنها، شخص زن - چه فروشنده خرده‌پا و چه مشغول به کارهای پست - به علت تواناییهای اجتماعی و دوراندیشی اقتصادی می‌تواند شهرت و موقعیت اجتماعی بالایی نصیب خود سازد. برخلاف «زنان قوی بنیه» درانی...^{۳۶} به این قبیل زنان صفات «مردگونه» منتسب نمی‌شود و آنها در ردیف «هم مرد و هم زن» قرار نمی‌دهند. به عنوان اعضای خویشاوند در جوامع مربوطه، زنان کوچ‌نشین

۳۵ - دوزخیان (ویراستار).

۳۶ - به نقل از تایر.

از مقام اجتماعی بالایی برخوردارند؛ خلاف آن در مورد کولیاها صادق است. به هر حال زنان کولی (غربتی) در جوامع خود، در مقایسه با زنان کوچ نشین، مقام اجتماعی بالاتری دارند. لذا جایگاه اجتماعی این زنان در بستر اجتماعی متفاوت و در سطوح و طبقات مختلفی قرار دارد و ثابت نیست. به هر حال، چون باورهای جامعه بزرگ تاحدی در افکار و اعمال کولیاها موثر است. مقام نسبتاً بالای زنانشان با هیچ گونه تفاوت ساختاری و تثبیت یافته مستقیماً تأیید و تصدیق نمی شود.

مناصب کوچ نشینی و غربتی (کولی) در افغانستان

دو گروه جمعیتی که در این مقاله مورد بحث قرار گرفتند یعنی کوچ نشینها و کولیاها در افغانستان، دو انتهای طیف جایگاه اجتماعی بومی این کشور را نشان می دهند. هریک از این دو گروه نقش اجتماعی معین و هماهنگ با آن، جایگاههای اجتماعی مشخصی دارد؛ به عبارت دیگر، هریک از این دو فقره، مناصب و مراتب معین اجتماعی را که در گرایش عامه با اصطلاحات کوچی مالدار و جات^{۳۷} بیان می شوند، اشغال می کند. درحالی که کوچی و مالدار به کوچ نشینهای پشتو در کل اشاره دارد و جات و شبه جات به تمام جوامع غربتی (کولی) کشور اطلاق می شود. این تعبیرات و برداشت مردم منتج از انتساب (اجتماعی) و دست آورد (اقتصادی) می باشد. وضعیت کوچ نشینها و غربتیها در افغانستان به همان گونه است که در تعبیر فردیناند^{۳۸} آمده است، «... یک موقعیت تقویت یافته و ابسته» به اسکان یافته ها. به هر حال یک خصوصیت جایگاه اجتماعی یعنی وابستگی، لزوماً به خصوصیت و رویه دیگر جایگاه اجتماعی، یعنی سودمندی و بهره دهی منجر نمی شود. بنابراین، در خاورمیانه کوچ نشینها اغلب به رغم وابستگی، از نظر غذا، به اسکان یافته ها، ثروتمندترند و در خیلی از مناطق تا این اواخر از حقوق سیاسی و سیعی برخوردار بودند. در مجموع هم دارای قدرت هستند و هم از برتری و سلطه سود

37 - Kochi, madar, and jat.

38 - Ferdinand

می‌جویند و از این مطلب آگاهی دارند. از طرف دیگر کولیا و غربتیا نه ثرتمندند و نه به آن تن در می‌دهند. در زمینه سیاسی آنها وسیعاً به کوچ نشینها و یا به اسکان یافته‌ها متکی می‌باشند و در قسمتی از خاور میانه عده‌ای منحصرأ به کوچ نشینها وابسته هستند. تفاوت جایگاه اجتماعی کوچ نشینها و غربتیا در افغانستان با جنبه‌های اجتماعی مناصب هریک، همان طوری که در مدل‌های بومی نیز متبلور است، رابطه‌ای نزدیک دارد. شکل شماره (۱)، شکل عمومی و رابطه نقش - جایگاه اجتماعی و منصب گروه‌ها را ارائه می‌دهد و نمایانگر نحوه عملکرد این رابطه بین کوچ نشینها و غربتیا، در افغانستان می‌باشد:

الف - میزان امید نقش اقتصادی بین هریک از گروه‌های کولی (غربتی) و کوچ نشین که در جستجوی منافع می‌باشند.

ب - میزان امید نقش غیراقتصادی بین این گروه‌ها متفاوت است ولی کلاً ممکن است این امید عمده دربرگیرنده حیات اجتماعی برای غربتیا باشد درحالی که برای کوچ نشینها همیشه از ماهیت ایدئولوژیکی برخوردار است (مثلاً نیاز غربتیهای پشتو به پشتیبانی و حمایت والی پشتون^{۳۹}).

پ - نمود بیرونی انتظارات و امیدهای نقش اقتصادی کلاً برای کولیا فقر و برای کوچ نشینها ثروت است.

ت - نمود برون‌ی امیدها و انتظارات نقش غیراقتصادی جمعاً برای کولیا منفی (پرخاشجو، کثیف، شلوغ، بداخلاق و غیره)؛ برای کوچ نشینها در مجموع (شجاع، قوی، دیندار، متهور، مهاجم و غیره) می‌باشد.

وضعیت کوچ نشینهای افغانستان با ردیف‌های ب و ت وسیعاً مطابقت دارد، و زنان به منظور شرکت در ردیف پ در بخش الف فعالیت می‌کنند. زن درحالی که سعی می‌کند بندرت وارد «حوزه بیگانه» شود به تحقق بندهای ب و ت کمک می‌کند.

از طرف دیگر میدان عمل زنان غربتی در «محیط بیگانه» است و توسط گروه‌های وابسته در راستای تحقق ردیف الف (امید نقش اقتصادی در داخل گروه) به طور مستقیم

۳۹ - مجموعه ای از قوانین سنتی پشتو Pashtunwali - م.

مورد استفاده واقع می شوند و از آنها برای کسب و به دست آوردن ردیف ب (انتظارات نقش غیراقتصادی در داخل گروه)، با بهره گرفتن از هم ردیف پ (مثلاً دلسوزی خریداران به جهت ظاهر فقیر آنها) و هم ردیف ت (مثلاً تمایل این خریداران برای بحث و جدل با افراد پر خاشجی یا از جهتی مشکل آفرین) استفاده می شود. سطوح الف و ب که نظریه انتظارات و امیدها در آنها تشریح می شود را می توان آن گونه که برگر^{۴۰} توضیح می دهد به کار بست:

«یک فرد ذکور بین کولیه‌ها باور دارد که همسر یا دخترش به شرط به دست آوردن نقشها و جایگاههای گروه خود توانایی بیشتری در راستای تکمیل نیازمندیهای همه افراد منتسب به او را دارد. بنابراین مرد احتمالاً منتظر خواهد شد تا زنها دست به اقدام بزنند از این رو فرصت عمل کمتری نسبت به آنها خواهد داشت. احتمال این که مرد راه حلهایی مشکل گشا ارائه دهد کمتر است بنابراین نسبت به زنها عملکرد کم بازدهی دارد. او تمایل دارد توقع و ارزشمندی خود را از زنها بیشتر کند زیرا انتظار او اینست که در انجام وظایف محوله، در مقایسه با زنها، به نحو غیرمطلوبتری عمل کند. در صورت عدم موافقت زنها، مرد نفوذ آنها را می پذیرد زیرا او به زنها بیشتر از خودش اعتماد و ایمان دارد. این مشغله ذهنی- و این حقیقت که زنان غربتی در کار کوچندگی از مردها موفقترند- دلایل و شواهدی هستند که به ناظران می قبولانند که افراد ذکور غربتی، در امور خانه داری به همان حدی که اخیراً توضیح دادیم شرکت می کنند.

زندگی فردی انسانی و گروهی در بین کوچ نشینها و غربتیها اساساً موضوعات متفاوتی نیستند تا آن جا که اولین هدف ادامه حیات هر دو قرار گرفتن در بهترین شرایط ممکن می باشد. هنگام تقسیم و توزیع کار سریعاً اختلاف و گاهی برخورد به وجود می آید. زنان کوچ نشین و غربتی هر دو در افغانستان به قول تاپر نقش «... نشانه های حدود و جایگاه اجتماعی...» می باشند؛ اولی پیش از هر جا در حوزه اجتماعی ازدواج به این نحو عمل می کند، درحالی که دومی این نقش را با ورود روزانه خود به داخل محیط بیگانه، به

منظور تبدیل کار و تولید گروهی به درآمد، انجام می دهد غربتیها واسطه هیچ نوع مدل جانشین برای جامعه خود نیستند؛ زنانشان هم همینطور. بین همه کولیها افغانستان و شاید در همه نقاط خاورمیانه مردان و زنان از مدل های منحرف کننده صرف نظر می کنند. مسأله ای که زنان غربتی با آن مواجهند این است که پایین بودن جایگاه اجتماعی گروه خود را بپذیرند و از جایگاه اجتماعی جامعه خود برخوردار شوند. یا با رها کردن فعالیت های خود در حوزه بیگانه ارج و قرب اجتماعی خود را در گروه ارتقاء دهند و به این ترتیب به طور موثر از ارزش جایگاه خود به عنوان زنان عضو گروه مربوطه بکاهند. به همین شکل مردان غربتی با دو انتخاب روبرویند، یا منابع جانشین بیابند و زنها را کنار بگذارند و در نتیجه به منصب غربتیگری منتسب نباشند و یا به زندگی غربتیگری و عضویت در جامعه پایین رتبه (پست) و اختصاص درجات اجتماعی نسبتاً بالا به زنهایشان ادامه دهند.

تابلو شماره (۱): نقشهای اجتماعی زنان کوچ نشین در افغانستان

کوچ نشین (شبان)	
امور خانۀ	امور زیستی
۱ - بچه داری *	۱ - شیردوشی ^۱ *
۲ - پختن نان *	۲ - تبدیل شیر به لبنیات
۳ - آشپزی *	۳ - مراقبت از دامهای مریض ^۲ **
۴ - کشیدن غذا *	۴ - قالی بافی ^۵
۵ - آب آوردن *	۵ - فروش لبنیات
۶ - رفت و روب	۶ - تولیدات پشمی ^{۲/۴} ***
۷ - شستن ظروف و لباس	۷ - پاری رساندن به همسر در ایام بره
۸ - دوخت و دوز	گیری (زایش) ^۲ **
۹ - برپا کردن چادر ^۲ *	۸ - چرای دام ^۶ ***
۱۰ - بار کردن و خالی کردن وسایل بر پشت حیوان	۹ - کوچ *
۱۱ - گردآوری گله ^۲ **	
۱۲ - آماده کردن پشم ومو (شستن، حلاجی، شانه زدن) *	
۱۳ - ساختن تنور گلی	
۱۴ - بافت و تعمیر چادر و جوال	
۱۵ - تمیز کردن و عمل آوردن پوست جهت ساختن مشک	
۱۶ - ساختن و تعمیر زین ^۲ ***	
۱۷ - ذبح و صابی ^۲ ***	
۱۸ - تهیه سوخت ***	

* فعالیت مختص زنان. در موارد استثنایی توسط مردان هم انجام می شود.

** این فعالیت بطور برابر گاهی توسط زن و گاهی توسط مرد انجام می شود.

*** فعالیت مختص مردان گاهی توسط زنان انجام می شود.

۱ - به گزارش فردیناند در شرق افغانستان این عمل توسط مردان انجام می گیرد (۱۹۶۹ ص ۱۳۶).

۲ - به گزارش گلاتزر (۱۹۷۷ ص ۸۰).

۳ - به گزارش باریفیلد (۱۹۸۱ ص ۵۶).

۴ - به گزارش تاپر (۱۹۷۷ ص ۱۶۵).

۵ - این کار توسط خیلی از گروهها ولی نه همه انجام می پذیرد.

۶ - این کار در شرق افغانستان و در برخی فصول کاربرد دارد.

تابلوی شماره (۲): نقشهای اجتماعی زنان غربتی (کرلی، جات) در افغانستان

امور زیستی			امور خانه
هر سه گروه	غربتی	شادی باز	بلوچ
۱- بچه داری *	۱- فروش پارچه و	۱- فروش بدلیجات *	۱- رقص و
۲- نان پختن	وسایل خرازی	۲- گدایی	آواز *
۳- آشپزی *	۲- فروش دایره زنگی و	۳- کوچ **	۲- کوچ **
۴- کشیدن غذا *	غربال *		۳- سایر
۵- آب آوردن *	۳- ساخت دایره زنگی و		
۶- رفت و روب *	الک و غربال ***		
۷- شستن ظروف و لباس	۴- رگ زنی		
۸- دوخت و دوز **	۵- کوچ **		
۹- برپا کردن چادر **			
۱۰- بار کردن و خالی کردن			
وسایل ^۱ **			

* فعالیت مختص زنان - در موارد استثنایی توسط مردان هم انجام می شود.

** این فعالیت بطور برابر گاهی توسط زن و گاهی توسط مرد انجام می شود.

*** فعالیت مختص مردان گاهی توسط زنان انجام می شود.

۱- امروزه هر سه گروه همیشه از کامیون یا اتوبوس (وانت بار) در کوچ استفاده می کنند.

تابلوی شماره (۳): منابع اولیه و ثانویه کوچ نشینها و غربتیه‌های سیار (کولی) در افغانستان و میزان دسترسی و کنترل آنها براین منابع براساس نوع معیشت

منابع اولیه و ثانویه		کوچ نشین		غربتی	
		مرد	زن	مرد	زن
چراگاه*		+	-	O	O
آب*		+	-	O	O
دام		+	-	O	O
خریدار		+	۱+	+	+
سوخت		+	-	O	O
مواد اولیه		O	O	+	+
کالای تولید شده و تبدیل شده		+	-	+	+
کار برون‌زا		+	۲+	+	-

* این مورد فقط جایی کاربرد دارد که دسترسی به چراگاه و آب با پرداخت پول یا معادل آن امکان‌پذیر است. هیچ‌یک از غربتیه‌ها مجبور به پرداخت حق شرب و علف‌چر نیستند زیرا آنها دام ندارند.

۱- مراجعه شود به تاپر ۱۹۷۷ ص ۱۶۵ و گلاتزر ۱۹۷۷ ص ۶۴.

۲- تاپر ۱۹۸۰ ص ۶۵ گلاتزر ۱۹۷۷ ص ۶۵.

تابلوی شماره (۴): کار و تعلقات و تولیدات قابل تبدیل به درآمد در بین کوچ نشینها و غربتیه‌های سیار (کولی) در افغانستان.

کار، تعلقات، تولیدات		کوچ نشین (شبان)		غربتی (کولی)	
		مرد	زن	مرد	زن
لبنیات، پشم، پوست		+	+ ^۱	()	()
دام مازاد		+	-	()	()
قالی ^۳		+	-	()	()
نخ پشم - پشم و چادر		-	+ ^۲	()	()
کالای ساخته شده		+	-	+	+
کارهایی از قبیل رگ زنی،		()	()	*+	+
فال گیری و خودفروشی، غربال،		()	()	+	*+
طبل، قفس پرنده، لوازم آرایش					

غربتیه‌های خودفروش بخشی از درآمد خود را خود نگه می‌دارند ولی قسمت عمده درآمد را به همسر یا دوست یا خانواده خود می‌دهند.

۱- گلاتزر ۱۹۷۷ ص ۶۴، تاپر ۱۹۷۷ ص ۱۶۵.

۲- تاپر ۱۹۷۷، ۱۹۸۰ ص ۶۵، توکلیان ۱۹۸۴ ص ۴۴۰.

۳- با وجود این رسم کلی که کوچ نشینان قالی خود را نمی‌فروشند ولی خیلی از آنها روز به روز بیشتر به این کار اقدام می‌کنند.

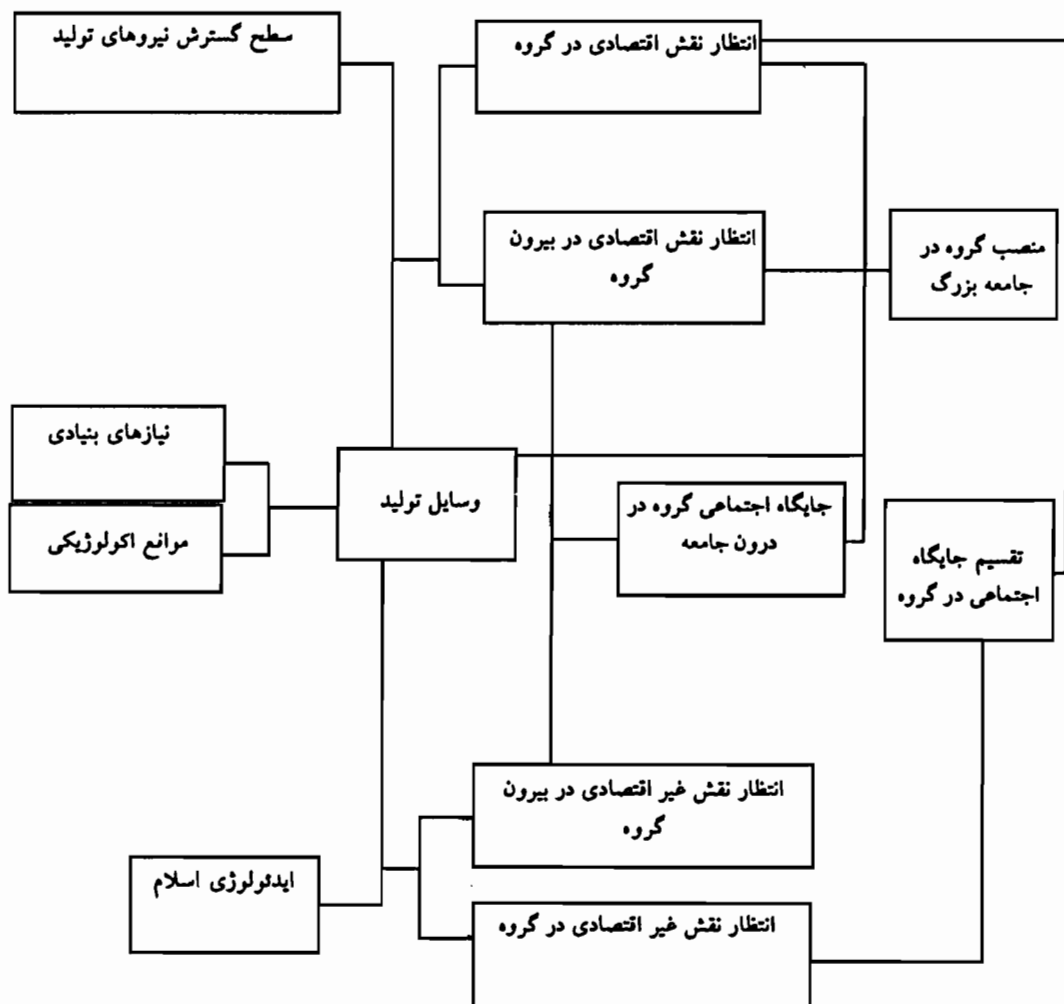
تابلوی شماره (۵): جایگاه اجتماعی و اقتصادی افراد بیش از ۱۲ سال عضو ۵ خانواده قبیله غربت مطابق نظرسنجی از ۳۸ فرد غربتی از قبیله مذکور و درعین حال غیروابسته با افراد مورد تحقیق

خانواده شماره ۱		خانواده ۲		خانواده ۳		خانواده ۴		خانواده ۵	
اقتصادی	اجتماعی	اقتصادی	اجتماعی	اقتصادی	اجتماعی	اقتصادی	اجتماعی	اقتصادی	اجتماعی
M (۳۲)	M (۳۲)	M (۳۸)	M (۳۳)	M (۳۸)	M (۳۷)	F (۳۸)	F (۳۸)	M (۳۶)	M (۳۸)
D۱ (۳۴)	F (۳۳)	F (۳۸)	F (۳۳)	D۱ (۳۵)	F (۳۸)	M (۳۸)	M (۳۸)	S۱ (۳۷)	S۱ (۳۸)
D۲ (۳۰)	S۱ (۳۲)	S۱ (۳۱)	S۱ (۳۱)	F (۳۰)	S۱ (۳۱)	S۱ (۳۸)	S۱ (۳۸)	D۱ (۳۵)	S۲ (۳۰)
F (۳۱)	D۱ (۳۰)	D۱ (۳۱)	D۱ (۳۰)	S۱ (۳۰)	S۲ (۳۱)	D۱ (۳۳)	S۲ (۳۸)	S۲ (۳۰)	S۳ (۳۰)
D۳ (۲۲)	D۲ (۲۹)	S۲ (۲۸)	S۲ (۲۰)	S۲ (۲۰)	D۱ (۱۹)	S۲ (۳۰)	D۱ (۲۱)	S۳ (۱۹)	D۱ (۱۰)
S۱ (۲۲)	D۳ (۲۷)	—	—	—	D۲ (۲۵)	D۲ (۲۲)	D۲ (۳۰)	D۲ (۱۳)	D۲ (۱۰)
S۲ (۲۰)	S۲ (۱۹)	—	—	S۳ (۱۳)	S۳ (۱۵)	—	—	F (۳۸)	F (۳۸)
S۳ (۱۵)	S۳ (۲۰)	—	—	—	—	—	—	—	—
S۴ (۱۲)	S۴ (۳۰)	—	—	—	—	—	—	—	—

M = مادر F = پدر S۱ - S۳ پسرها برحسب سن

D۱ - D۳ دخترها برحسب سن

اعداد داخل پرانتز نشان دهنده تعداد افراد مورد پرسش می باشد. (برای توضیح بیشتر به متن مراجعه کنید).



شکل یک: نمودار روابط نقش «جایگاه» منصب اجتماعی - اقتصادی درخاورمیانه (گروه کوچ نشینی و غربتی)

کتابشناسی

Ardener, Shirley

- 1975 "Introduction." Pages vii-xxii. **In** PERCEIVING WOMEN. S. Ardener, editor. London: J.M. Dent & Sons.

Barfield, Thomas J.

- 1981 THE CENTRAL ASIAN ARABS OF AFGHANISTAN. Austin: University Texas Press.

Barth, Fredrik

- 1973 "A General Perspective on Nomad-Sedentary Relation in the Middle East." Pages 11-21. **In** THE DESERT AND THE SOWN. C. Nelson, editor. Berkeley: University of California, Institute of International Studies, Research Series No. 21.

Berger, Joseph. M.H. Fisek, R.Z. Norman and M. Zelditch Jr.

- 1977 STATUS CHARACTERISTICS AND SOCIAL INTERACTION: AN EXPECTATION STATES APPROACH. New York: Elsevier.

Berland, J.C.

- 1986 "Kanjari Social Organization." **In** THE OTHER NOMADS. PERIPATETICS IN CROSS-CULTURAL PERSPECTIVE. A. Rao, editor. Köln: Böhlau Verlag.

Bourguignon, Erika

- 1980 "Comparisons and Implications. What Have We learned?" Pages 321-342. **In** A WORLD OF WOMEN. E. Bourguignon et al, editors. New York: Praeger publishers.

Casimir, Michael J.

- in press: "Nutrition and Socio-economic Strategies in Pastoral Societies in the Middle East With Special Reference to West-Afghan Pashtuns." **In** COPING WITH UNCERTAINTY IN FOOD SUPPLY. G.A. Harrison and I. de Garine, editors. Cam-

bridge: Cambridge University Press.

Castro, A.P., N.T. Hakansson and D. Brokenshsa

- 1981 "Indicators of Rural Inequality." **WORLD DEVELOPMENT** 9:401-427.

Eighmy, Jeffrey L. and R. Brooke Jacobsen

- 1980 "Extension of Niche Theory in Human Ecology: Three Patterns of Niche Occupation." **AMERICAN ETHNOLOGIST** 7(2): 286-299.

Eisenstadt, S.N.

- 1968 "Prestige, Participation and Strata Formation." Pages 62-103. **In SOCIAL STRATIFICATION**. J.A. Jackson, editor. Cambridge: Cambridge University Press.

Ferdinand, Klaus

- 1969 "Nomadism in Afghanistan." Pages 127-160. **In VIEH-WIRTSCHAFT UND HIRTENKULTUR. ETHNOGRAPHISCHE STUDIEN**. L. Földes, editor. Budapest: Académiai Kiadó.
- 1970 "Aspects of the Relations Between Nomads and Settled Populations in Afghanistan." **In TRUDY VII MEZDUNARODNOGO KONGRESSA ANTROPOLOGICESKIX I ETNOGRAFICESKIX NAUK** 10:125-133.
- 1982 "Marriage Among Pakhtun Nomads of Eastern Afghanistan." **FOLK** 24:65-87.

Glatzer, Bernt.

- 1977 **NOMADEN VON GHARJISTAN**. Wiesbaden: Franz Steiner Verlag.
- 1982 "Processes of Nomadization in West Afghanistan." **STUDIES IN THIRD WORLD SOCIETIES** 18:61-86.

Glatzer, Bernt and M.J. Casimir

- 1983 "Herds and Households Among Pashtun Pastoral Nomads: Limits of Growth." **Ethnology** XXII(4):307-325.

Goodenough, Ward H.

- 1965 "Rethinking 'status' and 'Role'. Towards a General Model of the Cultural Organization of Social Relationships." Pages 1-24. In THE RELEVANCE OF MODELS FOR SOCIAL ANTHRO-POLOGY. London: Tavistock Publications.

Hollis, Patricia

- 1979 WOMEN IN PUBLIC: THE WOMEN'S MOVEMENT 1850-1900. London: George Allen & Unwin.

Love, Thomas F.

- 1977 "Ecological Niche Theory in Socio-Cultural Anthropology: a Conceptual Framework and an Application." AMERICAN ETHNOLOGIST 4(1):27-41.

Neale, Walter C.

- 1969 "Land Is to Rule." Pages 3-15. In LAND CONTROL AND SOCIAL STRUCTURE IN INDIAN HISTORY. R.E. Frykenberg, editor. Madison: University of Wisconsin Press.

Nelson, Cynthia

- 1973 "Women and Power in Nomadic Societies in the Middle East." Pages 43-59. In THE DESERT AND THE SOWN. C. Nelson, editor. Berkeley: University of California Research Series no. 21.

Okely, Judith

- 1975 "Gypsy Women. Models in Conflict." Pages 55-86. In PERCEIVING WOMEN. S. Ardener, editor. London: J.M. Dent & Sons.

Olesen, Asta

- 1977 FRA KASTE TIL PJALTEPROLETARIAT? Moesgård: Århus Universitet, Institut for Ethnografi og Socialantropologi.
1982 "The Musallis - the Graincleaners of East Afghanistan." AFGHANISTAN JOURNAL 9(1):13-20.

in press "Peddling in East Afghanistan: Adaptive Strategies of the Peri-

patetic Sheikh Mohammadi." **In THE OTHER NOMADS. PERIPATETIC MINORITIES IN CROSS-CULTURAL PERSPECTIVE.** A. Rao, editor. Köln: Böhlau Verlag.

Piasere, Leonardo

in press "In Search of New Niches: The Productive Organization of the Peripatetic Xoraxané in Italy." **In THE OTHER NOMADS. PERIPATETIC MINORITIES IN CROSS-CULTURAL PERSPECTIVE.** A. Rao, editor. Köln: Böhlau Verlag.

Rao, Apama

1979 "A Propos des **Jat** en Afghanistan: Note Préliminaire d'Ethnographie." **STUDIA IRANICA** 8(1):141-149.

1981 "Qui Sont les **Jat** d'Afghanistan?." **AFGHANISTAN JOURNAL** 8(2):55-64.

1982a: "Non-food-producing Nomads and the Problem of Their Classification: the Case of the Ghorbat of Afghanistan." **THE EASTERN ANTHROPOLOGIST** 35(2):115-134.

1982b: "Les ghorbat d'Afghanistan. Aspects Economiques d'un Groupe Itinérant '**Jat**.'" Paris: Editions ADPF. Institut Français d'Iranologie de Téhéran, Bibliothèque Iranienne No. 27.

1983 "Zigeunerähnliche Gruppen in West-, Zentral - und Südasien." Pages 163-186. **In ZIGEUNER.** R. Vossen, editor. Berlin: Ullstein Verlag.

1985 "Les Nomades Méconnus. Pour une Typologie des Communautés Péripatétiqes." **L'HOMME** XXV (3):97-120.

1986 "Peripatetic Minorities in Afghanistan - Image and Identity." **In DIE ETHNISCHEN GRUPPEN AFGHANISTANS. FALLSTUDIEN ZUR GRUPPENIDENTITÄT UND INTERGRUPPENBEZIEHUNG.** E. Orywal, editor. Wiesbaden: Reichert.

in press a: "Folk Models and Inter-ethnic Relations in Afghanistan: a Case Study of Some Peripatetic Communities." **In LE FAIT**

ETHNIQUE EN IRAN ET EN AFGHANISTAN. J-P. Digard, editor. Paris: Editions du CNRS.

in press b: "The Concept of Peripatetics: an Introduction." In THE OTHER NOMADS. PERIPATETIC MINORITIES IN CROSS-CULTURAL PERSPECTIVE. A. Rao, editor. Köln: Böhlau Verlag.

Rao, Aparna and Michael J. Casimir

1983 "Peripatetics and Their Food: Some Examples From Southern Asia." NEWSLETTER OF THE GLSNA 6(2):1-2.

in press "How Non-food-producing Nomads Obtain Their Food: Peripatetic Strategies in Afghanistan." In COPING WITH UNCERTAINTY IN FOOD SUPPLY. G.A. Harrison and I. de Garine, editors. Cambridge: Cambridge University Press.

Robinson, Capt. J.A.

1934 NOTES ON NOMAD TRIBES OF EASTERN (repr.1980) AFGHANISTAN. Quetta: Traders.

Rosaldo, Michelle Zimbalist

1974 "Woman, Culture, and Society: a Theoretical Overview." Pages 17-42. In WOMAN, CULTURE, AND SOCIETY. M.Z. Rosaldo and L. Lamphere, editors. Stanford: University of Stanford Press.

Sanday, Peggy

1973 "Toward a Theory of the Status of Women." AMERICAN ANTHROPOLOGIST 75:1682-1700.

Segal, Edwin S.

1983 "The Structure of Division of Labour: a Tentative Formulation." BEHAVIOR SCIENCE RESEARCH 18(1):3-25.

Silverman, Philip and Robert J. Maxwell

1978 "How Do I Respect Thee? Let Me Count the Ways: Deference Towards Elderly Men and Women." BEHAVIOR SCIENCE

RESEARCH 13(2):91-108.

Tapper, Nancy

- 1977 "Pashtun Nomad Women in Afghanistan." *ASIAN AFFAIRS* 8(2):163-170.
- 1980 "Matrons and Mistresses: Women and Boundaries in Two Middle Eastern Tribal Societies." *ARCHIVES EUROPEENNES DE SOCIOLOGIE* XXI(1):59-79.
- 1981 "Direct Exchange and Brideprice: Alternative Forms in a Complex Marriage System." *MAN* (N.S.) 16:387-407.

Tapper, Nancy and Richard Tapper

- 1982 "Marriage Preferences and Ethnic Relations Among Durrani Pashtuns of Afghan Turkestan." *Folk* 24:157-177.

Tapper, Richard

- 1984 "Holier than Thou: Islam in Three Tribal Societies." Pages 244-265. In *ISLAM IN TRIBAL SOCIETY*. A.S. Ahmed and D. Hart, editors. London: Routledge & Kegan Paul.

Tavakolian, Bahram

- 1984a: "Religiosity, Values and Economic Change among Sheikhanzai Nomads." Pages 287-301. In *ISLAM IN TRIBAL SOCIETIES*. A. Ahmed and D. Hart, editors. London: Routledge & Kegan Paul.
- 1984b: "Women and Socioeconomic Change Among Sheikhanzai Nomads of Western Afghanistan." *THE MIDDLE EAST JOURNAL* 38(3):433-453.

Tiffany, Sharon W.

- 1978 "Models and the Social anthropology of Women: a Preliminary Assessment." *MAN* (N.S.) 1(13):34-51.

Whyte, Martin King

- 1978 *THE STATUS OF WOMEN IN PRE-INDUSTRIALIZED SOCIETIES*. Princeton: Princeton University Press.

Klaus Ferdinand

کلاوس فردیناند

ترجمه حسین بابایی

نقش سودا و سوداگری در روند مدرنیزه شدن کوچ نشینان پشتون در افغانستان

آنچه در زیر می آید معرفی تحقیق میدانی و تجربی وسیعی است که بین سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۶ صورت گرفته است. این تحقیق ادامه بعضی کارهای پژوهشی است که پیشتر، هیأت‌های علمی دانمارکی اعزامی به افغانستان در زمینه فرآیند روی آوری کوچ نشینان پشتو به تجارت انجام داده اند، (۱۹۵۵-۱۹۵۳، ۱۹۶۰) این فرآیند از دهه ۱۸۹۰ به بعد، یعنی از زمانی که افغانستان مرکزی (ناحیه هزاره) پس از فتح و آرامش منطقه طبق فرمان حکومتی تبدیل به بیلاق آنان شد صورت گرفت، من در مقاله ای (۱۹۶۲) بعضی عواقب آن، یعنی تمایل به اسکان یافتن از طریق تصاحب ملک و مواردی از این قبیل را مورد بحث قرار داده ام. اساس تمام این فعالیتها نهایتاً در کوچهای سنتی و فعالیتهای تجاری چادر نشینان در میان کوهپایه های رشته کوه هندوکش و سرزمینهای مرتفع شرق افغانستان یعنی قبایل پشتون شرقی که در مآخذ اولیه قرن گذشته از آن یاد شده است (Masson, 1842; Vigne 1840)، و نیز در استعداد بالقوه حمل و نقل آنان در کوچهای فصلی دیده

منبع: Klaus Ferdinand: Trade and commercialization in the modernization process of Pakhtun nomad in Afghanistan.

می شود. آنان در اندک زمانی پی بردند که می توانند از این قابلیت در ییلاقهای جدید خود استفاده کنند.

در این معرفی کوتاه پیوستگی عوامل محلی (عوامل خرد) با عوامل ملی / بین المللی (عوامل کلان) مورد نظر است اما زمان و مرحله تحلیل مانع از آن است که این منظور به نحو مطلوب برآورده شود.

بنابراین مواد زیر خلاصه ای است از آنچه که در پروژه تحقیقی به طور کلی مورد نظر است:

۱ - استناد به مدارک جامع و تفصیلی درباره کاروانهای کالا و بازارهای کوچ نشینان نواحی مرکزی افغانستان، ساختار و عملکرد امروز آنها و یافتن اسناد مربوط به توسعه و تغییرات این فعالیتها، ترجیحاً از همان آغاز کار آنها، مخصوصاً از هنگام بازدید و توصیف این بازارها یعنی از سال ۱۹۶۰ به بعد (Ferdinand, 1962).

۲ - مطالعه دقیقتر گروهی از کوچ نشینان سوداگر که نقش مهمی در حمل و نقل کاروانی کالا و بازارهای ناحیه مرکزی افغانستان بازی کرده اند.

۳ - مطالعه یک گروه، همچنین یک ناحیه ایللیاتی که در گذشته به حمل و نقل و داد و ستد کالا مخصوصاً در نواحی شمالی افغانستان (ترکستان) اشتغال داشته اند و در حال حاضر عمده در بازارهای شهری به داد و ستد مشغولند.

الف: بازارهای ایلات کوچ نشین ناحیه مرکزی افغانستان و توسعه آنها مخصوصاً در ارتباط با فعالیتهای کاروان داری:

شکوفایی کاروان داری در منطقه مرکزی افغانستان به ترکیب چند عامل مربوط به هم وابسته بوده است:

۱ - آن که سیستم ارتباطات و تسهیلات داد و ستد مدرن توسعه ناچیزی یافته بود؛

۲ - آن که ایلات سوداگر کالاهای اقتصادی متنوعی داشتند که دیگران قادر به عرضه

آنها نبودند؛

۳ - آن که وجه معامله کوچ نشینان سوداگر با مهلت یکساله پرداخت می شد که برای

هر دو طرف معامله مناسب بود.، زیرا کوچ نشینان سود اضافی و نسیه بران محلی، که معمولاً در مضیقه پول نقد بودند، اعتبار به دست می آوردند.

بررسی تاریخ بازارهای کوچ نشینان دشوار و اطلاعات موجود ضد و نقیض (یا ظاهراً ضد و نقیض) است. به نظر می رسد که بازارهای بزرگ «غور» مسبوق به بازاری واحد بوده اند: بازار کرمان در غرب «لال» در هزارجات غربی در ایالت اروزگان قرار داشت. بر طبق اظهار نظرهای متعدد محتمل می نماید که برخلاف استنباط گذشته (Ferdinand, 1962) احتمالاً فعالیت این بازار از اولین روزهای سلطنت امان الله شاه (۱۹۱۹?) آغاز شده نه در دوران سلطنت امیر حبیب الله (Ferdinand, 1962). چنین به نظر می رسد منشأ ایجاد این بازار سابقه فعالیتهای پراکنده تجاری کوچ نشینان سوداگر هزارجات شامل فروش کالای تجارتي و خرید حیوانات بوده است. منابع آگاه اظهار می کنند که در آن ایام تنها یک کاروان بزرگ کالا به بازار رسید و مهمترین گروههای بازار نمایندگان سلیمان خیل و احمدزایی بودند، یعنی این بازار از سویی مردمی دارای سنت طولانی داد و ستد و حمل و نقل (سلیمان خیل) و از سوی دیگر بر مردمی دارای ریشه اصیل ایلپاتی (احمدزایی) متکی بود. علاوه بر این، بازار کرمان مرکز مهم خرید و فروش حیوانات نیز بود و عرضه کنندگان اصولاً کوچ نشینان پشتوی غرب افغانستان (پشتوهای دُرّانی) بودند که در آن روزگار منطقه لال - کرمان را چراگاه تابستانی خود قرار داده بودند. بازار کرمان تنها بازار ایلپاتی موجود در دوره امان الله خان بود. این بازار را بازاری پرغوغا و محل زد و خوردهای داخلی بسیار یاد کرده اند. به نظر می رسد که در این بازار هیچ سازمانی برای تأمین آرامش و «شنیوه های پسندیده داد و ستد» به صورتی که بازارهای بعدی بود، وجود نداشته است. عمر بازار کرمان در سالهای بین ۱۹۲۹ و ۱۹۳۴ به سر آمد؛ بر اساس نظر بعضی مطلعین این بازار عملاً به دستور دولت ممنوع و منحل شد. فعالیتهای این بازار بیشتر به سمت غرب انتقال یافت. دقیقاً همان طور که مشتریان اصلی این بازار یعنی عشایر پشتوی دُرّانی، کم و بیش داوطلبانه، وادار به حرکت به سمت غرب و بصورت گروه گروه درآمدند. به نظر می رسد بازار «گُماب» در سال ۱۳۱۰/۱۹۳۱ در مکانی

مشهور و دارای آب و هوای خوش بهاری تأسیس شده باشد. یک یا دو سال بعد، بازار «ابول» را گروهی از سوداگران کوچ نشین «گُماب» بنا نهادند. ظاهراً این دو بازار به ابتکار دو نفر از خانهای احمدزایی (مشر) بنا شد.

همچنین تاریخ بنای بازار «شاراس»، در رودخانه بالایی مرغاب (بالامرغاب)، به اوایل دهه ۱۹۳۰ برمی گردد. ظاهراً این بازارها از تنها خلفشان یعنی بازار کرمان بهتر عمل می کرده اند. مقرراتی بسیار دقیق در این بازار مرسوم شد و افرادی که «میر» نامیده می شدند انتخاب و اداره موقت امور به آنان سپرده شد. تا قانون و نظم را براساس سلسله قواعد غیرمدون عرفی اجرا کنند. این یکی از نهادهای شناخته شده جامعه پشتو برای اداره فعالیتهای مشترک دنیوی از جمله کاروانها و حفاظت داراییهای مشترک است (cf. also El-phinstone 1842, Vol. I: 216 & Vol. II: 60).

ظاهراً کاروان داری و داد و ستد بازاری در محیط جدید شکوفا و توسعه یافت و از آن هنگام به بعد تمام منطقه مرکزی افغانستان یعنی نواحی «هزارجات» و «ایماق»ها و نواحی غرب و شمال غربی تحت تأثیر نفوذ فعالیتهای روبه گسترش سوداگران کوچ نشین قرار گرفت. آنان در بخش شرقی افغانستان که سوداگران کوچ نشین مراتع وسیعی نیز داشتند در نتیجه ثروت فراوان خود، که مخصوصاً از فعالیتهای تجاری به دست آمده بود، تسلط پیدا کردند و به خرید زمین پرداختند.

سیاست دولت، شاید اولین و مهمترین آنها سیاست نادرخان (۱۹۲۹-۱۹۳۳) تأثیر زیادی بر توسعه امور مختلف در نواحی مرکزی افغانستان داشت (احتمالاً در دوران سلطنت او بود که بازار کرمان ممنوع شد). و این دولت او بود که علاوه بر برقرار کردن نظارت بر بازار، به طور مستقیم یا غیرمستقیم از ایلات سوداگر حمایت کرد. کالاهای کاروانی آنان تنها مشمول نصف حقوق گمرکی واردات عادی بود مشروط بر این که این کالاها به داخل شهرها برده نشود. بعدها، حقوق گمرکی برای ایلات سوداگر هنوز هم کمتر شد. این سیاست گمرکی باید که به منزله تشویق قابل ملاحظه ای در زمینه توسعه بیشتر داد و ستد کوچ نشینان در نواحی دوردستی مثل نواحی مرکزی افغانستان مفید افتاده باشد.

همچنین واضح است که وقایع بین‌المللی، همانند رکود جهانی (۱۹۳۲ - ۱۹۱۹)، جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵ - ۱۹۳۹) و تجزیه هندوستان (۱۹۴۷)، بشدت بر تجارت کوچ نشینان تأثیر گذاشت که برای ارزیابی کامل تأثیر این عوامل، به مطالعات مفصلی نیاز است.

از سال ۱۹۶۰ به بعد تغییرات اساسی زیر به وقوع پیوسته است:

در سال ۱۹۶۱ بازار «ابول» و بازار «گماب» به دستور دولت به مرکز جدید ایالت، چخچران، منتقل شد در ازای خیمه (چادر) و حیوانات معامله شده مالیات وضع شد. حقوق گمرکی کالاهای بازار که از پاکستان وارد می‌شد و سالها در «خوست» پرداخت می‌شد باید به جای آن در «چخچران» تأدیه می‌شد. تمام اینها نشان می‌دهد که داد و ستد کاروانی در بازارها قانونی شناخته می‌شد. اما این نیز به سر آمد. در حدود سالهای ۱۹۷۰ - ۱۹۶۹، مقامات دولتی به کوچ نشینان گفتند که واردات کالاهای پاکستانی را متوقف کنند، حقوق گمرکی منسوخ شد و به این ترتیب این نوع داد و ستد عملاً غیرقانونی اعلام شد.

از سال ۱۹۶۰ به بعد کالا با کامیون و شتر به این بازارها حمل می‌شد. اما همچنان که انتقال کالا با شتر بتدریج کم صرفه تر شد سال به سال سهم شتر در انتقال کالا کاهش یافت.

معاملات بازار و داد و ستد کالای کاروانی تا حد زیادی بر مبنای سلف خری و سلف فروشی [معاملات نسیه] استوار بود. و خشکسالیهای ۱۹۷۲ - ۱۹۶۹ شدیداً بر این بازرگانی تأثیر گذاشت. مردم محلی قادر به پرداخت بدهیهای خود نبودند و فعالیتهای عمومی بازرگانی کوچ نشینان بتدریج کاهش یافت. از آن پس چادرهای سفید ایلات سوداگر در «چخچران» ناپدید شدند و تنها، بازار دام تداوم یافت.

در سال ۱۹۷۵ واردات کالاهای پاکستانی از طریق شهر «خوست» به دیگر قسمتهای افغانستان تحت کنترل بسیار شدیدی قرار گرفت و یک کاروان در راه بازار «ابول» توقیف شد. روزگار کاروان داری دیرینه در مقابل چشمان ما، به سر آمد. این بود

نتیجه منطقی مستقیم واردات تجاری کوچ نشینان سنتی از پاکستان که غیرقانونی اعلام شده بود. اما کاروان داری پیش از این به دلایل دیگری از بین رفته بود.

همچنان که سیستم ارتباطی بهبود یافت. مراکز شهری به اتکای ملزومات و وسایلی که با کامیون از کابل و همچنین تاحدودی از هرات آورده می شد، بنا نهاده شد و توسعه یافت. اگر سوداگران چادر نشین کالاها را به خود داد و ستد اقساطی و سلف ارزان را نداشتند، داد و ستد کاروانی و بازاری به سختی می توانست به این اندازه ای که دوام یافت، ادامه پیدا کند. از این رو به نظر می رسد که می توان منشأ، تأسیس، رشد و زوال داد و ستد چادر نشینی و بازارهای کوچ نشینان نواحی مرکزی افغانستان را از طریق مصاحبه ها و به وسیله شناسایی ستهای غیرمدون به طور اجمال بازسازی کرد؛ اما از دید وسیعتر در سطح داخلی و بین المللی نیازمند تحقیقاتی فراتر از تحقیقات میدانی است و مطالعه تاریخی منظمی نیز مورد نیاز است.

در تصویری که تا این جا ارائه شد بر عوامل عمده خارجی، چارچوبهای بیرونی جغرافیایی، وضعیت سیاسی و اقتصادی تأکید شده است که کوچ نشینان در آنها به فعالیت پرداخته اند و خودشان را در ابتدا به صورت دامدار و پس از آن به صورت سوداگرانی از انواع گوناگون کالا در آمدند. مبادلات ساده احتیاجات روزمره به صورت روابط تجاری سودجویانه تر گسترش یافت و در نهایت به آن جا انجامید که در بعضی قسمتهای شرقی افغانستان مرکزی، در منطقه هزارجات، کوچ نشینان پشتو خود را به صورت گروهی حاکم در مقابل جمعیت مقیم محل یعنی طبقه برتر مالک تثبیت کردند.

واضح است که کوچ نشینان در زمانهای مختلف از معاملاتشان در ناحیه مرکزی افغانستان سود بسیاری به دست آوردند.

توسعه تشکیلاتی فعالیتها در چارچوب تشکیلات اجتماعی سنتی کوچ نشینان پشتو صورت گرفت. صاحبان خانه های یک اتاقی (چادرها) فرد اصلی و مستقل اقتصادی به شمار می رفتند (جایگاه نیاکانی «چادر» در نظام قبیله ای دسترسی به مراتع برای چراندن دامها را میسر می ساخت و گاهی به او اجازه کشاورزی و چوب بری در جنگلهای

کوهستانی را می داد. اما این گونه تشکیلات قبیله ای آنان را از تعقیب استراتژیهای خاص خود در موضوعهای سیاسی و اقتصادی باز نداشته و نمی دارد.

در زیر شرح مختصری از برخی پیشرفتهای اجتماعی - اقتصادی دو گروه برجسته سوداگران کوچ نشین پشتو ارائه خواهد شد.

ب) : تغییرات اجتماعی - اقتصادی در میان گروهی از سوداگران چادر نشین احمدزایی :

عشایر احمدزای از هنگام گشایش نواحی شرقی مرکز افغانستان یعنی هزارجات در پایان قرن گذشته، این منطقه را به صورت چراگاه تابستانی خود مورد استفاده قرار داده و در آن منطقه به فعالیت پرداختند؛ در میان بعضی از آنان داد و ستد تا آن جا توسعه یافت که دامپروری تحت الشعاع قرار گرفت یا در بعضی موارد به کلی منسوخ شد. طایفه «تاغر»، یکی از شعبات ایل احمدزایی، از این جهت نمونه خوبی است، و سران بازارهای کوچ نشینان معمولاً از بین «تاغر» ها انتخاب می شوند.

شاخه بزرگ اصلی (خیل) «تاغر» تا اندازه ای به تفصیل مورد تحقیق قرار گرفته است و به عنوان نمونه ای از مدرن شدن در حال رشد آنان در نظر گرفته شده است. خلاصه ای از موقعیت آنان در سالهای ۷۶ - ۱۹۷۵ در ذیل خواهد آمد. سه گروه را می توان متمایز ساخت :

۱ - زمینداران، در حدود ۴۵ خانواده

بیش از ۲۰ سال پیش بعضی از عشایر سوداگر «تاغر» به زمین علاقمند شدند و بعضی از آنها در ترکستان (ایالت بغلان) زمین خریدند. البته با تشویق دولت که هدفش کشت زمین بود و در عین حال انتظار داشت که بعضی از کوچ نشینان را اسکان دهد :

در آن هنگام زمینهای ترکستان نامرغوب (باتلاقی) اما بسیار ارزان بود. کوچ نشینان موفق یعنی ثروتمندان، زمینهای وسیعی خریدند نه به این سبب که می خواستند کشاورز شوند بلکه برای ضمانت اقتصادی برای سود حاصل از تجارت. آنان خرید زمین را سرمایه گذاری دارای سود محتمل نمی دانستند. این عشایر چند سال در درون نواحی سنتی

خود کوچ نشینی را ادامه دادند و زمینها را به دهقانها واگذار کردند.

بعداً که زمینها زهکشی و آبیاری شد و مالاریا ریشه کن گردید، ترکستان به منطقه ای بسیار حاصلخیز تبدیل شد. در این زمان زمینداران علاقه بیشتری به زمین به عنوان منبع درآمد نشان دادند اما هنوز نظام معمول این است که مالک تولید را به دهقانان از یک یا تاجیکی الاصل واگذار می کند و خود را زمیندار می داند یعنی کسی که از راه داشتن زمین امرار معاش می کند اما خود کشاورز نیست. چنین به نظر می رسد که آغاز مکانیزه شدن کشاورزی حکایت از تغییری در این الگو دارد. ماشین آلات گرانقیمت به دهقانان داده نمی شود زیرا آنان چگونگی استفاده از ماشین آلات را نمی دانند. و یا انتظار نمی رود که قادر به نگهداری آنها باشند. زمیندار یا باید کارگر ماهر استخدام کند و یا خودش این کار را انجام دهد. زیرا زمینداران اغلب با رانندگی آشنایند.

عامل مهم دیگر در این تصویر، بستن مرز افغانستان با پاکستان در سال ۱۹۶۱ بود. در آن زمان این گروه از «تاغر»ها تصمیم به تغییر الگوی کوچشان گرفتند، زمینهایشان در ترکستان پایگاه زمستانی آنان شد و خانه سازی در آن جا را شروع کردند. اما آنها هنوز هم به حومه هزارجات کوچ می کنند (غالباً با کامیون) و در تابستان برای «هواخوری» (استراحت) در آن جا در داخل چادر اقامت می کنند. یکی از اعضای هر خانواده برای نظارت بر حسن اجرای کار بر سر زمین می ماند.

بعضی از اعضای این گروهها نیز در کابل مغازه های لباس فروشی دارند و بدین گونه حرفه تخصصی قدیمی را ادامه می دهند.

۲- کامیون داران و صاحبان شرکتهای حمل و نقل، (حدود ۱۸ خانواده):

بیشتر خانواده های این گروه همانند خویشاوندان خود در گروه اول در همان زمان و مکان زمین خریدند، اما همچنان که سوداگری کوچ نشینان روبه زوال گذاشت آنان به جای آن که هرچه بیشتر به زمین به عنوان یک منبع درآمد روی آورند، در زمینه خرید کامیون سرمایه گذاری کردند. اولین کامیونها ۱۰ تا ۱۵ سال پیش خریداری شد (مقاله در سال ۱۹۷۸ نوشته شده است). این اقدام به نوعی، تداوم آشکار فعالیتهای پیشین آنان در زمینه

حمل و نقل و بازرگانی بود. برای بعضیها این فعالیت به شغلی پرمنفعت تبدیل شد که در حال حاضر نه تنها، حمل و نقل داخلی کالا بلکه واردات، صادرات و فعالیتهای بازرگانی ترانزیت را نیز شامل می شود. «تاغر»ها، امروز، سه شرکت حمل و نقل تشکیل داده اند که مرکز آن در کابل است.

این گروه به طور ثابت در یکی از روستاهای حومه کابل زندگی می کنند و هنوز هم در فصل تابستان چادرهای سنتی آنها در باغها به چشم می خورد. بعضی از آنها در بازار شهر مغازه های پارچه فروشی دارند که بیشتر آنها را اجاره داده اند. تقریباً تمام توان کاری آنان بر شرکتهای حمل و نقل متمرکز شده است، و هنوز هم علاقه چندانی به املاک خود نشان نمی دهند.

۳- کوچ نشینان دارای زندگی سنتی تر، بدون سرمایه یا با سرمایه کم (حدود ۳۰ خانواده):

این گروه آخر نمونه ای از خانواده هایی است که اضافه درآمد کافی برای سرمایه گذاری در بخشهای دیگر اقتصادی نداشته و یا مدتی طولانی به همان شیوه سنتی به فعالیت و بهره برداری از سیستم داد و ستد در منطقه مرکزی افغانستان ادامه داده اند. با وجود این تعدادی از آنان در هزارجات دارای زمین هستند. اما نتوانستند قبل از آن که قیمتها بالا رود به موقع زمینهای دیگری بخرند و یا در زمینه کامیون و غیره سرمایه گذاری کنند.

بازگشت به زندگی شبانی دشوار است، این دشواری تا مدتی به سبب فشار سنگین بر نواحی مراتع زمستانی از زمان بسته شدن مرز جنوب است. بعضی از افراد این گروه امید دارند که شاید اصلاحات ارضی جدید سال ۱۹۷۵ به گونه ای به آنها کمک کند. درضمن این کوچ نشینان از راه داد و ستد جزئی، خرید و فروش حبوبات و کارگری سیار در قشلاق امرار معاش می کنند. قشلاق آنان در حال حاضر در نزدیکی جلال آباد است. آنان از سه سال پیش از ناحیه سنتی شان در ناحیه «خوست» به طرف جنوب شرقی تغییر مکان یافتند. آنان در تابستان به تجارت در زمینه خرید و فروش دام، بین نواحی مرتفع

مرکزی و پایتخت ادامه می دهند. بعضی ها هنوز فکر می کنند که داد و ستد و بازارهای کوچ نشینان در چند سال آینده دوره طلایی دیگری در پیش خواهد داشت. اما چشم انداز آینده آنان از هم اکنون هشداردهنده و نشانگر فقر فزاینده و ناامیدی است. «تاغر»ها از نظر معادلات مختلف مربوط به روند مدرن شدن، هنوز به صورت گروههای دودمانی بسیار نزدیک زندگی می کنند. اما سه گروه توضیح داده شده ارتباط کمی با یکدیگر دارند.

ج) تغییرات اجتماعی - اقتصادی در میان قبیله «هزاربُز»، طایفه «مُهمند» از سوداگران کوچ نشین:

افراد طایفه «هزاربُز» تا اوایل قرن حاضر دامدار بودند و به کاروان داری اشتغال داشتند. تا قبل از سال ۱۸۸۰ چراگاه تابستانی آنان در حوالی هزارجات به طرف بامیان بود و آنها زمستان را در شرق جلال آباد به طرف گذرگاه خیبر سپری می کردند. بنابراین ناحیه های سنتی و مسیر کوچ آنان به بزرگراه اصلی که از هند (پشاور) می آید و از طریق کابل - بامیان به ترکستان (مزار شریف تا بخارا) می گذرد، نزدیک بود، و آنان، به گفته خودشان، زمستان و تابستان را در این مسیر مشغول حمل و نقل تولیدات محلی (شامل انواع میوه، قالیچه، خز و ...) از شمال به کابل بوده اند و همچنین به شوروی کالا می برده اند و از آن کشور کالا می آورده اند.

در این معاملات، در سوداگری ترانزیتی، اقتصاد پولی حاکم بود در حالی که از لحاظ محلی تها تر رواج بیشتری داشت. اما در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ اقتصاد پولی بسرعت روبه گسترش می رفت.

«هزاربُزها» در حوادث ناحیه مرکزی افغانستان مشارکت نکردند. همان طور که در بالا گفته شد به نظر می رسد پشتهای جنوب شرقی برای منطقه حاکم بوده اند. احتمالاً موقعیت آنها، حمل و نقل کالا به شمال را در انحصار آنان قرار داده است. اما به نظر می رسد بعد از اواسط دهه ۱۹۲۰ بود که تعدادی از افراد «هزاربُز» داد و ستد شخصی را شروع کردند. آنان عمده از هند چای می خریدند و در شمال می فروختند و تا امروز آنان را متخصصان تجارت چای می شناسند و تقریباً انحصار این کالا را در کابل در دست دارند.

آنان در کابل در سراهای مختلف به معاملات کلی چای مشغولند.

با گذشت زمان تعداد بیشتری از چادر نشینان به تجارت مشغول شدند و سرانجام سی سال پیش، آنان خرید زمین و سکونت در محل ثابت را آغاز کردند و این روند هنوز هم ادامه دارد.

امروز از حدود ۱۱۰۰ خانواده، فقط نزدیک به ۱۰۰ خانواده کوچ نشین باقی مانده است، اما تنها ۸ تا ۱۰ خانواده شبان واقعی هستند، بقیه از طریق اشتغال به کارهای موقتی بر مسیر کوچ و نگهداری دام براساس قرارداد یا با نگه داری فصلی دام در تابستان امرار معاش می کنند، دیگر اعضای قبیله عمده سوداگر شده اند و می توان آنها را به چند طبقه مختلف اقتصادی تقسیم کرد:

۱- تاجران کالای وارداتی - صادراتی که دارای زمین هستند (تعداد این گروه اندک است).

۲- واردکنندگان، تعداد خیلی کمی از این افراد زمین دارند، اما بسیاری از آنان در شمال کابل دارای تاکستان هستند.

۳- واسطه های تجاری (دلال)، بعضی دارای تاکستان هستند. این طبقه بزرگترین گروه است و در میان افراد آن، از لحاظ وضعیت اقتصادی، تفاوت زیادی وجود دارد.

۴- خرده فروشها، که بعضی از آنان خودشان کالا هم وارد می کنند. تعداد آنان حدود ۱۰۰ خانواده است.

این گروه های گوناگون از لحاظ اجتماعی دارای روابط بسیار نزدیک هستند. در بین آنان ازدواج درون قبیله ای محض، مرسوم است و بسیاری از کسبه ساکن کابل خانواده هایشان را به روستاهای زمستانی شان می برند که در آن جا با بخش کوچ نشین طایفه با هم زندگی می کنند.

در این مثال ما نمونه مشابهی از تحولات مربوط به طایفه «احمدزایی» را می بینیم. به نظر می رسد که انگیزه مشابهی باعث اشتغال آنان به داد و ستد شده باشد. همچنین به نظر می رسد که موفقیت های آشکار آنان را می توان با فعالیتهای بین مناطق ثروتمندتر و نواحی

توسعه یافته تر از لحاظ اقتصادی، به آسانی توضیح داد. ترکستان به عنوان صحنه فعالیت، تنها منطقه ای برای سکونت تابستانی نبود بلکه فعالیتها در تمام طول سال ادامه داشت. این نیز در این واقعیت نهفته است که تمام ثروتمندان فعلی طایفه هزاربُز کابل زمانی در شهرها بازاری دایمی ترکستان از کسبه جزء بوده اند.

بنابراین ما دو نمونه از قبایل کوچ نشین را در دست داریم که از راه اشتغال به تجارت و از راه جمع ثروت در دو ناحیه متفاوت، در مجموع خود را به عنوان سوداگران ثروتمند و موفق در روند مدرن شدن افغانستان مطرح کرده اند.

«کتابشناسی»

Ferdinand, Klaus (1962): Nomadic Expansion and Commerce in Central Afghanistan. A Sketch of s e Modern Trends. Folk, Vol. 4, pp. 120-159. KØbenhavn.

Masson, Charles (1842): Narrative of Various Journeys in Balochistan, Afghanistan, and the Pan jab. I-III, London.

Vigne, G. T. (1840): A Personal Narrative of a Visit to Ghuzni, Kabul and Afghanistan, etc. London.

تذکر: اطلاعات میدانی که در این طرح استفاده شده توسط نویسنده مقاله و با

همکاری خانم بیرته فردریکسن^۱ و آقای کورم دال پدرس^۲ دانشجویان فوق لیسانس گروه نژادشناسی و انسان شناسی اجتماعی دانشگاه آرهوس گردآوری شده است. از هر دو آنها بسیار متشکرم.

1 - Birthe Feredriksen

2 - Gorn Dahl Pedersen

Pierre Centlivres

پیر سان لیور

ترجمه: ابوالحسن سروقد مقدم

نقشه جدید قومی افغانستان

در میان کشورهای که دارای اقوام و فرهنگهای متعدّدند، افغانستان عالیترین نمونه را عرضه می‌دارد. به خاطر بیاوریم که فهرست «هیستوریا افغانیستانا»^{*} اثر ماسون و روموندن (۱۹۶۴-۱۹۶۵) نام بیش از ۲۰۰ قوم، از جمله نام قبایلی که در واقع گروههای قومی مجزایی به شمار نمی‌آیند، را ارائه داده است. براین تنوع قومی، تنوع زبانی نیز مترتب است؛ دانشمندان، حدود سی زبان مختلف را که میان گروههای ایرانی، هند و اروپایی، ترک، مغول، سامی و دراویدی رواج دارد، برشمرده‌اند (فرهادی ۱۹۶۹: ۴۱۴-۴۱۶).

تنوع دیگر، بر بخشی از تنوع قومی انطباق دارد و عبارت است از پیوندهای مذهبی گوناگونی که در درون دین اسلام برقرار شده است. سنی‌ها اکثریت عظیم را در اختیار دارند، اما شیعیان اثنی عشری و تعداد کمتری از آنها پیروان اسماعیلیه اقلیتهایی پویا هستند. به علاوه در شهرهای افغانستان دهها هزار هندو و سیک و نیز چندین هزار یهودی زندگی می‌کنند.

منبع: Pierre Centlivres: La nouvelle carte ethnique de l'Afghanistan .

^{*} تاریخ افغانستان

کلمه «اقلیت» واژه‌ای مبهم است که فقط می‌تواند، به شمار افراد گروه‌ها یعنی مجموعه‌های کوچک مردمی که در حاشیه ملت زندگی می‌کنند اطلاق شود. اما روابط میان اکثریت و اقلیتها عموماً روابط قدرت است و اکثریت چه قانوناً و چه در عمل سهم اصلی و ایفای نقش اول در حکومت را برای خود می‌خواهد.

تعداد جمعیت واقعی اقوام اصلی تشکیل دهنده جامعه افغانستان همیشه یک موضوع داغ بوده است و غالب بررسیها و سرشماریها، تعلق قبیله‌ای و قومی را پنهان نگه داشته‌اند. آخرین سرشماری، یا تنها سرشماری که اگر نگوییم کامل بوده، دست کم به گونه‌ای منسجم انجام شده، سرشماری سال ۱۹۷۹ در زمان نور محمد ترکی است. در این سرشماری تعداد کل جمعیت یکجانشین کمی بیش از ۱۳ میلیون (شهرنشین و روستایی) برآورد شده. اما در آخرین لحظه آقای ترکی طرح مسأله قومیت را ممنوع اعلام کرد. در همه برآوردها قوم پشتون به عنوان مهمترین قوم افغانستان معرفی شده که تعداد آنها میان ۳۹ تا ۴۸٪ در نوسان است و به دنبال آنها تاجیکها (۲۶ تا ۳۰٪). این برآوردها دور از واقع نیست اما باید تذکر دهیم که این درصدها بر هیچ داده قابل اعتمادی استوار نیستند.

از همان اوان بالا گرفتن بحران در افغانستان و سپس با دخالت شوروی موج مهاجرت میلیونها افغانی نحوه توزیع جمعیت را دگرگون کرده است. امروزه به همراه جستجوی راه حلی سیاسی در جهت تشکیل حکومتی که نماینده مردم افغانستان باشد، مسأله توجه به تنوع فرهنگی، زبانی و مذهبی - یعنی مسأله نمایندگی واقعی مردم گوناگون افغانستان - با شدت هرچه تمامتر مطرح شده است. بنابراین آمارها با همه غیر مطمئن بودنشان، یک دستاویز بزرگ به شمار می‌آیند.

از سویی مهاجرت انبوه بسیاری از افغانیها و جابه‌جاییهای داخلی تغییر نقشه قومی افغانستان را در پی آورده‌اند. آیا هنوز پشتونها پرشمارترین قوم کشور هستند؟ و این یکی از مسائلی است که به آن خواهیم پرداخت.

جدول شماره ۱: گروههای قومی اصلی افغانستان (۱۹۷۸) به استناد ۱. جاناتا (۱۹۸۱)

پشتون	۴/۸۰۰/۰۰۰	%۴۰
تاجیک	۳/۶۰۰/۰۰۰	%۳۰
ازبک	۱/۲۰۰/۰۰۰	%۱۰
هزاره	۱/۰۰۰/۰۰۰	%۸/۳
آیماق (غرب)	۵۰۰/۰۰۰	%۴/۲
ترکمن	۴۰۰/۰۰۰	%۳/۳
بلوچ	۲۰۰/۰۰۰	%۱/۷
نورستانی	۷۰/۰۰۰	%۰/۶
پاشایی	۶۰/۰۰۰	%۰/۵
دیگر اقوام	۱۷۰/۰۰۰	%۱/۴
کل جمعیت	۱۲/۰۰۰/۰۰۰	%۱۰۰

یک گروه قومی چیست؟

تعریف گروه قومی مثل تعریف هر مفهومی که از تبادل میان مفاهیم بومی و آن چه محققان در کوششهای خود بر قابل فهم کردن آن مقوله به دست می دهند ساخته می شود، امری دشوار است. بگوئیم که این مسأله به احساس تعلقی متکی است که غالباً در نامی که گروه بر خود می نهد و یا همسایگان به آن اعطا می کنند متبلور شده، یعنی به مجموعه ای از ویژگیهای هویتی: زبان، طرز لباس پوشیدن و عادات، ویژگیهایی که گروه به عنوان مظهر هویت خویش مدعی آنهاست، و نیز سلسله پیوندهایی که گروه با همسایگان و محیط خویش برقرار می سازد. مفهوم کلیدی دیگری که برای فهم واقعیت قومی در افغانستان می تواند مفید باشد، عبارت است از واژه «قوم»: واژه ای که در اصل عربی است و به

معنای گروهی است دارای هویت خاص چه یک تیره باشد و چه یک گروه با حلقه هایی در هر سطح از قبیله یا ناحیه و چه یک گروه محلی خویشاوند. همین واژه از طریق استعاره به هر گروه وابسته اطلاق می شود اعم از اهالی یک محله، همسایگان، طرفداران یک خان، پیروان یک فرقه مذهبی و حتی طرفداران یک حزب. معنای قوم به حسب سطحی که در آن قرار می گیرد تغییر می کند. (البته این معنی در افغانستان این طور است در جاهای دیگر ممکن است متفاوت باشد.)

در صورتی که گروههای قومی در مجموعه هایی با محل معلوم متمرکز شوند می توان آنها را بر نقشه پیاده کرد، اما عدم اطمینانی که بر مفهوم قوم مترتب است موجب می شود که این نقشه ها خالی از ابهام نباشد. اولین نقشه قومی افغانستان را شورویها تهیه کردند. این نقشه از سوی بروک (۱۹۵۵) در نشریه «سووتسکایا اتنوگرافیا» منتشر شد، که شامل ۱۶ گروه قومی است و تا سالهای دهه ۷۰ بارها به همین صورت مورد استفاده قرار گرفته است. سپس شناخت بهتر جامعه افغان، تعریف [اقوام] و تعیین محل آنها را با دقت بیشتر امکان پذیر کرد و جزئیات موجود در تنوع جمعیت را به تصویر کشید.

در حال حاضر، بهترین نقشه قومی در دسترس «اطلس خاور نزدیک توپینگر» (TAVO) متعلق به انستیتوی جغرافیای دانشگاه توپینگر (آلمان) است که در آن ۵۷ قوم از اقوام پشتون گرفته تا میش مست (آیماقهای فارس زبان ساکن شمال هرات، حدود ۵۰۰۰ نفر)، طاهری (ایماق فارس زبان در شمال فراه)، جَت، بلوچ و هندو شناخته و معرفی شده اند.

این سیاهه بازتاب نوعی توافق بر سر درجه اهمیت گروههای قومی است که با این همه قابل اعتماد نیست بلکه براساس برآوردها نهاده شده است. فی المثل شمار پاشایی ها (مردمان کوه نشین شرق افغانستان) از رقم فوق تا ده برابر آن اعلام شده و در یک برآورد بالا، آنها را قبل از بلوچها و نورستانیها - که از همه کمتر برآورد شده، دانسته اند. این ارزشیابیها موجب شده که وزنه واقعی جمعیت ترك زبان (ازبکها و ترکمنها) افغانستان که از ۹۰۰/۰۰۰ نفر تا دو برابر آن برآورد شده چندان قابل اعتماد نباشد. بلوچها میان ۴۰ تا

۲۰۰ هزار نفر یعنی از یک تا چهار برابر برآورده شده اند.

جدول شماره ۲: گروههای قومی اصلی افغانستان، آخرین برآوردها (منبع اوریوال ۱۹۸۶)

پشتون	۴/۸۰۰/۰۰۰	تا	۷/۰۰۰/۰۰۰	نفر
تاجیک	۲/۲۰۰/۰۰۰	"	۳/۶۲۵/۰۰۰	"
ازبک	۷۵۰/۰۰۰	"	۱/۳۴۶/۰۰۰	"
هزاره	۸۷۰/۰۰۰	"	۱/۱۰۰/۰۰۰	"
آیماق	۵۰۰/۰۰۰	"	۸۳۰/۰۰۰	"
ترکمن	۱۲۵/۰۰۰	"	۴۰۰/۰۰۰	"
بلوچ	۴۰/۰۰۰	"	۲۰۷/۰۰۰	"
نورستانی	۶۰/۰۰۰	"	۱۰۰/۰۰۰	"
پاشایی	۱۰/۰۰۰	"	۱۰۰/۰۰۰	"

اما بهترین این نقشه ها نیز نمی تواند پیچیدگی و ابهام مفهوم قوم را بزدايد. نخست آن که تعلقها بعضاً ناپایدارند. بعضی جماعات با گذشت زمان، در پی مهاجرتهاى داخلی و با جذب در مجموعه های بزرگ قبیله ای، تا حدّ از دست دادن هویت خویش فرهنگ دیگران را می پذیرند و یا دست کم تا آن جا پیش می روند که خود را جزئی از مردمی که به آنها داخل شده اند می پندارند، و چنین است مورد فی المثل گروههای کوچک آیماق که هم رنگ پشتونها شده اند، یا دامدارهای مغولی که از مرکز غرب افغانستان به قاتاغان (ناحیه ای در بغلان) آمده اند، و در آن جا خود را جزء زیر تقسیمات پشتون قلمداد می کنند. تردیدی نیست که بعضی گروههای بسیار مشخص به دلیل تعلقشان به رده های بسیار پایین یا بسیار پایین سلسله مراتب اجتماعی با هرگونه جذب شدن [در دیگر جوامع] از خود مقاومت نشان داده اند، اما بسیاری دیگر در مقابل محققى که از آنها سؤال می کند،

خود را مجزای از گروههای بزرگ ناحیه ای یا زبانی که آنها را جذب خود کرده نمی دانند: در هیچ نقشه ای اشاره به ابارنه ها یا اورتابولاغی ها و دیگر آیماقهای فارس زبان سنی مذهب ساکن قاتاغان نشده است. آنها چه از نظر زبانی و چه از لحاظ مذهبی، خود را از همسایگان تاجیک مجزا نمی دانند. این که اعضای یک اقلیت کوچک خود را تاجیک می نامند این امتیاز را برایشان به ارمغان می آورد که بر تعلق خویش به نوعی تمامیت که در عین ابهام به رسمیت شناخته شده مهر تأیید می زنند، یعنی تمامیت فارس زبانهای سنی مذهب، این پایتترین نقطه شروع یک قوم است.

و اما مسأله دیگر: مسأله استقرار جمعیتی است که خود را بیشتر از طریق الگوهای مربوط به سلسله انساب، مذهبی یا زبانی توصیف می کند تا از طریق محل استقرار. واحدهایی که نقشه آنها تهیه شده غالباً ناهمگونند و نام قبایل غالباً با نام کنفدراسیونها یا اصطلاحات محلی و حتی برچسبهای مذهبی همخوانی دارد. معضل دیگر در درجه شایستگی و مناسب بودن برچسب قومی نهفته است: جوامع [قبیله ای] نظامهای درهم ادغام شده ای را تشکیل می دهند و اعضای آنها به حسب آن که با یک مخاطب خودمانی یا بیگانه سر و کار داشته باشند، هویت متفاوتی را برای خود قائل می شوند. سرانجام آن که نقشه ها، ویژگیهای غیر سرزمینی جوامع قومی را به دشواری در اختیار می گذارند، ویژگیهایی که عبارتند از: امواج [انسانی]، انطباق آنها، مهاجرتها یا بهره برداریهای مختلف از یک مأوای اکولوژیکی از سوی چندین گروه قومی. به عنوان مثال در برکه نزدیک نهرین (ایالت بغلان)، ازبکها تپه های ماسه ای را به اشغال خود درآورده اند و به کشاورزی دیم مشغولند، تاجیکها در قسمت بالاتر و در دره ها با کانالیزه کردن آب چشمه ها مزارع خود را آبیاری می کنند، حال آن که پشتونها ته دره ها را که براحتی آبیاری می شود در اشغال دارند و نصیب هزاره ها ارتفاعات است و زمینهای دشوار، و سرانجام آن که گجرها گله های بز خود را تابستانها در ارتفاعات بسیار بالا و زمستانها در زمینهای غیر قابل کشت، حد فاصل میان سایر اقوام، می چرانند.

بنابراین واقعیت قومی واقعی مجزا از هم و ناهمگون است و بهترین نقشه ها هم

قادر نیستند جز تصویری مبهم و تقریبی از آن به دست دهند.

نقشه جلای وطن

پس از کودتای آوریل ۱۹۷۸ یکی از بزرگترین مهاجرتها‌یی که تاریخ به خود دیده آغاز می‌شود. در اکتبر سال ۱۹۷۹ یکصد و نود هزار پناهنده افغانی در پاکستان وجود داشته و در فردای دخالت شوروی به رقم پانصد هزار و امروز به استناد گفته‌های مقامات پاکستانی به سه میلیون نفر رسیده است. عقب‌نشینی نیروهای شوروی هنوز بازگشت پناهندگان به وطن را در مقیاس وسیع به دنبال نداشته است. این پناهندگان افغانی بویژه از ایالات مرزی جنوب و جنوب شرقی می‌آیند. به این ترتیب براساس برآوردهای کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد (H C R)، ایالت ننگرهار که شهر جلال‌آباد در آن قرار دارد شاهد مهاجرت حدود ۵۴٪ از جمعیت خود بوده است و شهر کنار واقع در شرق کشور نزدیک به ۷۰٪ جمعیت خود را از دست داده است. برآورد تعداد مهاجرانی که به ایران رفته‌اند دقیق نیست اما در اکتبر ۱۹۸۹ کمیساریای عالی پناهندگان از ۲/۳۵۰/۰۰۰ نفر افغانی پناهنده به جمهوری اسلامی ایران یاد کرده است.

ترکیب قومی جمعیت افغانی پناهنده به پاکستان و ایران با نقشه قومی افغانستان همخوانی ندارد. چنین می‌نماید که تعداد پشتونها در پاکستان بیش از همه و مردم شمال افغانستان کمتر از دیگران است. از سویی در میان همان مختصری که از شمال می‌آیند پشتونها بیش از دیگران هستند و غالب این «مهاجرین» («ناقلین») مستقر در مناطق فارس زبان یا ترک زبانی که جلای وطن برگزیده‌اند از قبیله غلزایی‌اند. بنابراین در پاکستان که روستاهای پناهندگان در طول مرز افغانستان گسترده شده بخش اعظم پناهندگان پشتون و بویژه از قبیله غلزایی‌اند که در شمال شرقی ایالت مرزی مستقر شده‌اند، به همراه نقاط کوچک فارس زبان در چیترال و نزدیک پیشاور. در بلوچستان غلزاییها، درآنی‌ها و بلوچها، از همه بیشترند، همچنین پناهندگان مرکز و شمال افغانستان یعنی هزاره‌ها، ازبکها و ترکمنها (به تعداد خیلی کم) در آن جا دیده می‌شوند.

در خصوص افغانیهایی که به ایران پناهنده شده اند، آمار توزیع قومی - به فرض آن که وجود داشته باشد - رسماً شناخته نشده اند. بعضی ملاحظات نشان می دهند که تعداد هزاره های شیعه مذهب که در شهرهای [ایران] مستقر شده اند بیش از دیگران است و در خراسان مراکز تجمع بزرگی از افغانهای فارس زبان (تاجیک و پشتونهای «ایرانی شده») به وجود آمده است.

مقامات پاکستانی برای این که از شمار دقیق افراد اقوام پناهنده به پاکستان اطلاع یابند، از طریق ادارات دولتی ذیربط به جمع آوری اطلاعاتی پیرامون اصلیت افغانیهایی ساکن پاکستان روی آورده اند، اما از این فهرستهای تهیه شده از سوی کارمندان که با واژگان و ساختارهای قومی افغانستان بیگانه اند هیچ اطلاع دقیقی نمی توان انتظار داشت. نام گروههای فرعی قبایل (سالوخیل) با نام کنفدراسیونهای (درانی) و واژه هایی با ریشه محلی یا ناحیه ای (پنجشیری، کندوزی) با شهرتهای مبهم (پاتان) شباهت بسیار دارد. سرانجام آن که در بعضی از این فهرستها اشاره به «سایر» گاه تا یک سوّم کل را شامل می شود. با این همه، پرس و جوهای مستقیم با دقت بیشتری همراه است:

- یکی از این نظرخواهیها، از سوی هاش. کریستنسن و دبلیو اسکات، در سال ۱۹۸۶ با تحقیق از یک نمونه ۱۹/۶۵۳ نفری در ۵۸ روستای پناهندگان افغانی انجام شده است.

- نظرخواهی دیگر را یک پژوهشگر اهل ژنو به نام ام. اسلیوینسکی در سال ۱۹۸۷ با همکاری یک گروه پاکستانی به پایان برده است.

- و سرانجام ریشار انگلیش در گزارشی که به کمیساریای عالی پناهندگان تقدیم داشته (سپتامبر ۱۹۸۹)، برآوردهای مذکور را بازبینی و اصلاح کرده است.

جدول شماره ۳: درصد گروههای قومی در میان پناهندگان افغانی

	پاکستان			ایران	افغانستان
	کریستن سن و اسکات ۱۹۸۸	اسلیوینسکی ۱۹۸۸	انگلیش ۱۹۸۹	انگلیش ۱۹۸۹	به حسب جاناتا ۱۹۸۱ (یادآوری)
پشتون	٪۷۰	٪۸۴/۶	٪۸۰	٪۳۰	٪۴۰
هزاره	٪۰/۳	٪۰/۱	٪۱<	٪۵۰	٪۸/۳
تاجیک	٪۶/۴	٪۶	٪۶		٪۳۰
ازبک	٪۰/۳	٪۰/۵	٪۱<		٪۱۰
ترکمن		٪۱	٪۲	٪۲۰	٪۳/۳
بلوچ	٪۴/۶	٪۳/۶	٪۵		٪۱/۷
نورستانی	٪۰/۴	٪۱/۵	؟		٪۰/۶
دیگران	٪۷/۶	٪۲/۷	٪۶		٪۶/۱
نامعین	٪۷				

به استناد این نظرخواهیها (جدول شماره ۳)، درصد پشتونهای پناهنده به پاکستان میان ۷۰ تا ۸۵٪ (در مقابل ۴۰٪ پشتونهای موجود در افغانستان قبل از جنگ) در نوسان است. تاجیکهای پناهنده، در هر سه نظرخواهی انجام شده تنها ۶٪ را تشکیل می دهند حال آن که در افغانستان قبل از جنگ ۳۰٪ جمعیت را تشکیل می داده اند. این جدول برای کشور پاکستان تهیه شده است، چرا که:

- شمار هزاره هایی که جلای وطن کرده اند بسیار کم است حال آن که نیمی از پناهندگان افغانی در ایران هزاره ها هستند.

- در صد بلوچها در میان پناهندگان به پاکستان بالاست. قبل از جنگ بلوچها در جنوب غربی افغانستان زندگی می کردند.

بنابراین میان ترکیب قومی پناهندگان و ترکیب قومی جمعیت قبل از سال ۱۹۷۹ تفاوت عظیمی وجود دارد. باید اضافه کنیم که رشد جمعیت بسیار سریع است و احتمالاً میان پناهندگان سریعتر از جمعیتی است که در افغانستان باقی مانده است. در واقع در داخل افغانستان میزان مرگ و میر به هنگام تولد به ۱۸۵ در هزار برآورد شده حال آن که نزد پناهندگان ۸۷ در هزار است، باتوجه به این که باروری زنان افغانی ۷/۱٪ برآورد شده است.

بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که اکنون چهره قومی در داخل افغانستان با جمعیت پناهنده بسیار متفاوت است و با چهره قومی جمعیت در قبل از جنگ نیز تفاوت بسیار یافته است.

اسلیوینسکی تا آن جا پیش رفته که برآورد کرده در داخل کشور، اکنون تاجیکها هستند که با ۳/۳۷٪ در رأس جمعیت قرار گرفته اند و در پی آنها هزاره ها با ۶/۱۵٪ و ازبکها با ۴/۱۵٪ قرار دارند و پشتونها که در گذشته چه از نظر تعداد جمعیت و چه از لحاظ سیاسی قوم مسلط بوده اند اکنون فقط ۱/۱۳٪ جمعیت را تشکیل می دهند.

در همین جا بگوییم که در صدهایی که اسلیوینسکی در برآورد ترکیب قومی پناهندگان به ایران به دست داده به گمان، غلط است چرا که او آنها را مشابه پناهندگان به پاکستانی ارزیابی کرده. بعکس انگلیش (۱۹۸۹) با احتمال قوی تعداد پشتونهای پناهنده به ایران را ۳۰٪ کل پناهندگان افغانی موجود در ایران (در مقابل ۷۰-۸۵٪ در پاکستان) برآورد کرده و در صد هزاره ها را ۵۰٪ دانسته است. علی رغم جلای وطن، تعداد و در صد پشتونها در سرزمین افغانستان تا آن حدی که ادعا شده تقلیل نیافته است. با این همه باید بگوییم که پیوند میان گروههای قومی - دست کم تا زمانی که پناهندگان به خانه و کاشانه خود باز نگشته اند - با اطمینان کامل به ضرر اقوام پشتون دگرگون شده است.

مضافاً به احتمال زیاد تضاد میان افغانستان شمالی فارس زبان و ترک زبان با جنوب

پشتو زبان تشدید شده است زیرا نقاط پشتون نشین شمالی تقلیل یافته اند.

در خاتمه آن که باید به مهاجرتهای داخلی افغانستان کنونی که به حسب برآوردها میان هشتصد هزار و یک میلیون نفر ارزیابی شده توجه داشت، نیز رشد شگفت انگیز جمعیت شهری را - که از سال ۱۹۷۸ به این طرف بیش از دو برابر شده - در نظر گرفت. در این جا نیز تأثیری که [مهاجرت] بر نحوه توزیع اقوام نهاده، نیز بویژه اثر آن بر احساس تعلق، بسیار زیاد است. هنگامی که اعضای یک قبیله یا اهالی یک ده در شهر مستقر شوند، الزاماً پیوندهای قومی را از دست نمی دهند، بلکه همبستگیهای قومی، قبیله ای و ناحیه ای تغییر شکل می یابند، یعنی دیگر به صورت شبکه همولایتی ها و منسوبین اولیه نیستند و نشانه ها و بُعد فرهنگی آنها تغییر می یابد. سطح آنها از نظر طبقه بندی پیوندها بالاتر می رود: فی المثل دیگر خود را موپتان نمی شمارند بلکه می گویند ازبک هستیم. هم تمایل به بازگشت به اقوام نزدیک احساس می شود و هم پذیرش راه و رسم کلان قومی، نظیر ازبک، پشتون، هزاره و غیره. تحولی مشابه را نزد پناهندگان افغانی مستقر در اردوگاه های پناهندگان در پاکستان باز می یابیم.

در آغاز این مقاله گفتیم که تعداد مطلق و نسبی یک گروه دستاویز سیاسی مهمی است. موآج بودن داده ها موجب ادعاهای متضاد شده است. به هنگام تشکیل «شورا» (فوریه ۱۹۸۹)، اتحاد احزاب سنی مذهب مستقر در پیشاور نتوانستند با احزاب کوچک شیعه که رهبران شان در ایران به سر می برند، در خصوص تعداد نمایندگان که هر گروه می تواند به شورا بفرستد، به توافق برسند. در واقع سنی ها، تعداد هزاره ها و دیگر شیعیان افغانستان را خیلی کم برآورد کرده بودند و آنان را فقط ۸٪ جمعیت افغانستان به شمار آوردند، در نتیجه از ۵۱۹ نماینده پیش بینی شده فقط ۶۰ کرسی به شیعیان اختصاص دادند. اما شیعیان مدعی اند که حداقل ۲۵٪ جمعیت افغانستان را تشکیل می دهند و در نتیجه ۱۲۰ کرسی مطالبه می کنند.

کوچ افغانها تنها «وضعیت» قومی در داخل کشور را دگرگون نکرده بلکه تغییراتی میان ساکنان نواحی مرزی کشورهای همسایه نیز به دنبال آورده است. در بعضی از

بخشهای مرزی پاکستان بعد از این افغانها اکثریت جمعیت را تشکیل می دهند. در بلوچستان پاکستان حضور پناهندگان - در اردوگاههای سرخاب نزدیک پشین، جایی که اعضای قبایل درانی تسلط دارند و بعد از این دومین شهر بعد از کویت را در این ایالت شکل داده اند - روابط نیروها را میان پشتونها و بلوچها، به سود پشتونها تغییر داده است. در استان خراسان ایران هجوم پناهندگان افغانی از ایالات مجاور، در بعضی بخشها، تعداد افراد سنی مذهب را اکثریت بخشیده است.

احزاب سیاسی و اقوام

احزاب سیاسی نهضت مقاومت افغانستان، سرنگونی رژیم کابل را که از سوی شوروی حمایت می شود هدف غایی خود قرار داده اند و اکثریت احزاب برآنند تا به تشکیل حکومت اسلامی برخیزند. در حقیقت احزاب و دولت موقتی که در پیشاور اساس آنها ریخته شده تا به امروز پیرامون حقوق بخشهای مختلف جمعیت افغانستان و نیز مسأله برتری پشتونها هیچ حرفی نزده اند. همان گونه که دیدیم غالب پناهندگان افغانی ساکن پاکستان به استثنای یک مورد از پشتونها هستند، حال آن که احزاب شیعه که پایگاهشان در ایران است اساساً از قوم هزاره اند. احزاب سنی مذهب بر برتری خود تأکید دارند و حتی اسلام گراها خود را مخالف قوم گرایی می دانند و می گویند امت اسلامی تنها تکیه گاه مناسب برای جامعه سیاسی است.

احزابی که سنت گرا هستند، حتی آنها که رهبران مذهبی غیرپشتون دارند، بویژه در نواحی پشتوزبان، جایی که سران آنها به آن جا تعلق دارند، مستقر شده اند. آنها آینده سیاسی افغانستان را بیشتر به شکل مرمت [ساختارهای گذشته] می بینند تا برقراری تعادلی جدید در میان گروههای مختلفی که جمعیت افغانستان را تشکیل می دهند، به همراه تقسیم دوباره قدرت و منابع.

گرچه حقیقت دارد که هریک از احزاب مستقر در پاکستان مدعی است طرفدارانی در میان گروههای اصلی قومی در افغانستان دارد اما واقعیت این است که به هریک از آنها

برچسب قوم خاصی زده شده است.

- جمعیت: اصولاً به قوم تاجیک تعلق دارد و سملیل گروهی است که خواستار تقسیم دوباره قدرت با پشتونهای حاکم، احتمالاً با همکاری ترك زبانها و هزاره ها است.

- حزب اسلامی حکمتیار: بیشتر اعضای خود را از میان پشتونهای غلزایی شرق، نیز اقلیت پشتونهای شمال برگزیده است.

- حزب اسلامی خالص: پکتیا و ننگرهار را پایگاه خود قرار داده است.

- مجددی و گیلانی پیروان بسیاری در میان پشتونهای درانی جنوب دارند.

با این همه جای شگفتی است که در بررسی دقیق مطبوعاتی که مجاهدین در پاکستان چاپ می کنند و از میان ۳۳ عنوان، می بینیم که تنها یک گاهنامه به زبان پشتو است ۱۶ تا به فارسی دری، ۱۲ تا به دری و پشتو و بقیه به زبانهای اردو^۱، روسی و پشتو / دری / انگلیسی^۲ (جهاد افغان ۱/۲، ۱۹۸۸).

در داخل افغانستان تظاهر قومی در شخص «امیر» و فرماندهانی که نفوذ و عملیاتشان غالباً از محدوده محلی تجاوز نمی کند - و بنابراین در محدوده ایلی و قبیله ای است - متجلی می شود. پایاترین روابط وفاداری و اعتماد در بطن گروه ایلی و قومی در معنای محدود کلمه قرار دارد، دقیقتر بگوییم در بطن جامعه محلی یا طایفه ای یعنی گروه «اقوام».

از سویی، همیشه در داخل افغانستان دسته بندیها و مخالفتهای اقلیتها نیز براساس خطوط قومی بروز کرده است. در جنوب افغانستان و در محیط درانی ها، اقلیتهای فارس زبان یا غلزایی غالباً به حزب اسلامی می پیوندند. در شمال افغانستان جایی که حزب جمعیت اسلامی یا حرکت اسلامی سلطه دارد و در روستاهای ترکمن واقع در محیط ازبکها یا فارس زبانها وضع از همین قرار است، حال آن که در قاتاقان اقلیت قرلق، در مقابل دیگر ترك زبانها و تاجیکهای وابسته به جمعیت، بشدت به حکومت کابل وفادار مانده است.

گروه‌های قومی یا ملیتها

وجود شاخه‌های مختلف در حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز بازتابی است از اختلافات ریشه‌ای میان اقوام، فی‌المثل غلزایها بیشتر به شاخه خلق این حزب روی آورده بودند. حزب دموکراتیک خلق افغانستان درست مثل همه رژیمهای قبلی کابل با تکیه بر دسته‌بندیها و جبهه‌گیریهای قبیله‌ای بود که سیاست اتحاد با قبایل را به پیش می‌برد.

در رژیم سابق کابل - نظیر نهضت مقاومت - ایدئولوژی رسمی منکر هرگونه سیاست قبیله‌ای است. در عوض این رژیم همچون نمونه شوروی، سعی کرده سیاست ملیتها را پیاده کند و برای این کار از واژه «ملیت» که از ملت مشتق می‌شود استفاده کرده است.

این ملیتها - هزاره، پاشایی، بلوچ، نورستانی، ازبک، ترکمن - نه با جامعیتی زبانی تطابق دارند و نه با یک مجموعه سرزمینی. نورستانی شهرتی است که بمراتب راحت‌تر از یک واژه همگون قومی، برای نامیدن تمامی کوه‌نشینانی که دست‌کم به چهار زبان مختلف تکلم می‌کنند به کار می‌رود. ترکمنها از جامعه‌ای پراکنده و جدا از هم، مستقر بر ناحیه‌ای وسیع در شمال افغانستان، تشکیل شده‌اند.

دولت تمام هم خود را به کار برده تا به این تمامیت‌های انتزاعی یک واقعیت فرهنگی ببخشد: زبان آموزشی، انتشارات، گروه‌های فولکلوریک یا اداری، بنیانگذاری یک انجمن هزاره و ایجاد یک ایالت به نام نورستان... این سیاست نتایج مورد نظر را به بار نیاورده است. با این همه نمی‌توان گفت که آینده‌ای ندارد. آغاز یک سیاست فرهنگی جامع (برنامه‌های رادیویی) در پایان دوران سلطنت ظاهر شاه با موفقیت بزرگی در میان جمعیت‌های متراکم [شهرها] همراه بوده است و بعضی از روشنفکران پناهنده به کویت یا تهران از ملیت هزاره چون اساس یک تمامیت خودمختار از لحاظ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در چهارچوب افغانستان آینده یاد کرده‌اند.

آیا آن گاه که افغانستان از قید جنگ، حضور شورویها و از یوغ سلطه حزب دموکراتیک خلق افغانستان رهایی یابد، یک راه حل جامع خواهد توانست به معضلات این کشور پایان دهد؟ گروههای قومی گوناگون در پیوند با تعداد جمعیتشان خواهان توزیع عادلانه کرسیهای مجلس و مشاغل دولتی هستند، همچنین تقسیم عادلانه تر منابع بویژه اعتبارات تخصیص یافته به بازسازی و توسعه کشور و نیز شناخته شدن ویژگی فرهنگی خود را توقع دارند.

آیا چیزی به نام ملت افغانستان وجود دارد؟

در میان افغانیها، طرح کسانی که خواهان تشکیل یک دولت ملی براساس مشارکت همه شهروندان با هر ریشه قومی هستند با طرح آنان که بر تعلق همگان به امت اسلامی به منظور ایجاد یک دولت اسلامی براساس شریعت اسلام تأکید دارند هرگز با یکدیگر تطابق ندارد. تردیدی نیست که بازسازی افغانستان هدف هر دو گروه است اما مراد آنها از پیوندهای ملی و هویت افغانی چیست؟ می دانیم که حتی نام افغان یک کلمه مبهم است، چرا که به صورت رسمی بر هر شهروند افغانستان اطلاق می شود اما تنها پشتونها هستند که مدعی این اسمند. آیا میان استناد به اسلام که فراسوی هر ملیتی است و تعلق به «قوم» یا قبیله، جایی برای احساسات ملی وجود دارد؟

مردم افغانستان علی رغم آن که تقسیم و پاره پاره شده اند و بیش از یک سوّم آنها خانه و کاشانه خود را ترك و جلای وطن کرده اند، چون دریافته اند که قربانی یک دسیسه بین المللی و بحران ملی شده اند احساس اتحاد و همبستگی می کنند.

از این رو آگاهی آنها نسبت به خود و نسبت به بقیه جهان بیشتر شده است. توضیح آن که: افغانیها می دانند که خود و کشورشان دستخوش مطامع همسایه شمالی و پروژه های سازمانهای بین المللی شده اند و اخبار کشورشان موضوع مورد علاقه رسانه های گروهی جهان شده است، بدون آن که مانورهای دیپلماتیک و افکار عمومی بین المللی را نادیده بگیرند. در نتیجه افغانیها از طریق تأثیری که انعکاس مصائب و مبارزات آنها در جهان

داشته به شرایط مشترک خویش پی برده اند. هویت مشترک آنها به دلیل توجه و اقدامات دیگران انسجام یافته است.

چه چیزی از این عجیبتر که غالباً از کسانی که با افغانیها و افغانستان سروکار دارند بیش از گذشته می شنویم که در کنار نمونه معمولی پشتون، ازبکها و هزاره ها نیز محلی از اعراب دارند. در نطقهایی که از سوی مقامات رژیم یا احزاب - حتی قوم گراترین آنها - ایراد می شود، کشور افغانستان است که به صورت تکیه گاهی همگانی درآمده. کتابهای درسی کودکان دبستانی در بیان این نکته با یکدیگر هم آوازند. برای اولین بار واژه نوینی از دهان تاجیکهای پناهنده به چترال، نیز پناهندگان بلوچ کوئته شنیده می شود: واژه افغانستانی.

آیا در فراسوی پیوندهای قومی و ملیتهای ساختگی یا در حال ساخته شدن، نشانه های نخستین آگاهیهای ملی انفجاری ایجاد خواهد کرد؟

کتابشناسی

- Bruk S.I., 1955, "*Etniceskij sostav stran Prednej Azii*", Sovetskaja etnografija (Moscou), pp. 66-81.
- Centlivres Pierre, 1988, "*Groupes ethniques : de l'hétérogénéité d'un concept aux ambiguïtés de la représentation. L'exemple afghan*", in : Pierre Centlivres et Micheline Centlivres-Demont. Et si on parlait de l'Afghanistan? Neuchâtel, Editions de l'Institut d'ethnologie; Paris, Editions de la Maison des sciences de l'homme. pp. 53-63.
- Christensen Hanne et Wolf Scott, 1988, *Survey of the social and economic conditions of Afghn refugees in Pakistan*. Genève, UNRISD; 143 p.
- Farhadi Ravan, 1969, "*Die Sprachen von Afghanistan*", Zentralasiatische Studien (Wiesbaden) 3, pp. 409-416.
- Guillo, Puig, Roy, *Guere et déplacement en Afghanistan*, 1984, in Ethno-

logica Helvetica.

Janata Alfred, 1981, "Notizen zur Bevölkerungskarte Afghanistans", Afghanistan Journal (Graz) 8/3, pp. 94-95.

Masson V.M. et V.A. Romodin, 1964-65, *Istorija Afghanistana*. Moscou. 2 vol.

Orywal Erwin, 1983, *Afghanistan : ethnische Gruppen* (carte). Wiesbaden, Ludwig Reichert. (Tübinger Atlas des Vorderen Orients ; A VIII 16).

Orywal Erwin (éd), 1986, *Die ethnischen Gruppen Afghanistans*. Wiesbaden, Ludwig Reichert ; 315 p. (en part. pp. 11-71).

Roy Olivier, 1988, "Ethnies et appartenances politiques en Afghanistan", in : Jean-Pierre Digard, éd. : *Le fait ethnique en Iran et en Afghanistan*. Paris, CNRS ; pp. 201-209.

Sliwinski Marek, 1988, *Evaluation des conséquences humaines, sociales et écologiques de la guerre en Afghanistan*. Paris, BIA : 17 p. (Défis Afghans).

Erwin Orywal

نوشته: اروین اُریوال

ترجمه: منیره حسینیون

قومیت بلوچ در افغانستان

«... بلوچ کسی است که خود را صرفاً از آن جهت بلوچ می خواند که بلوچها به بلوچ بودن خود مباحثات می کنند.» وقتی از قومیت صحبت می کنیم، آن را به معنای ترکیبی از مفاهیم، احساسات و اعمالی استنباط می کنیم که به عضویت در گروه نژادی مربوط است. این مفاهیم، احساسات و اعمال با سنتهای برگزیده خاصی همچون زبان، نسب، مذهب یا اصلیت همسویی دارند و از نظر خصلتی در حکم معیارهای مربوط به پیوندهای گروهی به شمار می آیند. نوشته حاضر درباره آداب و سنتهایی است که بلوچهای افغان، آنها را مکمل تصوراتشان از مناسبات گروهی می دانند. بررسی حاضر عملاً بر مطالبی متکی است که نگارنده طی تحقیقات منطقه ای، به سال ۷۷-۱۹۷۶، در استان نیمروز، واقع در جنوب غربی افغانستان، گردآوری کرده است، که مقایسه آن با گزارشهای دیگر مناطق بلوچ نشین در حکم یک ارزیابی همه جانبه از هویت قومی بلوچهای افغان به شمار می آید.

نواحی بلوچ نشین

گرچه تمام اقلیتهای قومی در افغانستان از نظر تاریخی نسبتاً شناخته شده اند ولی تاکنون تحقیقی خاص درباره قوم بلوچ صورت نگرفته است. در گزارشهایی چند که تاکنون درباره اقتصاد و روش زندگی آنها در خاک افغانستان انتشار یافته، پیوسته اظهار تأسف شده است که «بررسی جامعی از هویت بلوچها تا به حال به دست نیامده، فعالیتهای اقتصادی آنان ناشناخته باقی مانده، و گزارشهایی که پیرامون زندگی و اقامتگاههای آنان نوشته شده، به گونه ای سطحی و مبهم تهیه شده اند.» بعلاوه، حتی در تحقیقات جدیدتری هم که انتشار یافته، بویژه در ارتباط با چگونگی سکونت و زندگی قوم بلوچ، ارزیابی محدودی به چشم نمی خورد. اختلاف قابل ملاحظه ارقام مربوط به جمعیت که در این نوشته ها داده شده، از چهل هزار تا دویست هزار نفر می باشد که در مقایسه با نارساییهای کلی این نوشته ها دارای اهمیت کمتری است. معمولاً تصور بر این است که تعداد بلوچها در افغانستان حدود صد هزار نفر است. گرچه این رقم آنها را از لحاظ تعداد، به عنوان اقلیتی حاکم در منطقه مطرح می سازد، با این حال، بلوچهای افغانی نسبت به کل اقوام بلوچ گروهی مهم تلقی نمی شوند. از مجموع حدود شش و نیم میلیون بلوچ، تقریباً پنج میلیون نفر از آنان در پاکستان، حدود ششصد هزار نفر در ایران، سیزده هزار نفر در جمهوری ترکمنستان و چهار صد هزار نفر از کارگران مهاجر بلوچ به طور پراکنده در کشورهای خلیج فارس و شرق آفریقا بسر می برند.

بلوچها در افغانستان، عملاً در جنوب غربی استان نیمروز و بخش جنوبی استان هلمند (هیرمند) سکنی گزیده اند. گروههای کوچکتری از آنان در سرتاسر افغانستان پراکنده اند. بعضی از آنان کوچ نشین و صاحب دام و عده ای دیگر کشاورز هستند. برخلاف آنچه در این نوشته ها دیده می شود مبنی بر آن که بلوچهای جنوب غربی افغانستان عملاً کوچ نشینان دامدار هستند، (پنج ۱۹۷۳، لکی سبرگ ۱۹۶۶). باید گفت بیشتر بلوچها در این ناحیه به صورت کشاورزان یکجانشین زندگی می کنند و در زمینهای قابل

آبیاری همراه با اقتصاد مبتنی بر چرای دام به کشت غالب گندم و جو ادامه می دهند. در استان نیمروز اقلیتهای دیگری چون: پشتون، تاجیک و گروههای شیعه فارسی زندگی می کنند. اما به یقین نمی توان گفت از مجموع جمعیت صد و بیست هزار نفری این استان، اکثریت به یکی از این گروهها اختصاص دارد.

شناخت ویژگیهای گروهی

بنا بر نقل قولی رایج تمام بلوچها جد مشترکی دارند. آنان در واقع خویشاوندانی هستند که در یک گروه قومی نژادی به هم پیوسته اند. از این رو از دیدگان قومی، نسب نماد برجسته ای در شناخت هویت آنهاست. توالی انساب ظاهراً به نیمه اول قرن سیزدهم میلادی برمی گردد، زمانی که قوم بلوچ تحت یک رهبری واحد از سیستان کوچ کرد. در دفتر شاعری بلوچ، تصنیفی بلوچی، مربوط به نسب این قوم، که این رویداد را توصیف می کند، از میرجلال خان به عنوان رهبر تمام بلوچها یاد می شود. (اوروال، بخش، ۶۰: ۱۹۷۴). هات، لاشاری، کورای، ریند و جتوی پنج اولاد و جانشین اصلی میرجلال خان هستند. رایجترین تفسیر این سرود در میان بلوچها آن است که وی، میرجلال خان، عشایر بلوچ را تحت رهبری خود متحد ساخت و آنان را به عنوان نیرویی مؤثر به سرزمینهای بلوچستان رهبری کرد. این مشهورترین و مهمترین پیامی است که از سرودهای محلی بلوچی می توان دریافت. سبب این کوچ اختلافات پیرامون داخلی میان بلوچها و حاکمان محلی مانند مالکی سیستانی بود. بروز این اختلافات با فراگیری وحشت عمومی از تهاجم سربازان ترك مغول، به رهبری چنگیزخان، توأم بود. طی کوچ از سیستان به بلوچستان، اتحادهای گوناگونی با جانشینان جلال خان شکل گرفت. سردار، بلندپایه ترین رهبر سیاسی این اتحاد، از خاندان پرنفوذ «ریند» بود. این داستان اساس نگرش قومی تاریخ بلوچ را تشکیل می دهد. این داستان در دفتر شاعر تا جوانترین نسل ادامه یافته است و علاوه بر ارائه در قالب خویشاوندی، بیانی سمبولیک دارد.

جنگ داخلی سی ساله، که در نیمه اول قرن شانزدهم به وقوع پیوست همچون

برگی سیاه در این دورنمای تاریخی خودنمایی می کند. جدالی که میان دو طایفه «ریند» و «لاشاری» در گرفت بتدریج به جنگ و برادرکشی پر دامنه ای منتهی شد که تقریباً پای تمام گروههای بلوچ در بلوچستان، پنجاب و سند را به میان کشید. حاصل چنین جنگی جز تفرقه و جدایی این گروه واحد و شقه شدن آن به دسته ها و گروههای مختلف نبود. هر گروه ادعای رهبری کل جامعه بلوچ را در سر می پروراند. گروههای کوچکتر از مناطق مرکزی رانده و مجبور شدند به نقاط دورتر در شرق کوچ کنند و در مواردی به مناطق غربی بازگردند. رانده شدگان به غرب که ناگزیر بودند خود را با شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جدید وفق دهند، به دلیل وجود مناطق وسیع و دورافتاده حایل، از جریانهای قومی مناطق مرکزی جدا ماندند. در نتیجه بتدریج هواخواهی مدام و پیوسته از حاکمیت و تفوق بلوچها در قالب گروههای قومی نژادی، بی رنگ و رونق شد. شاید این از دلایل کاهش اهمیت امتیاز نسبی در میان اقوام حاشیه ای بلوچ در مقایسه با نواحی مرکزی بلوچستان باشد. این «لکه سیاه» که تاحدی موجبات اسکان مجدد را فراهم ساخت تأثیر افسانه تاریخی (شعری که بلوچها را به نیای واحد می رساند) را کاهش داد. من پی بردم که نظام سلسله مراتب نسبی، عملاً در میان بلوچهای ساکن سیستان افغانستان نظامی ناشناخته است.

اگرچه بلوچهای ساکن نیمروز هویت خود را در ارتباط با طوایف گوناگون محک می زنند، اعتبار و نفوذ این قبایل نه وابسته به اصل قرابت و خویشی و اجداد مشترک بلکه فقط شکل گرفته از ضابطه قدرت نفوذ شخصی و تواناییهای اقتصادی است. برای مثال، یکی از مشهورترین و مهمترین گروههای بلوچ «سنجرانیها» هستند. این قبیله با تعداد کم افرادش، مالک تقریباً تمام زمینهای قابل کشت بخش چهار برجک در جنوب استان است. «گورگیج» ها نیز که در هلمند مرکزی مستقرند ادعای قبیله ای شش هزار نفری را دارند و ظاهراً بزرگترین قبیله استان هم هستند. در نیمروز موفق به مشخص کردن و نامگذاری نوزده قبیله شدم که می توانیم تمامی آنها را به لحاظ خونی و خویشی نه در ساختار هرمی بلکه در یک سطح و ردیف قرار دهیم. با وجود این که بنیانگذار قبیله، حکمران آن نیز

محسوب می‌شد، فاقد قدرت انتقال موروثی رهبری بود. خویشی و قرابت در قبیله طی سه مرحله ایجاد می‌شد. اولین مرحله تولد فرد در قبیله و ادامه خویشاوندی تا چهار یا شش نسل بعد بود. مرحله بعدی پذیرش عضویت فرد در قبیله بود یعنی گروه خویشاوند بر مفهوم نسب مشتركی است، نسبی که در آن چندین نسل از نیای واحدی پدید آمده‌اند. مرحله سوم عنوان بلوچ است یعنی تعلق به بزرگترین و شناخته شده‌ترین واحد قومی است. البته چنین واحدی بدون توجه و در نظر گرفتن رابطه‌های فردی موجود در دو مرحله ۱ و ۲ به وجود می‌آمد.

در تصویری کلی که از مقایسه شرایط زندگی بلوچها در نیمروز با دیگر بلوچها توسط دانیل بالان* در سال ۱۹۸۲ ترسیم شده، گسیختگی زندگی ایلیاتی را به وضوح می‌توان مشاهده کرد. به نظر او قبیله‌گرایی این قوم روند تجزیه و تلاشی خود را می‌پیماید. نظر او مبتنی بر اطلاعات گردآوری شده از زندگی کوچ‌نشینان و نیمه کوچ‌نشینان بلوچ در افغانستان به سال ۱۹۷۸ توسط خود و همکارش بوده است.

۶۵٪ گروههایی که در ترکستان افغانستان زندگی می‌کنند هنوز هویت خود را در تعلق و وابستگی به ایل و قبیله مشخص می‌کنند. درحالی که این درصد در استان هرات که بیشترین تلاشها را برای متمرکز ساختن بلوچهای افغان دارد به ۱۷٪ و در نواحی «غاتاغان» (قطغن ناحیه‌ای در تخارستان) در شمال شرق به ۲٪ کاهش می‌یابد. بیشترین درصد متعلق به گروههای ساکن در دو استان هلمند و فراه است. ۷۰٪ این گروهها هویت خود را وابسته و نشأت گرفته از قبیله و طایفه خاصی می‌دانستند. «بالان» و «بنواست» از تعداد چنین افرادی در استان نیمروز صحبتی به میان نیاورده‌اند اما معتقدند که ساختار قبیله‌ای در این منطقه نمودهای کاملتر و مشخصتری دارد. صرفنظر از استثنائات احتمالی، ناشناخته برای من، تجربیاتم تأییدکننده فرضیه قوم‌گرایی صددرصد افراد این استان است. به دلیل تجزیه و تحلیل تعیین‌کننده سلسله مراتب اجتماعی در واحدهای قومی، بلوچها فاقد نهاد اصولی و سازماندهی شده سیاسی هستند. به سال ۱۹۷۸ در نیمروز تنها یک گروه بلوچ

* Balland

یافت می شد که یکی از اعضا آن عنوان سردار را با خود یدک می کشید. این گروه که «سنجرائی» نام داشت و سردارش «غلام دستگیر خان» نامیده می شد در «چهار برجک» مستقر بود. عنوانها رسماً مطابق با ضوابط مشابهی که در «مری (یاماری) و بوگتی» استفاده می شود به اشخاص اعطاء می شد. به عنوان نمونه، مقام موروثی که براساس اصل ارشدیت اعطاء می شود. در این وضع، کسی که لقب سردار به او تعلق می گرفت تنها مسؤلیت سرپرستی تعدادی از اعضای باقیمانده را برعهده داشت. حامل این لقب دیگر در حکم رهبر اسمی و برگزیده بزرگان قبیله نبود. «سنجرائیها» که از ازدواج دوم بنیانگذار گروه، «جهان بیک»، ریشه گرفته اند در حال حاضر در جنوب استان بسر می برند. در گذشته لقب سردار به شاخه به وجود آمده از ازدواج اول تعلق می گرفت، مع ذلک همچنان که پیش از این نیز گفته شد اعضای این گروه در اثر انحطاط وضع سیاسی بلوچها در اواخر قرن نوزدهم از خانه هایشان در شمال ایالت نیمروز بیرون رانده شدند و فقط سنجرائیهای که امروزه در آن جا ساکنند توانستند به عنوان اقلیتی بومی در جنوب، مساکن خود را حفظ کنند. در میان این دسته بود که عنوان سردار دوباره؛ کار گرفته شد و از پدر به بزرگترین پسر انتقال یافت، گرچه عنوان سردار یا خان داشتن اکنون ملازم با کسب حیثیت و اعتبار است، اما سربلندی و افتخار واقعی، در مالکیت چندین هزار هکتار زمینهای قابل کشت نهفته است.

بنابراین بسیاری از بلوچهایی که در بخش «چهار برجک» بسر می برند به عنوان کشاورزان بی زمین و رمه داران استخدامی به سردار وفادار بودند. در این جا دیگر هم خونی و خویشاوندی مطرح نبود. سردار و خاندانش موقعیت و شیوه زندگی خود در گروه را، تجسم زندگی ایده آل در جامعه بلوچ می دانستند. یک طایفه اصیل و حقیقی بلوچ باید رهبری و نمایندگی سردار را همراه داشته باشد. سر نخ فعالیتهای اقتصادی و سیاسی می بایست در دست او و یا معاونین برگزیده اش باشد. در مقابل این سردار بود که به پاس وفاداری تابعین از آنان در شرایط ناگوار مالی و حیثیتی حمایت و پشتیبانی می کرد. رعایای سردار تیولدار که بهتر است آنها را کارگران و مستخدمین او بنامیم نیز، براین باور بودند

که علی‌رغم بهای سنگین، به وقت گرفتاری و احتیاج، باید از او کمک جست. برای کسی که به نحوی به خانواده وسیع سردار تعلق داشت شرایط زندگی مطلوب بود، اما کشاورزان بی‌زمین و یا اجاره‌کنند، که از اعضای قبیله محسوب نمی‌شدند به زندگی در شرایط سخت و دشوار محکوم بودند که گاه این وضع موجب می‌شد مادام‌العمر بدهکار باشند. بعلاوه این بیگانگان ناگزیر بودند دیگر تبعیضات اجتماعی را تحمل کنند. آنها را «تائوکی» خطاب می‌کردند. این واژه به خانواده‌حقیق و فاقد اصالت آنان اشاره می‌کرد. هرچند گذشت زمان، اندکی از شدت وحدت چنین تحقیرهای علنی و آشکار کاست. در مجموع در مورد مسأله رهبری در قبایل تلقی گوناگونی دیده می‌شد. رهبری در کلیت خود مطرود نبود، اما تصور قدرت اقتصادی و رهبری باهم برای مردم عادی قبیله دشوار می‌نمود. تمام بلوچهایی که با آنها در تماس بودم به طور ناخودآگاه زبان بلوچی را عاملی مهم و تعیین‌کننده در تشخیص و جداسازی هویت قومی خود از اقوام دیگر همچون پشتون و تاجیک می‌دانستند.

هرچند زبان فارسی، زبان رایج و مشترک تمام گروه‌ها در سرتاسر استان بود اما در رابطه‌های فامیلی، با همسایه‌ها، و یا در دهکده‌ها زبان بلوچی که برطبق توافق همگانی بلوچها، زبان مادری شناخته شده بود، تکلم می‌شد.

در واکنشی به مسأله ملیتها در افغانستان و توجه به چگونگی زندگی آنان، رادیو کابل اقدام به پخش برنامه‌هایی به زبان بلوچی کرد و در سال ۱۹۸۰ دولت نیز در تأیید برنامه‌های گذشته، این زبان را یک زبان ملی تلقی کرد و آن را در ردیف زبانهای ازبکی، ترکمنی، پاشایی و نورستانی قرار داد.

با مقایسه زبان رایج و مورد تکلم در نیمروز و دیگر مناطق کشور بازم به تصویری نه‌چندان همگون و گوناگون می‌رسیم. از آمار ارائه شده در گزارشهای «بالان» و «بنواست» چنین استنباط می‌شود که ۸۰٪ زبان پشتو و ۱۰٪ زبان فارسی در خانواده‌های بلوچ جایگزین زبان مادری شده است. همان‌گونه که در میان قبایل ساکن بخشهای شمالی هویت بلوچ بتدریج از بین می‌رود، در پیوند با زبان به عنوان عاملی برای تعیین هویت نیز

همین وضعیت مشهود است.

نفوذ فرهنگ از راه زبان به طور کامل نه فقط در زبانهای مختلف بلکه در زبانهای دیگری که ترکیبی، یا دوگانه هستند مانند فارسی و بلوچی در جنوب و یا فارسی و پشتو در شمال بوضوح مشاهده می شود. در نيمروز استقلال زبانی اقوام بلوچ بدون شک به تراکم و فشردگی جمعیت بلوچ در آن منطقه مربوط می شود و از گفته های آگاهان چنین برمی آید که وجود استقلال در زبان گویای حفظ و پایداری و بعدی اساسی از هویت بلوچ است. بنابراین شگفت آور نبود اگر آنان از نيمروز به عنوان «وطن یا خاک ما» یاد می کردند. آنها خود را در شمار ساکنان اصلی و مقتدر آن ناحیه می دانستند و پشتوها را که در سایه حمایت و پشتیبانی دولت موفق به استقرار در سیستان شدند، تازه واردین خطاب می کردند. دانسته های بلوچهای ساکن نيمروز از دیگر هم مسلک هایشان در غرب یا شمال بسیار ناچیز بود. آنها فقط از پراکندگی بلوچها در سرتاسر استانهای فراه و هرات و کابل باخبر بودند. چنانچه پیش از این نیز اشاره شد این نظریه که عشایر بلوچ سیستانی غالباً چادرنشینی هستند که به کار شبانی مشغولند، اکنون فاقد اعتبار است. بنا بر شرایط و وضعیت اقتصادی موجود در استان نيمروز، ارزش داراییهای خصوصی اشخاص بستگی مستقیم به زمینهای قابل کشت تحت تملک آنها داشت. مالکیت زمین در مقایسه با مالکیت گله های دام از ارزش و اعتبار بیشتری برخوردار بود اما معمولاً این دو شاخه اقتصادی به هم وابسته بود. تفاوت ویژه و حد و مرز مشخصی میان عشایر دامدار یا زمیندار عملاً به چشم نمی خورد. حضور یکی مانع موجودیت دیگری نیست. بنابراین معیار تشکیلات اقتصادی تأثیر ویژه و متمایزکننده ای در درك و شناخت موجودیت اقوام نداشت. در این خصوص باید یادآور شویم، از گذشته های بسیار دور تا به حال، کشاورزی و دامپروری هم پای هم شکل گرفته و گسترش یافته اند. اگر گفته شود که تمام بلوچها پیش از این چادرنشین بوده اند یک فرض و احتمال صرف پیش نیست. با تعمق بیشتر در زندگی بلوچها در گذشته های دور و دست کم تا پیش از قرن اخیر درمی یابیم که، غارت کاروانهای تجاری منبع درآمد قابل توجهی برای آنان بوده است. در آغاز قرن بیستم نیز غارت کاروانها و

شبیخون زدن به گله‌های دام، پیشه‌ای افتخارآفرین، حتی در نزد افراد با اعتبار و آبرومند، بوده است. به عقیده جهانگردان اروپایی دو واژه بلوچ و «غارتگر صحرا» (گردنه) یک مفهوم داشت. قتل یک مسافر انگلیسی، به نام دکتر فوربث (Forbes)، در سیستان به سال ۱۸۴۰ توسط اجداد سنجرانها آنها را با عنوان جانیان بی رحم به جهانیان معرفی کرد. امروزه، قاچاق جانشین غارت و چپاول کاروانها در گذشته و با همان افتخار ضمنی توصیف شده است. قاچاق را نمی‌توان از مشخصات انحصاری جامعه بلوچ دانست. گروههای دیگر مانند پشتو نیز در این کار دست دارند. برخلاف بلوچهای ایرانی سنی مذهب که به لحاظ مذهبی در اقلیت هستند، اعتقادات مذهبی بلوچهای نیمروز با پشتوها و تاجیکهای همجوار برابری می‌کند. اصرار بر این است که بلوچها را مسلمانان پرهیزکار و خداشناسی که در چهارچوب قوانین اسلامی زندگی می‌کنند معرفی کنند. این باور را می‌توان به تمام گروههای سنی و شیعه فارس در نیمروز، نیز تعمیم داد.

نتیجه

با در نظر گرفتن تمام شرایط و اوضاع و احوال بلوچها در افغانستان بی تردید آنان فاقد هسته‌های متحد زبانی، نژادی و منطقه‌ای تمام عیار هستند. در بعضی گروههایی که در نواحی جنوب اقامت دارند مفهوم هویت به شکلی نسبتاً قومی به چشم می‌خورد. اما تمایز خاصی در میان گروههای ساکن بخشهای شمالی و دیگر گروههای همسایه و همجوار با غیر از مسایل نژادی یافت نمی‌شود (Centlivres 1976).

مشکل می‌توان گفت که بلوچها خود را در زمره قوم یا گروه نژادی با موجودیتی فراسوی مرزهای جغرافیایی قلمداد کنند. اما جواب این سؤال با بررسی جداگانه کشورهای بلوچ نشین مانند ایران، پاکستان و افغانستان راحت تر پیدا می‌شود.

نماد کامل قوم گرایی را در بلوچهای تجمع یافته در پاکستان می‌توان به راحتی مشاهده کرد. درخواست خودمختاری ایالت بلوچستان دلیل مسلم این ادعاست (هاریسون ۱۹۸۱)، پاکستان در مقایسه با افغانستان دربر دارنده گروههای نژادی و قومی

بیشتری است. در این کشور «پنجابیها» خود را اکثریتی صاحب صلاحیت رهبری و اداره امور اقوام دیگر می‌پندارند. بی‌دلیل نیست که بلوچها از اقدامات دولت در جهت اعلام استقلال ملی پاکستان با نام پنجابی کردن پاکستان یاد می‌کنند. دخالت بی‌رویه دولت در چگونگی اجرای امور اجتماعی، سیاسی و سنتی بلوچها باتوجه به حوادث تاریخی اخیر قابل فهم است. در سال ۷۷-۱۹۷۳ مخاصمه میان بلوچها و دولت پاکستان شدت گرفت و به جنگی تمام عیار منجر شد. در این جنگ هزاران بلوچ جان خود را از دست دادند و یا مجبور به ترك دسته جمعی بلوچستان شدند.

در ایران در زمان حاکمیت سلسله پهلوی شیوه‌های خشونت بار برای درهم کوبیدن بلوچها به کار گرفته شد. کوششهای پهلوی درخصوص، موضوع ملیت و ملی‌گرایی غالباً جهت‌گیریهای نژادی و طبقاتی داشت. در آن زمان مدارس، حق تدریس زبان بلوچی را در نهادهای آموزشی نداشتند. در کتابهای تاریخی که در مدارس تدریس می‌شد و دانش‌آموزان می‌خواندند، بلوچها را اقلیتی با اصل و نسب فارس معرفی می‌کردند. پوشیدن لباس محلی بلوچی در مدارس و مکانهای عمومی ممنوع بود (هاریسون ۱۹۸۱). در مقابله با ادامه مقاومت بلوچها در رویارویی با این گونه ممنوعیتها و وادار سازی آنان به پذیرفتن شکل و فرم واحد در سرتاسر کشور، بار دیگر دخالتهای نظامی به منظور درهم شکستن اعتراضات اجتناب‌ناپذیر شد (۵۹-۱۹۵۷).

متعاقب اقدامات خشونت بار، شیوه‌های آرام سازی مکارانه تری به جریان افتاد. دولت با برگزیدن رهبران قبایل، سردارها و یا خانها به عنوان میانجی و وادار کردن آنها به جانبداری از اهداف و منافع دولت در پوشش کنترل و نظارت بر توسعه های اقتصادی اجتماعی مناطق سیستان و بلوچستان، توانست در منطقه نفوذ کند (سالزمان ۱۹۷۴). علی‌رغم تلاشهای گوناگون و به کارگیری انحرافی ترین روشها به منظور منقاد ساختن بلوچها، خودستایی و ابراز وجود آنان با عنوان قومی با هویت فرهنگی مستقل نتوانست نابود شود، و در افغانستان، ریشه درگیریهای نظامی با بلوچها به قرن پیش باز می‌گردد. در جدال دولت قاجار با حاکمان وقت در افغانستان بر سر حاکمیت منطقه سیستان بلوچها

گاه جانب این طرف و گاه جانب طرف دیگر را گرفته‌اند. هدف نهایی حکمران افغانستان، عبدالرحمان از پذیرش پیشنهاد کمک نظامی بلوچها در مقابله با ادعای ارضی شاه قاجار، تضعیف هرچه بیشتر قدرت نظامی - سیاسی خود بلوچها بود. بعد از تثبیت موقعیت پشتونها در منطقه، این دو گروه بی هیچ ادعایی برای خودمختاری با دیگر مخالفت‌های سیاسی با دولت، در آرامش و صلحی نسبتاً پایدار؛ زندگی در آن ناحیه را ادامه دادند. واضح است که با جمعیت حدود ۵/۱٪ (ویکس ۱۹۷۸) اصرار و پافشاری بر چنین درخواستهایی چندان جدی نبوده است. از طرفی هم دولت «داوود» و هم دولت بعدی، تقاضا برای خودمختاری بلوچهای پاکستانی را مطرح کردند. الحاق این درخواست به مسأله هنوز بلا تکلیف و حل نشده پشتوها و حمایت گروه‌های متعدد پشتوی مقیم پاکستان، فرصت سیاسی بسیار مناسبی را در پیوند با قوم بلوچ برای دولت افغانستان به وجود آورد.

هرچند فعالیتها و مخالفتها با اداره امور نمی‌تواند معیاری تعیین‌کننده و قاطع برای تبیین و تثبیت یک خودانگاری (خودباوری) قومی باشد، مع ذلک از طرف دیگر ایدئولوژی قومی در افغانستان چندان جاذب و انگیزاننده نیست. به نظر من تفاوت‌های موجود زبانی، قومی و منطقه‌ای میان گروه‌های مجزا و جدای افغانی، این نظریه را تأیید می‌کند.

در حالی که در ایران و پاکستان بلوچها در منطقه‌ای وسیع و نزدیک به هم زندگی می‌کنند، در افغانستان فقط نیمی از بلوچها از چنین امکانی برخوردارند. اگر ارقام جمعیت را که در دسترس است بپذیریم حدود پنجاه هزار بلوچ در خارج از ایالت نیمروز زندگی می‌کنند که در چندین ایالت پراکنده‌اند و در هر مورد در میان دیگر گروه‌های جمعیت به صورت یک اقلیت قومی به حیات خویش ادامه می‌دهند، و شاید این دلیل وجود شباهت‌های زبانی بارز در این قوم با سایر اقوامی که با آنها زندگی می‌کنند، می‌باشد. براساس اطلاعات به دست آمده و ذکر شده، در میان بیش از ۹۰٪ از کوچ‌نشینان و نیمه کوچ‌نشینان ساکن نواحی شمالی، زبان بلوچی در مقام زبان مادری ازبین رفته است. و باز به گمان من تحول در ساختارهای قبیله‌ای را می‌توان تاحدی ناشی از انطباق و هماهنگی با

قالبه‌های قومی غیرافغانی مانند قبیله بلوچی با ساختارهای تازه و از طرف دیگر وجود غیرقابل انکار ساختارهای قدیمی قبیله‌ای دانست: به اعتقاد «بالان» و «بنواست» در حدود ۴۲٪ از خانواده‌های شرکت کننده در بررسیها، مقیم شمال هلمند (هزار و سیصد و بیست نفر از سه هزار و صد و شصت خانوار) پروسه فروپاشی ساختار قبیله‌ای را پشت سر گذاشته‌اند.

همچنان که پیش از این نیز گفتیم باید یادآور شویم که درک و شناخت ساختارهای بنیادی قبیله‌ای به فهم سنتها و انتخابهای خاص اقوام بستگی دارد. شگفت آور نخواهد بود اگر با پرداختن و احتساب تحول و توسعه شرایط مناطق بلوچ نشین، گروههای دورمانده از مجموعه بلوچی را بیابیم که هویت فرهنگی مشترک با دیگر بلوچها داشته باشند، و مطابق با آداب و سنتهای رایج و مشترک که احتمالاً ریشه در قوانین اصلی و اولیه بلوچها دارد خود را پیوسته و وابسته به آن بدانند. آن چنان که در مورد بعضی از بلوچهای افغان دیده می‌شود.

کتابشناسی

- Ahmed, F., 1975, Focus on Baluchistan and Pashtoon Question. Lahore.
 Bakhsh, M.Kh., 1974, Searchlights on Baloches and Balochistan. Karachi.
 Balland, D. and de Benoist, A., 1982, Nomades et semi-nomades Baluc d'Afghanistan, Revue Geographique de l'Est. Numero Special, 22, 1/2: 117-144.
 Baluch, M.S.Kh., 1958, History of Baluch Race and Baluchistan. 1958. Karachi.
 Baluch, M.S.Kh., 1965, 'The Great Baluch. Quetta.
 Centlivres, P., 1976, L'histoire recente de l'Afghanistan et la configuration ethnique des provinces du Nord-Est, Studia Iranica, 5: 255-267.

- Dames, L., 1904, *The Baloch Race. A Historical and Ethnological Sketch*. London.
- Elfenbein, J.H., 1979, Report on a Linguistic Mission to Helmand and Nimruz, *Afghan Studies*, 2: 39-44.
- Ferrier, J.P., 1857, *Caravan Journeys and Wanderings in Persia, Afghanistan, Turkistan and Baloochistan*. London.
- Harrison, S.S., 1981, *In Afghanistan's Shadow. Baluch Nationalism and Soviet Temptations*. New York.
- Jentsch, Ch., 1973, *Nomadismus in Afghanistan*. *Afghanische Studien*, 9. Meisenheim.
- Klimburg, M., 1966, *Afghanistan. Das Land im historischen Spannungsfeld*. Wien.
- Orywal, E., 1982, *Die Balûc in Afghanisch-Sistan. Wirtschaft und sozio-politische Organisation in Nimruz, SW-Afghanistan*. Berlin.
- Pastner, S., 1971, *Camp and Territory among the Nomads of Northern Makran District*. Diss., Ann Arbor.
- Pottinger, H., 1816, *Travels in Baluchistan and Sind*. London.
- Salzmann, P.C., 1971, Adaptation and Political Organisation in Iranian Baluchistan, *Ethnology*, 10/4: 433-445.
- Salzmann, P.C., 1973, Continuity and Change in Baluchi Tribal Leadership, *International Journal of Middle East Studies*, 4/4: 428-439.
- Salzmann, P.C., 1974, Tribal Chiefs as Middlemen. The Politics of Encapsulation in the Middle East, *Anthropological Quarterly*, 47/2: 203-211.
- Scholz, F., 1974, *Belutschistan (Pakistan), Eine sozial-geographische Studie des Wandels in einem Nomadenland seit Beginn der Kolonialzeit*. *Göttinger Geographische Abhandlungen*, 63, Göttingen.
- Spooner, B., 1969, Politics, Kinship and Ecology in Southeast Persian, *Ethnology*, 8/2: 139-152.
- Spooner, B., 1967, *Religious and Political Leadership in Persian Baluchistan*. Diss., Oxford.

Tate, G.P., 1909, The Frontiers of Baluchistan. Travels on the Borders of Persia and Afghanistan. London.

Tate. G.P., 1910, Seistan. A Memoir of the Country. Calcutta.

Weekes, R.V., 1978, Muslim Peoples. A World Ethnographic Survey. Westport and London.

Yarkhan, A., 1975, Inside Baluchistan. Karachi.

Abraham Rozman

Paula. G. Rubel

ابراهام روزمان

پائولا. ج. رابل

ترجمه: حسن خباززاده

روابط میان قومی بین کوچ نشینان و اسکان یافته ها در ایران و افغانستان*

گزارش زیر یک بررسی مقدماتی است درباره روابط کوچ نشینان و اسکان یافته ها آن طور که در مبادلات آنها به چشم می خورد. این تحقیق طی تابستان ۱۹۷۱ در کوههای زاگرس ایران و مرکز هزاراجات افغانستان صورت گرفت. این بررسی با مطالعات میدانی و در چهارچوب یک ثنوری که مبادلات، (اقتصادی-سیاسی، ازدواج) ساختار اجتماعی را به هم پیوند می دهد انجام شده است. در تحقیقی که سابقاً به عمل آوردیم ما در جستجوی روابط بین ساختار اجتماعی و مبادلات در جوامعی بودیم که دارای سیستم خاص مبادلاتی در زمینه های اقتصادی، سیاسی و ازدواج می باشند. با استفاده روش «لوی

منبع: Nomad - Sedentary interethnic relation in Iran and Afghanistan.
International Journal of Middle East Studies. 1976, 7: pp. 545-570.

* مجله مطالعات خاورمیانه، شماره ۷-۱۹۷۶ چاپ ایالات متحده آمریکا

International Journal of Middle East Studies.

- استراوس Levi - Strauss در مورد این ساختار، موازین معینی از قبیل موازین مرسومتر ازدواج یا موازین جانشینی در خانواده را برگزیده ایم و براساس آنها نمونه هایی از ساختار اجتماعی را فراهم آورده ایم. ارتباط اینها با سایر نمونه ها مبتنی بر تجزیه و تحلیل طرق مبادلات جوامع می باشد. در یک اثر قبلی تحت عنوان «ضیافت با دشمن» هنگام تجزیه و تحلیل خود از شش گروه از ایلات شمال غربی منطقه ساحل (جنوب صحرای آفریقا) و ارتباط دادن اشکال متفاوت ترکیب اجتماعی آنها به تنوع موجود در فعالیتهای مبادلاتی آنها، مشمول دست آورد فوق الذکر را به این جوامع تصریح کردیم. هدف بررسی و تحقیق حاضر گردآوری دلایلی در تأیید نظریاتمان و پیدا کردن ارتباط بین مبادلات و ترکیب اجتماعی در نظامهای پیچیده تر می باشد.

هنگام بررسی مبادلات اجتماعی، لزوماً به مناسبات فی مابین دستجات اجتماعی توجه می شود. زمینه بررسی مربوط به نظامهای اجتماعی پیچیده متشکل از دستجات اجتماعی گوناگون ناحیه ای است که اغلب از تنوع اکولوژیکی برخوردار است. در یک ناحیه عوامل زیر متقابلاً موجب مفارقت دستجات اجتماعی می شوند:

ماهیت زیربنای اقتصادی - حضور و یا عدم حضور تنوع در فرهنگ قومی - کیفیت توزیع قدرت و عوامل درجات اجتماعی.

ابتدا به عامل زیربنای اقتصادی می پردازیم. ما به بازشناسی روابط گروههای کوچ نشین شبان و کشتکاران بومی ساکن علاقه نشان می دادیم. این دو نوع زیربنای اقتصادی با دیدگاههای متفاوتی که دارند از منابع محیط زیست به صورتهای مختلف بهره می جویند. انتظار ما این بود که مبادلات بین گروههای کوچ نشین و ساکن با مبادلات گروههایی که دارای نظام اقتصادی واحد هستند فرق داشته و شامل گستره متفاوتی از اقلام خواهد شد.

همان طوری که از نتایج مطالعه ما برمی آید، اعلام تفارق بین کوچ نشینان شبان و کشتکاران ساکن محلی، که گاهی با وجود موقعیتهای اکولوژیکی متفاوتشان از روابط مکمل و همزیستی مسالمت آمیزی برخوردارند، برای توضیح تفاوتهایی که ما در تحقیقات

میدانی یافتیم کافی نیست. برداشت ما این بود که فعالیتهای اقتصادی مردم، از آن دسته فعالیتهایی است که استمرار و همپوشی دارد. طبق مشاهده ما بسیاری از کشتکاران ساکن محلی دارای همان نوع حیواناتی هستند که کوچ نشینان نگهداری می کنند. بعضی از این کشتکاران ممکن است در تابستان از دهکده های ثابت خود کوچ کنند و به صورت خانه به دوش در فاصله ۲ تا ۵۰ کیلومتری دهکده خود، زیر چادر به صورت مجتمع به سر برند. شکل دیگری که مشاهده شد کوچ بخشی از خانواده همراه گله در سه ماهه زمستان به قشلاق بود. بعلاوه برخی از کشاورزان ساکن فعلی، در اصل کوچ نشین بوده اند. در بین کوچ نشینان نیز ما گروههای متنوعی می یابیم. خیلی از آنها همان روش گسترده قدیمی کوچ نشینی و رمه داری را دنبال می کنند. به هر حال، به طور معمول، می توان کوچ نشینانی یافت که مالک زمین کشاورزی هستند یا گاهی آن را به اجاره واگذار می کنند و گاهی اعضای ایل یا خانواده آنها زمین مزبور را می کارند.

در این صورت در یک همکاری مشترک عده ای از خانواده همراه گله، در تابستان، کوچ می کنند در حالی که عده ای دیگر باقی می ماند.

عامل مهم دوم تفاوت های فرهنگ قومی است. منظور ما از فرهنگ قومی عبارت است از وجود محتوای فرهنگی مشترک، زبان مشترک، ارزشها و مفاهیم مشترک خاص و هویت افراد یا گروهها با این چنین میراث فرهنگی. در رابطه با مبادلات اجتماعی، فرهنگ قومی یک عامل حیاتی است. در یک ایل موازین معمول در محدوده فرهنگی هر گروه ممکن است از نظر مفاهیم با گروههای دیگر همان ایل کاملاً متفاوت باشد. به عنوان مثال، معنی و مفهوم کار هنگام مبادله آن با کالا از دیدگاه هر دو طرف در معامله ممکن است کاملاً متفاوت باشد. این مفهوم ممکن است بنوبه خود به روشی که هریک از آنها به مناسبات ضروری خود با طرف دیگر می اندیشد، مرتبط باشد.

همان طور که تصریح شد تفاوت فرهنگ قومی در موقعیت میدانی متغیر مهمی است. از نظر اکثر افراد و گروههای ایل، هویت قومی آنها کاملاً روشن بود و در برخی از شهرهای ایران فقط تجار از این امر مستثنا بودند. هنگامی که مستقیماً مورد سؤال قرار

گرفتند، اظهار داشتند که اجدادشان ریشه ایلی داشته اند، گرچه آنها اینک فارس هستند. در اکثر موارد، تأثیر متقابل گروهها و افراد با زمینه های متفاوت اقتصادی در مرزهای قومی محدود نمی ماند. ناهمسانی هویت قومی، به هر حال، همیشه منطبق بر اختلاف آنها در نحوه امرار معاش نبود. مرزبندیهای قومی در برخی از مبادلات اجتماعی از اهمیت والایی برخوردار بود در حالی که در سایر موارد، مهم تلقی نمی شد.

عامل سوم که عامل مهم تفارق گروهی در یک ناحیه است نحوه توزیع قدرت است: گروهها یا از نظر قدرت برابرند و یا یکی ممکن است حاکم باشد و دیگری مطیع. در روابط کوچ نشینان شبان و گروههای ساکن محلی، مواردی وجود دارد که کوچ نشینان بر مردم ساکن حاکمند. در وضعیت دیگر کوچ نشینان شبان با یکجانشینان ممکن است قدرت یکسان داشته و یا در زیر حکومت کشاورزان ساکن محلی قرار گیرند.

توزیع اجتماعی قدرت (هرم قدرت) در ایران و افغانستان متفاوت است. در سلطنت پهلوی در ایران، حکومت سلطه جو به صورت متمرکز است. سیاست کلی دولت در مورد ایلات و بخصوص در مورد عشایر مبتنی بر محروم کردن این گروهها از اختیارات خود است. در نتیجه از اعمال نابرابر قدرت در روابط بین کوچ نشینان و مردم بومی ساکن نمی توان سخن گفت زیرا تمام قدرت سیاسی از حکومت مرکزی ناشی می شود. در سطح محلی و هنگام رقابت انتخاباتی، رهبران با دست آویز قرار دادن هویت قومی و فرهنگی سعی می کنند رأی طرفداران خود را کسب کنند. ساختار سیاسی و قدرت داخلی ایل رسماً تحت الشعاع حکومت ملی قرار دارد. ولی در مورد کوچ نشینانی که بین ییلاق و قشلاقشان فاصله زیادی را می بایست طی کنند، سطوح نازلی از استقلال داخلی حائز اهمیت است. زمان کوچ هر طایفه و تیره، مکان کوچ، مسیر حرکت و تعیین چراگاه برای دامها به نسبت موقعیت هر طایفه و تیره به ساختار کلی ایل بستگی دارد.

[۷] برخلاف ایران، در افغانستان، افراد کوچ نشین به طور آشکار با خود اسلحه حمل می کنند و تصور سنتی غارتگر بودن آنها پابرجاست. ایلات پشتو در حکومت از موقعیت مناسبی برخوردارند زیرا آنها با سلطنت حاکم هویت مشترک قومی دارند و در گذشته

حکومت از آنها به عنوان متحد سیاسی بهره برداری می کرد. گرچه سیستم اداری حکومت مرکزی در سطح محلی حضور دارد، ولی رؤسای ایل قدرت داخلی خود را در ایل حفظ کرده اند و مقامات محلی از آنها در حل و فصل دعاوی و حفظ آرامش حتی در میان کشاورزان ساکن استفاده می کنند.

داده های فوق وجود تنوع گسترده در مناسبات طبقاتی در بین گروه های اجتماعی مناطق مورد تحقیق را آشکار می سازد. موازین تشخیص رتبه اجتماعی گروه ها با استفاده از تعییرات مصاحبه شوندگان درباره رتبه مربوط به گروه و علائم تفاوت رفتاری آن تعیین می شود.

ما می توانیم متغیرهای سابق الذکر را برای تشریح گروه ها در وضعیت تقابل در مناطق مورد مطالعه به کار بگیریم، و یا آنها را به عنوان متغیرهای ساختاری، شاخص قرار دهیم. ما از تعدادی متغیرهای قابل مبادله هنگام بررسی محل تحقیق، نام بردیم. این نمونه ها به مقوله های متفاوت مبادله ارتباط دارند - از قبیل: مبادله اقتصادی، مبادله زنان، حمایت سیاسی از متحدان و تبادل خون بهاء برای رفع نزاع خانوادگی.

درباره یکی از متغیرها یعنی مبادله اقتصادی ما کارمان را در موقعیت میدانی با این فرض که کوچ نشینان شبان با کشاورزان ساکن محلی رابطه اقتصادی دارند آغاز کردیم. از تجزیه و تحلیل مطالب جمع آوری شده این برداشت خواهد شد که فرض مذکور ساده لوحانه است. در ایران کوچ نشینان کالای خود را مستقیماً با کشاورزان مبادله نمی کنند بلکه کالا و احشام خود را به تجار یا پيله و ران می فروشند و اقلام مورد نیاز خود را از آنها می خرند. در افغانستان کوچ نشینان در برابر پول نقد به هر خریداری شیر و احشام خود را می فروشند ولی البته معمولاً به تجار و پيله و ران بیشتر معامله می کنند. و ضمناً از تجار کالای مورد نیاز خود را اِبتیاع می کنند. برخی از پيله و ران که به داد و ستد کالای خاصی می پردازند خود نیمه کوچ نشین هستند؛ در حالی که احشام خود را تحت مراقبت کس دیگری قرار داده اند، در طی زمانهای خاصی از سال به داد و ستد با مردم ساکن محلی می پردازند.

سایر افغانهای کوچ نشین ممکن است در کار تجارت خود به عنوان شغل دوم در همان محل اطراف ییلاق کالاهای خود را به صورت نسیه به کشاورزان بومی بفروشند. معامله نسیه بین کوچ نشینان و سایرین در ایران و افغانستان یک متغیر وابسته به اصل مبادله اقتصادی است.

مانند دیگر مقولات، حمایت سیاسی هم یک معامله متقابل و بنابراین بیانگر یک مبادله متغیر است. حمایت سیاسی گاهی مستلزم کمک به اعمال فشار اقتصادی با هدف به دست آوردن چراگاه است. جدالهای خانوادگی با حمایت سیاسی متعارض است. در عین حال برای رفع خصومت قبیله ای باید یک مبادله صورت گیرد. مجادله با پرداخت خون بهاء و یا واگذاری زنی به عنوان همسر فیصله می یابد. این دعواها ممکن است بین افراد یک گروه قومی و یا بین افراد گروههای قومی مختلف صورت گیرد. در هر مورد، بخش مربوطه هر قبیله وارد عمل می شود.

مبادله زنان بین دو گروه تابعی است از، مناسبات گوناگون و متنوع. این مبادله متغیر دیگری از تبادل را تشکیل می دهد. براساس تحلیل ما واگذاری زنان در برخی موارد فقط در یک جهت صورت می گیرد و در مواردی هم در هر دو جهت. عدم مبادله زنان یکی از طرق حفظ حدود اصالت قومی است. الگوی ازدواج با دختر عمو چیزی که ما مرتباً آن را مشاهده کردیم، هم ازدواج درون فامیلی و هم اصالت گروههای قومی را پایدار می سازد. در سایر وضعیتهای ازدواج بین خویشاوندان، ازدواج زنان فقط در یک سو صورت می گیرد. اگر دو خانواده بزرگ از یکدیگر زن بگیرند دلایل این امر متنوع خواهد بود ولی به طور کلی این عمل با انگیزه اقتصادی و حمایت سیاسی می باشد.

مطالب گردآوری شده از تحقیق

مطالب میدانی شامل موارد متعددی است. هر مورد بیانگر ناحیه ای است که در آن شکل ویژه ای از متغیرهای فوق الذکر وجود دارد.

۱ - ایران - منطقه چلگرد (کوهرنگ)

اولین مورد تحقیق، تأثیر متقابل ایل بختیاری و جمعیت فارس زبان اطراف آنها در منطقه چلگرد (کوهرنگ) در جنوب غرب اصفهان است. اقوام بختیاری شامل بابادی و بابا احمدی متعلق به شعبه بزرگ هفت لنگ هستند. (اقوام بختیاری به دو انشعاب یا دو ایل اصلی هفت لنگ و چهار لنگ تقسیم می شوند).

منطقه چلگرد پایانه راه کوچ رو کوههای زردکوه خوزستان، محل اطراق دستجات بختیاری در سه ماهه تابستان، است. شهرک چلگرد کمتر از ۲۰۰۰ نفر جمعیت دارد.

ایل بختیاری از زمینه های اقتصادی متعددی برخوردار است. تمام اهالی ایل هم کشاورزند و هم دامدار. هدف آنها از کشاورزی یا تأمین معاش است و یا تولید غلات برای فروش و در این کار ممکن است از کارگران کشاورز استفاده کنند. اتکای فوق العاده به تولید غلات برای فروش لزوماً منجر به کاهش تعداد دامها نشده بلکه در عوض دامها را تحت سرپرستی یک چوپان، در منطقه جنوب، به چراگاه زمستانی (گرمسیر) روانه می کنند. مالک دامها و خانواده او در کوچ دادن دامها شرکت نمی کنند. در یک حالت دیگر یک بخش از خانواده ممکن است کوچ کنند و بقیه تمام طول سال را در چلگرد بمانند. کسانی که اتکای بیشتری به کشاورزی دارند ممکن است در یک حالت نیمه کوچ نشین و در تابستان در چادر زندگی کنند. چادرهایی که در یک فاصله دو کیلومتری از منزل ثابت شان در چلگرد قرار دارد، این نیمه کوچ نشینان در همسایگی سایر کسانی که کوچ نشین کامل هستند و برای گذراندن ییلاق به چلگرد کوچ کرده اند زندگی می کنند. کوچ نشینان تمام عیار هم دست به زراعت می زنند.

اما زراعت آنها حتی نیاز روزمره خودشان را هم تأمین نمی کند بلکه فقط کسری کالای خریداری شده آنها را جبران می کند. برخی از صاحبان مغازه های چلگرد هنگام معرفی، خود را بختیاری می نامند. این موضوع هم بعد دیگری به تنوع موجود در زیربنای اقتصادی ایل بختیاری می افزاید. این افراد گاهی دامها را تحت مراقبت چوپان قرار

می دهند. چوپانها دامها را در تابستان در چلگرد نگهداری می کنند و در زمستان آنها را به خوزستان منتقل می سازند. در زمستان خود صاحب مغازه هم ممکن است چند ماه در خوزستان مشغول خرید و فروش باشد. علاوه بر مغازه داران چلگرد که خود را بختیاری به حساب می آورند، تعدادی مغازه دار هم که گرچه در حال حاضر فارس هستند ولی اجدادشان بختیاری بوده اند در آنجا هستند، سایرین فقط اقوام فارس هستند، دامداران بختیاری که به خوزستان کوچ می کنند در زمستان با مغازه دارانی که فارس محسوب می شوند، در ارتباط هستند.

تمام مراودات اقتصادی ایل بختیاری یا با تجار چلگرد و یا با خریداران فارس شهرهای بزرگ ایران صورت می گیرد. این خریداران شهرنشین از دامداران بختیاری در فصل زمستان یا تابستان دیدار می کنند و بره ها را در مقابل پول نقد خریداری و با کامیون به کشتارگاهها منتقل می کنند. بختیارها ترجیح می دهند با اینها (چوبدارها) وارد معامله شوند زیرا اینها نسبت به تاجران چلگرد هم قیمت مناسبتری پیشنهاد می کنند و هم پول نقد می پردازند. معاملات اقتصادی با تجار چلگرد به صورت دیگری انجام می شود. اقلام مورد مبادله با اینها را محصولات چون روغن، کره، گندم، پشم و گاهی دام در مقابل شکر، چای، البسه و غیره، تشکیل می دهد. کالاها در مقابل پول نقد خرید و فروش نمی شود بلکه معاملات در چارچوب اعتباری مدت دار که ممکن است پرداخت آن چند سال طول بکشد صورت می گیرد.

ترازنامه حساب در هر تابستان حل و فصل می شود. گاهی دامداران مقادیر زیادی به تجار بدهکار می شوند و ممکن است برای کاهش دیون خود تا حد مجاز پرداخت در سال آتی، وادار به تسلیم تعدادی دام شوند. بختیارها اگر از تاجری ناراضی باشند از او رویگردان شده و با دیگری وارد معامله می شوند لذا تجار دائماً در جستجوی طرف معامله برای خود هستند. اگر طرفین از یکدیگر رضایت داشته باشند معاملات آنها دهها سال ادامه خواهد داشت. معاملات بین بختیارها و تجار فارس در منطقه قشلاق نیز شامل اعتبار مدت دار می شود. در بین تجار بختیاری کسانی هم هستند که ظاهراً دامداران آنها را

نمی‌پسندند و ترجیح می‌دهند با فارسها وارد مبادلات اقتصادی شوند.

در قرن حاضر توزیع قدرت به طور قابل ملاحظه‌ای در همین منطقه، تغییر یافته است. در گذشته ایل بختیاری دارای یک ساختار داخلی قبیله‌ای و خودمختار و قدرتمند بود. هرچند امروزه به علت توزیع مکانی طوایف مختلف، ساختار قبیله‌ای هنوز پابرجاست ولی ساختار قبیله‌ای تحت الشعاع حکومت مرکزی قرار گرفته است. علت این امر این است که هنوز زمان شروع کوچ و حقوق مربوط به چراگاه در چارچوب ساختار قبیله‌ای تعیین می‌شود. ترتیب زمانی و مکانی گروههای ایل هنگام کوچ به موقعیت آنها، در درون ساختار ایل، بستگی دارد. در نتیجه بختیارها به موقعیت خانواده خود در ایل و چگونگی رابطه آن با دیگر دستجات ایل واقف هستند. ولی هنگام مراوده و تبادل با افراد سایر گروهها عملکرد آنها به صورت فردی است و نه به عنوان نماینده گروه خود. مقامات محلی ایران در مجادلات فی مابین افراد گروههای مختلف نقش میانجی را ایفا می‌کنند. نزاعها، آن طور که در گذشته بوده بین گروهها انجام نمی‌شود و در سالهای اخیر گزارشی مبنی بر عداوت و کینه بین خانواده‌ها در این منطقه به دست ما نرسیده است. سادات قبلاً در مشاجرات بین دستجات ایل نقش میانجی را داشتند ولی اکنون با وجود حضور در منطقه در این باره نقشی ایفا نمی‌کنند. مشاجرات بین ایلی توسط افراد محلی وابسته به نظام سیاسی ایران فیصله می‌یابد. گرچه این افراد هم ممکن است از ایل بختیاری باشند که در نظام قبیله خود قبلاً دارای درجاتی بوده‌اند. در سطوح محلی ایل بختیاری مستقیماً در درون ساختار سیاسی ایران انسجام یافته است. آنها برای مجلس نماینده انتخاب کرده و در اداراتی از این قبیل شرکت می‌کنند از هویت قومی بختیاری به منظور کسب موقعیت سیاسی استفاده می‌شود.

هیچ تفاوت بارزی بین بختیارها و فارسها در این ناحیه وجود ندارد. تظاهرات صوری تفاوت نژادی، مثلاً رعایت حرمت یکدیگر، در رفتارهای متقابل بختیارها و تاجر محلی نمود ندارد. ولی در حقیقت به نظر می‌رسد که یک نوع ناسازگاری، هنگام روبرویی، در دیدگاه بختیاری باتوجه به درجه و مقام او در ایل و دیدگاه تاجر از او در حالی

که هریک خود را برتر می داند، وجود دارد. تفاوت فرهنگی موجود بین این دو، موجب تداوم این ناسازگاری می شود.

برتری دادن به ازدواج با دختر عمو، از تبادل زنان در بین دستجات ایل بختیاری جلوگیری می کند. در نتیجه بیشتر خانواده ها با یکدیگر هم فایل هستند و هم به یک خانواده و قبیله تعلق دارند. با وجود این، ازدواج بین گروههای قومی هم صورت می گیرد. ازدواجهای قومی که ما از آنها اطلاع یافتیم بین کوچ نشینان ایل بختیاری و تجار فارس صورت گرفته بود. این نوع ازدواج، با دیدگاهی خاص و در یک سو صورت می گیرد؛ کوچ نشین دخترش را به تاجر می دهد. حاصل این ازدواج نتایج اقتصادی برای بختیاری و تاجر است. تاجر (کاسب) خویشاوندی دارد که از دامهایش مراقبت کند و بختیاری موقعیت خرید آزادتر به صورت اعتباری پیدا می کند. ازدواج دختر یک تاجر با یک فرد ایل از دید هر دو طرف مردود است.

۲ - نمونه از ایران: منطقه فریدونشهر - سپیددشت

مورد دوم درباره روابط متقابل بختیاریها، لرها، گرجیها و فارسها است. بختیاریهای این منطقه از شعبه چهار لنگ ایل هستند. منطقه سپیددشت - فریدونشهر محل ییلاق این ایلات است.

قشلاق چهار لنگ بختیاری خوزستان است. کوچ آنها به نواحی مجاور اشتران کوه در سلسله کوههای زاگرس که محل چراگاه تابستانی آنهاست، هنگام بهار صورت گرفته و چهل تا پنجاه روز طول می کشد. این بخش کوهستانی استان اصفهان مجزا و از شهر دور است. بختیاری باید چندین روز سوار بر اسب یا قاطر طی طریق کند تا به نزدیکترین محل تجارتی برسد. در حوالی الیگودرز گروههای دیگری از بختیاریهای نیمه کوچ نشین وجود دارند که برای رسیدن به چراگاه تابستانی خود در کوه فقط مسافت کمی از دهکده خود دور می شوند. علاوه بر این در منطقه فریدون شهر بختیاریهای ساکن نیز وجود دارند. در شمال غرب این بخش، نواحی بختیاری در مجاورت نواحی لرها قرار داشته و آنها با

ایلات لر، بخصوص با ایل پای تماسی نزدیک دارند. تعدادی از لُرهای پای نیمه کوچ نشین بوده و در طول سال در طول درّه های متعدد طولانی ییلاق و قشلاق می کنند. سایر افراد این ایل کاملاً ساکن شده اند. در شمال شرق این ناحیه بختیاریه با گرجیهای کشاورز ساکن، در تماس هستند.

دست کم سه مرکز تجارتی مهم در ناحیه شمال این منطقه وجود دارد که در آن جا بختیاریه با سایر گروههای قومی، روابط متقابل دارند. در بخش شمال شرق این منطقه فریدون شهر با ۵۲۱۱ نفر جمعیت (در سال ۱۳۴۵ و ۸۴۹۰ نفر در سال ۱۳۶۵) قرار دارد.

اولین بار در چهارصد سال قبل شاه عباس گرجیها را در این شهر سکنی داد. بختیاریه با برخی از تجّار این شهر که همگی گرجی هستند معاملات اعتباری مدت دار (بیش از یکسال) انجام می دهند. تجّار گرجی با گرجیهای ساکن کشاورز و بختیاریهای ساکن حومه شهر نیز مراوده تجارتی دارند. عشایر محصولات روزانه خود از قبیل کره، کشک، پشم و گاهی دام زنده را به شهر آورده و با شکر، چای، البسه و کفش معاوضه می کنند. تمام اهالی این منطقه و از جمله عشایر کوچ نشین گندم تولیدی خود را به شهر آورده و آرد می کنند. عشایری که قبل از رفتن به خوزستان گندم زمستانی می کارند، در بازگشت آن را درو می کنند، گندم به دست آمده کفاف معاش آنها را نمی کند و لذا کسری آن را خریداری می کنند. تجّار و پيله وران گرجی اغلب اقلام خریداری خود را بعداً به تجّار فارس مقیم مراکز تجارتی اراك و اصفهان می فروشند. تعدادی از گرجیهای تاجر مقیم فریدون شهر به صورت فروشنده سیّار (پيله ور)، کالاهای خود را به کوهستان به چادرهای بختیاری برده و در آن جا آنها را با محصولات تولیدی عشایر معاوضه می کنند. در بخش شمالی منطقه، شهرستان بزرگ الیگودرز با جمعیت ۱۳/۶۲۳ نفر (در سال ۱۳۴۵ - و ۵۳۶۹۱ نفر در سال ۱۳۶۵) که بیشتر مردم آن لُر تلقی می شوند، قرار دارد. تا ۸ یا ۱۰ سال پیش تمام تجّار بجز یک نفر، فروشنده سیّار یا درحقیقت پيله ور بودند و کالاهای خود را از قبیل چای، شکر، برنج و لباس برای فروش به چادرهای بختیاری برده

و با کالاهای آنها معاوضه می کردند. این پیله‌وران گرچه چون گذشته به طور ادواری به کوهستان می روند ولی حالا بیشتر در شهر مغازه هم دارند. از آن جا که اینگونه سفرها مخاطره آمیز بوده و چهار یا پنج روز سوار بر الاغ یا قاطر، رنج سفر طول می کشد، آنها تمایل دارند در الیگودرز مغازه ای دایر کنند.

بعلاوه حالا عشایر بختیاری مایلند خود به الیگودرز بروند زیرا نسبت به کالایی که پیله‌ور می تواند با خود حمل کند، کالای بیشتر و ارزانتری در شهر در اختیار است. بختیاریهای نیمه کوچ نشین هم که در دهکده های ثابت در «پز» اقامت دارند برای خرید و فروش به الیگودرز می روند.

تجّار الیگودرزی با لُرهای ساکن کشاورز مقیم روستاهای اطراف شهر هم مراوده تجارتي دارند. تجّار از این کشاورزان تولیدات شیری، پشم، دام و همچنین گندم، جو و دیگر غلات را اِبتیاع می کنند. تمامی تجّار معاملات سلف را هم با عشایر و هم با کشاورزان انجام می دهند. بعضی بدهیها ممکن است تا هفت سال بدون پرداخت طول بکشد.

شهر سپیددشت با جمعیت، در حال حاضر، زیر ۲۰۰۰ نفر در غرب واقع است و فقط با راه آهن می توان به آن دسترسی یافت. این شهر در کنار رودخانه ای که حد بین مناطق لُر و بختیاری است قرار دارد. این شهر در زمینهای غرب رودخانه و تابع فرمانداری خرم آباد است.

زمینهای شرق رودخانه از لحاظ اداری تابع شهرستان الیگودرز است. سپیددشت خود شهری لُر نشین محسوب می شود. لُرها به بخشهای موسوم به طایفه با تقسیمات متعدد دیگر منشعب می شوند. لُرهای «پاپی» منطقه سپیددشت را در اختیار دارند. بختیاریها در این منطقه، عشایری هستند که در مسافتهای طولانی پراکنده اند. برعکس، «پاپی»ها رمة داری نیمه کوچ نشین را با کشاورزی ساکن، هم در زمستان و هم در تابستان به هم آمیخته اند. آنها در درّه ای به طول ۴۸ کیلومتر مرتباً در حال نقل و انتقال هستند. حداکثر فاصله کوچ تا شعاع ۳۰ کیلومتر است. تجّار یا سپیددشتی یا پاپی و یا فارس هستند.

در سپید دشت تعدادی تاجر پایی هم مغازه دار هستند و هم کشاورز و هم دامدار. آنها زمینهایشان را به اجاره واگذار می کنند و دامهایشان را به چوپان می سپارند. اقلامی که این تجار می فروشند عبارتند از: چای، شکر، کفش، لباس، برنج و کالاهای وارداتی مثل صابون. تمام این کالاها به وسیله قطار به آنجا حمل می شود. این تجار تولیدات کشاورزی خریداری شده از روستاییان منطقه را می فروشند. آنها دام زنده، کره، پشم، قالی و کتشک را خریداری کرده و آنها را با قطار به مراکز تجارتی بزرگتر ارسال می کنند. تعدادی از پيله واران کالاهای خود را به وسیله الاغ، برای فروش، به میان عشایر روستاییان لُر، در کوهستان، می برند. پيله واران دیگری هم از خرم آباد می آیند. این فروشندگان مغازه ندارند و با استفاده از حیوانات بارکش کرایه ای، از سپید دشت به کوه می روند. تجار مغازه دار در سپید دشت معاملات سلف دو یا سه ساله با عشایر و مردم ساکن انجام می دهند. این معاملات موجب بسط و تداوم رابطه با تاجر می شود. مردم ترجیح می دهند به جای پيله وور خودی با پيله وور دیگر، گروههای قومی معامله کنند. برای «پایی»ها این کار مشکل است زیرا در سپید دشت پيله واران پایی فراوانند. اگر کسی بدهی نداشته باشد، که مورد نادری است، ترجیح می دهد خود دامهایش را با قطار، برای فروش، به شهرهای بزرگ ببرد.

در مراکز اداری سه شهر فریدون شهر، الیگودرز و سپید دشت شعب محلی ادارات و حکومت مرکزی دیده می شوند. ولی ساختار و نظام قبیله ای هنوز هم مشهود است. هر فرد ایل‌های چهار لنگ بختیاری و پایی از موقعیت خود در ساختار شجره ای پدری طایفه خود آگاه است. همان طوری که قبلاً برای منطقه چلگرد توضیح داده شد بختیارها هنگام کوچ طولانی سالانه به خوزستان و همچنین در برگشت از آنجا نظام مذکور را رعایت می کنند.

واحدهایی که در درون این ساختار زنجیره ای قرار دارند در دشمنی ها و جدلهایی که هنوز هم در این ناحیه بروز می کند سهم دارند. در گذشته «پایی»ها هنگام رفع عداوت هم بین خود و هم با بختیارها به مبادله زنان و برقراری اتحاد سیاسی مبادرت می کردند.

دشمنی‌ها با نزاع دربارهٔ زمین و زنان بروز می‌کرد. آیین رفع خصومت (خون بست) عبارت بود از واگذاری یک زن از سوی گروه مقصر به همسری مردی از طرف مقابل یعنی از طایفه وابسته به مقتول. درجه و مقام زن واگذار شده باید هم‌ردیف مردی باشد که کشته شده است. این زن به همسری برادر یا پسر مقتول بدون پرداخت مهریه که رسم معمول در ازدواج است در می‌آید. اگر در گروه مقصر زنی نباشد، باید خون بهاء بدهد که برابر خواهد بود با مبلغ مهریه یک زن ولی پول دریافتی را گیرندگان می‌توانند برای هر کاری خرج کنند. بدین ترتیب در چهارچوب مبادله، خون بهاء، مهریه و زن باهم مساویند (که البته این طور نیست. مراجعه شود به مقاله عملکرد ساختار انشعابی و ساختار قدرت در جامعه ایلی و کوچ نشین بختیاری. ژان پی یر دیگرار، اصغر کریمی، فصلنامه تحقیقات جغرافیائی، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۶۸). مواردی از مشاجرات محلی که بدین نحو فیصله یافته در تحقیق حاضر گزارش شده است.

الگوهای ازدواج در این ناحیه متفاوتند. در فریدونشهر ما با ازدواج یک فرد از عشایر با یک فرد از بختیاریهای ساکن برخورد کردیم. همچنین گاه، گاه یک روستایی گرجی با یک بختیاری ازدواج می‌کرد ولی فقط با بختیاریهای ساکن مقیم روستا. ما به هیچ مورد از ازدواج یک فرد از عشایر بختیاری با یک گرجی ساکن خود فریدون شهر برخورد نکردیم. برعکس در سپید دشت به ما گفته شد که با مبادله زنان به طریق همسرگزینی اتحاد بین گروههای لر مانند «پاپی» و بختیاری به صورت ادواری تقویت می‌شد. این رسم که در قرن نوزدهم اجرا می‌شد، تاحال نیز ادامه دارد. انگیزه‌های این نوع ازدواج عبارت بود از کسب حمایت مالی و سیاسی. گسترش دامنه نفوذ به منظور احراز حمایت سیاسی عموماً یک هدف کلی و دراز مدت بود. در این مبادلات زنان به تعداد برابر، در هر دو طرف رد و بدل می‌شدند.

۳- نمونه از ایران - منطقه کوه‌دشت، نورآباد، چغلوند

این منطقه محل اصلی تمرکز لر‌هاست. این منطقه در ناحیه کوهستانی غرب

رودخانه «دز» و در امتداد کوههای زاگرس واقع است. خرم آباد بزرگترین شهر این ناحیه با جمعیت ۵۹۵۷۸ نفر (سال ۱۳۴۵ و ۲۰۸۵۹۲ نفر در سال ۱۳۶۵) هم مرکز اداری و هم مرکز تجاری است و در کنار جاده قدیمی که از زاگرس می گذرد و در بخش شرقی این ناحیه واقع شده است.

تا این اواخر فعالیت عمده لُر ها در این ناحیه دامداری و چادر نشینی بود. اخیراً در پی افزایش توجه به کشاورزی و اقدامات دولت در جهت اسکان عشایر، روستاها و حتی شهرکهایی برای اقامت کشاورزان اسکان داده شده بنیاد نهاده اند. با وجود این انواع متنوع الگوهای اقتصادی هنوز وجود دارد.

لُر ها گروه قومی حاکم در منطقه اند و فقط در شهرهای بزرگ اعضای سایر گروههای قومی خصوصاً فارس، یافت می شوند. بنابراین شرایط روابط بین قومی کاهش یافته و موارد ازدواج بین قومی و عداوتهای قومی مشاهده نمی شود. مطالب مربوط به لُر ها بدان سبب مطرح شد که نمونه ای از طیفهای اقتصادی موجود را مشخص کند.

طایفه ای از لُر ها موسوم به «ترهان» که کوچ نشین هستند هنگام زمستان در کوهدشت واقع در دامنه های جنوبی کوههای زاگرس اقامت می کنند و هنگام تابستان به منطقه نورآباد در شمال غرب کوچ می کنند. جمعیت اصلی کوهدشت امروزی که لُر می باشند دائماً افزایش می یابد (۶۸۸۷ نفر در سال ۱۳۴۵ و ۴۴۶۵۳ نفر در سال ۱۳۶۵). این شهر مرکز تجاری و اداری منطقه به شمار می رود. زمینهای اطراف شهر که در جلگه واقع شده بسیار حاصلخیز و تولیدات کشاورزی آن فراوان است. هم اکنون وسعت زمینهای زیر کشت گندم به حدی است که هنگام برداشت محصول از کمباین استفاده می شود. طایفه «ترهان» و سایر لُر ها به طور مداوم در آن جا سکونت اختیار می کنند گرچه اکثر آنها ساکن شده و به کشاورزی می پردازند ولی در عین حال هنوز گوسفند و بز هم نگهداری می کنند. اوایل فصل بهار عده ای در حاشیه کوهها به سمت شمال می روند و هنگام برداشت محصول بازمی گردند و برای بقیه تابستان دامها از ته چر مزارع تغذیه می کنند. گروهی دیگر هنوز بیشتر به دامپروری اشتغال دارند تا کشاورزی. آنها تمام طول

تابستان را در کوههای مجاور نورآباد باقی می ماندند و در زمستان به مساکن ثابت خود در کوهدشت بازمی گردند.

به علت تجارتی بودن شهر کوهدشت تجار در مغازه هایی انباشته از کالا به طور تمام وقت مشغول خرید و فروش هستند و همچنین در این شهر مؤسسات خدماتی متعددی از قبیل بانک، چاپخانه، تعمیرگاه ساعت و غیره وجود دارد.

تجار زیادی خود را لر می دانند. برخی از تجار فقط اقلام محدودی از تولیدات پشمی از قبیل پشم، پتو، نمد و کلاه را در ازای پرداخت پول نقد خریداری می کنند. درحالی که سایر تجار اقلام کلی از قبیل حبوبات، روغن، دام زنده خریداری می کنند و لباس، ظروف مورد استفاده در منزل، را می فروشند. در این موارد اعتبار به مدت یکسال یا بیشتر در معاملات ملحوظ می شود. به علت این که تعدادی به بیلاق می روند و نیمه کوچ رو هستند برخی تجار کرمانشاهی خصوصاً برای ابتیاع روغن و پشم با پول نقد به مناطق کوهستانی می روند. پيله واران از کرمانشاه و کوهدشت نیز برای فروش کالا به کوهستانها می روند. بعد از بازگشت نیمه کوچ نشینها از کوهستان برای برداشت محصول، تجار طلب خود را به صورت جنسی و از غلات تولیدی دریافت می کنند.

برعکس کوهدشت، در نزدیک نورآباد (با جمعیت ۲۱۷۵ نفر در سال ۱۳۴۵ و ۲۹۱۸۸ نفر در سال ۱۳۶۵) افراد طایفه «دلفون» (دلفان) که لر هستند در محلی که سابقاً بیلاق آنها بوده است ساکن شده اند، این منطقه با ارتفاع ۱۲۰۰ متر بیشتر از کوهدشت، از لحاظ تولیدات کشاورزی غنی نیست و در زمستان سردتر از آنجا است. با وجود ساکن شدن بیشتر مردم و اقامت آنها در تمام طول سال در این محل، سایرین فقط در تابستان در آنجا می مانند و در زمستان به «اواد» در خوزستان می روند. مثلاً — خانواده های روستای دلفون شیخ آباد نزدیک نورآباد، هنوز در پاییز به خوزستان کوچ می کنند و در بهار بعد بازمی گردند. در پاییز هم کوچ روها و هم روستاییان اسکان یافته گندم زمستانی کشت می کنند. کوچ پاییزی بعد از کشت آغاز می شود و مردم درست قبل از موعد درو در آخر بهار به این منطقه بازمی گردند. کسانی که دو «اواد» صاحب مرتع نیستند، مرتع را از اداره

جنگلبانی اجاره می کنند (پروانه چرا می گیرند). آنها تمام طول سال را در چادر بسر می برند. افراد اسکان یافته ای که به کشاورزی اشتغال دارند در منازل ثابت سکونت می کنند و برای گریز از گرما چند صد یاردی دور از منازل خود در چادر بیتوته می کنند.

عده ای از «دلفون» ها که هنوز هم کوچ می کنند پشم و دام زنده خود را در خرم آباد می فروشند. چون آنها خیلی کم به معامله نسبه اقدام می کنند، پشمی را که در «اواد» از گوسفندان چیده اند در بهار سال بعد برای تسویه دیون به تاجر می دهند. برخی از «دلفون» هایی که به طور ثابت در منطقه حضور دارند حبوبات و غلات خود را برای فروش به شهر کوچک فیروزآباد یا مستقیماً به خرم آباد می برند. چون آنها در طی سال نیازمندیهای خود نظیر چای، شکر، برنج و البسه را از تجار فیروزآبادی می خرند و معاملات آنها به صورت نسبه انجام می شود، لذا حسابهای خود را هنگام برداشت محصول تسویه می کنند.

نمونه سوم این بیان تنوع موجود، «چغلوند» است. در این محل اعضای طایفه «برونوند» از لرها ساکنند. آنها در دره های کوهستانی و مرتفعی که قبلاً وقتی به شکل کوچ نشین رها داری می کردند، ییلاق آنها بوده، به طور دائم ساکنند. آنها هم کشاورزند و ساکن و هم به طور گسترده چادرنشینند و شکل واضحی از هر دو شیوه را درهم آمیخته اند. فعالیت آنها به شکل همیاری خانواده ای متشکل از برادران یا پسر عموهای هم طایفه است. یکی از برادران کشت می کند درحالی که دیگری از گوسفندان مراقبت می کند و در فصل زمستان همراه گله به خوزستان کوچ می کند و بهار آینده بازمی گردد. سال بعد وظیفه هریک با دیگری تعویض می شود، فردی که کشاورزی می کرده اینک از دامها مراقبت می کند و به کوچ می رود.

روستای چغلوند مرکز تجارتی نیست ولی در کنار جاده ای واقع شده که مستقیماً به خرم آباد و بروجرد می رود. تنها پنج تاجر (کاسب) نیمه وقت در آن جا هستند. ولی یک شرکت تعاونی روستایی هم هست که شبیه یک واحد فروش است و اجناس مورد نیاز کشاورزان و عشایر را نیز اتباع می کند. تمام فعالیتهای تجارتی شرکت تعاونی روستایی در

خرم آباد و بروجرد انجام می شود. سایر افراد هم اقلام خود از قبیل حبوبات و غلات، پشم، کره، کشک را مستقیماً در خرم آباد و بروجرد به معرض فروش می گذارند. خریداران نقدی پشم هم به نزد این طایفه می آیند. بخش کمی از کل تجارت توسط تجار نیمه وقت، در چغلوند، انجام می شود.

در سرتاسر منطقه کوه دشت - نورآباد - چغلوند سنت ازدواج با دختر عمو به طور قومی و با اولویت رعایت می شود. در سالهای قبل برخی ازدواجها به منظور ایجاد و تقویت اتحاد سیاسی بین افراد گروههای مختلف قومی منعقد می شده است. چون لرها تنها قوم نسبتاً بزرگ منطقه هستند از وقوع هیچ ازدواج بین قومی اطلاعی پیدا نکرده ایم. یک نظام اولویت طایفه ای، برای تعیین هویت افراد وجود دارد که به علت همکاری معمول ادارات دولتی با سطوح مختلف این سلسله مراتب، نظام فوق دیگر کاربردی ندارد.

۴ - افغانستان، منطقه پنج آب

این مورد روابط متقابل عشایر پشتو که خود را احمدزائی می دانند و هزاره های ساکن منطقه پنج آب در مرکز هزاره جات افغانستان را بررسی می کند. هزاره جات گستره غربی رشته هندوکش در مرکز افغانستان و محل ییلاق احمدزائی می باشد. آنها در زمستان از هزاره جات به منطقه پشتونستان، در مجاورت مرز پاکستان، کوچ می کنند. مسیر کوچ آنها از دره «لوگر» می گذرد. در این محل که هنگام کوچ یکی از محللهای ثابت اطراق آنهاست، افراد ایل احمدزائی مالک زمین کشاورزی هستند که به اجاره واگذار می شود. آنها مدت چهل تا پنجاه روز هنگام کوچ بهاره و هم زمان با وقت کره گیری، در این دره بیتوته می کنند. برخی یک یا چند نفر از اعضای خانواده خود را گاهی برادرانشان را در منازل این دره برای تمام طول سال برای انجام فعالیتهای کشاورزی باقی می گذارند. این هم روش دیگری در نحوه استفاده از زمین است که در آن یک گروه دائماً چادر نشین و

کوچ‌رو، به کشاورزی هم اشتغال می‌ورزد. گفته می‌شود که هزاره‌ها از نسل مغول بوده و نژاد آنها از پشتوها جد است. هزاره‌ها به فارسی دری صحبت می‌کنند. علی‌رغم این حقیقت که آب و هوای بسیار سخت کوه‌های مرتفع این منطقه در طول ۶ ماه سال شرایط را بسیار دشوار می‌کند، هزاره‌ها در این منطقه دارای روستاهایی هستند که تمام طول سال مورد استفاده آنهاست. سابقه اقامت آنها در این ناحیه به قرن‌ها قبل برمی‌گردد.

«احمد زائی»ها معاملات خود را با پول نقد انجام می‌دهند، و فقط در بعضی موارد که با هزاره‌ها معامله می‌کنند استثنائاً ممکن است معاملات به صورت نسیه باشد. در مورد تولیدات داخلی، «احمد زائی»ها فقط دام زنده، چه بره و چه گوسفند چند ساله، و یا پشم می‌فروشند. آنها تولیدات شیری نظیر کره، ماست یا کشک را نمی‌فروشند و آنها را برای مصرف خود نگه می‌دارند. هنگام بهار وقتی که ایل در دره «لوگر» مستقر است بلافاصله بعد از چیدن پشم گوسفندان آن را نقداً به پيله و ران می‌فروشند. پيله و ران نیز پشم را برای فروش به قندهار و کابل می‌برند. در مسیر کوچ از «لوگر» تا محل تابستانی ایل بره‌هایی که تحمل این مسیر را ندارند در مقابل پول نقد فروخته می‌شوند. در اواخر سال زمانی که ایل اوقات زمستانی خود را در پشتونستان می‌گذرانند گوسفند نر هشت ماهه در ازاء پول نقد به خریداران فروخته می‌شود. تعدادی احمد زائی علاوه بر فروش دامهای خود، از بازارهای عشایری هزاره جات و همچنین «چاخچاران» دام خریداری کرده و بعد از حمل آنها به کابل به صورت نقدی می‌فروشند. بعضی از احمد زائی‌ها در برگشت از پشتونستان با خود کالاهایی چون لباس، تفنگ، رادیو ترانزیستوری، به منظور فروش به هزاره‌ها، می‌آورند. هزاره‌ها قیمت این اقلام را به صورت نقدی و یا با جنس در ازاء گندم، جو، ذرت، نخود، قالی و علوفه دام می‌پردازند. معاملات پارچه یا کالاهایی که از پشتونستان آورده می‌شود ممکن است به صورت نسیه نیز باشد. در سالهای اخیر در این منطقه احمد زائی‌ها از هزاره‌ها به صورت نقدی زمین خریداری کرده‌اند. وقتی یک هزاره‌ای نتواند بدهی خود را به احمد زائی بپردازد، ممکن است احمد زائی به عنوان جبران خسارت مالک زمین او شود و هزاره‌ای به صورت یک کشاورز اجاره‌کننده زمین فقط بخشی از

محصول را صاحب شود.

شهر «پنجاب» مرکز اداری و تجاری است. اکثر تجار، هزاره‌ای و تعدادی نیز تاجیک هستند. گرچه در سطح افغانستان تاجیکها بزرگترین گروه قومی هستند که به زبان دری صحبت می‌کنند، ولی در پنج آب تعداد آنها کم است. این تجار کالاهای تجارتی انبوهی را فقط به صورت نقدی به عشایر و هزاره‌ها می‌فروشد. آنها از هزاره‌ها گندم، جو و البسه مستعمل و از عشایر کشک و پشم می‌خرند و بعداً این اقلام را که از پنج آب خریده‌اند در کابل می‌فروشند. اقلام کلی کالا با کامیون از جاده خرابی که به مدت ۵ ماه در زمستان بسته است به کابل منتقل می‌شود.

حضور ساختار سلسله انساب پدری در بین هزاره‌ها فقط هنگامی که یکی با دیگری روبرو می‌شود، مشهود است. ساختار سیاسی با اهمیت هزاره‌ها یک شورای غیر رسمی است که در آن ریش سفیدان روستا رئیس یا «ملک» را انتخاب می‌کنند. حدود سرزمین هر بخش قبیله منطقه جغرافیایی مشخصی است. گرچه کسانی که به یک قبیله واحد تعلق دارند ممکن است در روستای دیگری نیز زندگی کنند و مالک زمینی در محدوده سرزمین قبیله دیگر باشند. در بین احمدزائیها، زیربنای سازمان سیاسی، ساختار شجره‌ای قبیله است که بر طبق آن فواصل اردوها از یکدیگر، الگوی کوچ و روش انتخاب افراد برای رهبری مشخص می‌شود. در منطقه «پنج آب» (پنجاب) بر احمدزائی‌ها یک «ملک*» واحد رهبری می‌کند. به طور معمول نزاعهای خانوادگی در بین خود احمدزائی‌ها و همچنین بین آنها و دیگر قبایل پشتو زبان رایج است. علل نزاعها، زمین، حق شرب، چوپانان و زنان هستند. سنت انتقام جویی پابرجاست. وقتی مردی در نزاع کشته شود، برای برقراری صلح نسبت واگذاری سه زن در مقابل یک مرد رعایت می‌شود. چون هزاره‌ها و احمدزائی‌ها هریک نظام سیاسی مختص خود را دارند، روابط سیاسی بین آنها توسط نمایندگان دولت افغانستان برقرار می‌شود. احمدزائی‌ها خود را از هزاره‌ها برتر می‌دانند. امیر عبدالرحمان در ۱۸۹۲ هزاره‌ایها را مغلوب کرد و در آن زمان به پشتوها در

* کلمه Malik در متن اصلی به معنی ملک است - ویراستار.

این منطقه حق چرا واگذار شد. از آن وقت هزاره ها در سرزمین خود مانند مغلوب شده ها زندگی می کنند. کیفیت روابط متقابل هزاره ها و احمدزائی ها تنها به تبادلات اقتصادی محدود می شود. این به اضافه چگونگی تفاوت درجاتی در بین آنها به روابط فی مابین شان ظاهر غیر قابل هم جوش می بخشد. هیچ موردی حاکی از ازدواج بین آنها وجود ندارد.

۵ - افغانستان، منطقه چاخچاران

مورد دیگری که ما به آن اشاره می کنیم عبارت است از روابط متقابل پشتوهای شاخه عمرزایی از طایفه ایزک زایی و از ایل درانی و فارسی زبانان فیروزکوهی که نزدیک «چاخچاران» در هزاره جات مرکزی واقع در یکصد مایلی غرب پنج آب، زندگی می کنند. سرمنزل زمستانی عمرزایی ها در آن سوی کوههای شمال غرب چاخچاران در ایالت «بادغیس» است. عمرزایی ها بنا بر اظهار خودشان یک دهکده ثابت زمستان در «جوند» Jawand در ایالت «بادغیس» دارند. اکثر آنها صاحب زمین مزروعی هستند و در تابستان ۲۰٪ آنها در دهکده ثابت مذکور باقی می مانند تا محصول کاشته شده را درو کنند. این درحالی است که سایر افراد خانواده به همراه دامها به کومه های تابستانی کوچ می کنند. بعلاوه، در روستای فیروزکوهی نزدیک چاخچاران بعضی از عمرزایی ها صاحب زمین مزروعی هستند ولی فیروزکوهی ها به صورت اجاره زمینها را می کارند و در محصول به دست آمده مالک و زارع هر دو شریکند. فقط وقتی که هیچ فیروزکوهی مایل به خرید زمینی نباشد، یک عمرزایی می تواند آن را خریداری کند. یک دهکده ثابت با زمینهای آبی و دیمی اطراف آن متعلق به فیروزکوهی هاست. آنها در تابستان همراه گله های خود به ۱۵ کیلومتری خانه هاشان نقل مکان می کنند و در یک اردوی مشترک با عمرزایی ها چادر می زنند. در نزد عمرزایی ها و فیروزکوهی ها هویت قومی هریک مشخص است.

آنها به دو زبان تکلم می کنند و زبان مادری آنها متفاوت است. در اردوی مشترک هریک چهل تا پنجاه چادر برپا می کنند. سبک چادرهای آنها بقدری باهم متفاوت است که می توان خیلی سریع آنها را از یکدیگر تمیز داد. در هر دو گروه، هم چادر نشین کوچ رو و

هم کشاورز اسکان یافته به همان شکل سنتی وجود دارد ولی این کوچ نشینان صاحب زمین بوده و زراعت هم می کنند و کشاورزان ساکن هم گله های خود را کمی دورتر از دهکده ثابت خود به نزدیک محلی که چادرها را برپا کرده اند منتقل می کنند.

وضعیت زیست آنها در یک جامعه مجزا و منفرد در روابط نزدیک بین رهبران سیاسی آنها که همدیگر را «برادر» خطاب می کنند و نیز در تلاش آنها در جهت مصالح عامه، منعکس می شود. آن طور که صاحب نظران «ایزک زایی» درباره سایر طوایف اظهار می دارند دلیل این روابط نزدیک این است که عمرزایی ها فاقد چراگاه کافی هستند و در منطقه، «ایزک زایی» (اسحق زایی) ها تنها قوم پشتوزبان هستند و عمرزایی ها متحد پشتوزبان دیگری ندارند.

درباره روابط اقتصادی باید گفت که عمرزایی ها در محل اردوی تابستانی خود محصولات دامی از قبیل پشم، کره و کشک به فیروزکوهی ها می فروشند. به هنگام بهار وقتی که عمرزایی ها هنوز در چراگاه زمستانی خود هستند، پشم گوسفندان را چیده و به طور نقدی به تجار «بادغیسی» می فروشند. پشمی را هم که در تابستان می چینند به فیروزکوهی ها می فروشند. فیروزکوهی ها در مقابل خرید پشم، جو، گندم، علوفه و پول نقد تحویل می دهند. عمرزایی ها دامهای زنده را هم فقط به تجار بادغیسی و یا چاخچاران می فروشند. اقلام خرید عمرزایی ها در محل چراگاه زمستانی عبارتند از: لباس، شکر و چای. ولی این اقلام را برای استفاده خود و نه برای فروش به چراگاه تابستانی می برند. فیروزکوهی ها این اقلام را به صورت نقدی از بازار چاخچاران می خرند. فیروزکوهی ها با پشمی که از عمرزایی می خرند قالی می بافند. این قالیها در بازار چاخچاران به طور نقد به فروش می رسند.

مانند سایر قبایل پشتو، عمرزایی وابسته به یک ساختار بزرگ شجره ای است. این ساختار در توزیع جغرافیایی اردوهای قبایل به هنگام کوچ معلوم و منعکس می شود. رئیس قبیله عمرزایی نزدیک چاخچاران یا «ملک»، ضمناً رئیس سایر عمرزایی هایی که هنگام تابستان در محل دیگر ولی هنگام زمستان در بادغیس اقامت می کنند نیز هست.

مجموع چادرهای عمرزایی های تحت ریاست «ملک» حدود هزار چادر است. روستای فیروزکوه هم برای خود یک «ملک» دارد.

روابط نزدیک رؤسای عمرزایی و فیروزکوهی منجر به تشکیل یک اتحاد سیاسی خارج از حیطه دولت افغانستان و نماینده فرماندار منتخب دولت در چاخچاران، مرکز ایالت «غور»، شده است. نقل می شود که در گذشته بین دو قبیله عمرزایی و فیروزکوهی مجادله وجود داشته است. این مجادلات وقتی فیصله می یافت که قبیله ای که اقدام به قتل کرده بود خسارت را به صورت خون بهاء یا واگذاری گوسفند و سایر چیزها به قبیله مقتول جبران می کرد. «جرگه» یا شورای قبیله هم مبلغی برای کمک به پایان بخشیدن مشاجره دریافت می کرد. برای تأمین بخشی از هزینه خون بهاء زنی واگذار نمی شد.

مناسبات نزدیک این دو قبیله در ازدواجهای منعقد در بین آنها منعکس است. تبادل زنان در هر دو طرف صورت می گیرد ولی در مقایسه فیروزکوهی ها بیشتر و غالباً به عمرزایی ها زن می دهند تا بالعکس. مطلعین اظهار می دارند که وجود اینگونه ازدواجهای در مناسبات آنها پدیده ای جدید است و در نسلهای گذشته در بین آنها ازدواج صورت نمی گرفته است. در میزان مهریه هم تفاوت قابل ملاحظه ای دیده می شود. به طوری که یک مرد عمرزایی بابت مهریه یک زن فیروزکوهی، در مقایسه با زن عمرزایی، پول کمتری می پردازد و این درحالی است که یک مرد فیروزکوهی بابت مهریه یک زن عمرزایی، در مقایسه با زن فیروزکوهی، باید پول بیشتری بپردازد. تفاوت در نسبت رد و بدل کردن زن در بین این دو قبیله و همچنین تفاوت مهریه ها، مرتبه بالاتر عمرزایی را نشان می دهد.

تبادلات اقتصادی، ضمن آن که از نظر مالی و نوع کالا شبیه مورد قبلی (مثال و مورد ۴) می باشد، بیانگر مناسبات هرچه نزدیکتر این دو قبیله نیز هست. عمرزایی با هیچ قبیله کشاورز دیگر، بجز فیروزکوهی در تابستان کالا رد و بدل نمی کند. سایر مبادلات عمرزایی در بازار عمومی و با پول نقد صورت می گیرد. برخلاف مورد قبلی که احمدزایی سعی می کرد با خرید و دراختیار گرفتن زمین هزاره ای برای جبران بدهی معوقه او

مالکیت خود را توسعه بخشد و بدین صورت بین آن دو جدال روی می داد، عمرزایی و فیروزکوهی ظاهراً برای زمین جدالی ندارند و با یکدیگر به صورت یک جامعه واحد رشد یافته اند. این همبستگی در ازدواجهای بین این دو قبیله متبلور است. گرچه تفاوت میزان مهریه نشانگر تفاوت درجه و مرتبه آن دو می باشد ولی این تفاوت کمتر از اختلاف آنها در گذشته که ازدواجی بین آنها صورت نمی گرفت، می باشد.

۶ - افغانستان، منطقه شهرک

باز هم در سمت غرب در کنار جاده ای که به هزاره جات منتهی می شود شهر «شهرک» قرار دارد.

در این منطقه گروه دیگری از پشتوها به نام «شیخانزایی» که از ایل «ایزک زایی» هستند در کنار گروهی دیگری از فارسی زبانها به نام «تایمانی» زندگی می کنند. «تایمانی» ها ساکن و کشاورز بوده و تمام سال در شهرک می مانند. «شیخانزایی» ها عشایر کوچ نشین بوده و قبلاً زمستان را به جنوب شهرک به محلی به نام «گرشک» نزدیک قندهار می رفتند ولی حالا به محلی به نام «قادس» نزدیک قلعه نو در شمال غربی شهرک می روند. «شیخان زایی» با ۴۰۰ خانواده یک چراگاه تابستانی قدیمی در اطراف شهرک دارد. این چراگاه متعلق به همه طایفه است و هر خانواده منفرد که یک چادر را تشکیل می دهند در چراگاه زمینی دارد و هر سال به آن جا می رود. آنها در شهرک زمین زراعی ندارند. ولی قطعات کوچکی را در اطراف چادرهای خود و در مسیر آبراهه به کاشت گندم اختصاص می دهند. تعدادی از آنها هنوز در «گرشک» در دره رودخانه هلمند که زمانی چراگاه زمستانی آنها بوده، ولی حالا نیست، صاحب زمین هستند. بدین صورت شیخان زایی مانند یک ارباب زمین را برای کشت به دهقان نورزایی واگذار کرده و از او اجاره دریافت می کنند. «نورزایی» ها که خود پشتوزبانند با «شیخان زایی» ها قرابت سببی دارند. شیخان زایی در محل چراگاه زمستانی حق چرای دامهای خود را دارد ولی حق ندارد خانه مسکونی ثابت بسازند. آنها به هنگام کوچ برای رسیدن به چراگاه تابستانی و زمستانی از

مسیرهای مختلفی استفاده می کنند. کوچ دو ماه طول می کشد و شیخان زایی از روستاهای مسیر ترجیحاً با پول نقد و یا با معاوضه روغن یا گوسفند علوفه می خرند. چون هر سال مسیر عوض می شود در این گونه داد و ستدها مناسبات خاص با روستاییان محلول نمی شود. گرچه «تایمانی»ها در روستا سکنا یافته اند ولی برای گریز از گرمای تابستان، آنها نیز به چادرهای نزدیک روستا نقل مکان می کنند. آنها ممکن است دامهای خود را تحت مراقبت یک چوپان به کوههای نزدیک گسیل دارند.

«شیخان زایی»ها دامدارند و منحصراً محصولات دامی می فروشند. قبل از عزیمت به قشلاق و هنگام بهار پشم چینی می کنند و آنها را به تجار «بادغیس» می فروشند. پشمی که مجدداً در تابستان چیده می شود، صرف بافتن قالی و سایر اقلام مورد نیاز می شود. بره های نری که در قشلاق متولد می شوند در هرات و یا در ماه ژوئن در بازار بزرگ دام چاخچاران به فروش می رسند این داد و ستدها نقدی است. میشهای چند ساله هم گاه به گاه در هرات و یا در سایر بازارها که در زمستان فراوانند، به فروش می رسند. آنها در هرات، تنها محصول دامی یعنی کره مازاد بر مصرف خود را با مغازه داران در مقابل گندم، جو یا پول نقد معاوضه می کنند. همچنین در هرات و شهرک هر زمان که نیاز داشته باشند کالاهایی نظیر لباس، چای، شکر می خرند. در مسیر کوچ هنگامی که از روستایی عبور می کنند «شیخان زایی»ها از روستاییان گندم و جو می خرند. بهای این اقلام یا به صورت نقدی با پول و یا گاهی به صورت جنسی با گوسفند پرداخت می شود. «شیخان زایی»ها با تجار و مغازه داران معاملات نسبه بلند مدت انجام نمی دهند. چه هنگام زمستان و چه هنگام تابستان و چه در طول مسیرهای متنوع کوچ، «شیخان زایی»ها با مردم روستای خاصی داد و ستد و معاملات مستمری ندارند. تمام معاملات تجاری آنها یا به صورت معاوضه مستقیم و یا به صورت داد و ستد نقدی است.

در شهرک یک فرماندار محلی وجود دارد که بر منطقه سیادت سیاسی دارد. دو منصب «ملک» در منطقه وجود دارد که یکی به رهبریت ایزک زایی واگذار شده است. یک ملک رئیس شیخان زایی است و دیگری رئیس شاخه ای از ایل بزرگ ایزک زایی به نام

«چفائو بوردا» می باشد. «ایزک زایی» ها در مباحثات بین قبیله ای و بین دو قبیله ایزک زایی و تایمانی میانجی گری می کنند. هنگام استفاده از چراگاه و هنگام ورود دامهای ایزک زایی به زمینهای کشاورزی «تایمانی» ها این نوع مشاجرات روی می دهد. در مشاجرات بین خود تایمانی ها هم «ملک» های ایزک زایی به علت مورد احترام بودنشان نقش میانجی را ایفا می کنند. فرماندار گرچه مسئول سیاسی منطقه است ولی عملاً گاهی مواردی را به ملکهای ایزک زایی واگذار می کند تا قضیه را فیصله دهند. «جرگه» یا شورای ایزک زایی که در هر قبیله افغانی یک نوع مجمع سیاسی سستی است سی و پنج سال است که جلسه ای تشکیل نداده است.

تأدیه خسارت بین ایزک زایی و سایر قبایل دُرّانی مرسوم است. مورد جدیدی به خاطر چراگاه زمستانی بین ایزک زایی و نورزایی اتفاق افتاد. این برخوردها که منجر به قتل چندین نفر شد هنوز هم فیصله نیافته است. تأدیه خسارت در این منطقه معمولاً با پرداخت مقدار معتابهی خون بهاء علاوه بر واگذاری دو زن در مقابل یک مرد فیصله می یابد.

شکل رد و بدل کردن زن به عنوان همسری برای تأدیه خسارت در بین ایزک زایی متنوع است. شیخان زایی ها از تبادل زن با تایمانی ها خودداری می کنند. آنها فقط با سه گروه از «دُرّانی» ها زن را به عنوان همسر، مبادله می کنند: «بَرک زایی»، «علی کوزایی» و «نورزایی». دیگر قبایل ایزک زایی زنان تایمانی را به عنوان همسر می پذیرند ولی به آنها زن نمی دهند. مبلغ مهریه که ایزک زایی برای زن تایمانی می پردازد کمتر از مبلغی است که ممکن است تایمانی برای زن ایزک زایی بپردازد. یک شکل دیگر مبادله، براساس اظهارات مطلعین تایمانی، تعدادی مبادله دو طرفه زنان قبیله ایزک زایی و تایمانی است. تعداد زنان به همسری اختیار شده از هر دو طرف علی رغم تفاوت مهریه فوق الذکر، کاملاً برابر است.

«ایزک زایی» ها خود را برتر از «تایمانی» ها می دانند. بیشترین اختلاف طبقاتی را آن دسته از ایزک زاییها که نه به تایمانی زن می دهند و نه از آنها زن به همسری می گیرند، قائل می شوند. هدف «ایزک زایی» ها ازدواج با زنان تایمانی، بدون مقابله به مثل، حفظ تداوم تفاوت طبقاتی بین آن دو است. از نظر آنها، پذیرش همسر از قبیله دیگر، بدون واگذاری

زنی به عنوان همسر به آن قبیله، باعث روابط خویشاوندی نمی شود. انگیزه اختیار همسر از «تایمانی» برای ایزک زایی ایجاد یک نوع رابطه است که از طریق آن ایزک زایی بتواند به گندم و علوفه دسترسی یابد. «شیخان زایی» به این علت با زنان تایمانی ازدواج نمی کند که به این نوع رابطه با دیده تحقیر و به عنوان خوار نمودن قرب و منزلت قومی خود می نگرد. آنها می بینند که به علت اینکه عمر زایی ها منابع کمتری داشته و از فیروزکوهی به لحاظ سیاسی ضعیفترند از آنها همسر اختیار می کنند. زن دادن به تایمانی ها مستلزم خویشاوند شدن با آنها و در نتیجه ضعیفتر شدن و کاهش ارج و مرتبه قومی است.

جمع بندی بحث

ما ساختارها و مبادلات متنوع و طرق آمیزش گروههای مختلف با موارد متعدد منطقه ای را ارائه داده ایم. در بحث اصلی کلیاتی از مطلب مورد بحث استنتاج کردیم و ابتدا از ساختارهای متنوعی از قبیل تفاوت قومی، ماهیت بنیان اقتصادی، توزیع قدرت سیاسی و چگونگی تفاوت طبقاتی و ارج و منزلت قومی آغاز کردیم. در همه مثالها تداخل بین گروههای قومی مختلف وجود داشته، گرچه در یک مورد (مثال ۳ مربوط به ایران) این تداخل حداقل است. در همه مناطق مورد تحقیق گروههای قومی از تکنیکهای اقتصادی مختلفی برای بهره برداری از زمین استفاده می کنند. شیوه اقتصادی گروههای قومی ممکن است تخصصی و یا از لحاظ اقتصادی، متنوع باشد در هیچ یک از مناطق مورد تحقیق همه گروههای قومی به طور واضح شیوه اقتصادی ویژه ای نداشتند. اگر یک گروه قومی شیوه اقتصاد مجزا و ویژه ای دارد منطقاً باید شیوه اقتصادی افراد، روستاها و اردوهای آن گروه تخصصی شده باشد مانند هزاره ها در مثال (۴).

وقتی گروههای قومی دارای سبکهای اقتصادی متنوع هستند، روش اقتصادی قبیله مربوط به آن ممکن است تخصصی و یکدست باشد و یا متنوع. بختیاری یک گروه قومی است که قبایل وابسته به آن هم روش اقتصادی یکنواخت تخصصی دارند (مثال ۱ و ۲) شامل عشایر کوچ نشین، نیمه کوچ نشینها، کشاورزان اسکان یافته و تجار و پيله وران.

مثال برای گروه قومی که قبایل آن شیوه اقتصادی گوناگونی دارند لُرها هستند. علت این امر اعمال فشار دولت برای اسکان آنهاست. احمدزایی (مثال ۴) که عشایر رمه دار کوچ نشین بوده و داد و ستد می کنند، نوع دیگری از تنوع اقتصادی که مورد نظر ما در بحث انواع شیوه های اقتصادی، است را نشان می دهد. گونه اقتصاد آنها مبتنی است بر بهره جوئی از زمینهای زراعی به طریق واگذاری آنها به دهقانانی از گروههای قومی دیگر (هزاره ها) است که بعضی خود سابقاً مالک همین زمینها بوده اند. در یک گونه دیگر (مثال ۱ و مثال ۶) دهقانان همان گروه قومی به کار گمارده می شوند. همان طور که در بحث قبلی خود دایر بر توزیع نیروی سیاسی بیان داشتیم، ایران از یک حکومت شدیداً تمرکز یافته برخوردار است که تا پایینترین سطح جامعه را به طور موثر تحت سلطه خود دارد (مقاله در سال ۱۳۵۵ نوشته شده است). دولت به طور متناوب بر عشایر برای اسکان یابی آنها فشار روا می دارد. در افغانستان این سلطه در سطح محلی در حد کمتری است و در مقایسه هیچ فعالیتی برای اسکان آنها صورت نگرفته است. تفاوت عملکرد این دو حکومت مستقیماً به میزان خودمختاری سیاسی محلی و امکان سلطه سیاسی و یا اتحاد سیاسی احتمالی گروههای قومی بستگی دارد. در حالی که خودمختاری سیاسی عشایر در ایران روز به روز رو به کاهش است، بین قبایل یک گروه قومی واحد و یا قبایلی از گروههای قومی مختلف ممکن است اتحاد سیاسی ایجاد شود. این عمل همان طوری که در زیر خواهد آمد، تبلور انواع مبادلات در این منطقه است. در ایران هماهنگی با کاهش خودمختاری سیاسی عشایر و فشار موجود بر آنها برای اسکان یافتن، و روابط متعدد اقتصادی در بین گروههای قومی و همچنین قبایل مربوط به آنها رشد یافته است. در افغانستان که خودمختاری سیاسی بیشتر است، هم اتحاد سیاسی و هم سلطه سیاسی در صحنه سیاسی منطقه نقش مهمی دارد و تعیین کننده روابط بین قبایل است. در افغانستان وجود اتحاد سیاسی در بین گروههای قومی حائز اهمیت است. اتحاد سیاسی برای گروههای قومی عامل تعیین کننده و با اهمیتی است زیرا آنها الزاماً باید برای به دست آوردن چراگاه با هم رقابت کنند. وقتی اتحاد سیاسی بین قبایل دو گروه قومی متفاوت ایجاد شده

باشد (مثال ۵) علت آن فقدان متحد سیاسی برای هر قبیله در داخل طایفه خود است. در مثال (۴) نمونه ای از سلطه جویی سیاسی وجود دارد، در این مثال، «احمدزایی» ها که بر هزاره های اسکان یافته سلطه دارند ارباب آنها نیز محسوب می شوند. در مقایسه با ایران بالاترین حد تخصصی شدن روش اقتصادی در گروه های قومی افغانستان، منوط به خودمختاری هر چه بیشتر سیاسی آنهاست.

درجه و مرتبه هر قبیله به میزان قدرت سیاسی آن در درون خود قبیله و مناسبات آن با دیگر گروه های قومی بستگی دارد. اختلاف سطح منزلت قومی در ایران اهمیتی ندارد ولی در افغانستان که عموماً عشایر کوچ نشین به طور ثابت موقعیت قبیله ای برتری دارند، این مطلب حائز اهمیت است.

دامنه تفاوت سطح منزلت قومی در میان قبایل به میزان قدرت سیاسی خودمختار قبیله بستگی دارد. تفاوت بین قومی و اختلاف سطح اجتماعی عشایر اسکان یافته همیشه به موازات تفاوت درجه و مرتبه سیاسی آنها نبوده است. هیچ نوع رابطه دائمی بین ارج و منزلت قومی و تخصص حرفه ای وجود نداشته است، بنابراین گفتگو از طبقات اقتصادی و یا طبقات پیشه ور مفهومی ندارد.

اکنون ما تنوع مبادلات را شامل مبادلات اقتصادی، تبادل زنان، رد و بدل کردن حمایت و پشتیبانی سیاسی، و مبادلات مربوط به رفع نزاع قبیله ای مورد نظر قرار می دهیم. مبادلات اقتصادی به صورت زیر انجام می پذیرد:

مبادلات اقتصادی مستقیم که بدون مداخله یک عامل ثابت بین طرفین صورت می گیرد. این مبادله ممکن است نقدی و یا به صورت نسیه باشد. یک مبادله مستقیم ممکن است فقط در یک مورد خاص صورت گیرد و شامل کل روابط نگردد، همان طوری که در بیشتر قبایل افغان که دامهای خود را مستقیماً در ازاء پول نقد یا جنس می فروشند، دیده می شود. از طرف دیگر، مبادله مستقیم ممکن است به شکل روابط دائم باشد نمونه آن مثال (۵) است. در این حالت دو گروه قومی مربوطه، برای تولید کالای خاصی تجهیز می شوند و درحالی که به اندازه کفاف خود تولید نمی کنند، مجبورند برای دریافت کالای

مورد نیاز دیگر تولید خود را مبادله کنند. ملاحظه می کنیم که در این نوع مبادله، از هر دو سو، مستقیم و بدون مداخله یک واسطه و نقدی است. علت این امر، تساوی درجه و مرتبه قومی، تبادل پشتیبانی سیاسی و احتمال اتحاد سیاسی و نیز امکان رفع نزاع قبیله ای با تبادل زن در بین آنهاست. تبادل مستقیم بین گروه های قومی که برای تولید کالای ویژه ای آمادگی دارند، ممکن است به علت معامله نسیه، منجر به عدم توازن شود. معامله نسیه نمایانگر نیازمندی و عدم کفایت یکی از طرف های معامله است. مانند مثال (۴)، ادامه مبادله نامتوازن سرانجام باعث سلب مالکیت و تغییر حاکمیت منابع می شود. در این صورت تغییر حاصل شده باعث اختلاف سطح درجه و مرتبه قومی و افزایش توان یکی به ضرر دیگری می شود. بین این دو قبیله هیچ قول و قرار پشتیبانی سیاسی وجود ندارد ولی در عوض از سوی احمدزایی گاهی نوعی نمایش قدرت ابراز می شود. رسم مبادله برای رفع نزاع قبیله ای و همچنین ازدواج بین قبیله ای در بین آن دو وجود ندارد. مبادله مستقیم بین قبایل فقط به افغانستان محدود است.

- مبادله غیر مستقیم و با واسطه، خاص ایران است ولی در افغانستان هم وجود دارد.

یک طبقه از پيله وران و معامله گران، یک محصول خاص یا بعضی از تولیدات، یا نوعی دام زنده و یا پشم را می خرند. این گروه گاهی به کوه می روند و گاهی در مراکز تجارتي که کوچ نشینها برای داد و ستد به آن جانی روند معاملات خود را انجام می دهند. در هر دو حالت همیشه این نوع داد و ستدها نقدی است. در بازار سالانه دام شهر چاخچاران هزاران معامله گر از این نوع وجود دارند. این معامله گران بیشتر در مراکز کوچک تجاری صاحب مغازه و انبار بوده و کالاهای متنوعی را به فروش می رسانند. مغازه دارانی از این قبیل، اجناس تولیدکنندگان را می خرند و لوازم منزل به آنها می فروشند. داد و ستدهای آنها با شبانان و کشاورزان هر دو متوازن است. در معامله عشایر افغانستان با تجار بازار که به صورت نقدی است همین حالت وجود دارد. عدم توازن در اینگونه معاملات ممکن است به علت اقتصاد سال مداری عشایر و کشاورزان هر

دو باشد. این عدم توازن ممکن است بیش از یک سال طول بکشد.

عدم توازن لزوماً به معاملات نسبه (معاملات سلف) چند ساله ولی نه نامحدود می انجامد. وجود اینگونه معاملات در بین تمامی قبایل ایران، منجر به محدود شدن به نقاط خاصی، هنگام کوچ زمستانه و تابستانه می شود، در حالی که فقدان آن در افغانستان مسیر کوچ را قابل انعطافتر می سازد مانند مثال (۶). معاملات نسبه، تولیدکنندگان را در موقعیت اجتماعی و اقتصادی پایستری قرار می دهد. شاید به همین دلیل باشد که یک تاجر با هویت قومی متفاوت در این معامله واسطه می شود. در ایران، ابهام موجود در حدود تفاوت قومی، فرد را قادر می سازد تا موقعیت اجتماعی خود را در گروه قومی مربوطه حفظ کند و در عین حال از لحاظ اقتصادی به شخصی از گروه قومی دیگر متکی باشد. مبادلات غیرمستقیم شامل معامله نسبه با معامله گران سایر گروههای قومی ممکن است با رعایت رسم ازدواج بین دو گروه قومی همراه شود مانند مثال (۱) و (۲). در این صورت این ازدواجها، به دلیل اقتصادی صورت می گیرد مثلاً برای این که یک تاجر اجازه لازم برای نگهداری دام و به دست آوردن چراگاه را، از این طریق، به دست آورد. این هم راهی برای توسعه بخشیدن به روش اقتصادی به طریق ازدواج است. در ازدواجهای بین قبیله ای مانند مثال (۶) هدف نهایی یک قبیله شبان و چادر نشین توسعه یک روش اقتصادی مانند مورد فوق الذکر نیست بلکه بدین وسیله می خواهد به منابع چرای مورد نیاز خود دست یابد.

در تمام مواردی که در این مقاله ذکر شد ازدواج درون خانواده و ازدواج با دختر عمو مورد نظر همگی است. علاوه بر الگوی مشترك ازدواج، الگوی دیگری هم هست که سه نوع مبادله ما را به هم پیوند می دهد. در تعداد نادر اما با اهمیتی از ازدواجهایی که بین قبایل صورت می گیرد، تبادل با پشتیبانی سیاسی و همراهی و اتحاد سیاسی و امکان رفع کدورت های بین قبیله ای نیز همراه می شود. یک قبیله به واسطه ازدواج بین قبیله ای با قبیله ای دیگر ممکن است متحد شود تا در یک برهه از زمان پشتیبانی سیاسی آنها را به دست آورد، و در زمان دیگر بر سر، زمین یا بعداً زنان، با همان قبیله به رقابت برخیزد و سپس

در صدد رفع نزاع برآید و با مبادله محدود زنان جدال پایان پذیرد. در بسیاری از موارد این الگو یعنی ازدواج، رقابت اقتصادی و اتحاد در بین قبایل تکرار می شود. قبایل در این الگو ممکن است هر دو به یک گروه قومی واحد تعلق داشته باشند و یا هریک به گروه قومی متفاوت وابسته باشند ولی در هر دو صورت نظام روابط آنها مشابه است. هرچه اهمیت این الگو در بین دو قبیله بیشتر باشد احتمال اینکه اختلاف طبقاتی و درجه و منزلت قومی آن دو به حداقل برسد بیشتر است. در حالی که در مبادلات صرفاً تجاری، ارج و مقام قومی طرفین معامله در مبادله اهمیتی ندارد، به نظر می رسد که در مبادله زنان به منظور ازدواج، مشخص بودن حدود و ثغور تفاوتها و شباهتهای بین قومی اهمیت زیادی داشته باشد.

نتایج بحث

در این بحث ما به اشکال و دسته بندیهای معینی اشاره کرده ایم که در آنها گونه های ساختاری با گونه های مبادله همراه بودند. مطالعه ما نشان داده است که علی رغم تفاوت مناطق، اشکال ساختاری و گونه های مبادله در هریک از آنها تکرار می شود و قابل طرح است.

با وجود این، کلیات ارائه شده در این بحث بسیار جنبه آزمایشی و پیشنهادی دارد. در آغاز این عقیده را ابراز کردیم که مبادله با ساختار مرتبط است. در این مقاله مشخص کردیم که تفاوت های بین شیوه های خاص مبادله به اختلاف انواع معین ساختار وابسته است. مثلاً وجود یا عدم مبادله زنان در بین دو قبیله به ماهیت روابط سیاسی آن دو ارتباط دارد. مبادله زنان و روابط سیاسی هم هریک به نوبه خود بخشی از گونه های شکلی بزرگتر هستند. مطابق نتایج به دست آمده در این مقاله، اوج و منزلت قومی، که یک گونه ساختاری است در رابطه با گونه های مبادله و ساختاری دیگر متفاوت است. تفاوت های طبقاتی مشخص، بین گروه های قومی متفاوت، در صورت وجود شرایط زیر مرعی می شود:

- حداکثر تخصیصی شدن نوع درآمد اقتصادی، - توزیع نامتوازن قدرت، - عدم

ازدواج بین قومی، - عدم اتحاد سیاسی، - عدم روابط آیین رفع نزاعهای قبیله ای.

وقتی شرایط زیر جمع باشد تفاوت طبقاتی و درجه و مرتبه قومی وجود ندارد:

- گوناگونی نوع درآمد اقتصادی در داخل یک گروه قومی، - وجود وضعیت برابر

قدرت، - وجود ازدواج بین قبیله ای بدون اختلاف سطح مهریه بین آنها، - اتحاد سیاسی و امکان رفع کینه های قبیله ای.

وقتی اشکال زیر دیده شود بعضی تفاوتهای طبقاتی وجود دارد:

- آغاز شیوه های درآمد اقتصادی در هریک، - ازدواج بین قبیله ای ولی با مهریه

نابرابر، - امکان پشتیبانی سیاسی با ایجاد اتحاد، - امکان رفع کینه های بین قبیله ای.

مطابق نظر برخی محققان مبادله تجاری از لحاظ کیفی با سایر انواع مبادله تفاوت

دارد. در تحقیق حاضر طیف وسیعی از انواع مبادلات مورد نظر قرار گرفته است.

دریافتیم که تقسیم مبادلات به تجاری و غیرتجاری سودمند نیست. در عوض ما به ماهیت

روابط بین طرفین معامله که به نوبه خود در ارتباط با مبادله یک گونه ساختاری است توجه

کرده ایم. اگر اینگونه مناسبات گذرا باشد، مبادله متوازن خواهد بود. نمونه اینگونه

مناسبات، مبادله پول با جنس تولید شده است. در مبادلاتی از این دست، اختلاف درجاتی

قوم مهم نیست و به هیچ طریقی اینگونه معاملات نمودار روابط نیست. در حالتی که

روابط اقتصادی در طی زمان ادامه یابد، تکرار معاملات نامتوازن به معنی وجود معامله

اعتباری و نسبه و سلف در داد و ستد است. این حالت تلویحاً نمایانگر وجود نابرابری

وضع اجتماعی و اختلاف ارج و مقام قومی طرفین است. به نظر ما در معاملات نسبه و

سلف به منظور خودداری از به رسمیت شناختن نابرابری وضع اجتماعی، طرفین داد و ستد

مایلند با شخص واسطه ای از گروه قومی ثالث معامله کنند. به این شکل، طرفین که

هریک در رابطه با گروه قومی خود فرهنگ متفاوتی دارند می توانند به رویاروییهای بین

قومی، مفاهیم متفاوتی نسبت دهد. در این صورت مبادلات تجاری نامتوازن و طولانی از

همان رابطه ساختاری و اهمیت نمادین که عدم توازن در مبادلات به اصطلاح غیرتجارتی

دارد، برخوردار است.

در این مقاله ما انواع مختلف مسایل مورد بحث، سایر محققین را جرح و تعدیل کرده ایم. برخی محققین مانند بارث و اسپونر* به عنوان کلی کوچ نشینی در قالب سازگاری با مناطق خاص اکولوژیکی نگریسته اند. بارث توزیع و گسترش گروههای قومی که به دنبال گونه های خاص کشاورزی اسکان یافته و چادرنشینی کوچ رو هستند را به عوامل زیست محیطی نسبت داده است. حقایق موجود در نمونه های عنوان شده در این مقاله بیانگر این مطلب است که گروههای قومی خیلی بیش از آنکه بارث اظهار می دارد به هم آمیخته اند. در مثالهای فوق الذکر ماهیت گوناگونی شیوه های اقتصادی گروههای قومی این مطلب را آشکار می سازد که توزیع و گسترش گروه قومی و عوامل زیست محیطی به صورت ساده ای باهم مصادف نیستند. گرچه تمام محققین توافق دارند که جوامع کوچ نشین همیشه به طرق گوناگون به جوامع بزرگتری اتصال دارند ولی ماهیت مناسبات فی مابین کوچ نشینها و کشاورزان ساکن معمولاً به عوامل محلی اقتصادی نسبت داده شده و در این رابطه به عوامل ملی بزرگتر توجهی نشده است. بیتز** این نکته را که ماهیت روابط کشاورز ساکن با کوچ نشین، نتیجه روابط سیاسی برون گروهی آنهاست، ملحوظ داشته است. این بحث نکته مورد نظر بیتز را تأیید می کند. این موضوع بخصوص در وضعیت متضاد ایران و افغانستان مشهود است.

شباهت نزدیک این مقاله با مطلب بارث* درباره «کوچ نشینی در مناطق دشتی و کوهستانی جنوب غرب آسیا» در اولین نگاه کنجکاوی خواننده را برمی انگیزد. ولی در حقیقت این اثر به مطلب دیگر بارث با عنوان «نمونه های سازماندهی اجتماعی» نزدیکتر است. آنچه ما سعی کرده ایم انجام دهیم سود جستن از مطالب گردآوری شده در محل به منظور بنای یک مدل مشتمل بر گونه های ساختاری و گونه های مبادله می باشد تا گونه هایی را که تجزیه و تحلیل مقایسه ای به دست می دهد در ارتباط با نوع مبادله و ساختار اجتماعی دریابیم.

* Barth and Spooner

** Bates

کتابشناسی

Barth, F.

1956. "Ecologic Relationships of Ethnic Groups in Swat, Pakistan," *American Anthropologist*, 58: I, 079-1, 089.

1959. *Political Leadership among Swat Pathans*. London School of Economics, Monographs on Social Anthropology, No. 19. London, The Athlone Press.

1959-1960. "The Land Use Pattern of Migratory Tribes of South Persia," *Norsk Geografisk Tidsskrift*. Vol. XVII.

1960. "Nomadism in the Mountain and Plateau Areas of Southwest Asia." in *The Problems of the Arid Zone*. UNESCO. pp. 341-355.

1961. *Nomads of South Persia*. London, George Allen and Unwin.

1964. "Capital, Investment and the Social Structure of Pastoral Nomad Group in South Persia," in Raymond Firth and B. S. Yamey, eds., *Capital, Saving and Credit in Peasant Societies*. Chicago, Aldine.

1966. "Models of Social Organization". Royal Anthropological Institute, *Occasional Paper*, No. 23.

Barth, F., ed.

1969. *Ethnic Groups and Groups and Boundaries*. New York, Little Brown.

Bates, D.

1971. "The Role of the State in Peasant-Nomad Mutualism," *Comparative Studies of Nomadism and Pastoralism. Anthropological Quarterly*, 44, no. 3.

Blau, P.

1964. *Exchange and Power in Social Life*. New York, John Wiley and Sons.

Cooper, M. C.

1925. *Grass*. New York, G. P. Putnam's Sons.

Feilberg, G.

1952, *Les Papis*. National Musseets Skrifter, Etnografisk Raekke IV. Copenhagen.

Ferdinand, K.

1959a. "Preliminary Notes on Hazara Culture". *Hist. Filos. Medd. Dan. Vid. Selsk.* 37, No. 5. Copenhagen.

1959b. "Les nomades Afghans," in J. Humlum, *La Geographie de l'Afghanistan*. Gyldendal, Copenhagen. Pp. 277-290.

1962a. "Nomad Expansion and Commerce in Central Afghanistan: A Sketch of Some Modern Trends," *Folk*, 4: 123-159.

1962b. "Ethnographic Notes on Chahar Aimaq, Hazara and Moghul: A Review of and Some Comments on H. F. Schurman: The Mongols of Afghanistan," *Acta Orientalia*, 28: 175-203.

1969. "Nomadism in Afghanistan," in *Viehwirtschaft und Hirtenkultur: Ethnographische Studien*, L. Foldes, ed. Budapest.

Homans, G. C.

1961. *Social Behavior: Its Elementary Forms*. New York, Harcourt, Brace and World. Iran. National Census of Population and Housing.

1966. Vols. 130, 132, 148.

Lévi-Strauss, C.

1949. *Les Structures elementaries de la parente*. Paris. 2d ed., Engl. trans., 1969.

1963. *Structural Anthropology*. Claire Jacobson and Brooke Grundfest Schoepf, trans. New York, Basic Books.

Mauss, M.

1954. *The Gift*. Ian Cunnison, trans. London, Cohen and West.

Rosman, A., and P. G. Rubel.

1971. *Feasting with Mine Enemy: Rank and Exchange among Northwest Coast Societies*. New York, Columbia University Press.

1972. "The Potlatch: A Structural Analysis," *American Anthropologist*, 74, 3: 658-671.

Rubel, P. G.

1971. "Ethnic Identity among the Soviet Nationalities," in *Soviet Nationality Problems*, Edward Allworth, ed. New York, Columbia University Press.

Schurman, J. F.

1962. *The Mongols of Afghanistan: An Ethnography of the Mongols and Related Peoples of Afghanistan*. Central Asiatic Studies IV. Mouton.

Spooner, B.

1971. "Towards a Generative Model of Nomadism: Comparative Studies of Nomadism and Pastoralism," *Anthropological Quarterly* 44, 3: 198-210.

Swidler, W.

1968. "Technology and Social Structure in Baluchistan and West Pakistan." Ph.D. dissertation, Columbia University, New York.

Daniel Balland

دانیل بالان

ترجمه حسین بابائی

سیدمهدی سیدی

کوچ نشینان و میزبانان یکجانشین در کوههای هندوکش مرکزی و غربی، افغانستان^۱ *

گرایش به کوچ نشینی و دوری گزیدن از یکجانشینی یکی از تأثیرات مهم فرهنگی است که از پایان دوران باستان در نواحی کوهستانی جنوب و جنوب غربی آسیا مشهود بوده است. (پلانول^۲، ۱۹۶۲ ص ۱۱۸). این روند تا هنگام زوال آن در روزگار معاصر، قرنهای ادامه داشته است. آخرین مرحله آن در کوهستانهای جنوب و جنوب غرب آسیا (افغانستان) تقریباً در صد سال گذشته به وقوع پیوسته است. در صورتی که کوچ نشینی در جاهای دیگر پیش از این رو به زوال گذارده بود.

تا همین اواخر، بیشتر کوههای افغانستان موطن انحصاری جوامع انسانی یکجانشین بود. اقتصاد معیشتی آنها متکی به کشاورزی (دیمی و آبی)، پرورش حیوانات

* این مقاله در مجموعه ای تحت مشخصات زیر به چاپ رسیده است. (اثر انسان بر کوهها)

1- HUMAN IMPACT ON MOUNTAINS Edited by Nigel. J. R. Allan gregor Y. W. Knapp Christoph Stadel Rowman & Littlefield Publishers Totowa (N. J.), 1988.

2- Planhol

بصورت کم و بیش متحرک بود. الگوهای معیشتی آنها همان است که در میان تاجیکها (گروتس باخ^۳، ۱۹۷۲ ص ۱۰۸)، نورستانی ها (الدبرگ و جونز^۴، ۱۹۷۹ ص ۵۰) و وختانیهای (شهرانی^۵، ۱۹۷۲ ص ۶۲) ساکن هندوکش و همچنین هزاره ایهای هزارجات (فردیناند^۶، ۱۹۵۹ ص ۲۷؛ دنیزوت^۷ و دیگران، ۱۹۷۷ ص ۵۹)، رواج داشته است. این جمعیت های منزوی در پناهگاهشان واقع در کوه های مرتفع زندگی مستقلی هم از نظر فرهنگی (مذهبی، زبانی) و هم از نظر سیاسی دارا بودند.

این وضعیت در نیمه دوم قرن نوزدهم هنگامی که تمامی جوامع کوهستانی تحت کنترل سیاسی امرای کابل قرار گرفتند، به سرآمد (ککر^۸، ۱۹۷۱؛ گریومیر^۹، ۱۹۸۲). عموماً، می توان فرآیند کوچ نشینی کوهستانی را با گسترش اتحاد سیاسی افغانستان همزمان دانست. عشایر چادر نشین اغلب پس از کنترل مراتع ییلاقی توسط دولت، به طور منظم از آنها استفاده کردند. شیوه کنونی کوچ نشینی عمودی افغانستان که مکرراً شرح داده شده پدیده جدیدی است. کوچ نشینی فعلی عبارت است از یک کوچ زمستانی (فصل بارندگی) کوچ نشینان به قشلاق، مکانهای زیر ۱۰۰۰ متر در شمال و زیر ۱۵۰۰ متر در جنوب، با چند مورد استثنای محلی، و یک تجمع تابستانی (فصل خشک) در زمینهای مرتفع مرکزی که ستون فقرات شرقی - غربی افغانستان را تشکیل داده و ۵۰ درصد وسعت آن را می پوشانند (هاملوم^{۱۰}، ۱۹۵۹ ص ۱۷). بنابراین حداقل ارتفاع محل زندگی کوچ نشینان در تابستان در حدود ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ متر از سطح دریاست بجز در شمال [افغانستان] که ارتفاع محل زندگی آنان تا ۴۰۰ متر از سطح دریا کاهش می یابد (بالان، ۱۹۸۲ ص ۵۵).

مع ذلک فرآیند کوچ نشینی به هیچ وجه از لحاظ شیوه کوچ، ترتیب زمانی و مکانی و افراد درگیر در آن به شکل یکنواخت نبوده است. ظاهراً این فرآیند از طریق عوامل

3- Groetzbach

4- Eldelberg & Jones

5- Shahrani

6- Ferdinand

7- Denizot

8- Kaker

9- Grevenmeyer

10- Humlum

گوناگونی همانند کوچاندن جزئی یا کلی تمام گروههای کوچ نشین بطرف سرزمینهای جدید، اضافه شدن اقامتگاههای تابستانی جدید به مسیرهای قدیمی تر کوچ (بالان، ۱۹۸۲ ص ۶۱)، و حتی تحول زندگی یکجانشینی به کوچ نشینی (گلاتزر^{۱۱}، ۱۹۸۲) حاصل شده است. در همین مقطع زمانی، عده ای از کوچ نشینان پیشین مکرراً در محل های ثابتی ساکن شدند یا مسیر کوچشان را کوتاه کردند. نتیجه کلی این تحولات گسترش کوچ نشینی و اراضی مورد بهره برداری آنان بوده است. هیچ یک از ۲۹ ایالت فعلی افغانستان از شبکه متراکم مسیرهای کوچ کوچ نشینان بیرون نیست. بر طبق بررسی منتشر نشده در سال ۱۹۷۸، ۱۸۳ واحد از مجموع ۳۲۵ واحد تقسیمات اداری افغانستان دارای جمعیت فصلی کوچ نشین، در زمستان یا تابستان، بوده اند. ۶۸ واحد اداری در تمام سال دارای جمعیت کوچ نشین می باشند. ۳۷ واحد اداری فقط در مسیر کوچ کوچ نشینان واقع شده اند. به نظر می رسد تنها ۳۷ واحد اداری، یعنی ۱۱ درصد از مجموع نواحی اداری کشور یا حدود ۸٪ از مساحت افغانستان، هرگز مورد رفت و آمد کوچ نشینان قرار نمی گیرد. بعلاوه چنین گسترش فضایی کوچ نشینان در سراسر افغانستان می تواند توضیح خوبی برای برآورد بیش از واقع آنان باشد که مکرراً اتفاق افتاده است.

از نظر ترتیب تاریخی، بایستی فرآیند کوچ نشین شدن را پدیده ای چند مرحله ای، با دوره های گسترش تدریجی و پیوسته و وقفه های بحرانی، در نظر گرفت. چادر نشینی ابتدا در سرزمینهای پست و سهل النفوذ نیمه غربی سرزمینهای مرتفع مرکزی ظهور کرد. در آغاز قرن نوزدهم کوچ نشینان پشتون سرزمینهای پست جنوبی به مراتع تابستانی در سیاه کوه، واقع در بخش جنوبی ایالت غور، دسترسی داشتند (الفین استون^{۱۲}، ۱۸۱۵ ص ۴۰۹). در آن هنگام کوههای شرقی افغانستان از دست اندازی کوچ نشینان به دور بود. بعضی از این کوهها هنوز هم از دست اندازی کوچ نشینان به دورند: موج کوچ نشینی به نواحی دوردست کوهستانی مثل دروازه شمالی و بخش علیای رود کوکچه، شرق گذرگاه

11- Glatzer

12- Elphinstone

آنچمن، در قسمت شمالی هندوکش، و دره های علیای رودخانه باشغل سرایت نکرد. بعلاوه عشایر درگیر در روند کوچ نشین شدن از نژادهای مختلفی بودند. علاوه بر پشتوها، که بزرگترین گروه بوده اند، عربها (بارفیلد^{۱۳}، ۱۹۸۱)، بلوچها (بالان، دو بنویس^{۱۴}، ۱۹۸۲) و دیگر گروهها نیز در این جریان قرار گرفتند.

شناخت روند کوچ نشینی در افغانستان در یک قرن اخیر نسبتاً پیچیده است. واکنشهای سازگارانهای که از برخورد کوچ نشینان و جمعیت کشاورز - دامپرور بومی کوهستانها سرچشمه می گیرد، این تصویر را پیچیده تر می کند. این مسأله در دو مثال زیر مورد بررسی و تحلیل قرار می گیرد: عشایر گجراتی در هندوکش مرکزی و کوچ نشینان پشتون در ناحیه دشت ناوُر (هزارجات جنوب شرقی) از هندوکش غربی. مطالب مربوط به گروه اوّل عمده از مدارك منتشر نشده مطالعه کوچ نشینان افغانی تحت نظارت سازمان ملل در سال ۱۹۷۸، استخراج شده است، درحالی که اغلب داده های مربوط به گروه دوّم از تحقیقات میدانی سال ۱۹۷۴ نویسنده استفاده شده است.

گجراتیها در هندوکش افغانستان:

گجراتیها کوچ نشینانی بوده اند که قشلاکشان به مدت چند قرن در دشتهای پنجاب و سند و ییلاقشان در دامنه های جنوبی هیمالیا قرار داشته است. (نقشه شماره ۱). تعداد قابل توجهی از آنها هنوز هم در این مناطق زندگی می کنند (یولیگ^{۱۵}، ۱۹۷۳ ص ۱۶۰؛ ششی^{۱۶}، ۱۹۷۹ ص ۱۸؛ راثو، کازیمیر^{۱۷}، ۱۹۷۲). اما توسعه بی سابقه کشاورزی آبی در قشلاکهای اجدادیشان، از نیمه دوّم قرن نوزدهم، بسیاری از آنها را به یکجانشینی واداشت. (سرکار^{۱۸} و دیگران، ۱۹۸۲: ۵۲)، درحالی که سایرین که در جستجوی مراتع دیگر بودند، به داخل کوهستان سند نفوذ کردند (بیدوالف^{۱۹}، ۱۸۸۰ ص ۴۰؛ فاوتز^{۲۰}،

13- NBarfield

14- de Benoist

15- Uhlig

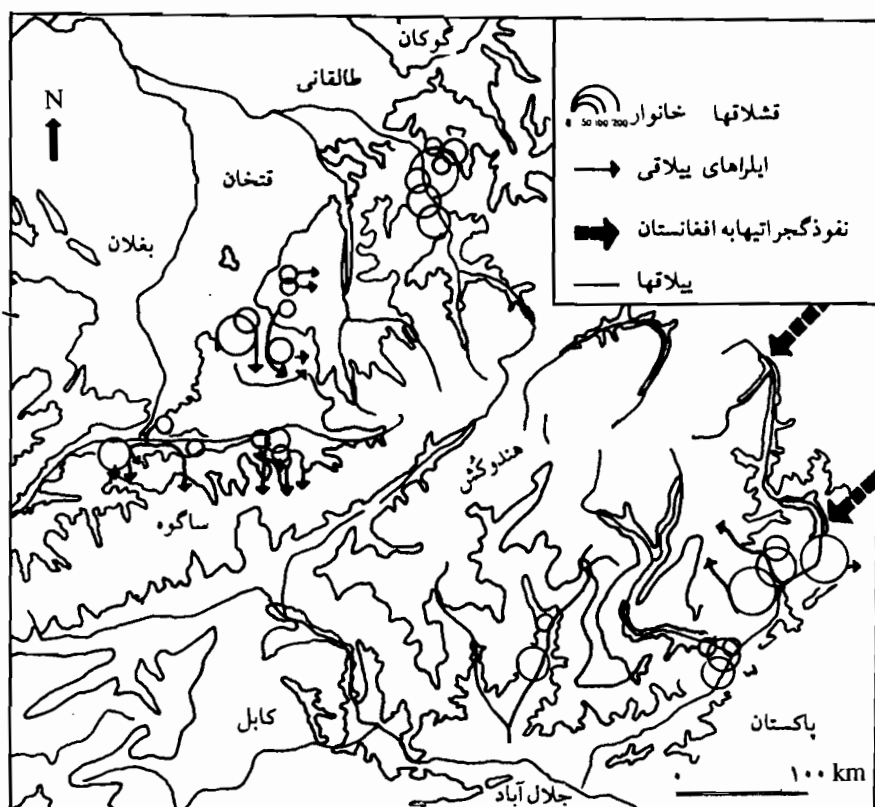
16- Shashi

17- Rao, Casimir

18- Sarkar

19- Bidulph

20- Fautz



۱۹۶۳ ص ۴۵؛ استانلی ۲۱، ۱۹۸۲ ص ۴۵) و از آن جا وارد افغانستان شدند. (روبرتسن ۲۲، ۲۹۷: ۱۹۸۶). از آغاز قرن حاضر، حداقل تا دهه ۱۹۶۰، نفوذ گجراتیها به داخل سرزمین افغانستان مرتباً در حال افزایش بوده است (لنکاستر ۲۳، ۱۹۴۶؛ اسنوی ۲۴: ۱۱۹: ۱۹۶۵).

گجراتیها پس از فتح کافرستان (نورستان فعلی) توسط امیر عبدالرحمن خان با تملک مراتع کوهستانی کافرستانها، ابتدا در منطقه رود کُتار، سکنا گزیده و سپس برخی از آنها به قطغن در قسمت شمالی هندوکش مرکزی منتقل شدند. چگونگی این مهاجرت دقیقاً روشن نیست، آنچه مسلم است این مهاجرت تا اوایل دهه ۱۹۲۰ هنوز آغاز نشده بود زیرا در مطالعات دقیقی که در سال ۱۹۲۲ به عمل آمده، نامی از جمعیت گجراتی برده نشده است (کوشکی ۲۵، ۱۹۷۹).

در حال حاضر نیمی از ۲۲۷۰ خانوار گجراتی سرشماری شده در سال ۱۹۷۸ (یعنی جمعیتی کمتر از ۱۵۰۰۰ نفر) به جوامع، دامنه شمالی هندوکش، تعلق دارند. آنها سه گروه بندی جغرافیایی مجزا که روابط اندکی با یکدیگر دارند، را به وجود می آورند، بزرگترین گروه گجراتیها (۵۹۰ خانوار) در دره فرخار واقع در جنوب شرقی طالقان اقامت دارند؛ گروههای کوچکتری در ارتفاعات نهرین (با ۳۲۰ خانوار) و باریکه اندراب - سرخاب (با ۲۵۰ خانوار) زندگی می کنند. هنوز بقایای بیشتری از جوامع گجراتی شمالیتر در نواحی کشم، جورم و دره واراژ وجود دارد (فیشر ۲۶، ۱۹۷۰ ص ۴۹)، اما باید دید که آیا این مکانها تنها مسیر عبور (ایل راه) بوده اند یا خیر؟

هنوز دامنه های جنوبی ناحیه مرکزی کُتار، در طول مرز پاکستان، بیشترین تراکم گجراتیها را در تمام افغانستان دربر دارد (۹۷۵ خانوار کوچ نشین). تعدادی از اردوگاههای دورافتاده غربی، که تعدادشان بیش از ۱۳۵ خانوار نیست، در طول رود علینگر قرار دارند. با وجود این در نواحی غربی تر اثری از کوچ نشینان گجراتی وجود

ندارد، هرچند در این محلها وجود گروههای کوچک پراکنده‌ای از گجراتیهای یک جانشین ثابت شده است. بنظر می‌رسد کوههای کابل غربی ترین محل اقامت گجراتیها در سمت جنوبی هندوکش است (آلن، ۱۸۵: ۱۹۷۸).

کوچ نشینان گجراتی هر جایی که باشند الگوی کوچ آنان باهم اختلاف اندکی دارد و از الگوی کوچ اغلب کوچ نشینان افغانی متمایز است. در حقیقت نوعی نیمه کوچ نشینی درون کوهی بدون قشلاق است بدون آنکه با دشتهای وسیع کوهپایه‌ای (دشتهای قندوز- خان‌آباد و یغلان در شمال، دشت جلال‌آباد در جنوب) که در دو طرف هندوکش امتداد دارند ارتباطی داشته باشد. ممکن است چرخه کوچ بسیار محدود باشد، مثلاً از ته یک دره تا دامنه‌های کوه همجوار، همانند مورد فرخار که مراتع مرتفع تنها یک یا دو ساعت از روستاهای زمستانی فاصله دارند. دیگر کوچ نشینان از داخل دره‌ای به ارتفاعات اطراف همان دره، با مسافت حداکثر ۵۰ کیلومتر (یا چهار روز پیاده‌روی) کوچ می‌کنند. گجراتیها هرگز در مسیر کوچ سالیانه شان از قله هندوکش نمی‌گذرند زیرا آنها دیگر برای کنترل مراتع واقع در دره بالایی منجان، تلاش نمی‌کنند.

قشلاقها در دره‌های پست اطراف با ارتفاع بین ۸۰۰ و ۱۵۰۰ متر قرار دارند؛ ارتفاع بلندترین این دره‌ها در شرق نهرین (سی هزاره، یارم) (Say-e Hazara, yarm) به ۱۸۰۰ متر می‌رسد. تفاوت آشکاری بین ییلاقهای مرتفع هندوکش در قسمت شمالی و جنوبی وجود ندارد. چراگاهها در هندوکش شمالی در ارتفاع کمتر از ۲۵۰۰ متر قرار دارند و مدت علف دهی آنها کمتر از پنج ماه است (یعنی از اردی بهشت تا شهریور، به جز در منطقه فرخار که مدت علف دهی آنها از خرداد تا آبان است)، درحالیکه در هندوکش جنوبی اردوگاهها اغلب تا ارتفاع ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ متری از سطح دریا برپا می‌شوند و مدت سکونت در آنها ۶ تا ۷ ماه (از اردی بهشت تا آبان) است. این تفاوت، طولانیتر بودن مسیرهای کوچ گجراتیهای جنوبی را توضیح می‌دهد (رک: نقشه شماره ۱). برپا کردن اردوگاههای تابستانی معمول نیست و تنها ۲۰ درصد گجراتیها اردوگاههای تابستانی برپا می‌کنند.

دومین ویژگی کوچ نشینی گجراتیها عدم استفاده آنان از چادر در تابستان است: گزارش شده است که کمتر از ۱۰۰ خانوار از ساکنان نهرین و اندراب دارای چادر هستند. رایجترین مسکن تابستانی آنان غالباً نوعی کلبه ساخته شده از: چوب، شاخه های درخت، و علفهای خشک است که بر روی یک سکوی کم ارتفاع ساخته شده از سنگ لاشه برپا شده است. این کلبه ها را در سراسر هندوکش شمالی کپه و در قسمت جنوبی هندوکش بنده (به پشتو) می نامند.

در زمستان تعداد کمی از گجراتیها در خانه های متعلق به خودشان سکونت می کنند. در درهٔ علینگر آنها از کلبه های، ساخته شده از شاخه های درختان استفاده می کنند (در زبان پشتو به این کلبه ها کودالی می گویند). در درهٔ کنار و همچنین در اندراب، بسیاری از ساکنین در غارهایی زندگی می کنند که با دست در تراسهای ۲۷ نرم ماسه ای رودخانه ها حفر شده است (این غارها را در فارسی دری سُموچ و در پشتو سَماتسا می گویند و در شمال خراسان به سم و گم و گاش موسومند). بعضی از دهقانان یکجانشین به چوپانان گجراتی خود اتاقی برای سکونت واگذار می کنند.

سومین ویژگی کوچ نشینی گجراتیها تزلزل و عدم ثبات زندگی آنها در برخی از نواحی است. گجراتیها به عنوان تازه واردین به نواحی کوهستانی که پیش از این به طور کامل در اشغال روستایان یکجانشین و نیمه کوچ نشین بوده است، قلمداد می شوند و برای به دست آوردن زمین پیوسته با اقوام پاشایی (تپوسز، ۱۹۷۲ ص ۶)، صافی (دوپری، ۱۹۸۴ ص ۳۰۰)، تاجیکهای مُنجانی (لنگستر، ۱۹۴۶؛ اسنوی، ۱۹۶۵ ص ۱۲۰) و مهمتر از همه با نورستانیها (استراند، ۱۹۸۴) درگیرند، درگیریهایی که گاه با تیراندازی و گله دزدی و ... همراه بوده است. در قرن ۱۹ کافرستانیها با موفقیت علیه دست اندازی گجراتیها جنگیدند (روبرتسن، ۱۸۹۶ ص ۳۰۰). به علت دریافت عُشریه از گله های محلی در خلال تصرف نظامی منطقه توسط افغانها، گجراتیها با پرداخت حق

مرتفع به صورت غیرنقدی (جنسی) توانستند فقط به مراتع کوهستانی مرتفع دست یابند (استراند، ۱۹۷۸ ص ۱۰). تشکیل دوباره گله های نورستانیها سرعت گرفت و دشمنیهای پیشین را بازگرداند. در دهه ۱۹۴۰ در این منطقه یک سری درگیریهای مسلحانه شروع شد. نورستانیها این درگیریها را به نام «جنگهای گجراتیها» می شناسند (استراند، ۱۹۸۴، ص ۸۴؛ گریونبرگ^{۲۹}، ۱۹۸۰ ص ۱۰۳). پیش بینی می شد این جنگها که گاهی توسط قراردادهای آتش بس به طور کوتاه مدت قطع می گردید تا سال ۱۹۷۸ طول بکشد. در این سال ائتلافی از گجراتیها و کوچ نشینان پشتو، با پشتیبانی حکومت جدید افغانستان، لشکرکشی بی ثمری را علیه نورستانیها، که درست در همان زمان دست به شورش زده بودند، موجب شد. (اشنایتر^{۳۰}، ۱۹۸۰ ص ۲۴۱؛ استراند، ۱۹۷۸ ص ۸۹). فقدان امنیت و بی ثباتی در استفاده از ییلاقها باعث شد که بعضی از گجراتیها شانس خویش را در نواحی دیگر همچون درّه علیای منجاب و منطقه لغمان بیازمایند. سرانجام این گروه در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ به وسیله روستاییان تاجیک از درّه منجاب بیرون رانده شدند (اسنوی، ۱۹۶۵ ص ۱۲۰)، ورود این گروه به منطقه لغمان بلافاصله پس از بیرون راندن آنها از درّه منجاب بود (پتوسنر، ۱۹۷۲ ص ۷). به احتمال زیاد انتقال بخشی از آنان به قطفن به دلیل مشکلات دائمی آنها در بخش جنوبی هندوکش بوده است.

آنچه باید از این گسترش ناتمنظم و کمتر شناخته شده کوچ نشینان گجراتی آموخت، خصوصیت کاملاً متغیر اقامتگاهها و ایل راههای آنها در هندوکش است و این مسأله با حل شدن گجراتیها در هندوکش شرقی (پاکستان) تفاوت دارد. در ناحیه های سوت (بارث، ۱۹۵۶) و گلگیت، قبل از آمدن گجراتیها مناطق اشغال نشده ای وجود داشت که آنان می توانستند در آنجا ساکن شوند. این چنین مکانهایی در افغانستان در دامنه های هندوکش مرکزی که بخشی از جمعیت خود را در اوایل قرن حاضر از دست داده بود، وجود داشت. (گروتزباخ، ۱۹۷۲ ص ۷۴). در حقیقت هنوز هم این منطقه به عنوان محلی

برای اسکان مهاجرین جدید عمل می کند: در دره فرخار تعداد خانوارهای گجراتی از ۴۰ خانوار در سال ۱۹۶۳ (گروتزباخ، ۱۹۷۲ ص ۹۶) به حدود ۶۰۰ خانوار در سال ۱۹۷۸ افزایش یافته است. ویژگی دیگر تفاوت دسترسی به چراگاهها در دو سوی هندوکش مرکزی است. تعداد اردوگاههای ییلاقی و قشلاقی گجراتیها در جنوب و شمال کوههای هندوکش برابر نیستند. در دامنه های جنوبی در مقابل ۲۰ اردوگاه زمستانی فقط ۷ اردوگاه تابستانی وجود دارد. در صورتیکه در ناحیه قطغن که در دامنه شمال کوههای هندوکش واقع است تعداد اردوگاههای ییلاقی و قشلاقی باهم برابرند. این امر دلیل روشنی است براین که کوچ نشینان گجراتی می توانستند کوچ فصلی خود را در منطقه قطغن بدون مانع انجام دهند.

کوچ نشینان پشتون دشت ناور (جنوب شرقی هزارجات)

دشت ناور (نقشه شماره ۲) یک چاله بزرگ آتشفشانی-تکتونیکی، مسطح و محصور، با ارتفاع ۳۱۲۰ متر از سطح دریا است که در ۶۰ کیلومتری غرب غزنی با برکه ای (ناور) کم عمق که از ذوب برف تغذیه می شود، قرار دارد. بخشی از این برکه در تابستان خشک می شود و مردابهایی شور، با پوشش علفی انبوه در اطراف آن تشکیل می شود. لذا، این منطقه در فصل گرما همواره چراگاهی مطلوب بوده است (بورنس^{۳۱}، ۱۸۳۴ ج ۲ ص ۳۳۵؛ ماسون^{۳۲}، ۱۸۴۲ ج ۲ ص ۲۲۱ و ۲۲۳). هزار سال پیش غزنویان اسبهای ارتش خود را برای چرا به این منطقه می فرستادند (اینديا^{۳۳}، ۱۸۹۵ ص ۲۰۶) اقدامی که در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ از طرف سواره نظام افغانستان بعمل می آمد. بعدها کوچ نشینان پشتونی که به هنگام کوچ مسیرهایی طولانی می پیمودند، به دشت ناور راه یافته و با پرداخت حق علف چر به محمد خواجه هزاره ای، حق استفاده از مرتع را

31- Burnes

32- Masson

33- India

به دست آوردند (فیض محمد، ۱۳۳۳ هـ، ص ۷۱۴). بر طبق سنتهای محلی این کوچ نشینان از تیره های «ملاخیل» و «شینوری» بودند و زمستان را در اراضی پست سند می گذرانند، این بدان معنی است که طول مسیر کوچ فصلی آنان ۳۵۰ تا ۴۰۰ کیلومتر بوده است. نفوذ پشتونها در منطقه، عمل ساده ای نبوده است: فردیناند (۱۹۵۹، ص ۱۹) معتقد است که نفوذ کوچ نشینان در منطقه فقط از دهه ۱۸۶۰ که تفنگهای مدرن انگلیسی در دسترس آنان قرار گرفت، با موفقیت عملی شد. حتی در آن زمان نیز حضور آنان در این منطقه همانند حضور گجراتیها در هندوکش متزلزل ماند: در اواخر دهه ۱۸۸۰ گروههای مهاجم «یاغی» هزاره آنچنان فراوان و بی رحم بودند که کوچ نشینان، کوچ به دشت ناور و نیز نواحی مرزی بهسود و جاغوری را کنار گذاشتند (فیض محمد، ۱۳۳۳ هـ، ص ۷۱۴). به همان دلیل آنها در درگیریهای هزارجات از ارتش پشتیبانی کردند. آنها نه تنها تمامی شترهای باربر خود را برای کمک در نقل و انتقال تدارکات، به ارتش اجازه دادند بلکه بیست قبیلۀ از آنان $\frac{1}{5}$ مردان خود را وادار به پیوستن به نیروهای تهاجمی ارتش کردند (فیض محمد، ۱۳۳۳ هـ، ص ۷۱۵). پس از تسلیم نهایی تمام هزارجات به فرمان امیر از همکاری پشتونها به نحو مقتضی قدردانی و حق استفاده وسیع از مراتع متعلق به دولت، اعم از مراتع تصرف شده و مراتع تخلیه شده، از جمعیت، به آنان اعطاء شد. (ککر، ۱۹۷۹ ص ۱۲۶). حق استفاده از مراتع دیا (آجرستان) در منطقه فولادی (پولاده) هزاره، واقع در غرب دشت ناور، به طایفه ملاخیل اعطاء شد. بزودی بیشتر افراد طایفه ملاخیل در محلهای جدید تابستانی ساکن شدند و هنوز هم در این مکانها، در میان شبکه متراکم روستاهایی که نام دودمان «ملاخیل» را بر خود دارند، قابل ردیابی هستند. از دهه ۱۹۳۰ این روند اسکان در حال شکل گیری بود (راینسون، ۱۹۷۸ ص ۱۶۸) و از آن زمان، پیوسته افزایش یافته است: بررسی سال ۱۹۷۸ تنها ۱۵ خانوار کوچ نشین از طایفه «ملاخیل» را در این منطقه گزارش می دهد. بخش کوچ نشین و قابل توجه قبیلۀ نافرمان شینوری (ککر، ۱۹۷۱ ص ۹۳) توسط امیر عبدالرحمان دو نیمه شد. بخشی از افراد قبیلۀ در سال ۱۸۹۱ به ترکستان تبعید

شدند^{۳۴} و امروزه فرزندان آنان در نزدیکی آنچه و میمنه به صورت کوچ نشین زندگی می کنند. درحالی که به بخش دیگر (۱۱۰ خانواده در سال ۱۹۷۸) اجازه داده شد تا شیوه زندگی اجدادشان را ادامه دهند و در حال حاضر بین «بهسود» در شمال دشت ناور و «شینکی غر» در جنوب «آب ایستاده» کوچ می کنند.

یکی از نتایج این واگذاری مراتع، گشوده شدن درهای دشت ناور، (که در آن زمان کوچ نشینان استفاده کننده قبلی، آنجا را ترك کرده بودند)، بر روی موجی از کوچ نشینان جدید بود. کوچ نشینانی که در گذشته هیچ ارتباطی با هزارجات نداشتند و محل های استقرار تابستانی آنها در دشتهای اطراف غزنی یا تپه های جنوبی اطراف دریاچه «آب ایستاده» بوده است. لهن گروه اخیر که گفته می شود حق استفاده از مراتع را در زمان امیر حبیب الله (۱۹۱۹-۱۹۰۱) به دست آورده اند هنوز از مراتع دشت ناور استفاده می کنند و در مقابل هر ساله به دولت مالیات به صورت جنسی پرداخت می کنند. آنان متعلق به سه قبیله پشتون هستند و به هر کدام مراتع جداگانه ای اختصاص داده شده: خاروتی ها (تعداد ۱۵۵ چادر در جولای ۱۹۷۴) در شرق، ترکی ها (۲۲۳ چادر) در جنوب و دوتانی ها (دفتانیها، ۱۹۱ چادر) در شمال آبیگر ساکن شدند. در مجموع آنها یک جمعیت کوچ نشین ۳۵۰۰ تا ۴۰۰۰ نفری را تشکیل می دهند (نقشه شماره ۲).

کم کم در هر چراگاه قبیله ای انشعابی براساس شجره نامه و سرزمینهای موروثی پدری تشکیل شده است، و هر خانواده می تواند آزادانه به هر دو نوع چراگاه دسترسی داشته باشد، چراگاهی در سرزمینهای پست دشت و چراگاهی در دامنه کوههای اطراف دشت. از آن جا که این دو نوع چراگاه مکمل یکدیگرند بسیار حائز اهمیت می باشند. قسمت عمده ای از رمه ها متشکل از میشها، در گله های بزرگی جمع می شدند. این گله ها توسط چوپانانی که مزدشان به صورت غیر نقدی پرداخت می شد، روزها در دشت و شبها در کوهها می چریدند تا از شب نیم و سرمای متداول دشت مصون بمانند. این تناوب در

میان کوچ نشینان آسیای مرکزی بسیار معمول است. «تانی ۳۵» و دیگران (۱۹۸۰ ص ۲۷) برنامه روزانه مشابهی را در میان کوچ نشینان پشتون در دشت «شیوه» و «بدخشان»، توصیف می کنند. قوچهای باقیمانده و بره های (خلمه ها) که در فصل بهار بدنیا آمده اند (گوسفندان زیر ۵-۶ ماهه) به طور جداگانه جمع می شوند، آنها به کوه برده نمی شوند و شب را در محوطه اردوگاه در کنار حیوانات باربر که اغلب شتر، الاغ و تعداد کمی اسب می باشند، سپری می کنند.

دوره چرا در دشت ناوُر به زحمت از دو ماه (تیر و مرداد) تجاوز می کند. در ارتفاع بالاتر از ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ متر که حد نهایی اردوی کوچ نشینان افغانستان به استثنای قرقیزهاست (بالان، ۱۹۸۲ ص ۵۸)، یخبندان شبانه عامل اساسی محدودکننده برای کوچ نشینی است که، برخلاف گجراتیها، با شترهای عربی (لوك و اروانه) کوچ می کنند که به سرما بسیار حساسند. سیاه چادرهای کوچ نشینان در مدت نه تا ده هفته از سال که یخبندان وجود ندارد برپا می شوند. اگرچه هیچ هفته ای کاملاً بدون سرماریزه (سرما توام با در صد بالای نم نسبی که بصورت ریزه های یخ در هوا ظاهر می شود) نیست زیرا در اُبک، در بخش شمالی دشت ناوُر، حداقل مطلق درجه حرارت تا 4° - و 6° - سانتی گراد در ۱۵ و ۴ تیر ماه ۱۹۷۴ ثبت شده است.

اردوگاههای قشلاقی کوچ نشینان در سرزمینهای پست میان دره های «سند» و «هیلمند» در مسافت بین ۳۰۰ تا ۵۵۰ کیلومتری دشت ناوُر، پراکنده شده است. در حالی که ثروتمندترین دوتانیها (دفتانیها) به منطقه درجّات واقع در پاکستان کوچ می کنند، دیگر افراد این طایفه به درّه هیلمند وسطی، در بخش جنوبی افغانستان، قشلاق می کنند. ترکیها فصل قشلاق را در شمال شرقی و شرق ریگستان، در طول مرز پاکستان سپری می کنند. خاروتی ها که در زمستان تا قشلاقیهای جنوب درویشان پیش می روند طولانیترین مسیر مهاجرت را دارند. (نقشه شماره ۲). بسیاری از مسیرهای کوچ (ایل راه) تنها در دهه ۱۹۶۰ پس از بسته شدن مرز افغانستان با پاکستان (در سال ۱۹۶۱) که از بازگشت

کوچ نشینان پشتو به قشلاقهای سنتی اشان در پاکستان جلوگیری می کردند، به وجود آمدند. دیگر مسیرهای کوچ در اوایل قرن حاضر در پی دشمنی طولانی میان دوتانیها و وزیرها به وجود آمد (بالان، کی فر، ۱۹۷۹ ص ۸۵).

تمایل شدید به بی ثباتی در مسیر ایل راهها و قشلاقها مهمترین مشخصه، تحوّل معاصر کوچ نشینی در نزد کسانی است که به دشت ناور ییلاق می کنند. این وضعیت با الگوی کوچ گجراتیها، که در ییلاقها دارای اقامتگاههای ثابت هستند، سخت در تضاد است. در قرن بیستم روابط روستاییان هزاره ای و کوچ نشینان پشتو در هندوکش غربی (کوههای غرب تونل گذرگاه سالنگ) از درگیریهای شدید به وجود آمده در هندوکش مرکزی، پری بود. البته در گذشته برخوردهایی روی می داده و هنوز هم روی می دهد که اغلب هم از تجاوز گله های پشتوها به مزارع هزاره ایها سرچشمه می گیرد، اما تعداد کمی از این درگیریها از حد مشاجره های لفظی فراتر رفته است. ولی هیچ یک از درگیریها، به زد و خوردهای مسلحانه از نوع جنگهای معروف به «جنگهای گجراتیها» نیانجامیده است.

درک کامل تفاوتها به تحلیل ظرفیت حمل و نقل کوچ نشینان گجراتی و پشتو و جمعیت میزبان آنان بستگی دارد.

کوچ نشینها در کوهستانهایی با تراکم جمعیت زیاد:

در نگاه نخست در این کوهها تراکم بالای جمعیت انسانی و دامی و چرای مفرط جلب نظر می کند. این امر مسائلی را بوجود می آورد از جمله مشکلات، مسائل قانونی در زمینه مالکیت و بهره برداری مراتع توسط دو جامعه یکجانشین و کوچ نشین و دست اندازیهای دائمی کوچ نشینان بر مراتع است. در دشت ناور همانند بیشتر قسمتهای هزارجات، کوچ نشینان پشتو برای چرای دامهایشان اسناد رسمی مکتوب در دست دارند. از این رو بهره برداری جمعی از چراگاه برای همه محفوظ است. احتمال درگیری آنها با هزاره ایهای شیعه یکجانشین بسیار زیاد است چرا که سازمانهای نظامی و غیرنظامی تحت

تسلط پشتوهای سنی است و آنها هزاره های شیعه یکجانشین را حقیر می شمارند.

برعکس، گجراتیها برای حضور و بهره برداری از مراتع دامنه های جنوبی هندوکش اجازه یا پروانه رسمی دریافت نکرده اند. آنها همواره برای چرا مجبور بوده اند که به قراردادهای فردی، محلی و کم اهمیت با نورستانی ها متکی باشند. علاوه براین با وجود این که نورستانیها و گجراتیها در ظاهر دارای مذهب سنی واحدی هستند، نورستانیها حامیانی قوی در کابل دارند که گجراتیها فاقد آنهاست. (کاتز، ۱۹۸۴ صص ۹۹ و ۱۰۷؛ استراند، ۱۹۸۴ ص ۷۸). این مسأله باعث می گردد که در صورت وقوع درگیری بین نورستانیها و گجراتیها دولت از نورستانیها دفاع کند. (استراند، ۱۹۷۸ ص ۱۱). در هندوکش مرکزی، سازمان اداری افغانستان تا اندازه ای با روستاییان یکجانشین (نورستانی) همراه و با کوچ نشینان (گجراتی) مخالف است. در هزاره جات عکس این موضوع صادق است.

تفاوت دوم و مهمتر، در روابط اجتماعی - اقتصادی برقرار شده میان جوامع کوچ نشین غیربومی و جوامع یکجانشین بومی است. آن دسته از کوچ نشینان پشتو که میسر کوچ آنها طولانی است موفق شدند از طریق داد و ستد و دادن وام به افراد بومی حضور خود را در نواحی دوردست هزارجات مستحکم کنند، این خط مشی به وسیله کوچ نشینانی به اجرا درآمد که قشلاقشان را در پاکستان، می گذراندند و به بازار بین المللی دسترسی داشتند. هزارجات به عنوان ناحیه ای که تا دهه ۱۹۶۰ بازرگانی رواج چندانی در آن نداشت، تسهیلات گسترده ای به پيله وران کوچ نشین ارائه می داد. اما در این دهه «انقلاب اتومبیل» موجب شد که دولت فعالانه طرحهای جاده سازی را اجرا کند. این امر سرانجام منجر به ازدست رفتن انحصار تجاری کوچ نشینان شد. در نیمه اول قرن حاضر توسل دائمی به فروش نسبه و قسطی باعث انتقال تصاعدی زمینهای زراعی نسبه بران هزاره ای به نسبه دهندگان پشتو گردید. (فردیناند، ۱۹۵۹ ص ۲۰؛ ۱۹۶۲ ص ۱۳۱).

دشت ناوَر نمونه خوبی از این روند تدریجی است. افراد طایفه تُرکی به لحاظ قرار داشتن قشلاقهایشان در داخل سرزمین افغان (رایسن، ۱۹۷۸ ص ۱۱۳) و واقع شدن

بیلاقیهایشان در بخش تقریباً خالی از سکنه دشت ناوور در شرایط نامناسبی قرار داشتند. تملک زمین و تجارت در میان طایفه ترکی نسبت به همسایگان خاروتی و مهمتر از همه دوتانی رواج کمتری داشت. بسته شدن مرز افغانستان با پاکستان در سال ۱۹۶۱، ضربه‌ای جدی بر داد و ستد محلی وارد ساخت و ده سال بعد زمینداران کوچ‌نشین در نتیجه خشکسالی سالهای ۷۱-۱۹۷۰ متحمل زیانی مضاعف در زمینه مالی و اجتماعی شدند (بالان، کیفر، ۱۹۷۹ ص ۸۳).

از این رو دشمنیهای دو جانبه میان پشتوها و هزاره‌ایها در هزارجات به خاطر نیاز متقابل آنان به یکدیگر خشی شد. و حتی یک رابطه سمبلیک که در خدمت منافع دو طرف بود به وجود آمد. این روابط به روستاییان امکان دستیابی ساده‌تر به کالاهایی نظیر پارچه، شکر و کبریت را می‌داد و به کوچ‌نشینان پشتو نیز امکان کنترل بیشتر بر بیلاقیهایشان واقع در منطقه هزارجات را ارزانی می‌داشت. عدم توفیق هزاره‌ایها در جنبش سقایی^{۳۶} (بچه سقا) ضد پشتون در سالهای ۲۹-۱۹۲۸ و پذیرش استقرار مجدد پشتونها در منطقه توسط نادرشاه (کان فیلد، ۱۹۷۳ ص ۱۰۴) نشانه‌ای از کاهش، احساسات ضد پشتونی هزاره‌ها و پدید آمدن اتحاد مبهمی در میان کوچ‌نشینان و «میزبانان» یکجانشینی آنان است.

در هندوکش مرکزی وضعیت چنین نبود. در حالی که کوچ‌نشینان محلی با هیچ بازار بزرگ شهری ارتباط نداشتند گجراتیهای کوچ‌نشین نیز در موقعیتی نبودند که با نورستانیهای یکجانشین روابط تجاری برقرار کنند. در این جا این نقش توسط مغازه‌داران پشتو، و نه کوچ‌نشینان پشتو انجام می‌گرفت (کاتز، ۱۹۸۲ ص ۲۱۲). روابط اقتصادی میان گجراتیها و میزبانان آنها در مناطق قشلاقی و بیلاقی در سطح پائینی قرار داشت.

بسیاری از گجراتیها در همسایگی کشاورزان یکجانشین و یا گروههای نیمه کوچ‌نشین بسر می‌برند. (دوپری، ۱۹۸۴ ص ۲۷۳). در اندراب و نهرین دروگری

۳۶ - این جنبشها به رهبری پسر سقا (بچه سقا) بود. او امان‌الله خان پادشاه افغانستان را مغلوب کرد و خود به تخت سلطنت جلوس کرد و خود را امیر حبیب‌الله خان نامید. - م. (رک: فرهنگ هخدا زیر کلمه «بچه سقا» یا فرهنگ معین زیر کلمه «بچه سقا»).

(لوگر) در مقابل دریافت مزد قبل از ییلاق، کاری رایج در میان کوچ نشینان است. در بیشتر نقاط بویژه در فرخار و نهرین، بعضی از گجراتیها از طریق خرید یا اجاره قطعات کوچک زمین بصورت، کشاورز - دامدار درآمدند. به نظر می رسد تنها ارتباط سمبلیکی که گجراتیها در ییلاقهایشان با نورستانیها به وجود آورده اند کار چوپانی برای روستاییان نورستانی است (اولبرگ، جونز ۱۹۷۹). این روابط منجر به نوعی اتحاد سیاسی ناپایدار میان گجراتیها و نورستانیها شد (استراند، ۱۹۷۸ ص ۱۱ به بعد). گفته شده است که در ایالت «سوت» (که روزگاری ایالتی خوشبخت در طرف شرق بود) روابط متقابل پشتونها و گجراتیها همانند روابط گجراتیها با نورستانیها است. (بارث ۱۹۵۶). اگرچه این موضوع نیز جای بحث دارد (آلن ۱۹۸۵).

درحالی که کوچ نشینان پشتو سرعت تا سطح «لُردهای» هزارجات ارتقاء یافتند گجراتیها در هندوکش در پایین ترین سطح سلسله مراتب اجتماعی باقی ماندند، اگرچه گجراتیها مسلمان سنی مذهب هستند اما پشتونها آنها را بی دین می دانند. گجراتیها براساس پوست تیره، لباس و زبان مخصوصشان، بسادگی مشخص می شوند. گجراتیها به خاطر موفقیتهای شغلی اشان به عنوان دامدار، شهرت نامطلوبی در افغانستان تحت سلطه پشتوها دارند. بعلاوه برخی افراد زنان گجراتی را، که چهره ای بی حجاب و خال کوبی شده دارند و دستهایشان را با النگو و گردنشان را با گردنبند می آریند، افرادی شریر و بدحجاب می دانند.

تهاجم کوچ نشینان به جوامع یکجانشین واقع در کوهها اغلب اثرات مختل کننده ای بر جای گذاشته است. باتوجه به شرایط قانونی ورود کوچ نشینان به منطقه و خط مشی اجتماعی - اقتصادی اتخاذ شده نتایج بسیار متفاوتی را به دنبال داشته است. درحالی که کوچ نشینان پشتون کاملاً اسکان یافتند (فاضل ۱۹۷۳) و در ییلاقهای واقع در هزاره جات بعنوان طبقه حاکم ظاهر شدند، دامداران گجراتی که تاحدی اسکان یافته بودند نتوانستند به عنوان یک گروه دامدار حاکم در هندوکش مرکزی مستقر گردند و در حفظ ارتباط بین مناطق جغرافیایی خود با دشواری روبرو شدند. این دو الگوی متضاد به وضوح نشان

می دهد که تلقی کُوج نشینی به عنوان یک فرآیند هماهنگ در کوهستانهای جنوب و جنوب غربی آسیا تا چه حد می تواند متفاوت و گمراه کننده باشد . *

کتابشناسی

- Balland, Daniel. 1982. "Contraintes écologiques et fluctuations historiques dans l'organisation territoriale des nomades d'Afghanistan." *Production pastorale et société* 11:55-67.
- Balland, Daniel and A. de Benoist. 1982. "Nomades et semi-nomades Baluch d'Afghanistan." *Revue Géographique de l'Est* 22:1-2, 117-144.
- Balland, Daniel and Charles M. Kieffer. 1979. "Nomadisme et sécheresse en Afghanistan: l'exemple des nomades Pashtun du Dashte Nawor." In *Pastoral Production and Society* 75-90. New York: Cambridge University Press.
- Barfield, Thomas J. 1981. *The Central Asian Arabs of Afghanistan: Pastoral Nomadism in Transition*. Austin: University of Texas Press.
- Biddulph, John 1971. *Tribes of the Hindoo Koosh*. 1880. Reprint. Graz: Akademische Druck und Verlagsanstalt.
- Burnes, Alexander. 1973. *Travels into Bokhara; Being the Account of a Journey from India to Cabool, Tartary, and Persia*. 1834. Reprint. Karachi: Oxford University Press.
- Denizot, F., H. Haider and Xavier de Planhol. 1977. "Peuplement et mise en valeur de la vallée de Golak (Afghanistan central)." *Revue Géographique de l'Est* 17:1-2, 53-71.
- Edelberg, Lennart, and Schyler Jones. 1979. *Nuristan*. Graz: Akademische Druck-und Verlagsanstalt.
- Elphinstone, Mountstuart. 1969. *An Account of the Kingdom of Caubul*. 1815. Reprint. Graz: Akademische Druck-und Verlagsanstalt.

* بودجه تحقیقات میدانی توسط C.N.R.S. (مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه) تأمین شده

- Fautz, Bruno. 1963. *Sozialstruktur und Bodennutzung in der Kulturlandschaft des Swat (Nordwesthimalaya)*. Giessener Geographische Schriften vol. 3. Giessen: Wilhelm Schmitz.
- Ferdinand, Klaus. 1959. *Preliminary Notes on Hazara culture*. Historisk Filofiske Meddelelser udigvet af Det Kongelige Dansk Videnskabernes Selskab vol. 37, no. 5. Copenhagen: Munksgaard.
- Fischer, D. 1970. *Waldverbreitung, baeuerliche Waldwirtschaft und kommerzielle Waldnutzung im oestlichen Afghanistan*. Afghanische Studien vol. 2. Meisenheim am Glan: Anton Hain.
- Glatzer, B. 1982. "Processes of Nomadization in West Afghanistan." In *Contemporary Nomadic and Pastoral Peoples: Asia and the North*. Studies in Third World Societies, no. 18, edited by Philip C. Salzman, 61-86. Williamsburg: College of William and Mary.
- Grevemeyer, J.-H. 1982. *Herrschaft, Raub und Gegenseitigkeit: Die politische Geschichte Badakhshans 1500-1883*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Grjunberg, A. L. 1980. *Jazyk kati*. Moscow: Nauka.
- Groetzbach, Erwin. 1972. *Kulturgeographischer Wandel in Nordost-Afghanistan seit dem 19. Jahrhundert*. Afghanische Studien, vol. 4. Meisenheim am Glan: Anton Hain.
- Humlum, Johannes. 1959. *La géographie de l'Afghanisan*. Copenhagen: Gyldendal.
- India, 1895. *Gazetteer of Afghanistan*. vol. 4, "Kabul," 3rd ed. Calcutta: Government Printing.
- Kakar, H. K. 1971. *Afghanistan. A Study in Internal Political Developments 1880-1896*. Kabul: Punjab Educational Press.
- Koshkaki, M. B. K. 1979. *Qataghan et Badakhshan*. trans. M. Reut. Paris: CNRS.
- Lancaster, A. S. 1946. "General Report on a Tour in North-East Afghanistan." R/12/1/154.
- Masson, C. 1975. *Narrative of Various Journeys in Balochistan, Afghani-*

- stan, and the Panjab*. 1842. Reprint. Graz: Akademische Druck-und Verlagsanstalt.
- Planhol, Xavier de. 1962. "Caractères généraux de la vie montagnarde dans le Proche-Orient et dans l'Afrique du Nord." *Annales de Géographie* 71:113-130.
- Rao, Apurna, and M. Casimir. 1982. "Mobile Pastoralists of Jammu and Kashmir: A Preliminary Report." *Nomadic Peoples* 10:40-50.
- Robertson, George S. 1974. *The Kafirs of the Hindu-Kush*. 1896. Reprint. Karachi: Oxford University Press.
- Sarkar, R., V. Sarkar, and M. K. Raha. 1982. "The Gujjars and their Society." In *Nomads in India*, edited by P. K. Misra and K. C. Malhotra, 65-74. Calcutta: Anthropological Survey of Indian.
- Schneider, V. 1980. "La guerre de libération au Nuristan (juillet 1978-mars 1979)." *Les Temps Modernes* 408/409:237-244.
- Shashi, S. S. 1979. *The Nomads of the Himalayas*. Delhi: Sundeep Prakashan.
- Snoy, Peter. 1965. "Nuristan und Munjan." *Tribus* 14:101-148.
- Staley, John. 1982. *Words for my Brother. Travels between the Hindu Kush and the Himalayas*. Karachi: Oxford University Press.
- Strand, Richard F. 1978. "Ethnic Competition and Tribal Schism in Eastern Nuristan." In *Ethnic Processes and Intergroup Relations in Contemporary Afghanistan*, edited by Jon W. Anderson and Richard F. Strand, 9-14. New York: The Afghanistan Council of the Asia Society, Occasional Paper no. 15.
- Strand, Richard F. 1984. "The Evolution of Anti-Communist Resistance in Eastern Nuristan." In
- Tani, Y., T. Matsui, and S. Omar. 1980. "The Pastoral Life of the Durrani Pashtun Nomads in Northeastern Afghanistan." In *Preliminary Report of Field Survey on the Agrico-Pastoral Peoples in Afghanistan, 1978*, edited by Y. Tani, 1-31. Kyoto: Research Institute for the Humanistic Studies, Kyoto University.

PROCESS OF PAKHTUN NOMADS IN AFGHANISTAN

- 9) **PIERRE CENTLIVRES** 199
LA NOUVELLE CARTE ETHNIQUE DE L'AFGHQANISTAN
- 10) **ERWIN ORYWAL** 227
BALUCH ETHNICITY IN AFGHANISTAN
- 11) **ABRAHAM ROSMAN AND PAULA G.RUBEL** 241
**NOMAD- SEDENTARY INTERETHNIC RELATIONS IN IRAN
AND AFGHANISTAN**
- 12) **DANIEL BALLAND** 279
**NOMADIC PASTORALISTS AND SEDENTARY HOSTS IN THE
CENTRAL AND WESTERN HINDUKUSH MOUNTAINS, AFGHA-
NISTAN**

TABLES DES MATIERES

1) INTRODUCTION	7
2) KLAUS FERDINAND: NOMADISM IN AFGHANISTAN	13
3) DANIEL BALLAND ET CHARLES M. KIEFFER NOMADISME ET SÉCHERESSE EN AFGHANISTAN: L'EXEMPLE DES NOMADES PASTUN DU DAST-E NAWOR.	45
4) DANIEL BALLAND CONTRAINTES ECOLOGIQUES ET FLUCTUATIONS HISTO- RIQUES DANS L'ORGANISATION TERRITORIALE DES NOMADES D'AFGHANISTAN	67
5) BERNT GLATZER MICHAEL J. CASIMIR HERDS AND HOUSEHOLDS AMONG PASHTUN PASTORAL NOMADS: LIMITS OF GROWTH	87
6) JAN OVESEN ENVIRONMENT AND HISTORY IN PASHAI WORLD-VIEW	125
7) APARNA RAO ROLES, STATUS AND NICHE: A COMPARISON OF PER- IPATETIC AND PASTORAL WOMEN IN AFGHANISTAN	149
8) KLAUS FERDINAND TRADE AND COMMERCIALIZATION IN THE MODERNIZATION	187

Cet ouvrage est la traduction intégrale en persan d'articles publiés en français, mais aussi en anglais et allemand, sur l'Afghanistan contemporain.

Les références des publications originales sont données dans le texte.

Ces études de géographie, sciences politiques et sociologie ont été regroupées en trois volumes de la collection Traductions

volume 5. *Guerre et politique*

volume 6. *Nomades et paysans*

volume 7. *Villes et société*

Copyright pour la traduction en persan :
INSTITUT FRANÇAIS DE RECHERCHE EN IRAN, Téhéran-Paris, 1993.

AFGHANISTAN

Nomades et paysans

Articles sélectionnés et traduits sous la direction de
Mohammad Hossein PAPOLI-YAZDI

EDITIONS PAPOLI-YAZDI / INSTITUT FRANÇAIS DE RECHERCHE EN IRAN
MECHED
1372-1993

Dans la collection

Traductions

publiée sous l'égide de
l'Institut Français de Recherche en Iran,
sont publiés des ouvrages français sur la civilisation iranienne

INSTITUT FRANÇAIS DE RECHERCHE EN IRAN
Boîte postale 15815-3495 Téhéran, Iran

Le présent volume est édité, imprimé et diffusé par

EDITIONS PAPOLI-YAZDI

Méched

AFGHANISTAN

Nomades et paysans